

۱۱۰۰ نو





هو

هَذَا  
کتاب سعادتك  
فاخر و افواک و حاشیه  
من البقا جنان من طاب  
العالم العاقل و الفاضل الکامل الا  
اکف الاودع الازهد اخونک ملا  
افای الذینک الشرفانی  
رضوان الله علیک  
و اهل بیتک علیک  
و علیک

البحر



## هذا كتاب غارنا صبر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل معرفة اصحاب المكاء واهل بيته المعصومين الاطهرين معرفة و  
طاعتهم طاعته ومحبتهم محبته وعداوتهم عداوته والذي جعل افضل الاعمال  
واشرف النحس بعد تحصيل ملكة العقاب بالحفة الحفانته بكاء الخوف والخشية ولا  
سما اذا كان العبد في حالة السجدة وجعل البكاء على خا من اصحاب المكاء مسافا لبكاء  
الخوف والخشية من وجهه ومختداه من وجهه وافضل منه من وجهه اخر لان هذا البكاء  
فزين لا اله الا الله في ادخال العامل بها تحت حربة الرحمة ومعر اهل الجنة ثم الصلوة  
والسلم على انبياء الله ورسله واورسبنا انبيائه وملائكته المفرين وحمله عرشه ولا  
سما على سيد الانبياء واشرفهم وافضل جميع خلق الله ومن اخذ الله له من جميع خلقه العاه  
والميثاق والافراد ببنوته المطلقه ومن اخذ الله له المعصومين الاطهرين من  
كافة برتبته العهد والميثاق والافراد بولائهم المطلقه وخلافهم الكلبه اغنى  
عبد الله والم المعصومين الوارثين لجميع كماله صلوات الله وسلامه عليه وعليهم  
اجمعين الى يوم الدين **وبعد** يا اصحاب الباب وضما بر منبره وافئده وقلوب صابره  
مخفي ومسنور عما نذكره اشرف وافضل اكشابات افرد بني ادم واحاد نوع انسان  
اكشابات مغار فحفة وعقاب دحقانته وعلوم وفنون ربانية است و هي خير



اکنون آن ملکات فاضله و اعمال صالحه که شایع و شریف مغارف حقیقت و علو و باریت  
و موزن معادلات دارین سبب مضایق و موضوع رحمت و نشانین است و این احقر  
خادم العلوم افان غابدین و مضایق الزاهد الشیرانی الدربند اعطاهم الله نعم  
طرو سهم بایمانهم فی يوم الجزاء از بدو نشو و نما و صغر سن یعنی از سن شش و هفت سالگی  
خود را ندید مگر در مقام ندیس و قدر پس و غلم و بصلیم و در خدمت کردن پادشاه  
کرام و اساطین فحاش نفیصی از این احقر صار نشد و بعد از آن در مدت فریبی که  
عمر را صرف تصنیفات نمودم و در جمله کثیره از علوم و فنون حقیقتیه از معقول  
و منقول مصنفات چند بعمل آمد مثل خزائن الاحکام در شرح درّه مخفیّه در فقه  
و خزائن الاصول و اصول و فن اعلی و اعتقادات و فن تربیات و فوائد الصلوات  
در فنون اخبار و رجال و غیر ذلك از کتب مبسوطه و مختصره مخبئه همه اینها بسبب صد  
بیت میرسد و بعد از آن ملتفت بامردی فنی شدم و از اینست که از کتاب مشقات و خروال  
مناعب و رحمت در این مدت مدیده هر چند خالی از اجر نخواهد شد و لکن کاش در  
این مدت مشغول میشدم بعملی که اجرش اعظم و ثوابش اکثر و خود را خالص از شوائب  
عیوب و اغراض نفسانیته است و آن تصنیف کتاب جامع است و معرفت اسرار و غوامض  
اخبار و آثار داله بر فواضل و فضائل و مناقب ل الله نعم و اهل بیت سول الله و  
سما کما به که مفسر اسرار و کاشف وجوه شهادت خلیفه الله نعم جناب سید الشهدا  
باشد و هم چنین مبین و موضح جمیع امور متعلقه بائمقانات باشد و برا که معرفت اسرار فواضل  
و فضایل و مناقب جناب سید الشهدا نعم و معرفت اسرار غامضه و خواص و فیقه ندیه و کویه  
برای انمظلوم و همچنین معرفت اسرار و حکم زیارت و فیرش و فیرش منبرنا قوم پس ملازم شدم باینکه  
باید عمر کم بنوشش کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت و شدید و نا کبدن و اینها  
غیب و وارد و شادنی و ربی و با صافه چنانچه تفصیل این و با صافه در اول کتاب  
اکسیر العبادات اسرار الشهادت ذکر شده است و چون آن کتاب بحول الله تبارک و نعم و قوه  
شد بدامان زمان عجل الله فرجه و جعله فدا با تمام رسیده و در و سه سال و کربانما



رسیده بود تاگاه فضیله عظمه برای این احقر و داد و بیان اجمالی آن فضیله پند که پیش  
 محبط کرمانی و سید کاظم و شیخی با سنیان و انتصاب و تحریک پسر زن کرد به که همیشه دشمن  
 دین و ملت بوده است <sup>و دولت</sup> چندی از پرامانته و او باش و او غادر بر بقیل این احقر فرستادند که این  
 احقر را بقیل برسانند و انلا عین پرامانته پنج نفر بودند و در شب بیست و ششم رمضان المبارک  
 بعد از گذشتن نصف شب بخنند بر این احقر خدام جناب سید الشهدا روح له الفداء و چند نفر  
 شمشیر <sup>عنه</sup> ضربت‌ها منکر بر سر و در این احقر زدند پس یکی از انلا عین را با نداشتن فیه بقلش  
 بدرک اسفل فرستاد و با وجود اینکه قوت و طاقت نداشتن نظر بر اینکه مدتی چها و پنجا بود و بعد  
 با حراض عید و شدید بودم و در آن ایام غایت فدا و ضعف داشتم و نبود گشته یکی از انلا <sup>عنه</sup>  
 مکر بحول و فوق الهی و سید امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلنی فدا و برکات صاحب القبه  
 الحمر الباقونبه النورانی جناب سید الشهدا و جعلنی الله نعم فدا و بر که اگر انلا <sup>عنه</sup> گشته  
 نشده بود و سایر انلا عین مشغول بر داشتن جسد انلا عون شده بودند و در و بفرار و کمر میخیز  
 نکنداشنه بودند هر اینها را قطعه قطعه و پاره پاره کرده بودند و با همه اینها زخمها جراحتها  
 که زده بودند بپناز خیمها شد بد و جراحتهای منکر بود و احدی احوال بر و صحت برای اینها  
 منکر و جراحتهای شدید میداد و لکن رحمت اسعاه الله و شفاعت اصحاب لا یت مطلقه و خله  
 کلبه شفا یافت و بعد از گذشتن مدت قریب یکسال از وقوع انها پله عظمه از عشا  
 عالمان علی اصحابها الالف الالف ثناء و تحنه پیر و نامدم بسو کبلاد و در اخوسنه تانبه از  
 وقوع آن ها پله در شهر رمضان المبارک و دار السلطنه الکبری طهران و زمان مکتدر  
 طهران که قریب بمدت یکسال بود چند دفعه ادا کفوض ملاقات و مکالمات شهنشاه  
 اعظم و سلطان فخر نمودم شهنشاهی که در تحت مدحش میگویم شعر افامنه و الوافله  
 اباد هی الاطواق و الناس الحجام هیهات هیهات خبط شد حاشا ثم حاشا که بامثال و اشبا  
 این نحو از مقالات بمدح و وصفش بکنجد بلکه اینرا میگویم که انسلطان السلاطین و <sup>شهنشاه</sup>  
 اعظم ظل الله است یعنی ظل خلیفه الله الولی المطلق امام العصر الزمان عجل الله فرجه  
 و جعلنی فدا است پس از این جهه است که جمیع سلاطین و ملوک و نواح کذا در آن کمره ارض <sup>ظلا</sup>



# در تشریح و اقسام سلطان ابرار

۵

سابقه این شهنشا اعظم و سلطان افخم است و این حکم بنهیج صدف و صوابت بنهیج مبالغه  
و اغراق پریشان از شئون ظل ظل الهی اینست که منعوت و موصوف شود با سمان عفل و  
عدل آفتاب فضل و بذل ابرینست اترواحست اسلطوفان کفر و کفران ناج و قهاج ملت  
شوکت و دولت بحر متواج نعمت و نعمت سبحان الله کدام غافل و کج شعومینوا ندبگویند که این  
مدح و نعمت در شان اسلطان اعظم مثل مذابح و اوصاف نیست مصنفین و مؤلفین و صد  
مضیفان خودشان میکنند یعنی وجه اغراق و مبالغه است بر وجه حقیقت و بیابان واقع  
زیرا که این مقام باطل و غاطل است همیشه این اثری من الشریا وجه خوب گفته است شخصی که  
گفته است زاجا نهر الله بطل نهر معفل وجه کلام موضح و مبین است در مقایسه این فراق اینک  
یعنی کل شجر نادر و استنجد المرخ و العفار وجه طور همچنین نباشد و حال آنکه این شهنشا  
اعظم و سلطان افخم منصف است بشده محبت و کثرت اخلاص با اصحاب لایه مطلقه و  
خلاف کلبه صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین و اسلطان اعظم خواص و آثار و لوازم  
بسیار دارد و از اینجمله رسیدن و ظایف و مستمرات سادات و علما و فضلا و طلاب و بنا  
عباد الله از عرب و عجم در زمان دولت و سلطنت بدمت نشانه است افخم بجدید کفر  
ایرانی و این عظمیه و احسان در هیچ عصر و در هیچ زمان از سلاطین و ملوک اسلامیه  
و غیر اسلامیه معهود و منقول نشده است فیهذا السلطان الاعظم و الملک الافخم هو  
السلطان بن السلطان بن السلطان و الخافان بن الخافان بن الخافان السلطان العظمی  
ناصر الدین شاه فاجار الله حفظه و احفظ اولاده من جمیع الافان و العاهات و  
البلیات و الامراض و الاسقام و ابد ملکه و دوله و ادم عزته و شوکته و انصره و  
انصر عساکره و جنوده و انقد حکم فی اظلمه من سلاطین العصر و ملوک کثره الارض  
بحق محمد و اله المعصومین و اوارثین لجمع کما لانه صلاواتک و سلیمانک علیه و علیهم  
اجمعین الی یوم الدین و در وقت ادراک فیض حضو اسلطان اعظم و ملاقاتش بر  
و ذاع نمودن و حرکت کردن از طهران اظهرا شده و رغبت کثرت شوق بمطالع کتاب اکبر  
العبادات فی اسرار الشهادات فرمود و بیان فرمود که اگر این کتاب بلفظ فارسی میشد

این افضل الصفات و ملک افخم





# در اخرون سلطان ابرار و سیرت و انبیا و انبیا

در اکثر اوقات از مظاهر مژده و مبعوض بانیه و بیبیطالعه آن فایز میشد و در ضمن این  
 بیا امر فرمود بترجمه کردن آن و بیا مظاهر البشیر و شرح بزبان فارسی تا آنکه نفوس عام شاهد  
 و این احقر را عی و ام دولتا هره فاهره عد و افی زایان کردم و عرض کردم بیا ضعیفان  
 و قوه و طاف ندارم زیرا که بعد از آن قضیه ها پله مرضی عارض شده است که در هر هفتیه بگو  
 مبتلا بفشقرزه و بیستم و باز امر بترجمه کردن چند مرتبه نکرار فرمود پس در این وقت عرض کردم  
 که این امر انشاء الله نعم صورت منکبر بشرط آنکه سلطان اعظم و شهنشاه الفخیم طول الله نعم  
 عمر و ابده ملک دعا نماید زیرا که دعا ایشاد در بنیاد بقیه و قطعاً مسجیان خواهد شد  
 و بعد از پیر آمدن از مجلس سلطان اعظم ادام الله نعم وجهه و ابده ملک اعلی جار بقیه  
 الوزراء و امیرالامرا شخصیکه اگر قبایس شود بان و در آستان و امراء و وزان لا ینقاس  
 که گفته شود شعر من يجعل الجدل الظنون الذی یجنب صوب الی المناظر مثل المراتی اذ اناطی  
 یفقد بالبوخی الماهر اعنی ظاهر الطینه و طیب السجیه فوخ خان من الدوله ادام الله نعم  
 عزته تا یکد بلوغ و اصرا یکد نمود در بدو امساعی برای انجام این مطلب پس این احقر فرمود  
 که اگر از اول کتاب کسب العبادات شروع شود بترجمه کردن پس بحاله انعام و انجام این امر  
 در زمان طویل خواهد شد پس لا اقل یکجلد در مظاهر البصیه با تمام برسد بعد از آن که توفیق  
 مساعدت نماید انشاء الله نعم سایر مجلدات نیز بعمل خواهد آمد پس شروع نمود از مقصود  
 تنها ما نل جناب سید الشهدا روحی له الفداء و با تمام رسانیدم این مجلد را با تمام مجالس  
 مقامات خودش بپایان رسانیدم و فضیلت دارد بر همین مواضع کتاب کسب العبادات زیرا که این مجلد  
 مشتملست بر فوائد کثیره و اسرار در فقه و امور چندیکه همه آنها در همین مواضع کتاب کسب  
 العبادات نیست علاوه برین بپایان رسانیدم مطالب این مجلد منظم است با همه اینها بپایان توضیح  
 بنشیند و را از مظاهر البشیر میخوانند که فی الحقیقه از برکات ظل الله نعم و شد بدخلفه  
 الله نعم و ولی الله نعم صاحب العصر و الزمان عجل الله نعم فرجه و جعله فداء هر روزی از  
 او را این مجلد که چون پیر به نشکان باغ حکایت مصائب الال رسول ابده و با مثل فایز  
 دیده کریمان شطاران و عشاق المحبه الحسینه بدیداشمعه مذبیه حقیقانه کشاید و با چو

بپایان رسید در حق رسول الله بر صحت شهادت این مجلد نظر بانوار مجالی و مقامات



# در معرفت مؤلف این کتاب بنظر ارا

۷

صدف در شاداب مقام و رضوان الله اکبر در کنار نهادن و با چون باغبان فایز ابواب باخ  
جزعانه و حسرت تمام و محفل عز و زبانه آرم کرد و با چون غواص کلامی اسرار فغانا  
مصبوغ بدما شد و آورد به بازار صبر و با ملکوتین برد با دلیل استیکبه مفصو ان  
الحسین فی قلوب المؤمنین لمحبه مکتومه که هادی راه و انست با سواد نیست که سواد اعظم  
شناختن اصحاب لایب مطلقه و خلاف کلبه را بمقام نورانیه در وی نمایانست با بلبل  
هزار دستان نیست که از بهار شور و شین اطفال و طفلان مصطفویه اخبار مینماید با طوط  
عذاب الیمان نیست که اسرار غامضه و عجائب و غرائب بوم الطف بفرز مینماید بلی محبوب نیست  
پوش که حاکی احوال عشاق و مردان خداست و مستی است بر خویش که ذکر اهل و فاق از  
اصحاب و شيوخ و کهول و شبان عتره مصطفویه است طلعه لشکر حقایق خدا پرستی است  
و غونه رنگهای فانی حجت شناسی سواد کاروان جویندگان طریق طریقت و لایب مطلقه  
و زاد راه پوینده کان مرا حل حقیقت خلاف کلبه است فاصد نیست که دیده محمدیان شوقند  
روشن سازد و صاحب مفاصل نیست که بجای پوره نشینان جمال اسرار شهادت میراد  
امواج بحر مظالم ایمان است و اعلام افواج ایفانست مرده در سنا کج شاہکان و کلند کون  
جنانست وجه طور او را و این کتاب منصف با و صاف مذکور نه باشد و حال آنکه این کتاب  
بسی ابواب فو حات بفلوب کشوری و بجای نفس الرحمن زنک شکو و شبهات در باب خواص  
و آثار و لوازم و لایب مطلقه و خلاف کلبه از مرآة البایب و افتاء زدی خود فر  
مظهر است که برای محبت حسنه صیقل الارواح است عشقش در مشکوه قلوب حسنه  
پس در شنبه و نام نامی این کتاب اسم است ایند فرست طاب از عقل هادی و رسید جواب ابدار  
الاسماء منزله السماء هر چه با الهامات غیبیه و شارفات ملکوتیه برسد همان نام نام  
و اسم سماعی این کتاب نیست پس اینچنین ملهم بالهام غیبی شدم اینست که با اسم این کتاب سعادت  
ناصریه و اتقان روحانیه باشد پس بعد از ثبوت این شنبه ملتفت شدم بمکانی و  
مطلب لطیفی و از اینست که صفا باطن این سلطان اعظم ناصر الدین شاه حفظه الله تعالی  
حفظ اولاده و ابد ملک و سلطنته نه بحد نیست که بفرز و فرزند و نیز ملتفت شد





# در بیان کتب و کتابخانه‌ها

بمعنا لطیفی بگویند و آن اینست که این کتاب چنانچه در حیرت عظمیٰ آید و به خواست بزرگوار شاه  
اعظم حفظه الله نعم و حفظ اولاده من جمیع المکاره و التوائی و ارام دوله و سلطنته  
و همچنین اشرف و اعظم و انفس جواهر و فرید و نفا پس خزان سلطنت کبرایش خواهد شد  
بشیر و بیشتر خواهد شد بر بقا ملک و دولت و سلطنتش الى ظهور الدوله الفائمه عجل  
الله نعم فرجه صاحبها و جعله فداء پس از فاطمه مؤمنین و محبتین از شیرین و وضع و  
حرد و زن یعنی از جمیع ان اشخاصی که از مطالب این کتاب مستطاب مسیحی یا اسم سعادت ناصر  
و افوان و ولایت منتفع میباشند خواه این انتفاع بر دین بسبب مطالعه کردن و نظر  
کردن و نظر کردن بمطالب این کتاب باشد و خواه بسبب شنیدن مطالب این از اکرین و  
مرثیه خوانان باشد التماس دعا دارم پس باید این احقر خدام سید الشهدا و احقر خدام ولایت  
امام زمان جعلی الله نعم فداها از ذکر و عاخر فراموش ننمایند و نیز بر فاطمه مؤمنین  
محبتین که نفع از مطالب این کتاب ببرند و بدین فائز سعادت اخروی خواهند لازم و واجب  
که سلطان اعظم و شهنشاه الفخر ناصر الدین شاه حفظه الله نعم و اولاده من جمیع المکاره و ابد  
ملکه و سلطنته از دعا خیر فراموش ننمایند زیرا که ان سلطان السلاطین و ملک الملوک اعز  
الله نعم و نصره و ضرر مجوده و عسا که باشد و سبب ضیف این کتاب شده است چنانچه  
این قضیه گذشت و دیگر مخفی نماند که توقع این احقر خدام العلوم از اکرین و مرثیه خوانان  
اینست که در اسلوب نظم مطالب مفاصل این کتاب بغیر ندهند و هر مطلبی که بان هیچ درگاه  
نوشته ام بمانان هیچ نیاکنند و دیگر توقع از اکرین و مرثیه خوانان اینست که در اسلوب  
نظم مطالب این کتاب در وقت خواندن مطالبی از مطالب و سرمنابر بغیر و تبدیل ندهند زیرا  
که بغیر و تبدیل در اکثر اوقات مستلزم جمله مفاسد عظمه میباشد مثل افتراء و کذب و غیر  
ناشایسته و نالایق بشوینا اصحاب لایه مطلقه و خلاف کلیه صلوات الله و سلامه علیه السلام  
و گاه میشود مفضر بر طغیان و سبب کفر باشد استغیر بالله نعم من غضبه همچنین توقع از اکرین  
و مرثیه خوانان و آن اینست که هر مطلبی که از مطالب این کتاب شکل باشد و آنها را بطریق  
وصو و بنحو حق و حقیقت بفهمند باشند پس باید و از در سرمنابر نگویند و ذکر نکنند بلکه



# نصیحتی از کبریا که بدین مختصر مظارا میکنند

باید از علما و فضلا اعظام آن بلاد مطلب را از روی این کتاب تعلم نمایند و در سخن خوانند پس بعد  
 از تحصیل حدائق و قوه فهم را در این مطلب بصدیق علماء و فضلا آن بلاد و زاد و سرزمین  
 بیاورند و اگر همچنین نباشد یعنی این شرط بعمل نیاورده باشد اصلا این مطلب را ذکر نکنند بلکه  
 حرامست که کردن آن بدون تحصیل این شرط مذکور و دیگر از ناظرین و مطالعه کنندگان  
 در مطالب این کتاب و همچنین از آن اشخاصی که نقل میکنند مطالب این کتاب در مجالس و محافل و  
 همچنین در سرمنابر و توقع این را دارم که سببه دینه و ذبله را پیش نگیرند یعنی سرفه و انحاله  
 کنند یا بنمغی که بعضی مطالب این کتاب را با اسم خوششان بنهند یا اینکه بدون انساب یا بن احقر  
 خدام جناب سید الشهدا و وحی له الفداء هیچ مطلب ذکر نکنند و مساجید و مشقات و عیال  
 کثیره این احقر را بیاد فنان دهند سبحان الله تعالی که این بضیع و موعظه را در جمیع یا اکثر مصنفین  
 خود از معقول و منقول ذکر کرده ام نظر بر اینکه این امر را مکرر تجربه نموده ام از طلاب و اولیاده  
 خود و غیر آنها از جمیع اهل این عصر این از من سبحان الله چه بد سببه دینه و ذبله است این صفت  
 پس این صفت فیه از انصاف و ملکات و اخلافت که جو جهل و شیطانست و عجب این شک  
 در اکثر مجالس و محافل و مبارک دعا و همچنین اشخاص را بحال مذکور مالیده است و انظار مقتضی  
 و رسوایان است یا بنمغی جمیع از سامعین و اهل مجلس فهمیده اند که این مطالب از این اشخاص نیست  
 و اینها در انساب این مطالب بخودشان کاذب و روع کو میباشند و بنا اتفاق افتاده است که جمعی  
 از اهل این مجالس و بر و مشافهت گفته اند یا فلان و یا فلان چرا این انصاف و پیر و بی میگویند  
 این مطالب را بخودشان نسبت میدهند و شرافت و ملکه فهم این مطالب را بر ندارند پس چه طور میشود  
 که مخترع این مطالب شما باشند و حال آنکه این مطالب از فلان و فلانست سبحان الله تعالی با وجود  
 این هنوز منبذ ثابلی الله تبارک و تعالی نشدند و بزرگ این خصلت فیه و صفت فیه نگرفتند  
 اف و اف و نف و نف بر همچنین سببه دینه و ذبله و بر همچنین ملکه فیه شیطانیه بهر حال  
 پس هر که باین نصایح و افه و مواعظ شافیه این احقر عیال الله تعالی عمل نماید مستحق سخط و لعن  
 حق تبارک و تعالی و همچنین مستحق لعن اصحاب و لایه مطلق و خدا کلمه صلوات الله و سلامه علیه  
 خواهد شد پس حالا و ف شروع کردن بفرست این مجلد است پس میگویم ابواب این مجلد سیزده باشد





# در فهرست مطالب الحقه

۱.

و هم بنا بر شمل بر چند مجلس و عمام است **باب اول** در بیان مقامات و جناب سید الشهداء و  
استغاثه نمودن از خلیفه الله تعالی و همچنین در بیان امور متعلقه باین کلام در بیان در چند مجلس  
مقام واقع خواهد شد **جلسه و مقام اول** در اشاره کردن بامور مهمه ملکوتیه پس در  
این مجلس معلوم خواهد شد لبیک لبیک گفتن جمیع موجودات در چنین استغاثه و دعوت نمودن  
جناب سید الشهدا و همچنین لبیک لبیک گفتن ابدان و اجساد شهدا که بلا **جلسه و مقام**  
**دوم** در توضیح و کشف مطلب در آن ذکر خواهد شد لبیک گفتن حضرت ادر استغاثه و  
دعوت خلیفه الله تعالی و همچنین در استغاثه نزول صحیفه از آسمان و عرض کردن و جواب ابدان  
خلیفه الله تعالی و ایضا در این مجلس استغاثه نمودن بشتابار جمیع حضرت ادر استغاثه و  
افزاین مجلس درجه با فقار درجه و همچنین بیاجله از امور مهمه **جلسه و مقام سوم** در بیان  
امور متعلقه بحال علی اصغر و در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه مصداق علی اصغر حفظ هر  
اعظم مقام صبر تقوی و رضا خلیفه الله تعالی است ایضا باینکه مصیبت علی اصغر از جمیع  
مصائب است و اشاره بامور لطیفه و ایضا بعضی حوال امیر المؤمنین در و که طفل بود کوا  
**جلسه و مقام چهارم** در کیفیت شهادت این طفل الطاهر انور و در این مجلس اشاره خواهد  
شد باینکه این طفل انور خوشتر از از هزاره در وقت شهادت استغاثه و دعوت پدر و صحابه  
و خیمه و ناله اهل حرم در این وقت و ایضا بمقاله صاحب معانی در این **جلسه و مقام**  
**پنجم** در اشاره بحمله از اسرار عامه در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه سر بر داشتن خلیفه  
الله تعالی این طفل انور را بدین شرح و امده بمیدان آتش سراسر ایضا با سر دادن از خلیفه  
الله تعالی بدین نور و طفل را و ایضا بامور مهمه چند **جلسه و مقام ششم** در بیان کیفیت  
حال جناب سید الشاهد بن عم و اینکه استغاثه پدرش و کوشش سید پس در این مجلس اشاره  
شد بمکالمات جناب سید الشهدا با سید الشاهد بن عم و ایضا بحمله از امور و ایضا بسوال مهم  
و جواب از آن **باب دوم** در مقام کیفیت شهادت جناب سید الشهدا و کلام در بیان  
در ضمن چند مجلس و مقام واقع خواهد شد **جلسه و مقام اول** در ذکر امور و یک فواید  
بیست و منافع شهادت است پس در این مجلس اشاره خواهد شد باینکه فضیلت هر یک هر یک



# در فهرست مطالب عظمه

۱۱

از محمد و عترت معصومین آن بر جمیع انبیاء و مرسلین و بر جمیع خلق الله نعم و ایضا بر سر دوخت  
 قدسی و ایضا ببنیون مقامات نورانیته برای محمد و آل معصومین آن و صدق تصرفات ایشان  
 در جمیع عوالم و ایضا بجملة از اسرار شریفان جناب سید الشهدا و ایضا بجملة اخبار نبویه که علما  
 عامه ذکر کرده اند و از انجمله فضیله مریدان و مقام و ذاع حشر موسی از حشر خضر  
 بکار در پاد آمد و ایضا بمنقبض عظمه که منقش بر آثار و خواص مقامات نورانیته الاله نعم و اهل  
 بیت سوال الله است این منقبض را سید مرتضی در فضیله عطره سلطان السلاطین شیار  
 و جن نقل کرده است و این فضیله عجبانه است و ایضا بفضیله منصور و ایضا در باب اثبات خوار  
 و لوازم مقامات نورانیته برای محمد و آل المعصوم و ایضا اشاره بسا اخبار و امثال بجا  
 اثبات مقامات نورانیته و از انجمله اشار مجتهد بساط و مهمان شدن امیر المؤمنین در یکشنبه  
 در پیون و منازل چهل مرد و ایضا بخصوصه <sup>اشاره</sup> النجباء در نزد مختصرین و ایضا اشاره بسوال  
 مشکل و جواب از آن و ایضا اشاره باینکه در عاشر اهل فساد و در ساعت بود و ایضا اشار  
 بدرجات زوار جناب سید الشهدا و ذکر حدیث مفضل و الحدیث کفایت میکند در مقام و بس  
 آن دفع میشود که اشکال و سوالیک در باب سخنان عا در بحث فیه کرده اند و ایضا اشاره بیک  
 مطلب عظیم و آن اینست که افضل عبادان و طاعات سید المرسلین و همچنین افضل عبادان  
 و طاعات آل معصومین کرمه کردن ایشان برای جناب سید الشهدا است **جلسه** و **معا**  
**در** مردم ذکر امور کثیره الفوائد است و در این مجلس ذکر خواهد شد فضیله شیخ حسین  
 سید اجل عاملی و ایضا فضیله صید و شکار سلطان صاحب شمش و شوکت در بعضی از منه  
 سابقه و بسنا امر عجیب است بطریق شیخ حسین مثال را با مثل **جلسه** و **معا** سید مریدان  
 فضیله و واقع که میان این اخبر و میان د فرار و در عیر ناسا سردار اتفاق افتاد و فوق  
 این فضیله بحد و بچشم و اگر کسی عاقل در این فاعل کند میداند که نشد پدایام زمان  
 عجل الله فرجه و جعلی فدا در بابی حفر بچه حد رسیده است و در این مجلس اشاره خواهد شد  
 ایضا باینکه جمعی از اهل سنت انصاف میدهند و حق را قبول میکنند در مباحثات و مناظر  
 و لکن جهال و حقان ابران که خوشتر از متصفیان و صاعظمه میدانند و جاهل مرکب از

ان بزرگوار



و هکذا طباطبائی و اشاره بصحیح ابن ابی عمیر و بیان و ایضا اشاره بمطهرات و رجاء خون انور  
 اطهر جناب سید الشهدا و ایضا اشاره باینکه هیچ مسجد در روزی الا ان نیست مگر اینکه فطره  
 باذن از خون انور جناب سید الشهدا در آن هست و همچنین مواضعیکه نافه امنه مساجد خواهد  
 شد **مجلس و مقام و رتبه** در بیان این منصبی که از باب تمهید مفیده ذکر خواهد شد  
 در پنجمین ذکر خواهد شد منصب بطریق تشیع نصرا و فضیله فصد کردن جناب امام  
 حسن عسکری **مجلس و مقام** در بیان کرامات اجمالی بعضی امور حکیمه و در پنجمین اشاره  
 خواهد شد بکفایت خلفه مرکبات ثلثه یعنی جمادات و نباتات و حیوانات و ایضا اشاره بمجله  
 اعضا انسان و قوای ظاهریه و باطنیه آن و ایضا اشاره بمخوای اعضا و آثار و لوازم  
 اجزا و قوای ظاهریه و باطنیه اصحاب لایه مطلقه و خلاف کلمه صلوات الله علیهم اجمعین  
 و ایضا اشاره بمخوای آثار اعضا و اجزا و قوای ظاهریه و باطنیه سید المرسلین و ایضا  
 اشاره بقوائد حکم و مصالح فصد کردن و رک کردن خلیفه الله نعم امام حسن عسکری  
 و روحی **مجلس و مقام** در بیان توضیح امر مهم و مطالب عظیم پس در پنجمین اشاره  
 خواهد شد با سبب کثرت خون انور اطهر جناب سید الشهدا و روحی له الفداء در مذبح و مصرع  
**مجلس و مقام** پنجم در بیان ذکر فضیله طهور و مزنا و در پنجمین ذکر خواهد شد  
 فضیله مرغ سعید که خودش را در خون انور امام مظلوم مرغ نموده و بمصرع و احزاب طهور و  
 مرغان خبر داده اند ان امام مظلوم را و ایضا اشاره بامان معشر و احزاب طهور و مرغان  
 مذبح و مصرع ان امام مبین و مرغ نمودن انها در خون انور اطهر و طهران هر یکی از انها  
 بیک صفع و یک کاه از اصغاع و نواحی عالم و ایضا اشاره بفضیله مرغی که در زیر و منته  
 بیاض یهودی افتاد و ایضا اشاره بفضیله دخیل یهودی با مرغ و ایضا اشاره بفضیله مرغی که  
 در دیوار خانه فاطمه مریمه بنت جناب سید الشهدا افتاد و مکالمات آن معصومه مظلومه  
 با ان قرب و ایضا اشاره بشون و جلال و عظمت خون انور اطهر و ایضا اشاره بمخوای آثار  
 منظر جمیع سماء الطیبه و ایضا اشاره بمجموعه از خواص و آثار خون انور اطهر و ایضا اشاره  
 بفرد و انشای معنوی ما کوی شهید اگر بخواهیم جناب سید الشهدا و ایضا بفضیله شاخدا



بند در پیش و غیر شهادت و نادرشاد در پیش و حبیب ظاهر با یک هم در بینا امام کلام  
 بنهج ذکر جامع و جوامع و اطراف مرام پس کلام در بینات و غرض مندرجست و مقام ذکر  
 خواهد شد **مجلس اول** در بینا امر مهم پس در پنجمین مجلس که خواهد شد دفع و  
 دفع ضایع این فاسد جمع از جهل و جهل این زمان نظر بر اینکه میخواهند بعنوان ضمیمه خود  
 آثار و خواص و لایه مطلقه و خلافت کلبه را با کلبه از میان بردارند **مجلس هفتم**  
 در ذکر مطلب مالکوت و غصه و تنویر و در پنجمین مجلس اشاره خواهد شد بان بخواص  
 آثار و افعال خون افروز این جناب سید الشهدا و ایضا اشاره بفقران دعا اینز کوار در  
 عریضه و انصاف به تقی و فقران شریفه و این اشاره بقضیه **مجلس هفتم** در بینا  
 قضیه طشت بر از خون افروز که در نزد رسول الله است در پنجمین مجلس که خواهد شد کور کرد  
 رسول الله جمع از قوم کفار بمیل کشیدن بعون املا عین کفار و در پنجمین مجلس چند قضایا و فایده  
 هست که هر یک از آنها کاشف از شئون اصحاب لایه مطلقه و خلافت کلبه است این کاشف  
 از اینکه هیچ کسی از اهل جمع متذکر خواهد شد مثل عذاب دشمنان و اعدا اصحاب و لایه مطلقه  
**مجلس هفتم** در بینا بون چیز از خون افروز این جناب سید الشهدا بکشان  
 از شئون عظمی ملکوتیه اش در عالم و نشاء بر زخمه در نور صلیقه عظمی و حجه کبری فاطمه  
 زهرا و در پنجمین مجلس که خواهد شد قضیه خوابیدن مؤمن از اهل حجر و محسب این  
 خوابیدن از فاطمه زهرا و این قضیه منضم امور عجیبه و فقه است منضم رجایه  
 و مقامات کرمه کرمه کننده کان و عزاداران جناب سید الشهدا و همچنین خدمتکاران  
 مجالس و محافل عزای انظار و **مجلس هفتم** در ذکر جمله از مضامین و فوائد  
 و در پنجمین مجلس که خواهد شد از مرام محاسن عزاداران و محافل ما جناب سید الشهدا  
 نظر بر اینکه هیچ مجلس از مجالس خالی نخواهد شد از حضور یکی از اصحاب لایه مطلقه حضور  
 صدایقه عظمی و همچنین از حضور صدایقه صغریه و ام کلثوم و غیر اینها از نسوان طاهره  
 و بنات فاطمیان و همچنین از حضور حضرت عباس و علی اکبر و فاسم و سایر شهدا اگر ملاقات  
 نخواهد شد بحسب کثره اجسام مثالبه و فوالب بر زخمه است بر این ماده معصومه و بر آن



اشخاصی که در دلو ایشان واقع شده اند و مؤلف متوسل و ماحترام مجلس و خراغان را ب  
ظاهر و باطنه در صورتیکه انجالیس حینا باشد و این اشاره بخواب حاجی میرزا احمد طهرانی  
و قصه اغضا السلطنه علی بن میرزا و این خواب منضم ثوبان و در جانی عزاداری جناب  
الشهدا است همچنین که اگر مستحق غذا و عفو ثوبان از میا عزاداران بکند و عفو با ازان برایش  
خواهد شد **باب ناز در** در ذکر جمله از قصص و اثار و اخبار که مشتملست بر جملة از منافع  
امیر المؤمنین علیه السلام و معاشای جماعتی در دار دنیا است و ششم و در شنام دادن نماز  
با خلفه الله تعالی پس کلام در بنیاد روضه چند مجلس مقام ذکر خواهد شد **مجلس اول**  
در ذکر جمله از قصص که بنقل معتبر وارد شده است پس در پنجمین مجلس اول اشاره خواهد شد  
مناسبت کردن این قصص در مقامات و بعد از آن بقیه حارث ملعون و این قصه  
ملعون و این بقیه امریکه نصف و پشیر شده بود و این سابقه بقیه امیر المؤمنین و این سابقه  
عثمان بن عفان سحر و این سابقه هرون الرشید در قصه خطیب مشغول ملعون **مجلس دوم**  
در و بعد از ذکر امور و یک مشابیه و مماثل امور سابقه است پس در پنجمین مجلس سه قصه بنهج اجمال ذکر  
میکنیم از آن مضامین و فایده که مناسبت بعضی از مقامات سابقه است پس یکی از آنها در بحث  
واقع شد و در وحی در کربلا معلوم است و در کربلا جو این بقیه از آن امور که خواست این احقر بچشم  
خودش دید و این اشاره خواهد بود و این منصوص و این بقیه از این منضم امر عجیب است در  
محببت امیر المؤمنین **باب اول** در بیان جمله از امور مهمه که فوائد بسیار دارد پس کلام  
در بنیاد روضه چند مجلس مقام ذکر خواهد شد **مجلس اول** در بیان جمله از مقامات  
عظمت و در پنجمین مجلس اشاره خواهد شد بمحضران قاهر و خوارق عادات ساطعه از جن سبط  
خلفه الله تعالی از پشت و الجناح بارض کربلا نازمان مراجعت اهل بیت رسول الله ص از شهر  
ممد بنه طیب و این اشاره بقیه مقامات و افسا و شرف و بجزای و خوارق عادات میانه  
**مجلس دوم** در اشاره کردن به جمله از آن امور و یک واقع شد و در وعاشورا  
**مجلس سوم** مقام است در ذکر کردن سوال مهم و جواب ازان و در پنجمین مجلس اشاره خواهد  
شد بقیه ملک در باها **مجلس چهارم** در بیان کردن مستاجله از فقرات

این عنوان ملعون و در پنجمین مجلس



در فضیلت کتاب

وَرَبُّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

زيارت فائمه و اينچيز كه مرتبط و متعلق باشد در پنججلس اشاره خواهد شد بحدیث هشتم  
 تبار و ايضا اشاره بجوایات سماويه مثل خون باریدن و خال سرخ باریدن و کسوف و خسوف  
 و اشباح و نجوم و زده شدن ستارها بعض بعض و ايضا اشاره بجوایات ارضيه مثل طلوع  
 و ناری و جوشیدن خون در زبرسنکها و کلوخها و ايضا اشاره بامثال و نظایر اینها  
 مجلس و مباحثه در اشاره نمودن بکفایت کبریه صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه  
 زهرا و همچنین در اشاره نمودن بامثال و نظایر آن پس در پنججلس اشاره میشود باینکه اخبار  
 منکاثره منضافه در کبریه کردن انمعصوه مظلومه وارد شده است در پنججلس اشاره خواهد  
 شد باینکه هر وقت فاطمه زهرا داده نماید کبریه سپین مظلوم را حق تعالی هزار بار  
 و هزار شهید و هزار هزار مله که منفرستند بر اساعتها انمعصوه مظلومه و ايضا اشاره باینکه  
 واثار بیکه علمای اهل سنت نقل کرده اند در باب جوایز سماويه و ارضيه بعد از شهادت جناب  
 الشهداء و ايضا اشاره بنقش علماء عامه و ذکر وجه آن مجلس و مباحثه در ذکر  
 کردن بیانات باینچيز که واقع شده است در اخبار واثار پس در پنججلس ذکر خواهد شد  
 و خرد از کوبه و بگا هر شیئی بر جناب سید الشهدا و ايضا اشاره بپرسوال مهم و جواب آن  
 و ايضا اشاره بجنون حال و اختلاف اخبار در اثار سماويه و ارضيه و امثال اینها  
 مجلس و مباحثه در ذکر کردن بعض اسرار شعیانیه و ماکونیه و بعضی دقایق  
 و ذرات و در پنججلس ذکر خواهد شد و ثبت ادب و فواید جناب سید الشهدا که بعد از شهادت  
 علی اکبر فرمود علی التبع بعدك العتبا و ابدی مجلس و مباحثه در تحقیق و بیان  
 بعض اسرار و استنباط آن از بگا و کبریه صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا علیها السلام  
 پس در پنججلس اشاره خواهد شد بدو سوال مهم و جواب از آنها و ايضا اشاره باینکه کبریه  
 و ناله برای جناب سید الشهدا در هر نشا و در هر عالم از نشات و عوالم باشد در مقام  
 رضوان الله تعالی است و رضوان الله اکبر باب ششم در عبودیت و مراد الله تعالی و حرم  
 رسول الله ص بر مصراع واجد است این کلام در دنیا و آنچه بان متعلق است در ضمن چند  
 و مقام ذکر خواهد شد مجلس و مباحثه اول در ذکر کفایت عبودیت و مراد حرم رسول

مجله



و بنات فاطمه زهرا علیهم السلام از مصداق شهدا و در پنججلس اشار و خواهد شد بمقاله کتب مقاتل  
و بخفتن و حال در اینکه این عبور بخواهد شد حرم رسول الله ص شد با اینکه قوم کفار از شدت عتاب و  
عداوت چنان کردند و در پنججلس کمر خواهد شد احوال و اوضاع و مقالات انزال الله نعم و حرم  
رسول الله ص که انحالان اثبات ملکه هفت آسمان و جمله عرش و اهل بیت و اهل بیت بلکه جمیع  
موجودات و فاطمه خاتون الله نعم را بکبره در آورد بلکه باطنی و نورانی و دهشت نداشت و این  
اشاره بحالت سید الشاجدین در وقت مشاهده اش اجساد طیبه و جشت ظاهر را و این اشار  
باینکه ایا حرم و عبودیت رسول الله ص بر مصراع شهادت قبل از جدا شدن سرها منوره از ابد  
شریفه بود تا بعد از جدا شدن سرها منوره از ابدان شریفه بود و این اشار به فضیله آمد  
این سعد و لذت را بنزد اجساد طاهره در وقت غروب و در عاشورا و نماش کردن انکار و لذت  
الزنا بحسد نور اطهر خلیفه الله نعم و تحبب کردن انکار و لذت را از خمیه در دوش و منیک  
انور خلیفه الله نعم بود بی احوال و اوضاع و کیفیتان بنمقام افسانه الهی که کس نتواند شنید  
**جلسه هفتم** در ذکر حال سکنه صغیره و در پنججلس کمر خواهد شد محضو  
کردن رو و زلفها بشرا از خون پیدش و مکالماتش با پیدش و مکالماتش با انقوم کفار و نجر  
ولد الزنا و الله العظیم احوال و کلمات انمظلومه صغیره نزدیک بوده است که سنگها را اید کند و  
ها را خشت کند و کوهها را بکند و این اشار به کلماتش با بدن برادرش علی صغیر و اینها  
اشاره بدگر فطیه انظاره معصوم و نفس و بی انفسیده و این اشار به ذراع نمودن شهادت  
علی صغیر **جلسه هفتم** در اشاره نمودن بجهل از مطالب که از اشعار این بنده معصوم  
مظلومه مستفاد میشود و در پنججلس کمر خواهد شد زخم و جراحت شدن ابدان نسوان طاهره  
و بنات فاطمیان از کجای مباح و ضربت زبانهها خصوصاً بان صدقه صغیره و بنده ام کلثوم  
علیها السلام و این اشار به بنده ام کلثوم بکرا اولاد عقل و بعد خصوا حد در مصرع ابوال  
فضل العباس و این اشار به اینکه براسکینه در حال معانفید بش غشیه و داد و در کجا  
از حلقوم شریف پیدش نشسته است **جلسه هفتم** در ذکر نمون احوال  
خواهران چند که بسبب روع و عبودیت بر مصراع برادرانش سها و بنات مصایب و هر یکنها را

در کتب



# در جواب دان کل جور در این عصر خواستگار استیلا کرد

۲۳

و آنها چه نفرند و نفر در شرک یعنی خواهر عمر و بن عبدود و خواهر حرمیت و نفر در اسلام  
 یعنی خواهر حمزه سید الشهدا و خواهر خلیفه الله تعالی جناب سید الشهدا فخر است این مجلس باشد  
 پس حالا وقت شروع نمون بمطالب ابواب پس میگویم باب اول در بیانها ما بنده جناب سید  
 الشهدا و استغاثه نمون از خلیفه الله تعالی و همچنین در بیان امور منعلقه و مرتبطه با این پس کلام در  
 اینست در چند مجلس مقادیر خواهد شد مجلس **پنجم** اما اول را اشاره کردن بامور  
 مهمه ملکوتیه و آنچه که متعلق است پس میگویم مخفی نماند که این مجلس از یکوجه نظر با اشاره بمقام و شأن  
 از منامان و شئون ولی مطلق و حجت کبری بر جمیع خلق الله تعالی از اهل سموات و ارضین و ما  
 بینهما و اولین و آخرین بعد از جدش و پدرش و مادرش و برادرش صلوات الله علیهم اجمعین و ملوک  
 شیعیان و محبتان و امتور بانوار ملکوتیه منماید و لکن نظر بوجه آخر یعنی وحدت و عزت و شکست  
 انمظلوم قلوب و کبار و احسنا و امعا مؤمنین سوزاننده باعث تقاطر دمعا و جریان اشک بجد  
 خواهد شد پس میگویم و فینکه جناب سید الشهدا در مرکز مبداء افعال و جدال قرار گرفته نیکه  
 برینده نموده فرمودند هل من معین و هل من معیت هل من ذات ید تب عن حرم رسول الله ص اینکلام در لیس  
 و این خطاب شعله افروز بر جمیع عوالم و فاطمه موجوران و تمامی نشأت از نشاء دنیویه و نشاء <sup>خبره</sup>  
 و آخر و تیر پیچیده از همه آنها و لوله و غلغله و صیحه و صیحه و اه و اه و زلزله و اضطراب و حیرت و <sup>هش</sup>  
 و وحشت پیدا شد سلسله ارواح فادس و نفوس قدسیه انبیاء و اولیاء و اوصیاء و صلحاء و شهد  
 و سلسله فاطمه ملئکه و سکنان سموات از ملئکه خلق اول و کر و بین فطربین و حمله عرش و کرا  
 و سا بر سموات و سلسله حور و غلمان و جنات و ارواح مؤمنین از جن و انس همه با جوش و  
 خروش و کبریه و زاری و احسینا و اغریبا و اوحیدا و مظلوما کویان همه در جواب استغاث  
 و دعوت نصرنا غمظلوم لبیک لبیک ارواحنا لروحك الفداء و انفسنا لنفسك الوفا گفتند بلی  
 رسول الله ص و هكذا امیر المؤمنین و فاطمه لبیک لبیک یا ولید و یا فخره عینی روحی لروحك الفداء  
 و نفوس لنفسك الوفا و جناب حسن مجتبی لبیک لبیک یا اخی یا ثمره قواری روحی لروحك الفداء و <sup>نفسه</sup>  
 لنفسك الوفا فرمودند و باقی انبیاء و مرسلین و اوصیاء و اصناف ملئکه و همچنین غیر آنها که آنها  
 که اشاره شده همه گفتند لبیک لبیک یا سیدنا و امامنا و یا حجت الله علی خلقه من الاولین <sup>جمع</sup>



# در جواب بدان که موجود را در مرتبه حقیقتی است که در مرتبه اعتباری است اگر بنا

۲۱۴

الآخرین من اهل السموات والارضین وما بينهما من الخلق لجمعین بعد جدّه وایه و امه و اخیه  
و با حجة الله الکریمی هم در مقام خدمت و عانت و نصرت هستیم مخفی نمائید که در دنیا از منتهای  
الروح و سباع و وحوش و طيور و سایر اقسام حیوانات و همچنین مخلوقات دیگر در دنیا  
و دنیا زمین و آسمانها شدند بلکه همه خلق الله نعم از اهل ملکوت و اهل جبروت و اهل ناسوت  
و جمع جباران و بنانان و حیوانات و جمیع جواهر و اجسام و نامی اعراض و اسقام و امراض و اهل  
دنیا و اهل نیران و آنچه دیده میشود و آنچه دیده نمیشود همه در دنیا شریک و نظیر یکدیگرند و لکن  
لیک لیتک گفتن افراد هر نوع و جواب دادن اشخاص هر صنف بطور استعدا و بیع فطره آن نوع  
انصاف است پس این مرحله اختصاص بدی و العفول و همچنین بدی جان ندارد پس غیر وی العفول  
مثل وی العفول و بیجان مثل جاندار و اعراض و امراض مثل جواهر و اجسام است در هر مرحله  
حتی اینکه اهل نیران و اهل حیوانکار از احزاب کفار و منافقین خود را درین نشاء بودند و خواهد  
نشاء بر زخمیه هم جواب دادند و انانیت که درین نشاء بودند از کفار و منافقین بدتر و ترمان در هر حال  
بودند جواب دادند هر چند بد و ن شعور و بدون اطلاع بر اینکه منادی مستغیث گشت و کفایت  
حال آن چیست پس این پنج از غیر مفصّل فواعل محکم مستنبطه از کتاب الله نعم و سنت است در  
باب اولی و ثان حجة کبری با اهل جمیع عوالم و فاطمة موجودات و در باب سربان و جویان  
حکم آن و نفاذ خطاب آن بر همه و اطاعت مبارک هم بر جوا طوعا او کرها اخبارا و اضطرارا  
و بسبب این اصول محکم مستنبطه از عقل و کتاب و سنت بطور استنباط دقیق میگویم و فتنه  
جناب سید الشهدا اندا کردند و فرمودند هل من معین و هل من معیث و هل من ناصر اجسا  
طیبه و ظاهره شهدا اگر بنا از جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب و ابدان مقدسه و مطهره ایشان  
محرکت آمده و مثل مد هوش و مغنی علیه بحس شعور آمده و بحالت حرکت و اضطرار و تزلزل  
نشند و جواب دادند لیتک لیتک یا بن رسول الله و با حجة الله هل لنا رخصه فی الرجوع الی  
الدنیا و المجاهدة بین یدیک و الا بنظر ابن احقر خلق الله نعم و این بالخصوص نویسنده است مجلس  
و مقار و هم در توضیح و کشف مطلب سابق میگویم بر عارفان ذره و جو فلبل از کجا  
و قوام بر سر و مقامات محمد و اله المعصوم مخفی نمائید که چنانچه که مفصّل و مفاد اله



# در جواب بدین خدای تعالی و عارف و صاحب قلوب و صاحب کتب و صاحب

۲۵

فوق و اصول محکم این بود که جمیع خلق الله تعالی جواب میدهند و مقام نصرت دادن بیایند و رتبه  
 ندانند و استغاثه جناب سید الشهدا علیه السلام چنانچه فهمیده شد پس همچنین مقام و مقصد ادله قومیه  
 و اصول محکم اینست که اول کسی که جواب داد و لبتیک گفت تا اقدس خلاق عالمیان بود بلکه ادله قومیه  
 و اصول محکم اینست که طلب اضعا فادله و اصول طلب سابق است پس از اقدس خاتم عالمیان  
 عبادت با مثل آن جواب دادند و آنست لبتیک یا عبود یا جی علی جمیع الخلق و یا حبیب حبیب  
 یا من نادیه انا ناصر و معشک و در بعضی از روایات بنظر این احقر رسید و فتنه جناب سید الشهدا  
 در مرکز مبتدا افعال قرار گرفت و نیکه بر نیزه کرده گاهی بر شهدا از جوانان بنی هاشم و پیران  
 نظر میکرد و اجساد ابدان مطهره مقدسه ایشان را بر روی زمین افتاده و بخاک و خون غلطیده  
 میدید و گاه بسو حرم رسول الله و اطفال و طفلان نظر میکرد و بیکس و غریب و زلت و عطر  
 و اسپر شد آنها را با طر شریف میکرد و ایند پس با چشم کر بان و دل نالان و بصوت حزین و بلند فرمودند  
 اما من ناصر بنصرنا اما من معشک یحیی اما من موحد بخاف الله فینا اما من ابدت بحرم رسول  
 الله پس در بنو فتنه اینند و این استغاثه ارکان و قوام عرش الهی بلرزه و زلزله زامد ملکه  
 شبون و صبحه و کبریه نمودند و زمین مضطرب شده زلزله نمود پس ملکه همگی عرض کردند بخضر  
 اقدس خاتم عالمیان و یا سیدنا اینمظلوم غریب حبیب حبیب شناسان بدینا  
 و مرخص کن ما را برای نصرتان و یاری کردن بان پس در بنو فتنه از آسمان بدست مبارک  
 اینمظلوم نازل شد پس و را کشود و نظر کرد بدیده این صحیفه ملکوتیه همان عهد نامه است که در  
 عالم ارواح و عالم ذر و اول قبل از خلوق دنیا و اهل دنیا نوشته شده است و از اینمظلوم عهد  
 میثاق بشهادت و کشته شدن در راه ختم گرفته شده است پس اینمظلوم به پیشان صحیفه  
 نظر نمود و بدین نوشته شده است یا حبیب ما الزام نمیکند تو را بشهادت و کشته  
 شدن پس برای <sup>احیاء</sup> زین باب و از درجه و مقام در نور ماد زره از آن که نخواهد شد  
 پس اگر میخواهی این بلاد را از نور دفع کنیم پس بدان ما آسمان را و زمین را و اهل آسمانها و زمینها  
 از ملکه و جن و انس و غیر اینها همه را مطیع و متقا حکم تو کرده ایم حکم کن هر چه میخواهی در کشتن  
 و بجهت فرستادن این قوم فجار و کفار پس در آنحال میثاق آسمان و زمین بر او ملکه شد



# در خلاص شدن شیطان از بند و غایت

۲۶

و در دشمنی ایشان حربه از آتش و منظر امر و حکم انمظلوم بودند پس انمظلوم مطلع بمضمون  
آن نوشته شدند و عرض کردند بارت با الهی بر تو محفی نیست و تو میگردی که من دوستم دارم که  
کشته شوم و زنده شوم و همچنین کشته شوم و زنده شوم تا هفتاد و هفت هزار مرتبه در آقا  
و محبت تو وجه طور همچنین نباشد و حال آنکه میدانم شمره کشته شدن من نصرت دین تو و احیای  
آخر تو و حفظ ناموس شرع تو خواهد شد و حال آنکه از زندگانی دنیا سپهر شدم بعد از جوانان  
بنی هاشم و اصحاب اخبار را برادر پس میماند که از نداد و خودش بنفس شرفش میباشد و  
از جمله عجایب این مقام اینست که وزیری را بنام سالف چند قبل <sup>مثال</sup> برین در حرم مقدس مطهر جناب سید  
الشهداء بودم و شخصی معروف و ثقیل و آینی گریه می نمود و حاصلش این بود که در آن حال که انمظلوم  
بغیر جسد در مرگ میماند اقبال و جدال فرار گفته و نداهل من معین و هل من مغیث منصرف بود و به  
اینحال انمظلوم جمیع خلق الله و جمیع موجودات در اضطراب و دگرگشت بودند و ملئکة فیه کبریه  
میگردیدند پس در آنوقت ابلیس الا بالسه شیطان دجیم ملعون در عرصه گردید حاضر شد و شروع  
به بلند کردن او از و صحنه اش کرد پس بعد از مدت قلبه جمیع اتباع و اعوان و فاطمه خورش از کفایت  
و منافقین جن حاضر شدند و انما عن کفار و منافقین فجازان ملعون دجیم را در حالت خیر  
و با اضطراب و خزن و غم و مقام شبن و راه و ناله و افغان و زاری دیدند پس گفتند ای سید و رئیس  
و بزرگ ما این چه حال است چه امر ناز و زاده است که باعث اینحال شده است پس انمظلوم دجیم  
سر گذاشت و گفت صد هزار خجسته بر سینه ها و جلها و مکرها و ندایر و شویلات من شده است <sup>فقط</sup>  
که همه بیاد رفت و همه ضایع شد من انداختم سنگ تفرقه در میان امت و بشویلات من شده است <sup>فقط</sup>  
این امت در حجة الوداع نزدیک یحیی مرده از منافقین مهاجرین و انصار در جائی از مکه معظمه جمع  
و عهد و میثاق بستند بر اینکه نکرانند که بعد از رسول الله خلافت بامیر المؤمنین ع برسد بلکه اگر  
مقدور ایشان باشد جمیع اهل بیت و عترت رسول الله را بکشند و صحیفه در این باب بنویسند و او را  
بنا عین مجروح سپردند و احوال امر آنحضرت ملعونه را در جائی از مکه دفن نمودند و من شویلات کردم  
که اینمنا فقیه رسول الله را در عقبه وقت مرا جمع نمیدانند مطهره بکشند بعد از آنکه خراسان  
الله در موضع غدیر خم از مردم اخذ میثاق آید و بیعت سید بد بخلاف امیر المؤمنین علیه السلام



## در امتداد شیطانی که میاید از کربلا

۲۲

و ولایت آن گرفت و من کردم بیعت روز سینه با بی که در خانه نبوت و ولایت و عصمت و  
 و اسوارانند و بضاعت رسول صدقه کبری حجت عظمی فاطمه زهرا را با ناز پانها زدند و پهلوی  
 مبارک او را شکستند و جوهر نبوت و ولایت محسن معصوم مظلوم سفت شد و ریمان بگرد  
 اسد الله الغالب المؤمنین علیه السلام انداختند و او را به بیعت با بی که کشیدند پس انما عورجیم  
 گفت هر چه کرده بود و بعد از سر کشید و گفت جمیع ندایر و خیلها و مکرفها و ثوبها و در  
 کشتن این مظلوم و کشته شدن اصحاب و عترتش و اسیر شدن عیال و حرّم رسول الله را و کافران  
 با این کار ساقی که می بیند که خودش تنها و عطشان در وسط میدان اسباده و استغاثه و  
 استغاثه میگوید و حرّم رسول الله و بنات و اطفال فاطمه ناله کان و سینه زنان مضطرب  
 حیران مانده اند و لکن الان برقرار و کردار خودم که برای کشته شدن این مظلوم کرده ام نادم و  
 پشیمان شده ام پس انما عورجیم حرد شیطانی جن گفت چرا با بد نادم و پشیمان باشی که ما بمقتضی  
 رسیدیم زیرا که این جنود عساکر بچند و حضر این سعد و همچنین آن اشخاصی که بعد از این بدینا  
 پیایند و موجود شوند و راضی با فعال اینها شوند از اهل هر عصر و قرن و موجودین از این امت  
 و هر زمان میهمت خواهند یافت پس انما عورجیم گفت هیهات هیهات هر چند امروز یکجهت است  
 هیچ است که میگویند و لکن از جهت بکثره این کار و نتیجه آنکه عمل السنکه خلق بشود و هر عصر و  
 در هر زمان از زمانه بسبب یاری این مظلوم و کرب و مصائب آن بخت از عذاب محبت خواهند  
 یافت هر چند از اصحاب معاصی کثیره و سیئات و بیانات مهلکات بوده باشند پس انما عورجیم و  
 کفره گفتند چه چاره داری در بنیاد انما عورجیم و عداوتش بهیچان و ثور غضبش  
 بفوران آمده از شدت هشت و اضطراب خودش را بیکطرف کشیده مناجات باری العزّه و  
 عالمیان نمود عرض کرد باری العزّه و یا اله العالمین بفر و اوسع رحمت حاجات منهای  
 میشود یا آخر حصّ مازون هشتم در سوال و حاجت خواستن پس از خلاق عالمیان مازون  
 شد و نداشت سوال کن ایشطان رجیم از هر چه میخواهی عرض کرد این حجت کبری و اقطار  
 نو که بخفتی و از بعد از یکدیگر و مادر و برادرش بفضیل داده جمیع خلق از او این و آن  
 و اهل سموات و ارضیه هر چند صبر و تحمل او عاید و نهایت ندارد و فراد از کائنات عفو



## در استغاثه از درجۀ حرارت آفتاب و شعله

۲۵

و او همانست که برزاده از اینحال و اینلامات مصائب نیز صبر دارد و ندارد سید بملعون و بجم  
هر چه بخواهی آن کافر عرض کرد بخواهم حرارت آفتاب را هفتاد درجه یاد کنی بر اینحال بلکه فرار کرده  
ندارد سید بملعون حاجت تو را بر آوردم منم ارحم الراحمین و اجود المسؤلین و اکرم الاکرمین و لکن  
بدان پرچم غافل که من خیمه طینت حجه کبری و ولی مطلقم را بدست قدرتم باب حمت و صبر و تقوی  
و تسلیم و رضا خلق کرده ام پس فیکه خلاف عالمیات هفتاد درجه حرارت آفتاب را برزاده نمود  
شبطا انحرار نور الحسن نمود و بر جسد نحس و خبیث اش اثرش سپید و بفرار گذاشته از عرصه  
کوبلا بیرون رفت مخفی نمائند که بنویسند خلاف عالمیان و بدست بدات امام زمان عجل الله فرجه  
بدلم نور شارفات ملکوتیه و اطامات غیبیه نابیده حکم صریح بصیرت عقلیه فلیتیم امام اینست که  
این قضیه نیز واقع شده ا ه ا ه باستیکر ا ا با عبد الله لا یوم کومک و لکن معلوم بوده باشد  
که این مقام یعنی زبانی حرارت آفتاب و هفتاد درجه و احساس حرارت و نادی و ناله مدی از آن  
مختص با مظلوم روحی له الفداء بود و بر اغیر این خوا احساس و نادی بدنی نشد مگر بر ابله  
درجم در اوایل ظهور انحرار و تعجب میکن از نحو این فضا یا یعنی تاثر این نحو از حرارت آفتاب و هوا  
در مظلوم و عدم تاثر در غیر آن زیرا که امثال و نظایر این از قدرت نامۀ فوق التمامات و  
التهاتات خلاف عالمیان دور نیست ظاهر نیز اینست که تا وقت شهادت آن امام مظلوم  
این تاثر موجود و محقق بود ا ه ا ه روحی لك الفداء ا ا با عبد الله و منذ اول السنه جمعی از مجتهدین  
و مؤرخین هر چند اینست که در محرم انسال آفتاب در برج میزان بود و لکن حرارت آفتاب در  
عربستان در برج میزان نزدیک بحر مدیترانه است و بروج صیفیه پس حال چه طور خواهد شد که  
هفتاد درجه حرارت یاد شود ا ه ا ه با عبد الله روحی لك الفداء با سید الشهدا عجل  
معا سید ربنا امر متعلق بحال جناب علی اصغر علیه السلام پس میگوئیم مخفی نمائند که از اینجا  
این مقام یعنی مقام استغاثه نمودن سید الشهدا و فرمودنش هل من معین و هل من منجیست  
هل من ناصر که از بعض ثقات و عدول شنیدیم که بعض فاضل علما اشرا بآیه درنا بفرمودند  
ذکر نموده است و اینی مضمونش اینست که در ایستادن طفل رضیع علی اصغر و روحی له الفداء از  
شدن عطش بحال و مد هوش و مثل مغی علیه در اغوش زینب صدیقه یاد رکیده بود



# در بیان و جبر علی اصغر شهادت و ائمه عبا علی کبر

۱۹

و فیکه استغاثه پدید مظلومش و نداء ان بکوش ان طفل رسید مضطرب و منزله نشد و صدا  
 و صیحه بلند کشید و خودش را از گهواره انداخت و با و از کبریه نمود اهل حرم را نشتند که روی  
 دادن این حالت برای آن بسبب بواسطه استغاثه جناب سید الشهدا شد و در حقیقت این حالت از  
 ان طفل بمنزله جواب دادن پدید مظلومش و خودش را بمقام باری و نصرت آوردن بود پس او  
 ناله و کرب و زاری از اهل حرم بلند شد و این احقر میگوید که این در تیره بین ملکوتیه و جوهرة  
 غریبه بین النبوة و شجر غریغ و کوه فریده دار الخلافه و الغصنه و الترحمة و نخبه سلاله جلیله  
 سلسله هاشمیه است و این نور پس از انوار فاهرة باهره سرافان و حججیر و تیره و این با  
 کوره از ثمار اشجار و درجانه از هار جنان و بسا این محذیه است مصیبت ان طفل در جمیع خلایق  
 الله اضعاف اضعاف مضائب يوم الطف و ما بعده تاثر نمود بچشمتی که نزد یکشد که جمیع عباد  
 و مکتوبات بسبب ان طفل این نور هم از نور وجود عاری خالی باشند و لا یستما ارواح قدس  
 قادسه انبیاء و مرسلین و اوصیاء و عباد الله الصالحین و انوار فاهرة باهره ملئکه کربین  
 مقربین اده از تاثر انش در اهل عبا و اصحاب کساء که اکثر التفانیات و توجّهات ایشان با آن  
 با فوئده حرا عرشته بود زیرا که ان بود مظهر اعظم مقام صبر و شکیبائی و فوس اکبر دائره سلیم  
 و تفویض و توکل و رضا ایشان و در باب تمام توجّه سید الشهدا بان درّه کرمه و تاثر  
 شهادتش و مصیبتش اضعاف اضعاف جمیع مضائب کفایه میکند قول ان حجة کبری که فرمود  
 خطاب بارواح شیعنا که بعد از ان زمان بوجود آمدند لبیکم فی يوم عاشوراء چنانچه نظر و  
 کفنا سنسفی لطفی فابوا ان یرجوئے و یسب علو مقام و سمو شان و ارتفاع درجانش که  
 فی الحقیقه نالی خضر عباس و خضر علی اکبر است و بیکوجه عکس را میخوانند و گفت در جمیع آثار  
 ما توره از ائمه اطهار و علما اخبار و او را با اسم شهید خواندند و با اسم شهید سلام میدهند  
 و او را در حره اکامل عقدا و فاضل شهیدا و سادات عزه محمديه درج کردند و همه اینها  
 مشعر بلکه شاهد بر اینست که ذات ان نور را نور طالب شهادت و باری کردن پدید مظلومش  
 بجان بخشیدن شد صیدا و او از بلند کردن و خودش را از گهواره انداختن اده روحی که  
 الفدايتها المظلوم و ابن المظلوم است شهادت در در تیره خلیفه و عزه هاشمیه



# در شهادت علی اصغر حنا فدا

۳

محمد بن حسیب بن علی اکبر شد و خیم و آتشها بر علی اصغر شد عفل این دره پینه و فزیده کبر در  
 نزد یحیی از اسرار و علوح اسرار در مقام عفل هیولائی و لکن در نزد اهل الله نعم و اهل  
 اسنبت طمان رفیع رفیع و اصحاب کشف شهود در مقام عفل مستقنا بل عفل بالفعل  
 نظیر عیسی روح الله و فینکه در مهد بود آن مازون در احجاج و تکلم نمودن با اسفزار شد  
 در مهد و کھواره بود و اینم خصر و پاره کردن قماط و خود را از کھواره انداختن و رو  
 مینا کش را بسوی پدر کردن و با و از بلند کوبه کردن و ناله کشیدن بود پس این شیخ را غایت النبوة  
 و الخلافة از یکوجه شبیه عیسی روح الله بود چنانچه اشاره بان شد و از وجه دیگر شبیه جد  
 امیر المؤمنین علیه السلام و وارث جملة از خصاوصا آنست و بیانا آن اینست که در حدیثی وارد  
 شده است که امیر المؤمنین علیه السلام و فینکه طفل صغیر بود در کھواره پاره میکرد قماط را یعنی  
 بند قنادی را که دست مبارکش بان بسته بود ندگاه بیک قماط گاه بدو گاه بسه گاه بچهار گاه پنج  
 گاه بشش دست مبارکش را می بستند هر چه میشد پاره پاره و قطعه قطعه میکرد و در حد  
 اخرا از مادرش فاطمه بنت اسد وارد شده است که دست مبارک او را بیک قماط بسیم پاره کرد  
 بدو قماط بسیم پاره کرد بسیم قماط بسیم پاره کرد و او را چهار کرم از جلد مصر که بسیم محکم  
 شود باز پاره کرد و او را پنج کرم از دیباج بسیم محکم باز پاره کرد و او را هفت کرم شش  
 دیباج و یک از جلد باز مطلق کرد یعنی دستهایش را کشید باز هر را پاره پاره کرد و بعد از آن باد  
 الله نعم و قد نه تکلم امد و فرمود بان مادر من دستها را می بندد بسیم که من محتاجم باینکه بخلا  
 عالمنا نمانم و متخضع و متخشع نمایم و اشاره بدستم کرده مقاصدم را عرض نمایم محاسن  
 محتاجها هر در کیفیت شهادت این طفل که شیخ را غایت دار التوجه والعصه است مخفی  
 نماند که از روایت فاضل اسرار باری که اشاره بان شده همچنین مستقام میشود و فقی که آن  
 طفل ندانست و استغاثت پیدش را شنید خودش را از کھواره زمین انداخت و شروع بگریه و  
 افغان نموده و همه اهل حرم بشنو و افغان آمدند حضرت سید الشهداء از مرکز میدان اقبال  
 بسوی چنمها آمد و زینب صدیقه صغر سبب صیحه کردن و ناله کشیدن اهل حرم را بحضرت  
 عرض کردند پس اعمال مظلوم دانست که علی اصغر البشهادت و منتهی کشته شدن در راه حقیقت



# در شهید شدن علی بن ابی طالب علیه السلام و القدر و کشته شدن او

۳۱

و در بنی مطلب بان پیران بسیار اصرار دارد پس و زایدست مبارکش بر داشتن بر کمر منید  
مراجعت نمود و در مکه و بیابان طایف و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر و بنی نضیر  
و مصراع سایر اصحاب برادر بدعزم نمود بمقائله قوم و مباشرت حرب بنفس شریفش و ندانم و هل  
ذات پندت عن حرم رسول الله ص هل من موجد يخاف الله فنا هل من مغترب رجوا الله باعائنا هل  
من معین رجوا الله باعائنا پس اهل حرم با و از کجا بلند کبر و زاری و بشون نمودند پس انظرو  
بد رخه آمد و نزدیک صدفه نمود طفل رضیع را بد تا از او داغ تمام پس خم شد که او را بسد  
حمله بن کاهل لحنه الله بن انداخت و بخرمیاك ان طفل رسیدا و از بیج نمود و شهید کرد پس  
فرمود باز بن یکم این طفل را و خضر هر دو دست مبارک خود را از خون نورا نور و ظاهر مطهر  
پرمیکرد و بسوی آسمان میانداخت و میفرمود ای پسر ما میسر در راه خضع و خضر با فخر  
فرمودند که فطره از آن خون بزمین بنفش و بان سپید بن طایف میگوید و در خبر دیگر طور دیگر  
وارد شده است آن نزدیک بعقل است زیرا که انظروم فرصت نبود بیاید بد رخنه ان طفل را و داغ  
نماید بسبب اینکه مشغول مقائله و مجاهده بود و مضمو اخبار اینست که خواهر انظروم ان طفل  
بدست گرفته بخدمت ان خضر رسید و عرض کرد برادر ان طفل سه روز است که اب خورده است  
از ان قوم بچهار عه اب برای او بخواه خضر او زایدست مبارکش گرفت و فرمود این قوم انضا  
و اصحاب و عن عمر اکشید و دیگر نمائند است مگر ان طفل که از عطش نزدیک است هلاک شود  
پس بجرعه اب برای ان طفل بدهد و در بحال يك کافر ملعون بن انداخت و حلق او را بر یک درخت  
رسید و در و اب را به مختلف بن نهج است که خضر فرمود و صبت میکنم در مراغان و طفل  
صغیر مرود را نوقت عمر ان طفل ششماه با هفتماه بود پس خواهرش عرض کرد یا ابا عبد الله این  
طفل سه روز است اب خورده است از ان قوم جرعه اب برای آن طلب کن پس خضر او زایدست  
مبارکش گرفت و از قوم بچهار عه اب برای آن میخواست تا گاه سه هم مشوم بحلق مبارک ان طفل  
شد و او را شهید کرد و آن پسر را حمله بن کاهل انداخت و بعضی گفته اند عقبه است انداخت  
پس ان خضر دشمنان را که چندین مرتبه از خون ان طفل پرمیکرد و بسوی آسمان میانداخت و عرض  
میکرد خدا یا تو شاهد میکنم بر ان قوم ظالمین بدست که انها قسم خورده اند در ترخو



# در شهید علی و سید الشهدا و احوال و شهادت ایشان

۳۲

که از ذریه رسول الله ص احد را زنده نگذارند پس چینه مرا جعتموند و ان طفل منبوح را به  
 ام کلثوم صدیقه دادند و ابن نما مرحوم گفته است که او را در مصراع عنقه محمدیه و ذریه شهادت  
 گذاشتند و ابوالفتح و کمال الدین از فضلا عامه ذکر کرده اند که خضر بر ان طفل نماز کرد  
 و با شمشیرش مثل فیر حفر نمود و او را در آن حفر دفن کرد و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج ذکر  
 کرده است که وقتی که اصحاب سید الشهدا و عنقه او جمعاً بشهادت رسیدند و نماز از عنقه  
 محمدیه مکر سید الشهدا و طفل رضيع که اسمش عبدالله بود پس خضر بدخینه حرم آمد و فرمود  
 ان طفل رضيع را بمن بدهید تا او را و ذاع نمایم پس او را بدست مبارک گرفته او را میبوسید  
 میبوسید و میفرمود و بل یاد برای ان قوم و فیکه خصم آنهاست الم رسولین باشد تا گاه در این  
 حالت بیری بر کوفه الی نحرش افتاد و او را شهید کرد پس ان خضر از اسپاده شد و با جفن  
 شمشیر حفره کند و او را خون الود با شمشیر دفن نمود و در بعضی از کتب معتبره از عهد بن مسلم  
 نقل شده است که او گفتن بودم در عسکر این زیاده پس نظر میکردم با ان طفل رضيع که او را در  
 دست مبارک ان خضر شهید کردند پس از چینه بیرون آمدن که نور ملکوتی و روحا آن نور  
 افتاب را منکشف نموده بود و میبکفت و ولداه و اقبله و امیحه فلما بکلماک لسور و جگر کذا  
 ان جمیع عسکر بنی امیه کوبه کردند تا خودش را رسانید بجسد انور اطهر ان طفل و خودش را به  
 ان جسد انداختند و زاری بسیار کرد و از عذاب بیرون آمد و بدندان و طفلان  
 فاطمه و سید الشهدا در بنوفت بقوم موعظه مینمودند و آنها را از عذاب میرسانیدند  
 و بحال ان خواهرش مطلع شد و در بسوا و آمد و سیری بالای چادرش انداخت و او را عظم  
 نمود و نلطف فرمود تا او را ان چینه بر کوفه رسانید پس بن مسلم گوید پرسیدم که این زن کیست  
 و این بنات و طفلان کیستند گفتند این زن ام کلثوم است و این بنات و طفلان سکنه و  
 فاطمه صغری و فاطمه است پس انقدر کبریه کردم تا بحال شدم و در روایت شعبه باین نهج است  
 و فیکه جناب سید الشهدا طفل شهید را بسوخته اهل حرم آورد در حالیکه ان شهید بخون  
 خودش محضبت بود و جناب سید الشهدا کبریه میکرد پس اهل حرم رسول الله کبریه را از شهید  
 از چینه بیرون آمدند و ان طفل را جناب سید الشهدا بوسید و سینه خود چسبانده بود



# در بیان راه کردن برای اشعار و انداختن شهادت

۱۳۳

پس همه اهل حرم بجوش و خروش آمدند بنا بر آنکه باند کربه و ناله میکردند پس آن کثوم صفی  
صغر ان طفل را گرفت و بپنداش چشمتان و نخر شراب و گذاشت سید اب شاک از چشم جاری میکرد  
و ندان میکرد و امجداه و اعلیاء ابامیدانید چه صائب بعد از شما پمارسیده و اعدا شما چه طور  
ما را از لیل نمودند و اطفایا بن طفل شهید که بخون خود محض شد و اسفا برای این شیرخوار  
که بانه ها اعدا از شهر خوردن بریده شد و احسن را بر دل سوخته و جگر کداحنه ان و بعد از  
ان چند شعر انشا نمودند **مجلس و معانی** در بیان اشاره بجملة از امور مهمه و اسرار  
و در فایده این مقام پس مخفی نماید بر مؤمنین محتسب که بر نبی ایشان در خبر مستفیض از حج طاهرین  
اشاره شده است و انچه انبیا که حدیثنا صعب مستصعب تر مستسر لاجنانه الاملاک مقربا و  
نبی مرسل او عبدالمعز الله قلبه بالایمان که اگر نبی مرسل صاحب شریعه مستفاه مبتلا میشد بمثل  
شهادت علی اصغر و صبر میکرد در همچین مصیبت مثل صبر جناب سید الشهداء کافی بود اینجو  
صبرش در جلالت و عظمت شان و مقام آن در نزد خفعم پس میگوئیم کفر من سید الشهداء  
ان طفل را بدستش و آمدن بمیدان و طلب اب برای او از گهاری نمودن بآلایا حجة و رسیدن آن بد  
عظای شهادت سه سر داشت سر اول السنکه بان اشاره شد یعنی ان طفل مظلوم در چنین ندا  
و استغاثه جناب سید الشهدا بنده خدا و زاری کرد و خوش را از گهواره انداخت و صبی  
بلند کرد و بمقام باری کردن و طلب شهادت بزبان پیرانه آمد پس حضرت مطلب را بعمل  
آورد و او را بمیدان آورد و سر دوم السنکه خفعم بر توبیت و رحمت و اسعادتش بندگان را  
دعوت نمود بسوی طاعت و عبادات و حسنات و اعظم طاعات و حسنات زیارت فور محمد  
ال محمد و لایسما جناب سید الشهدا و کبریه و ناله در مصائب آن فرار داد و چون بنی آدم  
در مپولان و بزجیان و اهوای مختلفند جمع نمیشوند و اتفاق نمیکند یک شیء در مقام فر  
و نه در مقام حزن با وجود این در رفتن دل و ترحم و فسا و قلب نیز مختلفند جمعی بسا بستانا  
رفقوا القلب اصحاب ترحم اند و جمعی کمر از این در جبه و چنانچه رفت قلب ترحم در جانت بسا  
مفاد و نه اند پس خفعم مصائب ال محمد و اجمع جوامع مصائب و جامع مجامع فاطمه بلاها که در  
بطوریکه همه قلوب بعد از تذکر اینها اند که هیچ تفصیل با اجمال بجوش و خروش و ترحم و



# در بیان شهادت علی علیه السلام بر اهل بیت کافر

۳۴

رفت آمده اشکها از دیدها مثل سیلاب جاری شده و آه و فغان و ناله و شیون خواهند نمود  
 حتی از آنجا صبی که فداوت سختی آنها مثل سنگ و آهن فولاد بوده باشد و چه طور همچنان  
 که اهل حالی از اهل الله و عباد الله المخلصین بمنصأ را بگوهرها بخوانند گوهرها کداحه خواهد  
 شد و در دریاها نازک نموده بزبان جاری سازد دریاها شعله گرفته خشک خواهند شد  
 خصوصاً مصیبت کفایت شهادت این طفل مظلوم پس مصیبت این طفل مظلوم و کفایت  
 آن در جامعیت مصائب آل محمد و بنمایند فوق النہایان و غایب فوق الغایات و سبب شک  
 شبهه نخواهد ماند پس ملاحظه این اشارات خواهد داشت که مفصو و عرض که رسانند خلا  
 عالمیان خفگی است محبتان و شبنم از ابعاد آن خروبه و بجان کاهکاران است از انجمن  
 حاصل خواهد شد ستر ستم آنکه خلاف عالمیان خواستار ظاهر کند و بنماید بر ملتکه مقرب  
 و کرب و بین و فاطمه ارواح انبیاء مرسلین و اوصیاء مقام محبت اطاعت عشق و لوعت و معنا  
 فاشان محبت و لی مطلق خود را و همچنین مظهر و مکشف عیان شود شهادت این طفل  
 نژاد ارواح انبیاء و مرسلین و در نزد ملتکه برای قول انحصار و وفات و وصیفه ملکوتیه از  
 اسمان چنانچه کفایت کند شوان قولش این بود الهی و سبکد و سبکدارم که در راه تو  
 کشته شوم و زنده شوم تا هفتاد مرتبه یا هفتاد هزار مرتبه و چون ملتکه و ارواح انبیاء و مرسلین  
 میدانستند بعلم قطعی و یقین که انحصار را در عا خودش صادر و ثابت قدم است لکن مظهر  
 و مکشف یقین عیان و مشاهد فریاد شد این طفل شد در راه حق تعالی برادرل سوختن و جگر  
 کداحن انحصار و شهادت این طفل مظلوم ناشرش بسیار بیشتر از آن بود که کشته شود و زنده  
 شود تا هفتاد هزار مرتبه پس انبیاء اولوا العزم و جمعی از مرسلین که نفاصل و زعاشورا بانها  
 یوحی و الهام از حق تعالی رسیده بود سر مشق عشق و صبر و مصنا و بلاها کرار و در فراق و  
 جناب سید الشهدا را فریاد داده بودند و از نامل و ند برد را پنجه زک کردیم معلوم نمیشود  
 اسرار اینکه فطره از خون این طفل مظلوم که منصرف است و اسمان انداخته بود بزمین فرسیدند و  
 که فطره از این خون بمنزله هزار هزار شاهد و دلیل است و صد ادعا انحصار که اشاره بان  
 شد پس مدینه حسنین که بضایق و مہمان خانه حضرت جنانہ الہیہ فرستاده شد بآلاء



# در بیان سیرت و نمون پیغمبر و اهل بیت علیهم السلام

۲۵

و انهدیه از فرط محبت و مقام فتا فی الله صادر شده باشد پس چه طور بر منکر در بلکه مثل این هدیه از نقاب حسن خا بر کوز ملکوتیه و خزان جبروتیه شده نور افشای عرش و کرسی زینت بخش چنان و حور و غلمان خواهد شد پس اگر ملئکه مقربین و کرویبتین و سائر ملئکه بمقتضای ذره قلبه و بقدر سوره میل که بچشم میکشند منعم و مکرم و مخصوص میشدند از بخون انور اطیب هزارین سیر میشدند از سلسیل و عین الکافور و عین الجنات محبت و عشق حقیقا و بمقام فتا فی الله و بالله میرسیدند بهیهات بهیهات کدام شخص کامل حد و صفای خونا بداند و کدام شخص عاف بنای از عهده نعره یخچیل و نعلیم انخون انور اطهر بیاید پس از این معلوم میشود در نزد اهل علوم سزاوارثا که اگر فطره از بخون زمین میرسیدند منعم شده فاطمه اهل زمین هلاک میشدند و اما اسرار دفن کردن امام معصوم مظلوم جسمه منور انظفرا این محله از ان اسرار اشاره منما یقول اینکه اگر آن بدن منور مثل سایر اجساد اطهر و ابدان طیبه شهداء و زمین گریه نماید و امام معصوم مظلوم او را مثل سایر اجساد ابدان مطهره دفن نمیکرد عسکر بنی امیه لعنهم الله نعم سر و زامثل سایرها از بدن جدا نموده به تنه ها میردند و بسبب زک و حفارت نامه عملة اسلام نسبت میدادند و سر دهم اینکه اگر کفار بنی امیه سر اعمالوم را بریده به تنه میردند این بدعه و ضلال جاری میشدند ثماحی و لکن بنی امیه باین معنی هر وقت که بنی امیه و اتباع ایشان شیعیان و محبتان رسول خدا میکشند سر ایشان را میردند پس هم چنین اطفال و یچه های آنها را هر چند شیرخوار بودند میکشند و سرها آنها را از ابدان جدا میکردند و بعضی از اوقات سرها را به تنه ها میردند و سر ستم اینست که انگار از مضایقه از سر بدن ان طفل نمیکردند و این سبب میشد بیچیل و فوزیه نزول عذاب مجیع اهل زمین و سر چهارم اینست که اگر آن بدن نازک دفن نمیشد از حرارت آفتاب و ستمها استخوان بنی امیه مقطع الاعضاء و منلاشی الاجزأ شده اثری از آن باقی نماند و سر پنجم اینست که اگر حرم رسول الله در وقت عبور از مصاع شهدا بدن ان طفل را میداد بسیار بسیار افواج حزن و غم بر غنوم و احزان آنها را پاد میشد و هیچکس صبح و ناه و شون و خود کشتی آنها بحد و بجزر میشد که نزدیک بهلا کناشان میشد و همچنین از برای حشر



النجباء و اصحاب الکسا و سایر ارواح انبیاء و المرسلین و هم چنین حزب ملتکه که در بین مقبرین  
در آن شبانه روز یک جسد شریف امام مظلوم و سایر اجساد طیبه در زمین گریخته اند  
بودند و فرشتگان بودند و حزب ارواح انبیاء و معشر ملتکه در پندت بربار جسد آن امام  
مظلوم میامدند و اما ستر نماز کردن آن امام معصوم بر آن طفل شهید با آن تنگی و فت و عذ  
فر صفت است که این نماز کشف منما بد از علو درجه و بزرگی شان آن طفل و بزرگی رتبه آن در  
تور حقیق با این معنی که شهادت و عزله شهادت جمیع سادات از جوانان و پیران شهدا اصحاب  
و عزله هاشمیه است و بدجه این طفل نیز سید مکر جمعی از سادات شهدا عزله هاشمیه پس نماز  
کردن آن امام معصوم بر آن طفل شهید مثل نماز کردن رسول الله است در روز احد و شش  
عبد المطلب ستر لطیف بکر است که و فتنه آن امام معصوم طفل رضيع را در راه حقیق فدا نمود  
و بفرمان داد پس جمیع ملتکه و فاطمه و ارواح انبیاء و اوصیاء و ارواح صدیقین و شهدا اینجبه  
در آمدند بپرا که این نحو تقدیر و این طور قربانی از جمله نوافل و منکبات و تقدیر و قربانی  
سایر شهدا از اصحاب عزله هاشمیه از جمله فرائض بود پس این نحو تقدیر و قربانی در محل  
اعلی و درجه اعظم از قبول شدن در تور حقیق و افع شدند بپرا که بشهادت این طفل هیچ خبر هیچ  
شهادت موازنه نخواهد کرد و مسای نخواهد شد مکر شهادت خود آن امام معصوم پس در مقام  
حمد و ثنا و شکر الهی نماز کرد بر آن طفل بپرا که نماز جامع و منضم جمیع انواع حمد و ثنا و شکر  
الهی نماز کرد جمیع اقسام شکر است نظر بر آنکه آن معراج هر مؤمن است خصوصاً نماز آن امام معصوم  
که حقیق و لبالب و روح ارواح نمازها است **حکایت هشتم در بیان کیفیت حال**  
**سید الشاهدین و زین العابدین علیه السلام و فتنه ندا و استعانة پدید مظلومش بکوشش آن سید**  
پس مخفی نمایند که حضرت سید الشاهدین در روز عاشورا و قبل از آن نیز مبتلا بمرض شدند  
بود و غشاستا مبتلا به از شدت مرض برای آن در روز عاشورا حاصل میشد و فتنه ندا و استعانة  
پدیدش بکوشش آن رسید عرض کرد لبیک لبیک یا بن رسول الله و بیاحال آنحضرت را بنو فتنه  
در روایه ای الفرج است یا بن نهج است که چون سید الشهدا بطرف راست چپ نظر نمود که  
ندید و در آنوقت سید الشاهدین در سیر بیماری خوابیده و بحال در مطاف بود که نداء اما



# در جوار کسب سید محمد با سنیاید و در آنجا نشیند

۳۷

مطلوبه را شنید لبیک لبیک کوپان برخواست و شمشیر را گرفته از چهره پیر و نآمد و رفتند  
که شمشیر را از غلاف پیر و نیاورد و صدقه صغیرا کلثوم از پست سر او نداشت و چون  
گفتای پناه بیکسان وای نور عیون و ثمره فلو بجرم رسول الله بر کرد و بسوخته پناه و از ابی  
حرم مگذار و انحضرت میگفت ای جان بگذار مرا تا منانده و مجاهد کم و جانم فدای پیر و سوا الله  
کم پس سید الشهدا علیه السلام ملقفت شد و فرمود ایچو اهریکپا و ز او مگذار بمیدان باید و روی من  
خالی از نسل ال محمد نباشد و در روانه دیگر وارد شده است که انمعصوم و رض از چهره پیر و ن  
آمد و از شدت ضعف و اسهال مرض فوت برداشتن نبره نداشت و پیر را بدست گرفته از زهر  
میگشاید و سید الشهدا علیه السلام بچهل تمام بان رسیده و او را برداشته بچمه آورد و فرمود پناه فرست  
چه میخواهی بکنی انحضرت عرض کرد یا بن رسول الله ندا و استغاثه نور کهای مرا یاره یاره کرد و  
قلب ساکن را بیجان آورد و میخواهم جانم فدای تو کم انحضرت فرمود یا ولدی تو مرض شد بگذار  
و جها بر تو واجب نیست و نوحه خدا و امام هشمی بر شمع و نوید آئینه ظاهرین هستی و نوک  
و منکحل اینام ال محمد صلی الله علیه و اله و سلم و توان ظاهرین فاطمه هستی و باید نور  
کی حرم رسول الله را بدمینه و حاشا الله رو زمین بیچن و بی امام باشد و یا ولدی تو و کاس بر  
خواهی شد و پناه پیر از بچراهی محکم خواهند شد و انحضرت غلوم عرض کرد یا ابنا یا نار و اش  
که نوکشته شوی و من نظر کم ای کاش میدم و نور را با اینحال نمیدم روحی و حاکم الفدا و نفس  
لنفسک الوفا پس سید الشهدا علیه السلام فرمود یا علی تو خلیفه من هستی بر شمع اعدا از من و اوامرو  
دین با تو محکم و فایم خواهد شد و نوها در ناس هستی بسو صراط مستقیم تو حافظ علوم حاتم  
یدم و بعد از آن سید الشهدا علیه السلام او را براغوش گرفت و بسپا کبریه نمود پس ایچو باید حجه و اما  
سابق بینا و در امام و حجه اخلاص و ذابیع سید المرسلین و امیر المؤمنین صاو الله و سلام  
علیهم اجمعین و را سید الشاهدین داد و سپرد و امر کرد او را با خد جمل از موارث پناه پیر  
موارث ظاهریه مثل اسلحه و نابون سکینه و عصا موسی علی نبینا و علیه السلام و غیره که ان  
جناب سید الشهدا علیه السلام در و ذین پیر و ن آمدن از مدینه طبریه بام سلمه و بصیبه رضیه ش سیر و تو  
و بانها وصیت فرموده بود که بعد از مرا حجت سید الشاهدین عم که آن اشیا را با پیر و کوار



# در مقدار کفایت شهادت شهداء و اولاد

۳۵

تسلیم نمایند و بگویند که در دعای استغاثه جناب سید الشهدا علیه السلام  
 جمع موجودات اجانبه نمودند و افراد هر نوع واحد هر صنف بلیک گفتند پس خلیفه الله تعالی  
 بعد از اجابت آنها چه طور و چه نحو با آنها سلوک نمود پس میگوئیم جواب از این سوال اینست که  
 این بزرگوار سید المرسلین و خضر امیر المؤمنین و الحسن المجتبی صلوات الله و سلامه علیه و آله  
 الی یوم الدین بنحواظها را بخشع و مختص جواب داد و بسا بر موجودات یعنی با افراد هر نوع و  
 احاد هر صنف بنحواظها را رضا منک و خوشنود جواب داد یعنی فرمود که آنچه بر شما لازم بود  
 که اجابت عورت و استغاثت من بکنید نظر با عهد و پیمان که حفظ نمودیم از شما گرفته بودیم  
 و لایزال مطلقه ما اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعمل آوردید جز آنکه الله تعالی  
 و تفضل این مقام از فضیله زعفر حنی معلوم میشود و او را در کتاب کسب العبادات ذکر کرده  
**باب اول** و هر دو مقدمات کفایت شهادت سید الشهدا و کلام در بیان رتبه و چند مجلس  
 مقام ذکر خواهد شد پس هر مطلب و مجالس مقامات این باب ذکر خواهد شد هم من باب  
 المقدمه است و شمه نمودن این باب بکفایت شهادت مجاز است بلکه نفس کفایت شهادت  
 در باب لا خود ذکر نخواهد شد بهر حال **مجلس اول** در بیان مقدمه که فوایدش  
 بسیار است پس میگوئیم که این مقام یعنی مقام شهادت سید الشهدا اهم مفاصل اعدا کفار  
 بود و این مقام است که نزدیک بود بسبب اسمانها و زمین خراب فانی شود و این مقام است که  
 کریم کرد بسبب جمع موجودات طایفه کریم ایشان بچون بود و طایفه بد و ان و هویت  
 و وجودات خودشان و طایفه بحرکات و سکات خوشان یعنی هر موجود کریم نمود بان  
 نحو که لا یفحال ان بود و این مقام است که شد بد بسبب کریم اهل سموات و ملک که کریم  
 و مقربین و اهل جنات و شد بد شده و ناله و فغان و بشون ایشان و این مقام است که و فیکر  
 ارواح انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صدیقین انرا بدند هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد  
 و جزین ایشان پیشتر شد پس در این مقام بکشف عبا و بعین البصیر دانستند ستر افضلیت  
 و هر یکی هر یکی از محمد و غیره معصومین ان بر جمع انبیاء و مرسلین و ملک که مقربین اسرار  
 و حکمت بودن نسبت علوم انبیاء و مرسلین و ملک که کریمین معلوم محمد و آله المعصومین



# در بیان اسرار لطیف و حکمتها صنفه

۳۹

مثال نسبت فطره بدرجات محیط و این مقام است بسبب دانستن انبیاء و مرسلین و ملئکه مقربین  
 سر از اسرار خطا بکردن حقیقت حقیق خود را با خطا بولاول که لما خلقت الافلاك و انصا  
 سر و حکمتی از اسرار و حکم آنچه در حدیث قدسی هست یا محمد ان متنی و علی تنک حبشانه  
 و محبتوا علی متنی حبش علی تنک یا محمد حبش کن یکن علی قبه و حبش کن علی یکن محبتوا علی قبه  
 و انما جبرحو و انهم این مقام است که بسبب ملتفت شدن ملئکه و انبیاء و مرسلین و اوصیاء و صفی  
 بسبب از اسرار و حکمتی از حکمتها ثبوت مقامات نورانیة بر ائمه و اهل المعصوم علیهم السلام و بعد  
 و حبش نصر فانی است از جمیع عوالم یعنی در جمله از مقامات قبل از آنکه اجساد و ابدان دنیوی  
 ایشان خلق شده باشد و همچنین بعد از آنکه بشهادت سپیدند با وفات نمودند یعنی نصر فانی  
 ایشان در ابدان و اجساد نورانیة مثالیة و این بسبب این مقام واضح میشود در نور در شعوع و غص  
 کردن خلفا ثلثه حق امیر المؤمنین را و سوزانیدن ایشان خانه حجة کبری و صد ثقیفه عظمی فاطمه  
 زهرا را و در بجانب آنها ان معصوم مظلوم را با این معنی و این بسبب معلوم میشود و واضح میگردد  
 که مفاالات انباء و اشباع خلفا ثلثه از علماء نصا و معصومین هر چه گفته اند و عند خواسته اند  
 و در بعضی مقامات انکار این خلفا ثلثه فاطمه معصومه مظلومه را نموده اند همه باطل و باطل  
 و این بسبب این مقام است که در این اسلام و خبرش مجمع افاف و امضا و بلادن و اقالیم  
 میرسد زیرا که افافه مجالس لغزیه و محافل مانم در هر سال بلکه در هر ماه برای سید الشهداء  
 اربعینها و سقار و خارجیه و زنامها نوشته بهم جایا و بهم بلدن و اقالیم اخبار و کفایت احوال  
 و سلسله منبکونیم جناب سید الشهداء شریک فرار نیست و اندوختل اکبر و اصغر ندیس شهادت جناب  
 سید الشهداء و آنچه بران مرتب شده و میشود مثل بان فرنا عظم حجة در حقیقت بن سید الان  
 است و شرا تا و اسلام است پس بعد از این مفهده و منقبه عظمه از منافع اقبال محمد ذکر میکنیم که  
 منظمین این باشد که علوم اولین و آخرین در نزد علوم محمد و آل محمد مثل نسبت فطره بحر حقیقت  
 و در وی منظمین بعضی آثار مقامات نورانیة ایشانست مثل از کتب اخبار و شیعہ استنباط آن بسبب  
 سهلست بلکه در طرق و شعبه نیز نوانه عنوانست که مفید قطع و یقین است و لکن درین مقام از طرق  
 عامه و اهل سنت نقل میکنیم لعلک من هلاک عن بدنه و یحیی من حی عن بدنه پس منکونیم در بیس علما



# در بیان نبی و در شده کتاب بعثت مضاف اولاً سید

اسلام در علوم عقلیه السید الاجل الا فم السید ما قدس الله عقله الشریف و کتاب بعثت  
 الایمان نقل نموده است که بدینکه ذکر کرده ابو الحسن البصری در کتاب خود شرح خضر خردمند  
 کجاشک را که فطره ایزد را بر داشت و او را در دست حضرت موسی گذاشت و حضرت موسی سوال  
 کرد از خضر این در جزو اشاره بر چه چیز است خضر گفت که این کجاشک منکونند که نسبت علم شما بعلم  
 ما است و ما را در سلب و بعلم و حقان مثل نسبت این فطره است باین در کتاب محبط و این که در است  
 افضل المتدین در حزب علماء اهل سنت و ان اسعدین ابرهیم الممالکی الاریدیلی است و کتاب بعثت  
 حدیثی که مضمون آن اینست که و فیکه مشاجره شد بین موسی و خضر در قضیه سفینه و غلام و  
 موسی بر کشتی بوی فوشن پس سوال نمود از آن برادرش هر و ن که آنچه مشاهده نموده است  
 عجائب بحرین نماید پس موسی گفت من و خضر نشسته بودیم در کنار دریا بکمرغ از هوا در نزد ما  
 افتاد پس با من فارش گرفت از دریا بکمرغ از آب و را بسو مشرف انداخت و جرعه دیگر گرفت و را  
 بسو مغرب انداخت و جرعه دیگر او را بسوی آسمان انداخت و جرعه دیگر بسو زمین انداخت و جرعه  
 پنجم را بسو خود دریا انداخت و اسرار این رموز را از خضر پرسیدم جواب نداد یعنی ندانست پس  
 متفکر بودیم ناگاه صیاری پیدا شد پس گفت من شما را در تعجب و تحیر بینم بسبب غلای امرغ  
 پس گفت چهار جرعه مرغ میخاستند شاره بر اینست که بعد از شما ختمی ما بسید المرسلین بقول  
 خواهد شد و برای آن معراج جیسا بسو آسمانها خواهد شد و لکن در فتنه زمین خواهد شد  
 و اما فطره پنجم که بسو دریا انداخت شاره بود بر اینکه علوم جمیع اهل علم در نزدان مثل فطره  
 نسبت با دریا و علم او را از خواهد برد از آن و صفتش و پسر عمویش پس ساکن از سن و خضر مشا  
 و منازعه و هر یکی از ما علم خود را بسپاریم که شمر و بعد صناد غایت پس دانستیم که املک  
 بوده است فرزنده شده ما با بفهمانند نقصان ما را چون هر یک از ما ادعای کمال نموده بود  
 من در علم شریعت و خضر در علم اسرار و غوامض فضا و قدر تمام شد و نتیجه حدیث که افضل الخیر  
 الممالکی الاریدیلی در کتاب خود شرح کرده بود و اما منقبت منضمات او و خواص مقامات نورانی  
 ان الله نعم و اهلبنت رسول الله پس کریمنا هم در اینجا حاصل آنچه سید رضی رحمه الله تعالی در قصه  
 لامیه روا نموده است و ان اینست که حکایت کرده است خدیجه حدیث را و او را اینکه در اسعد

و ان الله نعم و اهلبنت رسول الله پس کریمنا هم در اینجا حاصل آنچه سید رضی رحمه الله تعالی در قصه لامیه روا نموده است و ان اینست که حکایت کرده است خدیجه حدیث را و او را اینکه در اسعد



# در بیان آمدن عطر لجن بخت پنجمین مرتبه و فیه

۱۴۱

وان از جبل وان گفت که داخل شد در مسجد رسول الله در وقتیکه رسول الله و اصحاب را بجا بودند مردی عجیب الهی و غریب الخلق و در ظلمات شبانه شبانه در میان درختان طوبی و موکهاش مثل درسمانها غلیظ و محکم و گوشها آن مثل گوشهای بعل و ناخهای آن مثل کاردان بزرگ نیز و دندانهای آن هر یکی بحد سنگ بزرگ بود و روی آن منکوس بود و عبوس و خشمناک آن مثل مشعلها پس بآنکس در بیا بیکه مثل شمشیر از غلاف پیرن شد و بصدا نیز و بلند گاه کرد بر رسول الله و بخطاب بپیدا المرسلین او را خواند و بعد عرض نمود من معروف باسم عطر هشتم و منم غفرنا عظم و من بودم شهتسا و سلطان السلاطین بر جمع شباطن و جن و من اسلام آورده ام و ایمان و اذعان بدین نو دارم و الان بدارخانه تو آمده ام نور رحمت الهی بر من تابیدد من برسی و علاج فرمائی قوم من نکست عهد کردند و بیعت مرا شکستند و عصیان حکم من نمودند و در بنیاب بیستاشکوه و شکایت میکرد و مقصودش این بود که قومش و را از سلطنت بیرون کرده بودند و بپیدا المرسلین النجا میگردانانکه او را در منصب خود نشاند و ناگاه در میان کلام انجناب امیر المؤمنین علیه السلام داخل مسجد شد پس وقتیکه چشمش افتاد بر نورانی امیر المؤمنین و سید الوصیین رعد و وحشه بر اندام از افتاد و در مشت و وحشت و اضطراب و ناخوشی شروع کرد بدوید و کبر و خن و بختی که بغضبش هیچ نظری نمیکرد پس اصحاب رسول الله همه تعجب نمودند از عمل عظمی و سید المرسلین هم تبسم نمود حتی آنکه تفریبنا گشت پیدا شد و فرمود ای عفریت ساکن شو و نرس و نگر و ای عفریت ترا قسم میدهم بجمع که قصه خود را که با اینمرد گفتی بیان نمائی پس عرض نمود یا رسول الله یک شب جمعه شد نزد من از بزرگان شباطن و جن بود نفر چیم که هر یکی از آنها مثل کوه بزرگ و بلند بود پس ما همه بلند شدیم بهوا و صعود نمودیم تا رسیدیم بمقامیکه از اینجا کلمات ملئکه اسما و لولوا میشنیدیم و ناگاه دیدم اینمرد را که در نزدیکی ما حاضر شد و در دستان دیدم شهب ببارک مثل الش شعلها از آن مباح و خن و از خوف هلاک شدیم و از ترس از ترس ان بصر عن تمام کرمچیم و بانقوت و قدی که داشتم خودم را در زمان قلیل بدر پای محبط رسانیدم و بدو با فرود رفتم و بعد خواطر جمع شدیم که ضرر آن بمن نمیرسد و چون از دریا بیرون آمدم و با طراف خود نگاه میکردم ناگاه دیدم در طرف پشت



من حاضر است پس خودش را بر من انداخت مثل انداختن لاجین خودش را بر شکار خودش و دروا  
یکی از انشهب مشعل که در دست داشت و انشهب مشعل بکاهل من رسید و کاهل آتش گرفت  
والان جای بخشنید است سید المرسلین افرمود که کاهلش نشان بدهد عریه و بدا  
لبداغز کاهله و اذا کالتخلف فی العضل فعلى الکبیر مع النمل لیل لفضل امیر النخل علی  
یعنی و فیکه لید و سائر کاهل و روش اش بر داشت و کاهل و روش ظاهر شد تا کاه همه  
اصحاب نظر کردند و بدیدند که ضربی که امیر المؤمنین علیه السلام بعضی از و ما هیچ کاهل و روش  
زده است پس کاهل و روش مثل خند بزرگ شکافته شد است پس برین هنگام اصوات  
اصحاب بکبر و تهلل بلند شد و حمد و شکر الهی را بسبب فضائل و فواضل که با امیر المؤمنین علیه السلام  
دارد است عمل آوردند و آثار و اثار از طرف شیعه ثبوت مقامات نورانیته برای الله  
و اهل بیت سؤل الله بحدوث او معتور رسیده مفید قطع و یقین است از جمله اخبار و اثار  
است که صاحب کتاب ثاب المصابیه ذکر کرده است پس منصل خودش بر بیع حاجب منصور و بیع  
عباسی و مضمون خبر اینست که منصور شیخ فرستاد با رضی بابل که هفتاد هزار انجا بیاورد و فرست  
که در نزد منصور حاضر شدند منصور گفت شما از نسل ساحرین که در زمان موسی علیه السلام بودند  
هستید گفتند بلی پس انلعو گفت ابو عبد الله جعفر بن محمد هم مثل شما کاهن ساحر است پس اگر عمل  
بزرگ کرد بدد سحر که او را مبهوت مدهوش و منحصر کرد بدام و از خزینة و عطا پناه عظیمه بشمارید  
و از مقبرین من خواهد شد پس انما عین منصور نمودند هفتاد و سه هزار صوباع و هر یک  
از آن هفتاد نفر در جنب صوره مصوره و سحر عمل شد خوش نشین پس منصور ملعون در  
سر بر ملک و سلطنت خودش نشست و تاج بر سرش گذاشت بعد بحاجب خودش امر نمود که بفرست  
پیش جعفر بن محمد علیه السلام که او را در پند ساعت حاضر نماید و زعم فاسد و خیال باطل آن  
ملعون آن بود و فیکه امام حاضر شد و جماعت ساحرین انصوم مصوره و اجساد پوشیده  
شد بجلود سباع بحر کت بیاوردند بسبب سحر کاهل خودشان پس بر امام خوف و اضطراب خوا  
شد و در نزد حضرات مجلس از روسا و امراء بنی عباس امانت و استخفا شد و خواهند دانست  
که اندر دعا امام صادق علیه السلام و لعنه الله علی أعداء محمد بهر حال و فیکه اما



در نیمه حکایت منصور و با جعفر بن محمد بن عبد

۴۲

داخل مجلس شد و نظر مبارکش بر انصوسباع افتاد فرمود در حالت غضب و بیکر اما انصوسباع  
 انا حجة الله الذي ابطال سحرنا ثم في ايام موسى بن عمران بغية و هلاكك برائى شما باد انا بن  
 شناسید مرا که من همان جت حقتهم هستم که باطل نمودم سحر ابا و اجداد شما را در زمان موسی بن عمران  
 پس ندا فرمود بصوت بلند و گفتای اجساد و صورتهای عیله هر یکی از شما بیکرند صاحبان خود را  
 باین الله تعالی پس هر یک آمدند و سباع شدند و حقیقت و هر یک برخواست بصاحب خود و او را  
 در پد و پا رچه پا رچه نمود در مکان خودش خورد و بلع نمود پس منصور ملعون از مشاهده اینها  
 از سهر بخش افتاد و مدهوش و بی هوش شد پس انملع و هوش آمد عرض نمود اللهم یا ابا عبد الله  
 ارحمني و اقلنی الی بنت نوبه لا اعود لمثلها ابدا یعنی ای محمد خدا بگو رحم کن بر من و خطا مرا بخش  
 نوبه نمودم و همچنین خطا و غلط و خویشا پس بعد از این میخواهم کرد پس انا امام عم فرمود من بخشید  
 پس انملع و عرض کرد ایستاد و افای من امر کن بر سباع انا اشخاص را که خوردند پس انحصر فرمود هبها  
 هبها ان اگر عصا موسی انچه بلع نموده و خورده بود از عصاهای ساحرین فرعون و غیره  
 رد نموده هر اینه این سباع رد می نمودند ساحرین را که خورده و بلع نموده اند پس امام عم آخر نمود  
 که سباع بحالت اصلیه خودشان که جماد و پیمان بودند بر گردند و لکن انفساد ساحر معدوم  
 شده بچشم رفتند پس بعد از این مخفی نماید بر حجتان و مخلصان که اگر جمیع اثار و خواص مقامات  
 نورانیة محمد و آل محمد جمع شود و نوشته بشود مجلد یکم در بنیاب خواهد شد و از این قبیل  
 همان نشدن امیر المؤمنین عم در یک شب در منازل چهل نفر و صبح انشب هر یکی از آنها میگفتند شب  
 امیر المؤمنین علیه السلام در خانه من بود و شب و انجا ماند و این قضیه را جمعی از فضلا علماء ذکر  
 نموده اند و سید حکا اسلام فخر المذهب المله سید زاماد در کتاب جند و ان تصریح باین  
 نموده است و غمام بیان حال و تحقیق متعال در ابدان مثالیة و اجسام برزخیة و اگر کسی حقا  
 فهم و ذکا حدیث بساط امیر المؤمنین عم مطالعه نماید میداند که در ان حدیث و چند موضع  
 جمله اثار و خواص مقامات نورانیة ذکر شده است و حاصل کلام اینست که چون نفوس  
 و ارواح محمد و آل محمد نفوس قدسیه کلبه و ارواح فاهره باهره میباشند پس نصرت  
 نمایند در ان مقامات که مازوند از حقیقت در جمیع عوالم و فاطمه نشان در حالتی که آن



# در تعلقات و احوال محمد بن ابی طالب و فیه فیض و نور

ارواح کلبه و نفوس باهره منعلقند با بدن مثالبه واجساد برزخیه و این در جمله اخبار و شهادت  
 و غیره با بدن ظلّه نورانیّه شده است و چنانچه این نحو تصرفات از ایشان قبل از آمدن ایشان  
 باین شاه دنیویّه یعنی قبل از تولد ایشان و ایضا بعد از وفات و شهادت ایشان شده است همچنین  
 در حالت جوده ایشان نیز شده است و تحقیق این مطلب به هیچ احوال اینست که چون نفوس و ارواح  
 ما نفوسه کامله و ارواح باهره منعلقند از اینجهت است در عالم برزخ هر نفس بپایه بر  
 یک بدن مثالی و جسد برزخی منعالی خواهد شد و نظیر برزخ عالم نوم و خواب است در عالم نوم  
 روح امثال ماها بیک بدن منعلق است لذت اکل و شرب صبر و صفا و تحوّل با این بدن  
 مثالبه و ما نفوس و ارواح محمد و آل محمد چون نفوس مثالبه کلبه و ارواح نورانیّه فاعلم  
 باهره هستند پس از اینجهت است که هر یک از ایشان در هزار هزار بدن مثالبه و قوالب اجساد  
 برزخیه منعلق میباشد و از اینجا معلوم شد که ما نشان دادن امیر المؤمنین در چهل موضع  
 در یک شب و ترکفتن هر یک از اصحاب رسول الله ص یعنی از چهل نفر گفتند که امشب امیر المؤمنین  
 در خانه من همان بود و در اینجا خواهد بود و باز از اینجا معلوم و منکشف شد که خصوصاً  
 الکاء و الخمسه النجباء در نزد محضر و از جنوب تا شمال صد هزار محضر و مشرف بموت باشند  
 خصوصاً در ازمنه اعراض مملکت مثل فجاء و و با و طاعون اسیر بالله نعم پس این حضرات  
 صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین بیکجا خواه دنیوی باشد و خواه برزخی باشد ممکن نیست  
 بقیما و قطعاً و احادیث و باب حضراتشان در نزد محضر بن و مشرف بموت بحدوث و انوار معنوی  
 رسیده مفید جزم و یقین است و ثقة الاسلام کلینی در کافی و شیخ الطائفه در نهجنا باین منعقد  
 کرده اند برای حضور ایشان در نزد محضر و جمعی از علماء محققین بر این مطلب ملتفت شده  
 اند و علامه محدثین مجلسی در بحار و صریح باین کرده یعنی بحضور اصحاب الکاء و الخمسه النجباء  
 در نزد محضر بن با ابدان مثالبه و اجساد غالیته برزخیه و برای هر یکی از ایشان ابدان  
 و غیره مثالبه و اجساد کثیره برزخیه است و نیز مخفی نمائند که بعضی از آثار و خواص و احوال  
 نورانیّه برای چند نفر از عترت جناب سید الشهدا نیز حاصل و ثابت شده است و اینها حضرت  
 عباس و حضرت علی اکبر و حضرت فاطمه و صدیقه صغریه و صدیقه کبریا و کثیره



وَنَادَىٰ صَاحِبُ الْمَقْدِسِ يَا أَيُّهَا الْإِسْلَامُ يَا أَيُّهَا الْإِسْلَامُ  
 يَا أَيُّهَا الْإِسْلَامُ يَا أَيُّهَا الْإِسْلَامُ

ولکن درین عمر خاصه باینطور باید فهمید که اینمیه برای ایشان بعد از شهادت ایشان و  
 ایشانست چون اینها معلوم شد باید اشارت بیک طبقه رفیع نمایم تا آنکه شر و حجاب از  
 روی جمیع مطالب مقدمه برداشته شود و از اینست که اگر کسی سؤال کند و بگوید که اگر مسلم از  
 و قبول نمایم که جناب سید الشهدا در روز عاشورا سیصد هزار یا صد هزار را بدست مبارک  
 خود شربت مجسم فرستاد و جناب خضر عباس بدست پنجم هزار را بدر که اسفل فرستاد و همچنین کلاه  
 در عنقه هاشمی و سایر اصحاب لکن بعد از تسلیم و قبول اینها نمیکوئیم که لازم نمایم از سبط  
 که روز عاشورا باید بخت طویله باشد و مدت هفتاد و دو ساعت برسد زیرا که ممکن است که  
 بگوئیم امام عمر و روح انور اظهر کلی و نفس فاضله با هر اشغال با بدان کثرت مثالبه واجبات و غیر  
 برزخیه گرفت با اینمیه که مفاد آن و مجاهداتش منحصر باین بدن اصلی و دنیوی بود بلکه با این بدن  
 و همچنین با بدان کثرت مثالبه واجبات و غیر برزخیه مفاد و مجاهدات نمودند پس در جواب این  
 شبهه و این سؤال میگوئیم که مفاد آن و مجاهدات جناب سید الشهدا عم بنویسند مگر بدن اصلی و  
 دنیوی که از بطن ظاهر مظهر صدقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا منولده شده بود پس چنانچه  
 زخمها و جراحتهای نثره و شمشیر و سنگ باین بدن اقدس اظهر نور رسیده بود و همچنین مفاد  
 و مجاهدات آنحضرت باین بدن بود پس و باین جسد بود پس و اعتقاد بغیر از این جایز نیست بلکه این  
 مطلب از ضرورت باین منتهی میشود و اما تصرفات عنقه هاشمی و اصحاب سید الشهدا  
 در ابدان مثالبه واجبات برزخیه در حال حیات ایشان هیچ کس این را عازا نکرده و نمیتواند بگوید  
 معلوم و منکشف شد که چاره و علاج نیست مگر اینکه فائل شویم و اعتقاد بکنیم با اینمیه که روز  
 عاشورا در غایت طویله و نزدیک مدت هفتاد و دو ساعت بود و اگر این کسی اعتقاد نکند  
 بداست باید انکار کند شجاعه جناب سید الشهدا را و همچنین شجاعه عظمی هاشمی و سایر  
 اصحاب را و قوتها و خوان بنی امیه باشد اسیر بالله ثم اسیر بالله از امثال این نحو عقاید پس چون  
 مطالب مقدمه معلوم شد باید مقدمه دیگر نیز ذکر کنیم قبل از شروع در کیفیت جناب سید الشهدا  
 پس در بیان این مقدمه میگوئیم براهل ایمان و ایمان مخفی نمائید که هر صاحب عقل و شعور و هر  
 فهم و ذکا خوب آمل و تدبر و تفکر کند و کیفیت شهادت مظلوم چنانچه تفصیل او را بیا



# در بیان خبر مفصل عمر در باب احکام کوشش

ع

خواهم کرد خواهد دانست که آنچه در اخبار و آثار متواتره وارد شده است از درجات ثواب  
 زاپرین خبر منطوق و مراتب فضیلت کبریه کننده کان در مصائب آن از امور آن که بطور حقیقت  
 و واقعیت صادر شده است بنوع اعراق و مبالغه زیرا که هر چه از ثواب و درجات بزرگوار و  
 کبریه کننده کان بوسه بسبب استیذان رسید است بلکه در حقیقت بجناب استیذان استیذان  
 رسید است پس انکار و استیذان نمی کنند آنچه را که در اخبار متواتره و آثار متکاثره رسیده است  
 در باب باری و کبریه مگر شخصی غیر کامل و قلیل البین پس مناسب است که در خبر مفصل بن  
 عمر را در اینجا و آن ببنشیند که مفصل را و این میکند از صاف و علی و انفرمود و الله می بینم که  
 ملئکه تراخ نمودند بر مؤمنین زاپرین در جناب استیذان استیذان یعنی افتاده اند و فرشته  
 بر و مؤمنین و ایشان بر و ملئکه مفصل گفت عرض کردم که ملئکه در به میشوند برای زاپرین  
 پس آنحضرت فرمود هیهات هیهات و الله ملئکه را زاپرین می بیند یعنی بصورتی آدم حتی آنکه  
 ملئکه دستهای خودشان را بر و بپوشان می کشند از بابت نبرد نمودن و بعد حضرت فرمود  
 حقیقت نازل می کند از طشت و صبح و وقت عشاء از طعام جنت برای نوار و قرار می دهد  
 که خدام ایشان در کربلا ملئکه باشند و هیچکدام از زاپرین حاجه خود را از حوائج دنیا  
 و آخرت سوال نمی کنند از حقیقت مگر آنکه حقیقت حاجه او را بر آورده می کند مفصل گفت  
 عرض کردم و الله این بیباکرامت عظمی و موهبت کبری است که خون عاقلان بزرگوار جناب استیذان  
 عطا فرموده است پس آنحضرت فرمود یا مفصل میخواهی که مرتبه بلند و درجه اعظم بپا کنم  
 مفصل گفت بلی ای فاضل من پس آنحضرت فرمود می بینم بیضا ملکوتیه و نور امامت که در  
 فرشته جناب استیذان استیذان سر بر و تخت از نور گذاشته شده و بالای اسریر زده شده  
 کنند و قبه از با قوت احمر مکل بدرز و جواهر و جناب استیذان استیذان نشسته است با اسریر  
 و در اطراف آن زده شده بود هزار قبه خضر و مؤمنین و زاپرین می آیند در محنت قبه و آن  
 امام مظلوم را از پارت می نمایند و بان سلام می دهند پس از حقیقت با ایشان خطاب می رسد  
 و میفرماید ای اولیای من و ای و شما من بسیار در راهها زده شدید و ذلیل شده  
 بسبب شتمن ال محمد و بسبب طاع الطریق و امثال آنها و به صبر نمودید پس امر و زور



در منزل عظیم از بیت در بر صحن منوره شریف  
در منزل شد اشکال خبر مفضل عمر خصوصیت بکر کوفه خیر

که سوال نخواهند نمود حاجتی از حوائج دنیا و آخرت مگر او را برآورده خواهیم نمود بر اینست  
باز صادر و فرمود اکل و شرب و آزار از بهشت خواهد شد یعنی ما را از اینکه در کربلا هستند  
این است که بطعام و آب آنها از طعام و آب بهشت مخلوط خواهد شد ما را از اینکه در کربلا هستند  
و در بعضی از اخبار باین طور است که جناب سید الشهدا بکبریه کنندگان و آری توجه نموده منیر  
که اگر در جان خود ناگزید ایند فرج و سرور شما بیشتر از کبریه و خون شما خواهد شد در جان  
شما مثل در جان ما اهل بیت و در بعضی اخبار باین طور است که چون امیر المؤمنین بزیارت  
جناب سید الشهدا میاید پس امام مظلوم بامیر المؤمنین عرض میکند یا ابناء برای زوار  
فیر من استغفار کن و برای ایشان از حقیقت در جان و مثویان عظیم طلب کن مخفی نمائند که از خبر  
مفضل بن عمر اشکال عظیم منحل شد و مطلب بزرگ معلوم شد و آن اینست که انکبند و قبه که در  
مختار دعوات زوار مسجید میشود انقبه است از باقوت <sup>از قوت</sup> و مکل بجواهر و در اطراف  
نور هزار قبه اخضر از نور و از روز شهادت آن امام مظلوم اینها بالای قبر شریف زده شده  
بلکه قبل از شهادت آن امام مظلوم همه این قبهار اخلاق عالمان خلق نموده است پس این اشکال  
عظیم بود در باب مختفیه بجمده الله تعالی منحل شد و جناب میرزا حسن مرحوم شیخ الاسلام فروغ  
این اشکال را از این خادم العلوم سوال نموده بود و باینطور تقریر کرد که قبه و کبند از زمان  
نادر شاه زده شده است پس چه طور میشود که حقیقت و حج ظاهرین و خبر زاده اند که دعوات  
زوار در مختفیه مسجید میشود پس اختصاص باین باز مننه که بعد از زده شدن قبه نادر شاه  
باشد مخفی ندارد و از سوال مغری البه مدتی یکسال و نیم گذشته بود که باین حدیث مفضل بن عمر  
مطلع شدم و باین مغری البه حقیقت را اظهار نمودم بسیار مسرور و فرحنا بکشت و کشف الله  
و الشکر له اشکال منحل شد پس این حدیث مفضل بسیار عزت و در جان زوار از انستفا  
شد و اگر اصدا و احب اهل ایمان و ایمان بخوانند مطلب را بهیچ اوضح و این تقریر کم نیست ناظر  
وند بن نمایند راجحه حاله بیان بنمایم و آن اینست که چون سید المرسلین ع عقل اول و نور اول  
و قلم اعلی و اعظم و اشرف مظاهر صفات و اسما حقیقت است پس بگو و صیحه و صیحه و ناله  
آن صاحب مقام قاب قوسین و اوردن و متوج بنای اعظم انور اول و اول و اول در مصائب و کفیه



# در بیان قصه عجبیه حکایه غریبه

شهادت جگر گوشه اش سید الشهدا اعظم و اکبر و افضل است در نزد حق تعالی از جمیع عبادان و طاعت  
عاش و از جمله آن بلیغ <sup>حضرت</sup> رشا و دعوت خلق بسوی حق تعالی است با آن جهت ها و فیه و مشق های کثیره  
که منحل شدند و صبر کردند و فرمودند ما اونی البی فط مثل ما اودید و اگر میخواهند بیشتر  
بجای بیان نمایند بگویند اعظم و اکبر و افضل اعمال و عبادان و طاعتان محمد و اله المعصومین  
المظلومین اینچنین است که سبب موهبت عظمی و عطیت کبری و مقام محو با ایشان رسید و مثل  
مقام محو مقامی از مقامات امکانیه محقق و موجود نخواهد شد و اینچنین که سبب مقام محو است  
حزن و غم و بکا و صیحه و ناله محمد و اله المعصومین است و مصیبت امام مظلوم و کیفیت شهادت  
ان مظلوم پس در جانات این بکا و این اه و ناله ایشان فوق در جانات صبر و شکیبائی ایشان و همچنین  
فوق در جانات رضا ایشان بقضا و قدر حق تعالی و هم چنین فوق در جانات تسلم و تقویض ایشان  
است پس این مطلب فهمیدنش از ممالک امثال این طایفه حقانیه نورانیة ملکوتیه بسیار  
مستبعد است و انظار عوام کالانعام و همچنین در نزد امثال آنها از عوام علما و فضلا  
میخواهند و لکن در حقیقت غیر از تزویج و تزویر و پر و جمل هر کجی ندارند و خلاف عالمنا  
جل جلاله خودش شاهد و عالم است که اعتقاد این خادم العلوم در باب شهادت سید الشهدا  
و در باب کبریه و اه و ناله در مصائب و کیفیات شهادتش همین است که ذکر کردم و همه آنها از  
ادله قویه و اصول مستحکمه استنباط کرده ام و بر همین و ادله این مطلب عظیم مآتم یعنی افضل عباد  
و طاعات و اعمال سید المرسلین و همچنین امیر المؤمنین و فاطمه الزهراء و همچنین سایر حج  
معصومین عر بکا و اه و ناله ایشانست در مصائب سید الشهدا و در کیفیت شهادت  
ان و بعد از این سنک و کلوخ ابر فواه اصحاب جمل مرکب مجلس و مقادیر و تمیز ذکر  
امور کثیره الفوائد پس میگویم که مخفی نمائند که در این مقام قصه عجبیه لطیفه هست پس این آن  
است که انقضیه میباشد جل آفم العالم الثانی و الفقهیه الصمدانی صاحب کتاب مستطاب  
مفتاح الکرامه در فقه و میباشد شیخ اجل نورانی ملکوتی از هدایت اهل زمان خودش شیخ  
حسین اتفاق افتاده بود و حاصل این قضیه اینست که چون جناب شیخ دید که جناب سید اجل  
مجر نفکر و تدبیر است پس سید از سبب این نحو از فکر و تدبیر متبداً جل جواب داد که غالباً بر



در بیان اینکه کثرت در برپا شدن افضل است یا کمیت  
در بیان اینکه کثرت در برپا شدن افضل است یا کمیت

۴۹

این طایفه از علماء و سادات و نفایس و مخطوران و همشایان عارضه میشود و نزدیک  
میشود که این صاحب سوسه هلاک شود و الان و سوسه نفایس و همشایان مخطوران و نفایس  
من اینست که اخبار منضافه منکاتره که وارد شده است در باب پارت جناب سید الشهدا علیه السلام  
و در باب کبریه و زاری و ناله در مصائب مظلوم افاده این نتیجه و این ثمره را میدهد که نسبت  
سایر اعمال و طاعات و عبادات باین دو امر مثل نسبت قطره است به بحر محیط و ذره است به زمین  
بلکه مضامین جمله از احادیث و اخبار وارد شده در باب این دو امر حاصل اینها این میشود که اگر  
شخصی در دنیا هزار سال بلکه صد هزار سال فرضا عمر کند و از عبادات الله المخلصین باشد و  
جمع این مدت عمر را صرف کند در عبادات و طاعات و حسنات و همه مقبول درگاه حقیقی  
باشد و در هر مدت این عمر طویل یک دفعه زیارت جناب سید الشهدا کند یا یک ساعت در  
مصائب مظلوم کبریه و زاری و ناله نماید پس هر یکی از این دو عمل افضل است و ترجیح  
از جمیع طاعات و عبادات آنست که در مدت این عمر از زیارت شده باشد پس شیخ گفت یا جناب  
شما در بیان تشکیک دارند و معتقد بر این نیستید جناب سید اجل گفت آری یا الله جل  
ثم خاشا چه طور میشود که اعتقاد بر این نداشته باشیم و حال آنکه اخبار و احادیث در بیان  
در عبادت و تکاثر و نهائیه منضافه بلکه از حد اعتدال و احصا افزونند و لکن خوض من در اینجا  
افکار برای فهمیدن جمله از اسباب اسرار این مقام است شیخ گفت جمله فقط البشکله و از مباحث  
مهمه متکشف و معلوم نمیشود مگر بضرورتی مثال که ابضاح مقال نماید پس من قصه ذکر میکنم  
از باب مثال بلکه بسبب بعضی اسرار این مطلع باشید بدانکه در بعضی از ائمه سابقه و هم  
ما صبه سلطانی بود و خجسته و صاحب بلدان کثیره و جوش و عساکر و فرقه و در باب عیش و  
الشداد شوق بسیار بشکارگاه رفتن و صید بسیار نمودن داشتند و در روز از اقامت با  
لشکر بسیار از مقر دار الخلافه خود شهربان و از مدبف صدا صطباد و شکار چند روز در  
یکمزیار و منزلی دار الخلافه در مکان خود شایب و هوا و مراغ و چمنهای فوح افزا میروند  
خیام و چادرها را دراز میدادند و قرا عادتش بر این بود که وقت جمع با جمعی کثیر از ملازمان و  
مقربان سوار میشدند و بی تکرار میفرستادند و بعد از فضاها جنت میگردیدند و از فضا



# حکام نامه پادشاه خوارزمشاهیه

وقت صبح روزی سوار شد و از معسکر افتد فاصله نکشید و آهسته پیداشد و قصد آن نمود  
 اسب ناخن و انجوار و بفرار گذاشته مثل بز می رفت گاه از کوه بکوه خود را میبرد و گاه از  
 دره بدره میبرد و حرص سلطان از رسیدن بان و شکار نمودن آن ساعت بسیار زیاد  
 میشد و از کثرت حرص و حدت و تنهایی خودش را فراموش نموده و از حال خود و حال اسب خود  
 غفلت رزیده نمیدانست و چه حال هستند و امر را بپیموال بودند تا آنکه آهوا از نظر سلطان  
 غایب شد و از شکار کردن آن قاپوس گشته ملتفت شد و بدو نزدیک غروب افتاب است و در آغوش  
 خود و اسب خود ناامید نموده و بدو نزدیک بمقام هلاک رسیده اند و حزن و غمش بسیار شد  
 و بهر طرف که نظر می نمود آثار آبادی نمیدید بلکه نه اثر پرند و نه اثر چرند بنظرش نمیرسید پس ظو  
 قوتی بهلاک رسانید و استغاثت بجمع می نمود و کبره و زاری می نمود تا گاه از دور کوهی  
 از حشیش و گی بنظرش رسید پس اسب ناخن خود را با پای رسانید از اسب پاره شد داخل آن  
 کوخ شد و بدو را بجا بکفر عجزه اعرابه و بکفر جوان اعرابه هستند جوان برخاسته اسب  
 بجای رساند و سلطان مثل مدح و شرف و معنی علیه فاده و هر چه که فی الجمله مجال میامد میبرد  
 بسیار گرسنه است و جوانان را در شگفتی برخیز و زاید و شویا و یارگانان جو و از زن زاران  
 شیر میخیزان تا آنکه پیش میمان بگذاریم معلوم است که بسیار گرسنه است و مادرش گفت بلکه اینها  
 این نعم غذا را نتواند بخورد و لکن آنچه داریم باید از آنها مضایقه کنیم برخیز همین بز را بجز  
 کن تا او را در راه میمان صرف کنیم هر چند از مال دنیا غیر این چیزی بگویند داریم و معاش  
 و غذا ما از شیر این بز است لکن در راه شمشیر است و در راه از اضاف و عرق و شست که این  
 در راه میمان صرف کنیم و سلطان از شنیدن این سخن خستگی دراز کشید گاه در خواب گاه در  
 بیداری بعضی کلمات عجوزه و جوانان را می شنید و می فهمید و جوانان امر امثال مادرش نموده  
 بز را کشت و از پوست او را سلخ نموده پس انجوزه نصف کوشا و زار و در یک سفال مثل کوشه  
 بخی میخند و نصف بکوش را در رک و آتش انداخت مثل کباب نموده و همه را در پیش سلطان گذاشتند  
 و چون سلطان بسیار گرسنه بود از هر دو قسم بگذاشت همه خورد و بعد از آن با سزا ختم  
 انشأ خوا بید و اما عساکر و جنود و مقریان سلطان دیدند سلطان امر حاجت بست



# در بقیه حکایات پادشاهان با عجم و بصرایان

۴۱

خام و معسر نمود اضطراب تمام و دهشت برای آنها حاصل شده و همه مستغرف در پناه عمو و  
اخوان شدند و در همان شب سوارهای پادشاه از چهار طرف بی حسی و سلطان شدند و وقت عصر و  
چند نفر از سوارها از باب بخت و اتفاق خودشان را با بنجار رسانیدند که سلطان در اینجا بود  
و بعد از حمد و ثنای الهی تعظیم و نیجیل سلطان بهر اعلی آوردند و زبان به مدح و منقبت سلطان گشودند  
سلطان برخاست سوار اسب شد و امر نمود بفرماندها که دو نفر عجزه و جوانان را بنحود پنی سوار  
اسب خودشان نمایند پس بنحوزه و انجوان را برداشتند و بنحود پنی سوار اسب نمودند پس رفتند  
که سلطان با این جماعت غلامان وارد معسر شدند جمیع عساکر و جنود و مقریان سلطان  
پس پادشاه فرحناک و مسرور گشتند و شادمانیها کردند و چون سلطان بیای تخت خودش  
برگشت و بعد از دو سه روز در شهر سلطنت خودش قرار گرفت و امر با جمیع ارکان  
دولت و اعضاء سلطنت و امر و روسا و اصحاب مناصب فرمود و چون حاضر شدند و وظایف  
نیجیل و تعظیم سلطان را انجام دادند سلطان منوچه بسوارکان دولت و اعضاء سلطنت  
شده فرمود چه شایسته است که در شان این عجزه اعرابیه و انجوان اعرابیه بعمل بیاورم پس چند  
نفر از خواص و مقرب سلطان زبان ثنا و دعا گشودند و هر یک از ایشان نظریه و حروف  
خودش در تعظیم عظیمه و انعام سلطانی چهره عرض نمودند و هر یک از آنها پیشرو بلند  
بود باین پنج عرض نمود که سزاوار است که انجوان اعرابیه باینکه شهنشاه اعظم انعام بفرمایند  
حکومت بلد از بلاد عظیمه این حکومت بهر نوارت در درجه این جوان اعرابیه بسلا بعد تسل  
بمانا چون سلطان با حروف عراض این چند نفر از ارکان دولت نشنید بخصت را آمد و فرمود و بل  
بر شما باد ابدنی همت و ای پس فطریان دل عرابی جوش آوردند و کلمات شما باعث حزن و غم شد  
زیرا که همت و حروف عرابیه پادشاه کم و نیست شمرید و اگر فاطمه مالک محروسه و ناج و  
مخت و سلطنت خود را با اینها بدیم نو فتمت و حروف من مساوی و برابر همت و حروف اینها  
خواهد شد زیرا که اینها جمیع اساس و محبت و کدرا خودشان را بخرید و در راه هر  
صرف نمودند پس مساواه و برابری در همت و حروف نخواهد شد مگر اینکه سلطنت را تفویض  
و تسلیم این جوان نمایم پس سلطان عادل و عالی همت دخی داشت که شناس منحصران بود



# در بیان رفع شبهه جواب آیت شهادت چنانکه پادشاه با جمیع بزرگان

و از وزیر و بزرگان اعرای نمود و اینخوانرا ولی عهد خود شمرار داده تا آنکه سلطنت بغداد  
و فان سلطان بان مشغول شود و چون جناب شیخ حسین مرحوم اینفصحه را برای جناب سید اجل سید  
جواد ذکر نمود گفت سیدنا و مولانا اگر در اینفصحه خوب تأمل و تدبر نماید اشکال که از هم  
و مخطورات فلیته حاصل شده است آنرا خواهد شد ان شاء الله بعد از آن شروع کرد بانطباق مسائل  
و مثل و کتب با جناب سید الشهداء بان بجهت که در راه حق تعالی جان و عزیز و اصحاب و اهل  
عبدال و طفل شیرخواره نمود و هم چنین جمیع آنچه که متعلق بان مظلوم بود بان تفصیل کیفیت  
در شهادت خود و شهادت عترت هاشمیه و بان تفصیل و کیفیت آنکه در اسرار محرم رسول الله  
در اخبار و احادیث آثار و سیرت و ادب و وارد شده است با ما فوق این خوبندگی و اینطور خدمت  
در راه حق تعالی معقول و منصور میشود بانه و با جمیع اینها و اوصیاء و صدیقین و شهداء  
از خلفت آدم تا انقراض عالم مصفا و ابتلاهای ایشان جمع شود و نسبت داده شود بمصفا و  
ابتلاهای جناب سید الشهداء پس این نسبت مثل نسبت طره خواهد شد بدگر با محبط و نسبت  
داده خواهد شد با قیاس پس در اینمقا تا مثل نام و تدبر خوب یا عت میشود بقیه مسائل مناسب  
فصحه سلطان عادل و بامروت و مقام طلبت براه حجاز و مکافات بکینه حق تعالی بایکینه  
دیگرش یعنی سلطان منصف بامروت و آن جوان اعرای بان نهج باشد که ذکر شده پس حجاز  
حق تعالی که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است و مقدورانش غیر مشاهده است و باب و ارفیه است  
الشهداء و کبریه و زاری کنندگان در مصفا و کیفیت شهادت مظلوم باید بان نهج باشد که در  
اخبار و آثار وارد شده است براه که تعظیم و تخیل جناب سید الشهداء است با جناب شیخ  
اعاده کلام نموده گفت سیدنا و مولانا جناب سید جواد ان بندگی حق تعالی که جناب سید  
کرد و آن نحو خدمت که در راه حق تعالی از مظلوم صار شد با ما فوق این معقول و منصور  
میشود بانه پس جناب شیخ گفت حاصل مطلب من و نتیجه کلام من اینست که اگر محال و منتهی نبود  
که حق تعالی مرتبت بونی و الوهیت خود را و اگذار نموده نفوذ حق تعالی سید الشهداء نماید پس  
در مقام حجاز و همچنین نماید پس جناب سید جواد مرحوم بعد از شنیدن اینکلمات بسجده  
شکر رفت و از سجده برخاست گفت یا شیخ و سوسه و شمه من ذلیل شد بلکه بجمله از اسرار

بسیار از کتب کهنه ها و کتب تازه ها و کتب معتبره و معتبره



# در بیان احوال و احوال و احوال

۵۲

بنظر مطلع شدم مجلس و مقام هر روز کوفت و عیب و ذکر آن نیز من باب مقدمه است پس  
میگویم مخفی نماند که مصنف این کتاب خادم العلوم افاد و بیگانه بود که قصه که منشا من و دفتر  
دارد و لکن عثمانیه که در زمان سردار اکرم عمر پاشا بود واقع شده است در زمان و التسلط  
سردار اکرم عمر پاشا در عراق و اربعه و اطراف هم قصه ها است و بنا آن پند که چون عمر پاشا  
والی بغداد و عربستان شد ظلم و تعدی از حد گذشت و بزرگوار بود و منوره و ضرایح مقدس علی  
اصحابها الاف الاف ثنا و محبة بسیار است و بیچشمه میوند و به حق و افکند در آن زمان  
حاکم هندیه بود و آن فی حد ذاته بسیار آدم با ادب و اخلاص است بلکه در باطن از طایفه صحفه  
امامیه است پس انگریزیه که بکربلا آمد و گفت عمر پاشا در هندیه است و میخواهد که این را بشود  
نماید و اگر زحمت بکشی به هندیه بگام کنی که عمر پاشا حاضر شود و اینست بلکه این منور ظلم و تعدی  
از زوار و سایر مسلمانان برداشته شود پس بان کفتم میبایم و لکن پاره عوائق و موانع رود و  
چند روز ناخبر قرار پس رفتم که به هندیه رفتم عمر پاشا ببغداد رفته بود و به قهوه یا قهوه گفت که  
کشد آمد و لکن عمر پاشا دوسه و راست فته است و گفتنا بی پاشا و قائم مقام در جمیع جهات  
دفتر را یافتند و آن در فلان قبله است و فرستادند و میگویند که سفر را در آمد و ملافا  
شد و بعد از آنجا آوردن تعارفان کفتم چون خواستم از کربلا بیایم در فکر بعضی هدایا و تحفه  
افزادم که برایشما آورده باشم که اعور و نفع و اشرف و اعظم جمیع هدایا و تحفه است و فرستاد  
چه هدیه و چه تحفه است این هدیه و تحفه جلیل القدر و عظیم الشان کفتم بن قلیل از مجاور  
قوام پس منافع فضائل ال محمد خصوصاً از منافع فضائل امیر المؤمنین و سید المرسلین  
و بعد کفتم اصح و اشرف کتب و نود شما یعنی طائفه اهل سنت و جماعت چه کتاب است که جامع  
صحیح امام بخاری کفتم همچنین است و شروع کردم در بیان حال امام بخاری از نسب و نسب و نسب  
و وفاتش و بیبا حال و کفتمان اشتغالش ب تحصیل علوم و فارغ شدن از تحصیل جمله از علو  
در سترده سالکی و بعد کفتم سفر شری که و مدینه و سایر بلاد آن حجاز و یمن و جمله از بلاد آن  
و شامان و غیر اینها برای اخذ احادیث و اخبار از شیوخ و محدثین و ضبط کردنش نزد یک  
مقتصد من از حدیث و بیبا مقدار آن احادیث و اخبار که در جامعه صحیح است و ذکر کرده است



# در تحارر مؤلفان در فضایل حدیث

۵۴

و بنا بر کتب و پیش در بخندار و غیر آنها از کتب متعلقه باحوال امام بخاری چون در  
 دار آنها را شنیدند و با فکر و بخت و بعد از آن از جامعه صحیح بخاری چند حدیث در دست  
 و فضائل امیر المؤمنین علیه السلام گفتیم پس در بنمقار فرار با ادب انسانیت تمام نشست و خوش  
 بسیار منصرف و شکر و بعد گفتیم در فرار گفتند چو بخند از منافق فضائل امیر المؤمنین را  
 شنیدیم حالا جمله از منافق فضائل و در جان زوار فریادخانه رسول الله ص جناب سید الشهداء  
 بشنو پس فرار گفت بسم الله بیا کن گفتیم بیا این مطلب موفقت زکری چند مقدمه پیش مقدمه  
 اولی اینست که چون در روز خندق امیر المؤمنین عیسی بن عمر بن عبدود قدم گذاشت رسول  
 الله ص فرمود برز الاسلام کله الی الکفر کله و چون امیر المؤمنین عیسی بن عمر را گفت رسول الله ص فرمود  
 ضرب علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلين پس گفتیم ایا در صحیح بودن این حدیث کسی توقف  
 نموده است از اهل سنت و جماعه گفتند بلکه صدور این کلام از رسول الله ص بر تبه قطع و یقین است  
 و این متفق علیه است و زود هم علماء گفتیم این حدیث در عموم مشایخ است بانه گفتند در عموم مشایخ  
 باقیست بزرگ که مختص نبی آمده است گفتیم مقتضا عموم مشایخ اینست که عبادت ثقلین عبادان جمیع  
 انبیاء و مرسلین و اوصیائهم داخل شود چنانچه عبادان غیر آنها داخل است و این حدیث داخل عموم  
 این نیست عبادان جناب سید المرسلین است و عدم دخول اینهم بدلیل عقلیست و هم بدلیل نقل بلکه  
 ثبوت این وجه و این تریه برای ضربیه امیر المؤمنین در روز خندق سبب بود که این خدمت بالنسبه  
 بر رسول الله و همچنین بالنسبه شریعتاً از انبیا و جماعه از علما اهل سنت در من حدیث بخیر  
 و تبدیل داده اند و در کتب خودشان با بنطور ضبط و ثبت نموده اند که رسول الله ص فرمود  
 علی یوم الخندق افضل من عباده امی الی یوم الفیه و مقتضای این از این بخیر و تبدیل اینست  
 که نمینخواستند افراد کنند باینکه بعضی از امیر المؤمنین در روز خندق افضل است از عبادان  
 جمیع طوایف حق و از عبادان جمیع طوایف الن از خلفت آدم تا انقراض عالم و عبادان  
 الن عبادان انبیاء و اوصیاء باشد و خواه عبادان غیر آنها باشد گفت این غلط است و صحیح همانست  
 که اول ذکر شد یعنی ضربیه علی فی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین و بعد گفتیم مقدمه دوم  
 که هر چه سید المرسلین در هر مقام از مقامات فرموده است صدق و صحیح و طایف و افضل



# در بیان نقل آیت و کلامه عباد الابرار

۵۵

و بعد گفتند فرزدار افتد ایا براختناب کند یا غرافی که مطابق واقع نباشد بخوبی منبأ شد گفت  
 خاشاکم خاشاکم کلام کلایم چه اینز کو ار فرموده است صدق و راسته مطابق واقع است  
 زیرا که خضع در شان اینز کو ار فرموده است ما بنطق عن الهوان هو الا وحی یوحی و بعد  
 گفتند مقدمه ستمی آنست که ایا یک حجه است المرسلین ص افضل است یا ضرب امیر المؤمنین علیه السلام  
 در روز خندق چنانچه از غیر مقدمه اینفهمیده شد گفتند چون این مقدمه مات فهمیده شد بد  
 بگو و زجناب است المرسلین ص در نوبت عایشه در منزلان بود و استید الشهادت را انوقت طفل  
 بود اهنه هسنه راه مهرت و رسول الله ص او را با غوش گرفته بصد مبارکتر چسباند  
 بیستامیوسید و بیستامیوسید عایشه عرض کرد و گفت یا بی انت و احی ما اعجابک بهذا الغلام  
 پس انحضرت فرمود یا عایشه ایا تو نمیدانی پاره قلب من و جگر گوشه من و دیمانه من است پس انحضرت  
 شروع کرد بگریه و زاری نمودن و گریه و زاری شد بدینو پس عایشه گفت یا بی انت و احی یا رسول الله  
 این چه وقت گریه و زاری نمودنست و الان شما باین پاره قلب جگر گوشه خودت مسرود بودی  
 و فرحنا که پس انحضرت اه کشید و فرمود یا عایشه مندرگشدم که گفت شما تا اینمظلوم را و این  
 مواضع از بدن شریفش میبوسیدم و میبوسیدم جایگاه شمشیرها و نیزهها و نیزه گاهانی امیر  
 پس عایشه گفت این حسین را میکشند پس انحضرت فرمود یا عایشه و را طایفه از امت میکشند  
 در حالیکه نشسته لب شکم کمر سینه باشد و خضع شفاعت حرایانها نصیب نخواهد نمود پس بعد  
 از آن فرمود یا عایشه طوبی طوبی لمن زاره بعد شهادت عایشه عرض کرد ما لمن زاره بعد شهادت  
 یعنی خضع بزارت کنند اش حرج و چه ثواب میدهد پس انحضرت فرمود حجه من حجی یعنی خضع  
 اجر و ثواب یکجای حرایان زبارت کنند و بر حسین میدهد پس عایشه نیز شنید پس انحضرت کرد نظر  
 بر اینکه عایشه میداند که یکجای رسول الله ص افضل است از جمیع عبادان و طاعات جمیع طوائف جن  
 و جمیع طوائف انس از خلف آدم تا انقراض عالم پس عایشه در مقام بیعت و استبصار کفش حجه  
 من حجک ایا ثواب یکجای تو بر حسین میدهد خضع پس انحضرت فرمود یا عایشه من حجی یعنی  
 ثواب و اجر و حج مرا بان میدهد بار عایشه در مقام انکار و استبصار گفت حجین من حجک  
 انحضرت فرمود بل اربع حج من حجی و همین منوال عایشه بیعت و استبصار نمود و رسول الله در لایحه



# در نقل موافقت و در بیان ادب و احوال و احوال و احوال

۵۴

ضعف سابق یعنی دو برابر سابق از کمین و نا این که رسید کلام رسول الله ص با این که نزد مؤمنان  
و اربعین حجّه من حجی باز عایشه نکرار عرض کرد و گفت خسته و اربعین حجّه من حجی پس این مختصر فرمود  
لی تسعین حجّه من حجی مع اعمارها یعنی ثواب بود حج من با ثواب بود عمره من با ثواب بود پس انوقت  
عایشه ساکت شد و چون کلام من در ذکر این حدیث بانجام رسید فرمود اگر گفتن مولا می یافتی  
من برای من الان یک اشکال و یک شبهه عارض شد و اجابت کن این اشکال و این شبهه را از این  
کنند و حاصل این اشکال اینست که چون در مقدمه رویم می گوشت که بر رسول الله ص کذب و  
اغراق و گفتن آنچه مطابق واقع نیست جایز نیست و نودهمه علی السلام پس در بخندید رسول  
الله اول فرمود حجّه من حجی پس چه طور میشود که بسبب تعجب استماع عایشه رسول الله ص اضرب  
بفرمایند بل چنین من حجی پس اگر زانو بر سبیل الشهدا مستحق و مسناهل ثواب و اجر یک حج  
رسول الله ص بود بسبب سبب عباد و استنکار عایشه مستحق و مسناهل ثواب و حج رسول الله ص  
خواهد شد و همچنین تا باخر کلام مبارکش و از همه مشکل تر کثره اضرب است یعنی از یک  
گرفته تا نود چه قدر اضرب بلفظ بل واقع شده است پس گفتیم در فرار از آنکه خوب ملتفت شده  
و خوب تفکر نموده اید و لکن بحول الله و قوته نعم جواب شافی وافی حاضر است و حاصلش  
اینست که رسول الله ص در بخندید شریف اشاره فرمودند بنفاوت و تفاضل در مقایسه و این  
زائرین یعنی همه در یک درجه و در یک مقام نیستند و این نفاوت و درجانی و تفاضل در مشرب  
بچند چیز میشود بحسب کثره مشقت و زحمت و راه و فلت مشقت و زحمت و بحسب مکان  
زائر و در یک مکان و بحسب احکام و اتقان معرفت و فلت معرفت و بحسب شدت اخلاص  
خلوص و فقدان بخوار خلوص و نظایر و امثال اینها از جهات و اعتبارات پس از اینها باز گویند  
که بسیار بسیار و بسیار باشد مشقت و زحمت و اتقان معرفت و اخلاص و خود را کم خطا و  
قلیل السهم باشد ثواب پادشاهان یکجای رسول الله ص است شخصی که در همه اینها یعنی در معرفت  
و اخلاص و مشقت و طول سفر و خود را کم خطا و بالا تر همه باشد ثواب پادشاهان بود حج و نوع عمره  
رسول الله ص است سایر مراتب یعنی از حج گرفته تا چهل و پنج حج برای این اشخاص است که  
تا بالا تر از اول و پائین تر از آخر باشند با این معنی شخصی که در رتبه بالا تر از اول و پائین



# در استقامت و ایستادگی در راه حق

۵۳

و از آخر باشند با همه آن شخص که در ربه بالا نواز این شخص و تهنیت تو این حاج دارد و  
 آن شخص که در ربه بالا نواز این شخص ستمی است و اباحتی دارد و هم چنین تا آخر مرادند  
 چون در فرزند اینها را شنید بسیار خوشنود و فرحناک شد و گفت جز الله نعم خیر  
 و بعد گفتیم در فرزند اینها را گفتند که معلوم شد که حاصل و ثمره و نتیجه همه این مقدمات و همه این  
 کلمات در نزد شخص منصف عاقلند و این چیز است که ضرر به علی در روز خند و خند  
 از عبادت ثقلین شد و یک رسول الله افضل از ضرر به امیر المؤمنین در روز خند و شد  
 و اقل کمز درجه زیارت نکردن قبر سید الشهدا بمنزله درجه یک رسول الله و حاصل همه اینها  
 این میشود که اقل درجه زیارت نکردن قبر سید الشهدا افضل از درجه ضرر به امیر المؤمنین در  
 روز خند و میشود گفت همین طور میشود مطلب بعد از ما لحظه مقدمات مذکوره و بعد  
 از تا قبل در این حد است و لکن بحقیق بدان که چون ضرورت این و همچنین اجماع از جمیع فرق مسلمین  
 قائم شد بر این که درجه ضرر به امیر المؤمنین افضل است از جمیع درجات زیارت و از اینها  
 زیارت و از این در تحت عموم عبادت ثقلین داخل است پس بحکم ضرورت و اجماع درجه  
 زیارت بدجه ضرر به امیر المؤمنین نخواهد رسید قطعاً و یقیناً پس لا محاله بعد از قل در این  
 ذکر شد معلوم میشود که زیارت قبر جناب سید الشهدا در تالی درجه ضرر به امیر المؤمنین عم  
 و افضل است پس اگر شخص منصف با حرق و انصاف بدهد و خوب تا مثل نماید پس اند مطلب بسیار  
 بسیار جلیل و بزرگ و بسیار بسیار فوق و رفیع است چون کلام با اینجا رسید شروع کرد در فر  
 دار بگریه کردن و گریه شد و میگریه و خود را بر دستهای من انداخت و مکرر دستهای مرا  
 میبوسید و میچشمش میبکشد و میمالید و گریه میگریه و چون حال در فرزند را با اینطور دید  
 مرد دانا و منصف است فرصت غنیمت دانستم و گفتم والله و بالله معاف خواهد شد  
 دیدم رنگش منغیر شده و مضطرب گشته گفت چرا چه نقصی در ایم گفتم بد جان و مقدمات  
 زیارت قبر سید الشهدا انصاف داده از عیان و اعتراف نمود بد و همانرا بعد از داخل  
 شدن بخاک شایعه دولت و م هزار هزار بلاها بر سر آنها میاورند و قطع نظر از آن  
 باجها و خراجها بدعتی که از آنها میگیرند و فتنه که قطع طریق در جمله کثرت از او باشد



# در بیان مذمت مولف جهلا اهل ایران که شیعه را کفر میگویند

بر سر آنها میزنند و بعضی را میکشند بعضی را زخمی و جراحت میزنند و مال و اسباب  
ایشان را میگیرند و فتنه قطع طریق اگر عرض حال بحکام و مستحقین فوی و فلاح در نظر  
نمایند محشر و نامربوط میشوند بلکه محشر مذهب میشوند و بعضی اینک میبایست ز مال ایشان  
نمایند و لا اقل نسلی و دلاری دهند اگر بعد از اینها را منع میکنند که بقلعه دارالاماره  
و الوزاره بروند و بوزیر بعد از عرض نمایند و اگر احیاناً بوزیر رسانند برسد و عرض حال  
کنند کارشای علاج در دانهها خواهد شد پس و فتنه دفرار ایشانها را شنیدند  
بسیار مرعش شد گفت ان شاء الله بعد از این همچنین نخواهد شد و همچنین فاعده خواهیم گذاشت  
که در راه اسب ضرورتاً و از جناب سید الشهدا نخواهند سپردن اهل ایمان و ایمان  
ال الله و اهل بیت رسول الله دفرار با انحرور منصف و با ان بخصب منصف و فتنه کلمات حق و  
مطالب صدق را با ادره و بر این شنیدند انصاف داد و عظام محبت اهل بیت رسول الله در آمد  
کبره شدید کرد در وقت شنیدن مرابند مقامات و درجات و از جناب سید الشهدا و اما  
جهلا اهل ایران که اسم خوششانرا شیعه مینامند که اگر امثال و نظایر ایشان میشوند صد راه  
استیحا و استنکار میبرایند و اشکوا بیتی و حزن می آید الله بصری بالعباد و مخفی نمایند که هر  
از مطلب این مجلس یعنی ذکر و بیباک گفتنها جناب سید الشهدا و در افتادیم بسبب  
کردن این مقدمات مذکوره و لکن عذر من و چیز است یکی آنکه میخواهم که اهل ایمان و معرفت  
با بصیرت نامه باشند زیرا که این مقدمات بسیار فواید نکات داشت و چون در جلد اول  
مجلس زیاده جناب سید الشهدا و در مجلس بگایانخص اینها ذکر نکرده بودم خواستم اینها  
و ذکر نمایم و از یکوجه مناسب بود در این مجلس ذکر شود و لکن از وجه دیگر است این بود که در  
اینجا ذکر نمایم و عذر دومی اینست که والله و بالله از خودم حال استنباط منبایم یعنی کویا  
طافه و فتنه بنوشن گفتند شهادت انمظنون دارم اه اه با ابا عبدالله مجلس و اما  
چهارم در بیان عتقار فجار و زنادقه اشارت که آنها را سید الشهدا کشت و بجهنم  
فرستاد پس مخفی نمایند که اقوال اهل سیر و نواریح و علماء و ارباب و آثار و اخبار و کلمات  
مصنوعین کتب معانی و مرآت خواه بنظم بوده باشد و خواه بدست در بیان اینها و احدی ذکر نشد



# در بیان اقسام شکر گاه در شهادت و آیه حدیث

۵۹

بلکه با طوار مختلفه و متشابه ذکر کرده اند پس آنچه متفق علیه جمیع اهل سنت اصل شکر است یا شکر  
که کمتر از اعداد هیچ کس بان قائل نشده هزار و نه صد و پنجاه نفر است غیر از مجروحین و قتل بالوف  
بغنی چند هزار در کلان جمعی هم بطور نظم و هم بطور نثر واقع شده است و از بعض فقرات جمله  
از زبانان همچنین منقلا میشود که سید الشهدا اکثر عسکر و لشکر را کشته بود و در بعض  
از مقاتل حضرت سید الشهدا هم هزار نفر را کشته بلکه این ده هزار در و ده هزار آن بود و بعض  
یکم گفته است بعضی ذکر کرده است که حضرت نجباء هزار را بدو اسفل فرستاد بلکه بعضی از پنجاه  
هزار را در یکم گفته است منقول از ای من بقل جمعی از معتبرین و عدول از کاتب محادث کامل  
و حاتم در عصر خود شایسته این عصف و مجرای که عدد لشکر آن پانصد هزار بود و آنچه بعضی  
از ناقلین اینطور بغیر کرده اند همه عدد لشکر گاه چنان صد شصت هزار بود و آنچه امام کشته  
عدد ششصد و سی هزار بود و بیست و چهار هزار از آن لشکر گاه و حضرت عباس کشته است سی و پنج  
و غیره هاشمیه بیست و چهار هزار کشته پس علیه همه منقولین سیصد و هشتاد هزار میشود و بانی  
بنماند از آنکار مکره شهادت هزار و شصت عبدالحسین امیر مخفی که از نیکانند شایسته شریف جعفر  
مرحوم مخفی و سید اجل سید جوهر حرم عاملی میباشد و یکصد و بیست و نه ذکر کرده است که  
عدد لشکر ابن سعد لغنه الله تعالی پانصد هزار است امام عسکری علیه السلام سیصد و هزار را  
بجهتم فرستاد و لکن این شیخ جلیل منعرض کرد کشتیها که اصحاب امام عسکری علیه السلام هاشمیه کشته  
بودند شده است بعضی از ثقات عدول ذکر کرده است از کاتب مدینه العلم که از جمله ثقات  
سید محمداجل سید غمزه الله عز و جل است و انسابه سند را در سینه است سید الله الاستاذ  
مضمون من و ابوابه اینست که و فینک ابن سعد لغنه الله تعالی خواست که منوبه شود و فرستاد  
منوره مطهره شهادت و با اثر و حرم رسول الله انوف حکم رسید از ابن زیاد ملعون باطل  
که کشتیها لشکر از فن کن و ال محمد و اصحاب حسین را فن مکن و بعد از فن لشکر منوبه شود  
سو کو فرستاد ابن سعد ملعون بانکار جواب فرستاد که بد کشتیها لشکر فرستادیم و فرستادیم  
عد آنها صد و پنجاه هزار است پس این زیاده نوشت بدان دو سال شکر از فن کن و بانی را طوار  
کن و بنده از و خود منوبه کو فرستاد و س مطهره شهادت و اسرار ال محمد و ابواب



# در آئین ملک بسوخته بر خیزد و با بنجاره در حق بجا آید

چنانچه مضمونش معلوم شد بیان شده است و آن که از آن صد و پنجاه هزار چه فدای امام علیه السلام  
 کشته بود و چه فدای اصحاب و غیره هاشمیه کشته بودند و آنچه در نسخه منسوخه شیخ شهاب الدین  
 العاملی ذکر شده است باین پنج است که امام علیه السلام خلفی پس از لشکر کتار کشت و بعد از آنکه بانها  
 مظلوم و زبان هشتاد جراحت از زخم شمشیر و نیزه و نیزه رسید باز چنان هزار و هشتاد صد پیاده  
 بجهنم فرستاد و درین نسخه بعد از ذکر کلام طویل باز ذکر شده است که امام علیه السلام در چند حمله نزدیک  
 بیست و چهار هزار سوار بدک اسفل فرستاد و باز بان امام پس از زخم رسید و باز در چند حمله  
 مقاتله و مجاهده نمودند و درین چند حمله نزدیک بیست هزار سواره کشته شد و بعد از آن حصر  
 سید الشهدا علیه السلام فصدخمها اهل حرم نموده و قبل از رسیدن بجهنم ماکی از ملئکه رسیدند و منکر  
 السلام علیک یا ابا عبد الله و انحصار در جواب نمود ان ملک عرض کرد که از جمیع ستمگران کنشتم  
 و همه را مغیر و ظلماتی بدم و همه اهل آسمانها بمصائب و کرب میگردند و حقیقت مرا مأمور  
 کرد که اطاعت امر تو بکنم اگر میخواهی ملئکه نازل بشوند تا آنکه دنیا را پر کنند و اگر امر کنی در  
 یکطرفه العین دنیا و آنچه در و هشت خراب کنند همه با امر تو اطاعت خواهند کرد و اگر میخواهی بحد  
 و پید و مادر و برادر و حق شوی مخفی نماند امر و زبانت لایق خواهد شد پس امام علیه السلام فرمود  
 که میخواهم بایشان لایق شوم مخفی نماند که جمیع نقاد پر مذکور خواهد آن نقاد پر و اختلافات  
 در عدد همه لشکرها شد و خواه در عدد انجماعا بنکه امام علیه السلام انها را کشته است باید در بنمقا<sup>خط</sup>ه  
 نمود یک نکتة لطیفه رفیع و بعضی بران اشاره نموده است پس عالم ربانی و فاضل صمدانی  
 صاحب کتاب مجلی اعنی ابن الجوزی الحسنى میگوید و این شده است که جناب الشهدا علیه السلام در روز  
 عاشورا بعضی میکشید و جمع را درها نوق نمیکشید با وجود این که ممکن بود از قتل انها بپای  
 همه با امام علیه السلام در مکان و موقوف پس کسی سبب انرا از امام پرسید فرمود انجا عینکه من میکشتم  
 میبینم در اصلا بانها نطفه ها را که انها اهل ایمان خواهند شد پس مقصودم اینست بدان  
 این قسم در تیره و نطفه ها بماند اننها از اصلا بانها بوجوب بپایند و انجا عینکه انها کشته  
 و باز میکشتم در اصلا بانها اهل ایمان نمی بینم انهم مملوک کلام صاحب مجلی است و بعضی از فضل  
 اصدا فاث و ثقات ذکر نموده برای این احقر که در بعض کتب معتبره دیده بود که سید السجاده



# در بیان نکات جامع بعضی کلمات و فرمایشات ائمه

فرمودند من و پدرم پانزده نفر به کوفه آمدیم و پدرم او را نکشت و بعد از انتقال امام  
 بمن معلوم شد که در صلب بن کافر شخصی بود که از دوستان ما اهل بیت بود و مخفی نماید  
 که همه اینها مؤید و مستند میشود باینکه بعضی فضلا معاصرين از علما بحرين در کتاب منها  
 الشالکین ذکر کرده است مضمونش اینست که نقل و روايت شده است که جناب سيد الشهداء در روز  
 عاشورا نظر میکرد بواسطه غم و نور که نزد امام میشود با صلابت کفار پس هر کس که امام  
 در صلب آن نطفه مؤمن را میدید و او را نمیکشت پس همان جماعا بنده امام آنها را بقتل فرستاد  
 بسبب اینست که در آنها جسدند و امام شهید کردند پس اگر اینست نبود امام زاهد لشکر را  
 که بهم مقدار بودند در نفس الامر بقتل میرسانید و هر را فانی میکرد و احکام آنها ازنده بانه  
 بنماید و بر اینست تا و پل شده است قول جلاله که تَزَكُوا الْعَدْبَنَاءَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا  
 أَلِيمًا و بعضی ذکر کرده است که امام زين العابدين علیه السلام عرض کرد بسید الشهداء در وقت  
 رجوعش بچشمها بعد از چند جمله او از مفاتل و مجاهداتش با ابناء و یاران رسول الله ص من  
 مکرر میدیدم که یکفر از کفار اعدا میکنند و ده نفر را نمیکشند پس این چه معنی دارد و چه سبب  
 دارد پس امام فرمودست این برای تو منکشف و معلوم میشود در وقت عصر پس مفسوما  
 از انکشاف سر و حقیقت حال برای سید الشاهدین در وقت عصر اینست که وقت عصر بعد  
 شهادت آن امام مظلوم غم و نور منتقل میشود بسید الشاهدین زیرا که آن از موارث امامان  
 و خلافت است و آخر آن اشیاء است که از امام سابق باقی بماند و بعد از انتقال این غم و نور  
 هر چه امام سابق میدید بسبب اینست که امام لاحق نیز او را خواهد دید پس وقت عصر عاشورا  
 معلوم و منکشف شد برای سید الشاهدین که سراسر این جناب سید الشهداء جماعا نیز از لشکر  
 کفار بقتل رسانید و سراسر این جماعا نیز بقتل میرسانید و آنها را زنده باقی گذاشت و دیگر مخفی  
 نماید که مقدار اینها نیز مد کوره و همچنین روایات کثیره اینست که در وقت عصر انتقال کرد  
 اقدس ابورامان سابق بعالم قدس و صوامع تقدیس و بجان دیگر بنشاند بر رخبر منساو  
 خواهد شد معلوم امام لاحق با معلوم امام سابق جماعا نیز سراسر این جماعا نیز بقتل میرسانید  
 خواص خلفاء الله تعالی بعباده اصحاب و اولاد مطلقه و خلافت کلمه و اشاره بشیخا عنه خلیفه الله تعالی



# در بیان شجاعت و کرامت و استبعا جمعی علم تقوی و کرامت

جناب سید الشهداء و ایضا در بیان جملة از امور مهمه و مطالب بغیر از و رفعة لطیفه پس  
ابتداء بکلام نموده نایب و حاصل آنچه مذکور شد بحول الله تعالی و قوه بیابنا بپایم  
بدانند ان مؤمنین مختبین که قلوب ایشان منور با نور ملکوتیه و مشافه غفایه و محبت  
ال الله و اهل بیت سول الله است و شنیدند امثال آنچه مذکور شد و قوه و شجاعت حسنیه  
انکار و استبعا ندارند بخواه که بپندارند بقطع و بپای که چنانچه هر یکی از چهارده معصوم  
افضل من جمیع الوجوه و جمیع معانی افضل است هستند از جمیع انبیاء و اوصیاء و جمیع ملئکه  
و عرش و کرسی و حجب و زانیه و سردان جبروتیه و بعبادت دیگر هر یکی از چهارده  
معصومین گفته اول رکعت رویم رجحان خواهد شد و همچنین میدانند که قوه و شجاعت  
سید الشهداء از اندک بانهها اشاره شد در مقام نقل اقوال و روایات منضمه  
مطلب که امام کم انفق را بقدر رسانند بسیار است پس در وقت شنیدن اقوال  
مختلفه اصحاب مقابل و روایات انکار نخواهد کرد و استبعا نخواهد نمود بلکه خواهند  
گفت البته در وسع قوه و شجاعت نفس و بدن سید الشهداء است که از یک و اکثر از سبصد  
یا چهار صد هزار یا یکصد هزار بکشد بخواه که قوه بشریه و شجاعت انسانی است حسنیه  
جمع الجبرین شجاعت محمديه مصطفویه و علویه رضویه و مظهر و مکشف شجاعت جمیع انبیاء  
و اوصیاء و صدیقین بلکه جامع جمیع شجاعتها و ابرار و شجاعت و جمیع جوامع قوتها  
فاطمه اهل قوتها سانس پس احوال کند کسی و گوید که استبعاد مستبعدین و انکار منکرین  
که میگویند که مگر نیست امام کم چهار صد هزار یا سبصد هزار یا صد هزار یا پنجاه هزار بلکه  
هزار بلکه ده هزار در روز عاشورا کشته باشد از اینجه است که اشاره بر آن میکنم یعنی میگویند  
که معانی و مجاهدات امام کم بعد از ظهر و در عاشورا شده است پس چه طور میشود  
در چند ساعت قبله انفق جماعت کثیره را امام کم بقدر رسانند و این انکار و استبعاد قوی  
نمیشود در وقتیکه ملاحظه کنیم معانی و مجاهدات جمیع اصحاب بعد از ظهر و اقوال  
و اکت میشود و وقتیکه ملاحظه نمایم که معانی و مجاهدات جمیع شرفها شریفه را که بعد  
ظهر شده است و ابلغ و اکد و اقوی خواهد شد اگر بر اینها اضافه نمایم نصاب



در بیان صفات و مناقب و شایسته های امام علی بن ابی طالب و احوال و احوال و احوال و احوال

و مواعظ حضرت برای قوم کفار در مقام اتمام حجت و احوال و احوال و احوال و احوال  
و برخاستن از آنحضرت در میدان احوال و همچنین ملاحظه نمائیم و راع کردن آنحضرت  
اصل حرمان چندین مرتبه پس باین نظر و وجه طور میشود که همه این امور و وقایع بعد از ظهور  
عاشورا واقع شود و با وجوب این حضرت امام سبک هزار یا صد هزار یا پنجاه هزار را بقتل  
برنداز گمارا شد پس مادر جواب این سوال میگوئیم که اگر بنا بر این باشد که روز عاشورا مثل  
سایر ایام نظر سایر روزها بوده است اشکال باقیست اسببها و انکار دفع نخواهد شد  
ابدا و اصلا اگر چه بنا بقول مسعود صاحب کتاب مروج الذهب گذاریم که عدد مشولین کفار  
شماره اکثر از آن کسی نرفته است از علماء شیعه و علماء اهل سنت و آنچه از ذکر کرده اینست که  
عدد کفار را شمار که حضرت امام و اصحاب و غیره ها شصت کشته اند و شصت هزار است زیرا که  
روزیکه مدتش و از سه ساعت با فدی کثیرا بیشتر باشد کجا بشمارند و خصوصاً اگر  
ملاحظه شود که اکثر مشولین کفار بطور مبارزین و نه هائها بمقتدا آمدند و اینهم ملاحظه  
شود بود باینکه اکثر امام و ملاحظه شود اینهم مضایح و مواعظ کثیره آن برای اتمام حجت و  
احکام ارشاد و هدایت و ملاحظه شود اینهم خطب و شعار و رجزهای انمظوم که در میدان  
قال وجدان باینهم فرمودند و اینهم ملاحظه شود مدت غشیه و بیرون شدن امام و بعد از آن  
آنکه از است بر زمین کربلا افتادند و آن دو غشیه بوده است مدت هر غشیه سه ساعت بود  
چنانچه اشاره بر این خواهد شد و لا اقل یک غشیه بگوئید در مدت سه ساعت اینهم مجموع نقایح  
و جمیع تزلزل در مشولین کفار چاره و علاج نیست مگر اینکه بگوئیم که روز عاشورا مثل  
سایر ایام و نظیر روزها نبوده است بلکه از روز مدتش هفتاد و دو ساعت بوده است  
چنانچه سابقا اشاره بان شد پس اخبار و روایات که دلالت میبرد بر اینکه حضرت امام پس از  
سپار از کفار کشت مثل سبک هزار یا صد هزار و لا اقل پنجاه هزار هم مست و مؤید است  
شد برای بودن مدت روز عاشورا هفتاد و دو ساعت مثل سایر مؤیدات و مستدات که سابقا  
بر آنها اشاره شد و اصل دلیل در مطلب قول رسول الله و امیر المؤمنین و فاطمه صدیقه  
کبری و حسن مجتبی که فرمودند لا یومئذ با ابا عبد الله و غیره است دلالت نزد علماء اکابر



## در مذهب علمای این طایفه و عده خبیثان ایشان

که حذاف در علوم کبریه و و جزیه هستند در غایت وضوح است و باین هفتاد و دو عشتا  
بودن از آن خبر هر سل مسوق الذکر متناخا خواهد شد پس اگر کسی عاده سوال کند  
و بگوید حالا امر مشکل تر و اصعب شد از اول زیرا که باز همان عوام بلکه علماء و فضلا که آنها  
مناسب علمیه هستند این مطلب نمیچسبد بلکه استیغاث ایشان حاصل و انکار ایشان برقرار است  
پس در جواب میگوئیم اه اه بلکه صد هزار راه از شبهه و خصلت عوامیه و آن اشخاصی که علماء و  
فضلا باشند و بخصالت نجرها لث عوام باشند و اشکوبتی و حزنی الی الله ان الله بصیر العباد  
اگر علماء این از منزه علوم ربانیه و عقاید حقانیه بلکه از همه علوم دست خالی میباشند مگر  
قلبی از علم فقه و علم اصول فقه و آن نیز والله و بالله بطور خاهی و ناچختگی و بیجه تقلید  
در دستان ایشان باشد و اگر هزار شب ششم بشنوند آنقدر شمر و منعبر نمیشوند تا ششم از و  
تغیر ایشان در وقتیکه از کسی بشنوند کلمه حق و صد مثل اینکه شما مجتهد نیستید و از عمر هر  
پنج یا شصت یا هفتاد میکند رد و بیکبار از ابواب اصول کافی از کتاب حجّه و علوم ائمه که از  
شصت باب بیشتر است نمیدانند بلکه در عمر خودشان بکریه نگان کرده اند اه صد هزار  
اه پس اگر حالا کسی سوال بپرسد و بگوید که ائمه مکرر فرموده اند با مردم بمقدار عفو ایشان  
و کجایش افهام ایشان احادیث ما را از کز نمائید و چیزی که حوصله ایشان تحمل آن ندارند  
انرا ذکر نکنید و جهل اشعه را بر ما و خونان بهیچا منازعه و مباحثه و انکار و استیغاث  
نیاورد و آخر انکار ایشان باعث کفر و انذار ایشان میشود پس چرا امثال این امور مذکور  
نمایم که و میگوئیم آن امور را که مردم آنها را انکار میکنند با هیچ ظاهرین معصوم علیه  
مکرر فرموده اند که ما اهل بیت رحمت و عصمت را چنانچه عدا ما از منافقین منالم و منادی  
میکند و همچنین جمع از دوستان و علما شیعیان ما از تب ایشان بمایم سدید سبب اظهار کردن  
و افشا نمودن ایشان اسرار ما را و اینچنین بر آنکه عفو مردم قبول نمیکنند پس جواب از این سوال  
نیز بچند طور میباید هم اول اینکه میگوئیم این مطلب امثال آن از قبیل مطالب مشتمله بر اسرار  
و غوامض دقایق نیست تا آنکه علماء ممنوع شده باشند از افشاء و اظهار آن در نزد عوام  
الناس و اشبا آنها و دوم اینکه میگوئیم که بر فرض تسلیم و قبول اینکه این مطلب نیز از جمله



در تفسیر و توحید مؤید بر ائمه اهل کبریا و ذکر ائمه اهل بیت و عا و فضا و دنیا

۶۵

مطالب اسراریه و از قبیل غوامض سائلست که اگر مصائبی بمحمد ذکر شود بدون ذکر شجاعه سید  
 الشهداء و غره هاشمیه و سایر اصحاب مشتهرین و الله و بالله خلاق عالمیان و رب العالمین  
 و اهل بیت معصومین آن باین راضی نخواهند شد و قطعاً و از این خوشنود نخواهند شد بقیان و  
 که این در حقیقت نبل ائمه حقیق و توفیق در حق و لیا اوست و خفا حق و واقع و فتح  
 نامه خواندن برای بنی امیه است یا شیعیان و محبت ابر غیر ایشان میکنند که شجاعه امام و عبا  
 خضر عباس و شجاعه خضر علی اکبر و سایر جوانان بنی هاشم که امام رضام در شان ایشان فرمود  
 که در روز زمین آنها شبیه و نظیرند باشند محفی نماید و ذکر شود و سنت و طریقه مشهور  
 اهل غیرت و ناموس نشود و سیم اینکه میگویم که اگر بنا را بعد ذکر کیفیت طول مدت روز عا  
 بگذاریم ایا چه جواب خواهیم داد از سوال از کجا و چیر فهم عوام از جهل آنکه میپرسند که چه میشود که  
 این وقایع کثیر و اینهمه ائلاف و مجاهدات امام و غره هاشمیه و سایر اصحاب و مدت ده یا  
 دوازده ساعت بعمل آمده باشد سبحان الله عجیب است از جمعی از طایفه جملاً و حقاً که میپرسند که  
 بودن روز عا شورا بان طول مدت یا مختص بارض کربلا بود یا در هر روز زمین و در هر یک  
 و اقالیم دنیا بود پس اگر بالنسبه همه باشد بسیار است اهل فرنگستان و اهل چین و اهل هند و اهل  
 ایران که در آن زمان بودند همچنین امر عجیب از ضبط نماید و تاریخ گذارند چنانچه از حادث  
 اهل فرنگستان و انگلیس پرسند که امور عجیبه غریبه که در هر زمان واقع شود می نویسند و ضبط  
 میکنند و تاریخ میکنند علاوه بر همه اینها و فوق شمس و فوق الارض متفقاً و دو ساعت  
 مخالف فواید علم و باض است پس در جواب میگویم ای جمعی از ائمه هاد در حقیقت منکرند  
 نامه فوق التمامات حقیقاً میسند پس اینطور طول مدت آن روز را اگر مختص بارض کربلا  
 بوده است و باینطور فائل بشویم هیچ عیب هیچ ضرر ندارد و نه ترا هیچ چیز مفید و راست  
 نه ممنوع اگر فائل بشویم بالنسبه جمیع کره ارض و جمیع اقالیم و بلاد بوده است باز هیچ عیب ندارد  
 و هیچ ضرر ندارد و ضبط نکردن اهل فرنگستان و انگلیس و اهل چین و غیر ذلک دلیل بر عدم  
 وقوع نخواهد شد و نظیر این بسیار است مثلاً الشفای فر معجزه رسول الله ص کتاب الله نعم  
 ان ناطق است و جمیع مسلمین بوقوع انشت بلکه از جمله حضرت و ریان دین شده است با وجود



# در تقویم ولف دیور و در عا و الف و سا و عا و نیا

این احد از طوایف کفار و مشرکین خواه از طوایف عیسویه باشند و خواه از سا پر طوایف افرار بر  
 این ندارد و همیشه حرف آنها اینست که اگر همچنان حز بود در کتب نواریج ضبط میشد پس مخفی نماند  
 که الان توضیح مطلب نموده زیاده را بیاچیز اشاره نمودم میگویم در مقام جواب اول اینکه ادعای طوایف  
 عیسویه که انشقاق فرد رکبت نواریج ما ضبط نشده است این ادعا صحیح است از کجا معلوم است بلکه  
 در اوایل از منته انشقاق فرض ضبط کرده اند همه طوایف و چون مطلع شدند مشتبهین و رهبانان عیسوی  
 و همچنین علما و ساهر و فو از یهود و مجوسی که این معجزه ختمی تابستند المرسلین بوده است همه با خفا  
 و پنهان داشتن و محو کردن از کتب و نواریج نمودند و قوم اینکه معجزات حضرت عیسی مجذوبان و وصو  
 رسید پس چرا طائفه منحوسه یهود و مجوسی انکار نبوت عیسی میکنند و معجزات ختمی تاب از هزار  
 بیشتر را مسلمین ضبط نموده اند و جمله از معجزاتش تا قیامت با قیست پس چرا یکی از اینها طوایف عیسوی  
 و یهودیه و مجوسیه قائل نیستند و در کتب نواریج ضبط ننموده اند و نیست ستر این مکر نمرد  
 عناد و حب پاسته و نبوتیستم اینکه میگوئیم افریغ بر عیقول و افهام ائمه مسلمین که میگویند اینها  
 قواعد علوم و ریاضیه است یا نمیدانند که علوم و ریاضیه مثل سایر علوم حکم یونانی از فلاسفه یونان  
 اخذ شده و از کتب آنها ترجمه شده است و زمان مأمون ملعون و آنچه از علوم آنها موافق شرایع انبیا  
 است از انبیا اخذ شده است و آنچه مخالف قواعد شرایع انبیا است فکاد فاسد باطله عاطله فلا  
 سفه است مثل قول بقدم عالم و انکار حشر جسم بلکه افکار شرایع انبیا و مرسلین هم پیر کما مسلم  
 اینچنین فراموش کرد که بنا گذاشتن بر قواعد ریاضیه و فلاسفه لازم است انکار انشقاق فرد و معجز  
 جسم نیست برای رسول الله ص و در شمس برای امیر المؤمنین است یا وجو اینکه اول و دوم از ضروریات  
 دین است و ستم نورد یکست که از ضروریات مذهب باشد بلکه نورد یکست که از ضروریات دین باشد  
 چنانچه خواهد شنید پس بسیار امور در دنیا واقع شده است از امور عظیمه و حوادث عظیمه  
 غریبه که هزار یک از آنها در دست مردم نیست بسیار بسیار امور و رکبت اخبار و نواریج خاصه  
 و عامه از مسلمین ضبط شده است که هزار یک از ان کتب و نورد اکثر علماء این از منته نیست بلکه از  
 اکثر آنها اثری نمانده است مگر بطور نقل از جمله آنها بالتشبه بجملة اخبار و روایات در جمله از کتب  
 مناخرین و هر کس بفهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی و رجال کثیری و رجال ابن عقیله و نظایر اینها



# در بیان احوال و افکار و اسرار چند از امیر مومنان

نظر کند و اهل فهم و حدیث باشد و بعد از صدق و حقیقت قول ما را که گفتیم که هزار یک از افاضه  
در امثال از منزه وجود نیست و چون نقضیه رد الشمس برای امیر المؤمنین بمینا آمده و معلوم شد  
که آن نزد یکس که فی الجمله از ضرورت بابت این بوده باشد و خود این احضر عباد الله قبل از رسیدن بمینا  
در کتاب سرالشهادت زیاده بود و تنبیه بودم و نشسته بودم و از جمله معجزات سید الشهدا  
اینست که منجواسم مقام و فوق شمس در فوق الارض بعد از عز و بش برای امیر المؤمنین مثال  
برای دفع استیغاث منکرین که میگفتند چه طور میشود که روز عاشورا با بن طولانی باشد پس نبع  
نام در مظان و مواضع رد الشمس از کتب علمای منموردیم در بعم علما خاصه و عامه زیاده بود و در  
ذکر نکرده اند و در انساب اعیان از بزرگ و معجزه سید الشهدا علم مطلع شدم بر آنچه بعض فضلا  
عامه ذکر کرده است که رد الشمس برای امیر المؤمنین در شانزده موضع شده است و بیان آن اینست که  
شیخ محمد تاجمل اجل شیخ حر عاملی رحمه الله از مناقب ابن شهر آشوب نقل کرده است که روایت کرده است  
ابو بکر بن مردویه در کتاب مناقب رد الشمس را که برای امیر المؤمنین شده است و همچنین ابو اسحق  
عجله در کتاب تفسیر و ابو عبد الله بن منده در کتاب معرفت و ابو عبد الله نظری در کتاب خصایص  
و خطیب در اربعین و سید احمد جرجانی در تاریخ جرجان ذکر کرده است که ابو بکر و او کتاب نوشته است  
و طرفی ساکنان رواه که خبر رد الشمس روایت کرده اند در آن کتاب ثبت و ضبط نموده است و باز  
کرده است که عبد الله اجعل و ابو القاسم الحسکانی و ابو الحسن شاذان هر یکی در بنیاب کتاب  
نوشته است و ابو بکر شریزی ذکر کرده با سائید معبره از سلمان فارسی رحمه الله در بنیاب و این  
شده است که رد الشمس برای امیر المؤمنین در مواضع کثیره بود در روز بساط و در روز خند  
و در روز حین و در روز خیر و در روز ثبات و در روز غاضیه و در روز نهران  
و در روز بیعة الرضا و در روز صفین و در بنی مازن و بواری عقیق و بعد از حروب  
کلام این فاضل سینه تمام شد و شیخ کلینی در کتاب کافی روایت کرده است رد الشمس برای امیر المؤمنین  
در مدینه در مسجد فضیحه نیز شده است و امام معروف در نزد علما اینست که دو مرتبه رد الشمس  
شده است یکی در حیوة رسول الله ص و دیگری بعد از وفات رسول الله ص و در بنی بابل واقع شده  
است و وقت برگشتن امیر المؤمنین ع از غزو نهران و امام علامه در فون حدیث احمد



# در بیان حدیث من الانبیاء ۴۰ در بیان الاشیاء

محمد بن الطحاوی لازمی المصرد و مشکلا حدیث از د و طبرستان از اسماء بنت عبید و این نمود  
 که اسماء گفت و حق رسول الله رسید بسبب ثقل و حق سر مبارکش بدامن علی علیه السلام گذاشت  
 و آن نماز عصر نکرده بود نا آنکه افتاب غروب نمود و رسول الله بعد از سر برداشتن از دامن  
 امیر المؤمنین فرمود یا علی نماز نکرده امیر المؤمنین عرض کرد نکرده ام رسول الله عرض کرد  
 بدو گاه حفظم که علی در طاعت و طاعت سول بود پس در کن افتاب برای آن اسماء مکتوب  
 دیدم افتاب طلوع کرد بعد از غروبش و واقف شد در محازی کوه و این قضیه در ارض صها  
 بود از اراضی خیره بعد از این باز طحاوی ذکر کرده است که این حدیث ثابت است و در و این حدیث  
 هم عدول و ثقات هستند و باز میگویند که حکایت شده است علامه فون احادیث احمد بن حنبل  
 المصنف همیشه می گفته است جایز نیست برای اهل علم تخلف نمودن از حفظ کردن این حدیث زیرا که  
 این حدیث است از دلائل نبوت و این حدیث را تصحیح کرده است طحاوی از علما حنفیه و فاضل ابوالفضل  
 عیاض بن موسی السبئی بحسب از علما مالکیه و او را ذکر نموده است شیخ سعد الدین محمد بن  
 سعید کازرونی از علما شافعی در کتاب متقی و این جوید اصابت می ننوده و از حو و صد  
 انماض نموده او را در ضمن احادیث صنعانی بلکه موضوعا شمرده است و این غلط محض است  
 که اگر فرض شود که این حدیث از اقسام احادیث صحیح نیست فلا اقل از اقسام احادیث حسن است  
 و چون زمان علامه بن پوست بن فرعی بعد سبط ابن الجوزی شد گفت در بیان حکایت عجیب  
 هست و آن اینست که خبر دادند بمن جماعتی از اسانیده مشایخ خودم در عراق که آنها مشاهده نمودند  
 ابا منصور المظفر بن اردشیر العبادری و این حدیث کامل و واعظ اعجازی بود و ذکر کرد این حدیث  
 رد الشمس و انما یابین انا و الفاظ در شیفه را نمود و بعد از آن شروع کرد بدین کلمات فضائل  
 بلیت سول الله پس در بنوفا بر بزرگ افتاب را گرفت و پوشید و نادر یکی و ظلمت سیاه شد پس  
 ظن همه اهل مجلس این شد که افتاب غروب کرده است پس واعظ آمدن کور برخاست و بر منبر  
 نشست و اشاره بسوی افتاب نمود و انشاد این چند بیت نمود عربی لا تخری یا شمس حنی  
 بنهی مدحی لا المصطفی و لجله و اشی عنانک ان اردت شاره انبساط کان الوقوف  
 لاجله ان کان للمولی و فوفک قلبی هذا الوقوف لجله و ارجله و معنی این سه بیت



در توبیخ و نصیحت بر نجاران که منکر نبودند و عاصیان و مشرکان

اینکه غریب و بیگانه ای آفتاب باینام برسد مدح کردن من برای ال مصطفی و برادر مصطفی و عتبات  
خود تو را بر گردان او مدح و ثناء ایشان را میخواهی یا فراموش نموده انوفرا که برای امیر المؤمنین  
بعد از غریب شدن و کشتی و محاذی جبال در آسمان بسادی در روز صیبا خبر پس اگر این عمل  
برای امیر المؤمنین در آن روز پس امروز نیز آن نحو و خوف بر کشتن از تو باشد بر اسواهای پست  
امیر المؤمنین یعنی از برای محبت آن امیر المؤمنین خواه کامل در محبت مودت آن باشد خواه ناقص  
پس علامه یوسف نواده این جور از اسباب و مشایخ خود نقل میکند قالوا فاجاب السحاب عز  
الشمس و طلعت بغیر آنها گفتند که دیدیم و بینیک و اعطای پست را خواند و اشاره بسوی  
آفتاب نمود و بزرگ که روی آفتاب را گرفته بود و دنیا ظلماتی شده بود و با نظر بسیار ملاحظه  
شدن از او روی آفتاب برداشته شد پس انصاف بدهند و از حق مکن رند و در بر فیض  
مذکوره ناممل نماید که سبط این جور با وجوب اینکه از اهل سنت است خودش این جور را در  
شمردن حدیث و الشمس از احادیث ضعیفه نکند بنماید و حاصل کلامش این میشود که فیض  
و الشمس مثل ضرورتی شده است و او را در همه مجالس علماء و فضلاء اهل سنت ذکر نموده  
و احادیث علماء اهل سنت منکر نیست بلکه افتخار بذكر آن و استماع آن نموده و در انجاس مذکور  
که از اسباب و مشایخ خودش مشافهه شنیده بود نقل کرده که شبیه و نظیر الشمس برای محبت  
و اعظم مذکور از اهل سنت بسبب اشاره نمودن بسوی آفتاب بخواندن آن سه بیت اه اهل دلم سوخت  
والش کرفت از احوال حقا جهلا این زمان حواء از عوام باشند و عواء از خواص مثل عوام  
که ادعای محبت اهل بیت سول الله ص منما پسند بلکه خودشان را از معشر شیعه اثنی عشریه حساب میکنند  
و بینیک میشوند که روز عا سورا هفتاد و دو ساعه بوده است برای این دلیل و برای این شاهد  
و اینهم برای اینکه از ملاحظه جمیع روایان و اقوال و جمله فقرات جمله از زبان این درستی  
که مقلوبین در دست جناب سید الشهداء کم از صد هزار نبوده است بنقد مشفق است  
مظنون بظن مناخم بعلم نزدیک میشوند مثل سپید و ارد و انش بر کند و منکلم با این کلام و بکشد  
اف و نفاهم فاناهم الله نعم پس طایفه حقا و جهلا نیستند مگر منکر قدرت نامه خفیم و منکر  
فضائل و شئون اهل بیت سول الله پس میگویم صد هزار مرتبه کور شوند و قلب ایشان از ضیق







# در احتجاج حسین علیه السلام علیه منکر

۱۰۱

طبع نکند بعد از شهادت از بدن ظاهر مطهرش بیرون نیاورند و در پند وقت از مظلوم  
فریاد کرد و خطاب با بن سعد و امراء نمود و گفت ای بن سعد چه عساکر و جنود را جمع کردی  
برای کشتن ابی عبدالله و حال آنکه میدانید که آنست بقیة نبوة و عمره در ساله و خیر شبایا اهل  
الجنة پس این مظلوم صیحه زد و فرمود ای اهل کوفه خوادای ذلت دنیا و آخرت را بآباد ما را خوار  
بسو خودتان و بیعت را شکستید و نقض عهد و میثاق نمودید و تابع طواغیت و اهل ضلالت  
این امت شدید و فریاد و راند اچند و بان عمل نمودید و بشهرها ما که بسبب این کفرینه  
بودید و ظاهر اهل اسلام شده بودید ما را کشتید الا لعنة الله علی الظالمین پس این مظلوم و حجت  
خواندند و ایات آن رجز منظمی جمله از مناقب فضائل عمره طاهره و اهل بیت معصومین  
و همچنین منظمی است که فروزنده و الحاد اعدا ال محمد و بعد مد مقابل قوم اسناد شمشیر  
برهنه در دستش و از چوّه مایوس و عازم بر شهادت پس جزد پیکر در فاقه دیگر فرمود و  
اول بیت آن اینست **فریاد انا بن علی الطهر من الهاشم** کفایت بهتاف حقین اخبر و  
آخر بیتش اینست **فظور بعد از تابعدوئنا بحجة عند صفوها لا یکندر** و در بعض  
از روایات باین پنج است **منکه ان مظلوم و حدت خودش و شهادت انصاف اصحاب و عمره**  
**رسول الله را بدسوار اسب شد و ان قوم ملاعن را مواجعه نمود و فرمود ایها الناس ایاکم**  
**دایند نسب مرا و نمیشناسید حسب من ابی اگر فکر و تأمل نماید خود تا تو املامت و منته**  
**خواهد نمود ایا حلالست برایشما که خون مرا بریزید و حرم مرا بدارید ایا من پیر پیغمبر شما**  
**ایا وصیت رسول الله را در حق من و حق برادر من فراموش نمودید که همیشه میفرمود الحسن**  
**الحسین سید شباب اهل الجنة ایا اینکلام رسول الله منع نمیکند شما را از درختن خون من**  
**و یاده کردن احترام من پس جمعی از انکار و زنادقه میگویند نمیفهمیم که چه میگوئی پس باز**  
**ان مظلوم فرمود سوال کنید از جمعی که زنده هستند از اصحاب رسول الله مثل زید بن ثابت و ثور**  
**ابن غالب و انس بن مالک که چه شنیده اند از رسول الله در حق برادر من ایا شک دارید**  
**در این که من پیر دختر پیغمبر شما هستم و الله میثاق مشرق و مغرب بخیرند از من پیر پیغمبرند از پدر و الله**  
**که منم پیر پیغمبر و پیر امام شما خبر بدهید مرا ایا کسی از شما را کشته ام که فضا ص میخواست**



# در تکلیف نماز و سایر عبادت و تکلیف نفوس و اولاد

۲۲

مال شمارا گرفته ام یا ستم رسول الله را تغییر داده ام یا شریعت فرزند را تبدیل نموده ام پس همه  
انکار سر برانداختند و جواب دادند و در بعضی از روایات وارد شده است که آن کفار  
ملاعن گفتند ما تو را بسبب رفت علی بن ابیطالب میکشیم که آن اشباح و بزرگان ما را دارد  
بدر و چنین کشتن پس حضرت با بن سعد ملعون خطاب نمود و فرمود بگذارید اهل حرم رسول الله  
را برداشته بپایک تیر از تیر و بر ورم و بشمشیر خودم حرم رسول الله را حمله کنیم آن  
حرامزاده گفت اینرا نمیتوانیم بکنیم پس اهل مظلوم برای تمام حجه فرمود اینرا قبول نکردند اینرا قبول  
کنند بکشتن و بکمر عذاب بدیدند که نزدیک است حرم از تشنگی بسوزد این حرامزاده گفت این همه  
خواهد شد پس اهل مظلوم فرمود که حالا غم را بگذارید بکشید یک یک بمباران زمین بپاشید  
پس انکار گفتند اینرا قبول داریم پس اهل مظلوم و وحی القدا این چند بیت را فرمود مظلما  
فان تکر الدنیا تعد نفیسه فان ثواب الله اعلى وانسل وان یکن الارض فیما مقدا  
فقله سعة المرء فی الکسب اهل وان تکر الاموال للترک جمعها فابال مئوکه به المرء یجمل  
پس هر سوار و هر مرد از شجاعت و دلیران و پهلوانان و بزرگان انقوم قدم بمیدان مبارزتی  
گذاشتند آنها را فی الفور بجهت میفرستادند آنکه جماعت کثیره از انقوم میگشت و مکرر میفرستادند  
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و باز میفرمودند تا این رسول الله جان جان با اباعبد  
جمع ارواح شعبان وفادار باد یا سید الشهداء و گاه گاه در حین مقاتلات و مجاهدات میفرمودند  
القتل اولی من رکوب الغار والغار اولی من دخول النار و در بعضی از روایات باین  
طور است چون انکار گفتند ما تو را میکشیم بدشمنی پدرت که اشباح و بزرگان ما را دارد غرق  
بدر و چنین کشتن پس آن حجه خدا بر آنها حمله کرد و در پنجه پانصد نفر از سواره و پیاده به  
قتل رسانید و در بعضی از کتب مقاتل باین طور است که چون در اول امر بطور مبارزتی مجاهد  
و مقاتله میفرمودند بن سعد لعین میفرمود آنها را که امام میکشش پس هفتصد و هشتاد و  
شمرند از شجاعت و جوه قوم و جمعی که از کفار زنده مانده بودند بعد از روز عاشورا  
در محال و محافل ذکر مینمودند که مثل جناب سید الشهداء که سید بنایانده است و شجاع  
و قوه قلب است حکام ایمان و در میدان مقاتله اهل مظلوم سی هزار و سیصد نفر جمع میشدند



در بیان نام فاطمه و در بیان بدست آمدن شیخ و مفاصله شیخ  
 ۷۳

و فتنه بر آنها حمله نمود و برادر و اقوام میخواستند و مشاجره از منتشر و منفرد میشد  
 محال آنکه از وجوه عذبه دل شکسته و بر از غم و حزن داشت پس آن فتنه منجر است مرکز میسر  
 بود کرد و میفرمود انا بن رسول الله و باز میفرمود لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و از عجا  
 امور که قلوب شیعیان را میزد از اینست که چون امام مظلوم از مدینه بیرون آمد و خری داشت  
 فاطمه نام و در آنوقت مبتلا شده مرض بود و امام او را با هم سینه سپرد و بود پس انداختند بدینکه  
 طول زمان کشید از احوال پدرش و اهل بیتان خبر رسید اخوان و غموم و هوم از حد گذشت  
 و شغلش گریه و ناله و زاری بود و هر روز پیش در خانه میآمد و منظر خیره میشد و رو  
 کاغذ بپیدش نوشت و بیایا احوال خودش نمود و بعد مشغول گریه و ناله شد و میگفت کلام  
 شخص اینرا بیدم می رساند و در آنوقت یک اعرابی از کوچه خانه عصمت میگذاشت و گریه  
 و زاری آنمغصوم مظلومه شنید و دانست که دختر امام است و در فراق پدر و اهل بیت گریه  
 کند پس آن اعرابی محزون و مغوم شد و در کوچه نشست و بقدر یک ساعت بحال مظلومه  
 گریه کرد پس پیش در خانه آمد و بصوت بلند گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معذرتها  
 من مکرر هشتم از اهل یازده هشتم و منخواهم بگریه و بوم اگر حاجتی دارید بیا بکنید پس آنمظلومه  
 جواب سلام اعرابی را نداد و احوال خودش را بیان نکرد و فرمود غموم هجران پدر و اهل بیت  
 طاقت مرا بریده است و کاتبی نوشته ام میخواهم بیدم برسد اعرابی عرض کرد که ان شاء الله تعالی  
 پس کاغذ را گرفته و روانه بسوی کربلا شد و فتنه اعرابی بگریه و ناله رسیده آنوقت بود که آن  
 امام مظلوم مشغول معائنات و مجاهدات بود پس اعرابی انکار نیاورد با آن امام مظلوم دار و آن  
 مظلوم او را خواند و بیجا گریه نمود و بر کشت بسوی جنتها و انکار غدا را برای اهل حرم خواند و  
 و غموم و گریه ایشان از حد گذشت و شبلی اشعبار و زعماء شورا جمع المصائب پس هر چه در  
 عالم امکان است از مصائب بلاها و هوم و غموم و اخوان با بدان و زیاده اهل بیت رسول الله  
 بر سدها و صد هزاره ابدال بشو بغوض اشک از چشم بیرون بیای پس آنمظلوم از جنتها  
 برگشت و در مرکز مبتلا قرار گرفت و مبارز خواست احدی جرأت مبارزت نمود پس بگریه  
 که منم بن خطبه که از امر امور و ساشام بود میدان آمد و گفت یا بن علی بن ابیطالب ای ونا



# در کشتن اعدای حق و بریدن ارباب باطنی

۴۴

چیزمان مقاتله و مجاهده منمائی با این عسکر و جنود بشار و شمشیر منی و شجاعت  
و ابطال قوم را کشتی و حال آنکه اولاد و اقربا و عشیره و اصحاب توهم مغلول شدند و  
اعضا و اجسای ایشان پاره پاره شد باز دل حادیه و مقاتله داری پس امام فرمود ایا  
من بحرب شما آمده ام یا شما بحرب من آمده اید و ایا من را به شما بستم یا شما مرا راه را بر من بستید  
و نمیکند از بدحرم و اهل بیت رسول الله را بیک نغز از غور و برسانم پس با فرار خودتان اولاد و  
اخوان و اقربا و اصحاب من هم را کشتید پس منمائی و شما چیزی بگره مانده است مگر شمشیر پس  
انملعون کشتن پیش پا و بسا حرف من تا به بنیم چه شجاعانه چه هنر داری پس حجه الله الکبری بکشتن  
شدیده کشید و ذوالفقار را بگردن انکار و زندیق زد پس سران کافریچاه ذراع دور افتاد  
پس جمع عساکر و جنود بر فلوی ایشان وحشت و اضطراب و عجب خوف منولی شد و فتنه  
و حرکت نداشتند انوقت نزدیک باطنی که موصوف بجلالت و شجاعت و مشهور بآنکه در انلشکر  
نظر و عدل نداشت صد بلند کرد و بآنک بر لشکریان زد که و بپل بر شما باد تنک و غیرت  
ندارید و از پیکر و پیکر بدیدیم قدم بمیدان مقاتله و مبارزه ان امام عم گذاشت و لشکریان  
از مشاهده اینحال اظهار بشارت و سرور کردند و منمائی و فرمود او کوس و کمر نای بصد  
آوردند و لکن اهل بیت حرم رسول الله از مشاهده اینحال و شنیدن این اوزها با ان  
اخبار جناب سید السجاد عم باینکه بمیدان مبارزه نزدیک باطنی آمده است خوف برداشتند  
و ناله و داری میکردند پس انکار و زندیق نزدیک امام عم شد امام عم صحنه عظمه  
بران زد و فرمود ای نامرد پس فطره در مقابل من ایستادی مثل شخصی که ترسد انگاه  
جواب نداد و خواست بجای دشنه نموده شمشیر را بران امام عم حواله نماید پس انخلفه الله علیه  
و اتجه الکبری و حی و ارحم و ارحم جمیع شعبه فداه مسا بقیت نموده ذوالفقار را بر وسط و میان  
کمرش زد و جسد انکار و دینم و در و قطعه کشتن بر همه لشکریان حیرت و تعجب و اضطراب  
و ترس و دل و وحشت منولی و غالب شد و اه صده در مقام تحیل و تفکر این احوال بر  
قلب جز و نما مور عجیب و میده کاه انبساط و کاه انقباض و کاه سرور و نشاط و  
کاه غلبه غم و احزان در حد افراط سبحان الله که در همین مقام در انبساط قلب و نشاط



# در پاشا عظام علیه در مقابله لشکر و بیابا

۵۷

بودم بسبب کشتن خلیفه الله نعم پزید باطی و بجا که مالیده شدت املعون و نلخ شدن دماغه  
 اهل لشکر کاه ناکاه بخاطر مخطور کرد که ان امام مظلوم در این حالت از کثرت جراحتها و زخمها که  
 در مجاهدات و مقابلات سابقه بان رسیده بود محاسن مبارکش بخون خضاب شده و در ع  
 وزره اش بنیان محکم از خون ریخته و از جسد مبارک و جثه شریفه اش غیر از بنفشه خون چینی  
 دیگر نمابان و دیده نمیشد مخفی نمائند که احقر محبتا و شبعنا صاحب بن نصیر فیکو بدین نهها  
 من اینحال را داشتم بلکه جمیع ملائکه و جمیع ارواح انبیاء و اوصیاء و جمیع ارواح مؤمنین بلکه  
 جمیع اهل هشتاد و جمیع اهل دوزخ که بمقابلات ان امام مظلوم نظاره و تماشا میکردند  
 همه آنها اینحال را داشتند یعنی کاه در انبساط و کاه در انقباض و کاه در اظهار شادی و سرور  
 و کاه مستغرق در بای غموم و احران بودند و مژوم و ملوک و رؤساء اهل شجاعه و فتوة  
 و جلالت که از نشاء بنو تهمشغل بنشاه برزخه شده بودند از قدیم الزمان تا انوقت از  
 اثبات در مقام حیرت و حیرت و تحجرات نکشهای خودشان را بآنها میکردند و میگفتند  
 اینست شجاعه اینست فتوة اینست جلالت و امثال دسمنه استار و اح ایشان چنانچه میدیدند  
 و کبریه نمیتواند و میگفتند بار و احنا و ابائنا و امهاتنا با ابا عبدالله و با سلطان سلیمان  
 اهل الحیة و الخیر و الشجاعة و الفتوة و ادرو و میمودند کاش در دنیا بودیم و جانیان در  
 راه شهادت میبودیم و بیچاره و بکشی میدان مقابلات و مجاهدات و مشغول بودیم و بامثال  
 این مضامین در مقام انصاف توتم میمودند یعنی چاک سواران مضامین درین میدان چو  
 کوی و صولجان بسر غلطیده اند و بیانات سواران در این مضامین چه اسمی و چه حظ و مانع  
 نشینان را درین مجادله چه هنری و چه رسمی اه اه صداه که ان مظلوم با ان تشکی و حرارت  
 افتاب و بیابانی و خنیا در بعضی از جهلاتش ده هزار و در بعضی دیگر پنجاه هزار کفار را  
 بدو زخ میزدند چنانچه در جملة از کتب مقابل ذکر شده است با همه این احوال میفرمود  
 که کسیر نکشته باشد که از صلبان مؤمن پدید میسریند بعد از هفتاد و شصت باشد چنانچه بنی  
 این مطلب گذشت و باز با همه این احوال مراعات جمیع احرام رسول الله میمود و حیرت اشغال  
 بجا که و استغراق در دریا مجاهده و مقابله اگر جمعی از کفار بسوخته ها میفرمودند



# بفران در اخلاص امام حسین و زینب است در میان مبین

بانکه هیزد و میفرمود و با شیعه الی سنیان از لم یکن لکم دین و ما کنتم الا تخافون المعاد فکونوا  
 اجراونی دینکم فارجعوا الی احبائکم ان کنتم عبرا فمروء منع کیند طغاه و لئام خونان نا  
 از غرض محمد رسول الله ص ما را می که من زنده هستم پس شمر و الدان نا بانک با جناح عذره که  
 غرض خیمها اینم که کامل شود و همه خودش را فصد نمائند و الله کفوی نظر و شجاع کیم  
 مجلس مشار و بمراد درین ذکر کردن <sup>دخول</sup> الخلفه الله نعم بفران و بیبا اسرار و وجوه  
 اب بخورد نشستن می گویند مخفی نماند که بعد از اینها ثلاث و جاهدت کثیره عطش شد بدین  
 مظلوم و همچنین روز و الجناح مشغول شد پس قصد خزان نمود و چند روز و شاکر که  
 با جناح هیزد نامرد با اینها در موکل بفران بودند انها را متفرق و منهزم گردانید و داخل شد  
 بفران و اشاره بد و الجناح نموده فرمود راید و الجناح نوشتن و من نشنم و الله آب بخوام  
 خورد نا انکه اول نوشوری اسحق بن جثوه که یکی از رؤسا موکلین بفران بود اینجا را از اما  
 مظلوم مشاهده نمود بیبا بگری کرد و گفت دیدم خودش و الله انضلع من اضلاع کینو  
 انا این چه قوت و چه مروتند و بحال قبل از اسبش اب بخورد پس و الجناح با و فاکلا  
 امام را فهمید و اب بخورد و منتظر اب خوردن امام شد پس امام علیه السلام فرمود ای  
 د و الجناح ثواب بخور و من هم بخورم پس دست مبارکش را دراز نموده بکمره از اب برد  
 ناکاه نامرد کافری فریاد زد با حسین ثواب بخور و از اب خوردن لذت میبرد و حال انکه لشکر  
 بر خیمها ریختند و در بعضی از روایان وارد شده است که فائل این کلام اسحق بن جثوه  
 لعنه الله نعم بود پس امام مظلوم آب را از دست بخت و از فرات پیرون آمد و انقوم گهرا  
 متفرق و منهزم گردانید خودش را بچیمها رسانید بدخیمها سالام است و انکلام حد  
 بوره است مخفی نماند که از کلام علماء سیر و آثار هیچ بن مستفاد میشود که امام هم مطلع  
 بحقیقت حال نبود در وقت گفتن ان فائل انکلام را هیبتان هیبتان زهی بخت است از  
 غفلت آنها و از سوء ادب ایشان بالنسبه بجهت کبری و ولی مطلق خدا انکم پس امام و  
 مطلق خدا انکم اگر در اخو غریب باشد هر که مورچه حشره که در اخر مشرب باشد و راحی  
 و هم چنین فاسق با بنسب جمع مروتان و مسمومان علاوه بر این مکرر شنیده اید که علو



# در بیان سرانجام این اوصیای از دست

۷۷

اولین و آخرین و علوم جمیع انبیاء و ملائکه بالنسبه بعالم محمد و اوصیاء معصومین منظر و مبین  
ان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین مثل نسبت بقطره است و با محیط پس سبب است از آب و بحر  
انحصار و بخوردن آن چند چیز است سر اول آنست که جمعی از انکار سفله لئام مبدانستند که جتنا  
ستند الشهداء معدن خلاف عطش و لایه مطلقه بلکه همه مبدانستند که صاحب هر وقت و  
فوت و معدن جود و کرمش پس با آن کلام اشاره بطلی کردند و آن اینست که جمیع لشکر فدی بر  
مقاومت با تو و طافت بر مجاهدان و مغانان بودند و حال آنکه نزد بکشتک الهاب عطش و  
شدت تشنگی نور اهل کما بد پس جمیع اهل عالم فدی مقاومت و طافت مجاهدان نور اندازند  
اگر نوسرب باشی و تشنگی نوساکت باشد و نوباً ابا عبد الله از اهل بیت النبوة و معدن الرحمة  
و الجود و الکریم هستی و شما اهل بیت سائل را خائب و نا امید بفرماید اید بای انت و اخی  
یا ابا عبد الله جام و جانها شهادت فدی جود و کرم نوباد سرد و بیم آنست که چون منافقین و  
کفار هتک جناب و اسم حرم محترم را بردند پس مختصر شنیدن این نفس خودش را از آب خوردن نکند  
و ابرار بخت و بیان این آنست که آن امام بخوانست که در ازمنه ممانده در محافل و مجالس ذکر کنند  
که آن امام هتک جناب و اسم حرم محترم را شنید با وجود این باب را تناول نمودند و عباد را وضع  
آنست که باید در همه حالات بسبب الله و اهل بیت الرحمة و العصمة فیوض بعالم و اهل عالم برسد  
پس در همان حالش برای صاحبان نفوس ایستاده و هم عالیه و ارباب شمع هدیه و اخلاق کرمه  
در باب مراعات ناموس و غیرت و دفع عا و تنک جاده مستقیمه و طریقه و سنت بیضار درین  
باب نشان داد سر ستم آنست که شهادت انحصار در حالت شدت الهاب عطش سطرعی بود  
از سطور صحیفه در اول عالم ارواح و لکن آنچه درین سطور بود بنیج رخصت بود نه بنیج غریبه  
با بنیجی اگر آب بخورد در آنجا لایق هیچ عیب ضرر ندارد بلکه حسنه از حسنات ابرار خواهد شد  
ولکن بزرگان و سادات مفرقین در گاه الهی نفوس خود را شایسته و در میکنند از ارتکاب هم  
چنین حسنه در چنین حالت سترچهام آنست که خوردن آب صحیفه ملکوتیه از قبل عزیمت بود  
اگر وارد فرات شود زیرا که سبب خوردن آب قوه بشریه و طافت انسانیه اش فویر خواهد  
شد بر جمیع اعدا کفار و جمیع ائمه مظلوم اشرف فرزندان و اعظم طاعات است در نزد خداستیم



زیرا که هرگز نیکو شایسته و هر طبعی روح آن در عادت و کثرت بمنزله ضربان و طعنات امیر المؤمنین  
است و غزوات و مجاهداتش بر انجلیقه الله تعالی و ولایت طلق از خلافت عالم است مسئلت نمود بدعا  
و محو و اثبات و از ریناب بسبب اینکه تذکر نمودند عطش اطفال و طفلان و اهل حرم و شهید  
شدن و کلاه و برادران و قبیان بنی هاشم و اصحابش در حالت شدت آلتها ب عطش خصوصاً  
جاندارن علی اصغر شیر خواره و سوختن جگر اطفال و از شدت آلتها بیزان عطش چون این  
مطالب از مطالب بزرگ و رفیع اخوان و جانبین و ملکوتین است باید خوب فکر و تأمل  
نمود و متوجه مسدد ستر چهارم از بعضی وجوه در بعضی وایات وارد شده است و حاصلش  
آنست که از امام دفعه دیگر نیز داخل فرات شد دست مبارکش را پوزاب کرد و خواستند اول  
فرمان اید منکر عطش اطفال و نسوان طاهران و اهل حرم رسول الله شد با و از دست بخت  
و تناول نفرمود و در بعضی از وایات وارد شده است که در ایوقت بایک کافر نماز از ظلم  
کلب پرازداخت و اطراف دهن امام را از دو جانب پاره کرد و فرمود خدا بندگان تو را سیراب  
کرد تا پس برانکافری الفور عطش غالب شد تا آنکه خودش را بفراوانداخت و بسیار بسیار  
اب خورد تا آنکه بدو زخ و اصل شد لعنة الله و عذبه الله و ستر پنجم آنست که مقام اعلی و درجه  
اعظم در محبت حضرت آنست که لقاء ربانی متحقق شود در حالت کرسنکی و شدت تشنگی و علا  
برین تذکر و یاد کردن محبت و شبعان عطش مخصوصاً در پنج حالت یعنی با وجود اسباب تشنگی  
بمنزله یاد کردن جمیع مصائب خواهد شد در باب کبریه و زاری و فریاد و شبنون ستر ششم  
آنست که مقصود از دخول حضرت بفراوان خوردن و الجناح بود و آنچه با و فا از کثرت  
حرکت و جولان در میدان و حرارت آفتاب و غایت ضعف و بیطافی بود و چون بفراوان داخل  
شد و فرمود ایند و الجناح با و فا بنوا و کن بسیار تشنگی بر تو مشغولی شده است چو در و  
در خوردن قبل از امام ابا و امتناع داشت پس با دست مبارکش غرقه از آب برداشت که قبل  
بدهن مبارکش برساند تا آنکه و الجناح ای بخورد و سیراب شود پس چار شد آنچه در فضا  
مقدّر شده بود مخفی نماید که چون امام هم پیرون امتداد فرات از کفار چها صد نفر بدو زخ  
فرستاد تا بجهنمها رسید چنانچه در بعضی کتب مفاصل ذکر شده است و از بعضی کتب دیگر



# در تفرین کردن امامزاده عین حوین علیه السلام

۲۰۹

مستفاد میشود که از کار فراتر نایمها بر سبند نزدیک بیستم هزار و ابلیس بیشتر از ابدا اسفل  
فرستاد و بعد اهل حرم رسول الله را باز و ذاع نموده و ایشان را امر بصبر و شکیبائی نمود و  
وعدۀ اجر عظیم و ثواب جزیل فرموده و بعد از آن امر کرد باینکه چادر شبها را بپوشند و مستعد  
باشند برای بلا و بدبایند که حقیقۀ حامی حافظ شماست و زوینجات میامد شمار از شرعاً  
و اعتدال شما با انواع و اقسام عذابها معتذب خواهند شد و درینا و در آخرت و حقیقۀ شما عوض  
این بلاها کرامتها و درجات عظیم خواهد داد البته شکایت نکنند و مگویند باینها چیزی را  
که باعث نقص درجات شما شود و بعد فرمود علیکم سلام الله یا ال احمد فاتی را این عنکم سوف  
ادخل و ابکم مخفی نماند که چندین روایات از کتب معتبره اهل تحصیل میشود انکورد که انها منافاة دارد باینچه  
کن شیخین داخل شد امام بقرات بان بفضلی که ذکر شد پس یکی اینست که یک کافر مبتلا شد  
بمرض تشکی هر چه میخواست بخورد از او باز میگرفتند و باز میزدند و میزدند و میزدند و او را که انکار  
نگاه کرد بامام در حالیکه قدا هوای الی منه بیا و هو بشر بزماه بهم فقال علیه السلام لا  
ارواک من الماء الا فی دیناک و لا فی اخوتک و روایت دیگر دره فعل باین بهی است و جعل الحسین  
یطلب الماء و الثمر لعنه الله یقول و الله لا یزول الماء حتی یتدخل النار و در بعض دیگر باین بهی  
است فاشند العطش بالحسین فنعوه من الماء ثم حصل له شربة ماء فلما هوی لان بشرب الماء  
وما حصین بن نمیر بهم من حنکه فصا الماء و ما فرغ به الی السماء فقال اللهم احصهم عذرا  
و اقلهم بددا و لا تدر علی الارض منهم احدا و در بعضی از روایات وارد شده است که امیر  
کفت اللهم انا اهل بیت نبیک فاقصم من ظلمنا و غصبنا حقنا انک سمیع فریب محمد بن اشعث  
ولد الزنا کفت چه فرایبند من و من و من و من پس امام خواند ان الله اصطفی آدم و  
نوحا الخ و عرض کرد خدا را بنام در پیروها باینم بخاری و ذلت غافل پس این اشعث گفت  
و اد در سر حاجت عفرین بر سر ذکرش زد پس فریاد میکرد بنجاست خود و مغلط بد لعنه الله  
و عنان به الله تعالی و در بعضی دیگر باین بهی است ان زرع لعنه الله و رح الحسین بهم فاضا حنکه  
فجعل یبکی الدم و برحی و نحو السماء لان الحسین لما دعی بماء و یشریب و ماء الملعون و حال  
بینه و بین الماء پس میگویند که روایات اول ظاهر نیست و اینکه امام بقرات داخل شد و



# در بیان دفع منافات مبار و با کد است در حین اما بقرا

روایت دوم که مضمون کایه موجب الحسین بطلب الماء و الثمر لعنه الله تعالی بقول محمد و امر  
 است بکی اینکه امام علیه السلام ابرار و خارج از فرات طلبت می نمود و فرمودم آنکه منجواست بفرات داخل  
 شود و روایت سیم که مضمون کله ثم حصل له شربة من الماء ظاهر است و اینکه این حصوات در  
 خارج از فرات بوده است و اما فضیله و وزخ رفتن ذریعه ملعونان نهج است که امام مظلوم عرض  
 اللهم اظمانه پس ائملعونی الفور فیه و ناله کرد از خوار شدن شکمش و از سردی پیشانی و پیشانی  
 بیاد زنها میزدند و در طرف پیشش حجره اثر کرده بودند و آنکافرمی گفت عطش مرا کشته  
 پس قدمها را از سوختن و آب که هرگاه پنج نفر می خورد و سیر می شد بان می دادند و فریاد  
 میزدند از عطش مردم و با زبانه منوال می دادند تا آنکه شکم ائملعون پاره شد مثل شکم شتر  
 و اصل و وزخ شد الحمد لله و روایت چهارم ظاهر بر آنست و بنفعی یعنی ابخواستن امام  
 در وقت مفاتلات و مجاهدات بوده است و خارج از فرات پس تحقق منافات مبار و ابیات  
 و مبار و اب مشهوره مضمون اینکه امام در داخل فرات شد چنانکه تفصیلا هم گذشت  
 است پس ممکنست که دفع اشکال و دفع منافات و جمع میان روایات با بنطور بگوئیم که داخل شدن  
 امام در فرات در وقت بود و مضمون ابیات در وقت بگوئیم منافات مبار و ابیات جمع  
 میشود و لکن باقی همانداشکال دیگر و آن اینکه امام در آنوقت با زک خواست و ابراکه  
 حاضر نبود برای امام علیه السلام اما در جمیع احرام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 طلب با زاهل لشکر و حاضر کردن بعضی از آنها برای امام علیه السلام بسیار است و گوئیم  
 که ممکنست که این اشکال نیز دفع شود با اینکه اب حاضر کنند یکی از ملائکه بود یا یک شخص از طایفه  
 مؤمنین جن بود و ممکنست بگوئیم شخص انسان بود و لکن از اهل لشکر نبود و بعد متحقق  
 که چون امام از چنمها بمیدان برگشت باز جمله کرد مثل شرب غضبناک بر انصوم گدار و منیر پیر  
 و بنار و بهر کس که میرسد صدای شمیرش از بدلی می کند میشد و او را می کشت و لکن از هر  
 طرف مظلوم روحی له الفداء سهام و بنال را می گرفت و بخیر و صدق مبارکش را مقابل برها  
 میداد و میفرمود یا ائمة السوء بئسما خلفتم محمدی و غیره و میفرمود بعد از کشتن من کشتن  
 مؤمنین و عباد الله بسیار سهل خواهد شد پس حصین بن مالک التکونی نداء کرد یا حسین



در اثبات مقتول در راه امر مؤمنان بر غرض صفت مقتول در راه حسین  
 در این کتاب

۵۲

در نزد شما و هیچ خوف نخواهد کرد از کشتن آنها قسم بخدا قسم که مرا خفتیم اگر ام خواهد فرمود  
 بشهادت و بعد از آن انتقام خواهد گشت از شما بسبب من و حال آنکه غافل خواهد شد پس  
 حصین بن مالک السکونی نداء کرد یا حسین چه بخوای تو از ما انتقام خواهد گشت و فرمود  
 مخالفان شما خواهد شد و بعد خفتیم خونهای شما را خواهد ریخت و معتدب بعد از این  
 خواهد شد و دنیا و در اخون **مجلس** **منا** **سپهر** **ر** ذکر فضیله مناسبت پس منکریم  
 مخفی نماید که هم چنین بنظر آمد که بچند واقعه از مناسبات در مقام اشاره نمایم تا آنکه شیعیان  
 مخلصان و محبت اصحاب ائمه و بسبب ثقل و تدبیر در آنها قلوب اکابر خودشان و آب نماهند  
 و در غریبه داری جناب سید الشهدا <sup>اشک</sup> اندیدها جاری نمایند پس بداند که علماء اخبار و  
 آثار و سیر و تواریخ در نصایب خودشان ذکر نموده اند که امیر المؤمنین در غزو صفین  
 در ليله الهی و در روز انشب بسیار بسیار از منافقین بدست مبارک خودش بدو رخ فرستاد  
 و در هر وقتیکه بکنایه از ایشان میفرمود الله اکبر میگویند و کسب نبرد الا آنکه او را کشت و جمعی  
 علماء آثار ضبط کرده اند مقولین را که امیر المؤمنین در آن روز و شب کشته و گفته اند باین  
 و بدست سه بوده است اکثر آنها را در شب کشته است پس همه علماء اخبار و آثار و جمیع فضلاء  
 سیر و تواریخ اتفاق و اجماع کرده اند بر اینکه هیچ دیده نشده است زدن آنها از آنوقت که خفتیم  
 دنیا را ایجاد کرده است و پس از رؤسا و سلطانی از سلاطین و ملوک کشته باشد و جمیع  
 عمرش بدست خودش بمقدار آنچه امیر المؤمنین کشت بدست مبارک خودش در آن یکروز و یکشب  
 و این احقر خدام جناب سید الشهدا میگوید باید کلام این علماء و فضلاء را مختصر بدانیم  
 ملوک و سلاطین و رؤسا و بزرگان و عساکر و جوش مجتهد و عساکر و جوش مجتهد و عساکر و جوش مجتهد  
 و وسعت حال بودند بهیچ عادت و وجهی طور همچین نگوئیم و حال آنکه میدانند که سلیمان کریم  
 و سلطان عرصه شد اند و مصائب و بلا بدست مبارک خودش بر آن خلد و مقدار آن که آثار و بزرگان  
 فرستاد که قدر متعین شد در نزد این احقر خدام صد هزار بود و او بلاه صند و او بلاه  
 باید محبتان و مخلصان آنها را و جگرها را خون نموده از دیده جاری نمایند و اگر  
 اکثر مغان و مجاهدان و شهدای خون بستان نازده نبسته بود و از کثره نیزها که اینها



# در بیان شهادت غر و مستغنیان از اهل بیت و اشیای غیر از اهل بیت

۵۲

در بدنش مانند بود بمرغ و از کشته شپه بود و او پلاد از جراحت و زخمها بدش در حاله  
مفالات و جاهدانش عدد زخمها و جراحتها سهام و بنال چهار هزار بود و زخمها نیز و  
شمیر صد و هشتاد بود و با همه اینها اگر سینه و عطشان و از جمله اهل و عیال و اطفال و حرم  
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و نیز محققانند که امیر المؤمنین در بیست و هفتم در غر و صفین  
ندافزود اهل من معین پس و از ده هزار از میان لشکرش لبتک گفتند و عرض کردند که مستعد  
و آماده کشته شدن هستیم در راهنا امیر المؤمنین و خلافتهای شمشیرها شکستند و انور  
بدست مبارک خود شجری را از بزرگان ابطال و شجاعان شامیاد و زخ فرسار و بعد  
فی الجمله ضعف و خستگی عارض شد پیشتر محمد بن حنفیه فرمودند بیاد در مکان من در میدان  
قال باش و حالا طالبان تار و خون خواهند آمد و خود امیر المؤمنین از اینجا بر گشت و  
محمد بن حنفیه اسناد و هشت نفر از شجاعان و ابطال طالبان خون که مبارزان آمدند  
کشت و مرد و پسند که در آن روز امیر المؤمنین جمله بر میبند لشکر معویه کرد و در میبند ده هزار  
نفر بودند و مالک اشتر جمله بر میبند نمود و از آنها بسیار کشتند و با فدا منهرم ساختند  
و انصارد در روز بیست و هفتم در غر و صفین بلباس منکره پیش آمد یعنی بلباس واسب  
دیگری و اناسب رخسار عیش بود یعنی عباس بن حارث بن عبد المطلب را که شجاعان  
و ابطال و درو سالشکر معویه حیران و حیران ایشان برین بود که بمباران امیر المؤمنین  
نیاید پس در آن روز سی و سه نفر صاحب اسم در حرو و باز درو سالشجاعان و ابطال شجاعان  
بد و زخ فرسار و از جمله حمزه نام بود که معویه را برای ایام شد و در خود زخمها بدش  
و امیر المؤمنین بکضبت هاشمیه بان زرد بغلش و دو کفش و نصف هرد و رویش قطع  
نمود و جمیع لشکریان معویه از انضیر بر رسیدند و بر فلوی ایشان و عب عباس بن حارث  
مسئول شد و بر آنکه با عنفاد آنها ان بود که صاحب بن دخت و ابن اسب عباس اسب و از جمله  
انها ابی جعفر و بن عباس النخعی بود و ان موصوف بود بشجاعان کامله پس امیر المؤمنین بکضبت  
هاشمیه بوسطش زد و نصف بدش بر زمین افتاد و نصف دیگر بالای استن ماند و عمر و بن کعب  
لعنه الله تعمر گفت و الله این منیر امیر المؤمنین علی است و معویه لعنه الله علیه نکران بکمر او را و



# در بیان غر و امیر المؤمنین علیه السلام و فوائدها با حقیر

۵۳

گفت این شخص عباس بن خاریث است عمرو بن العاص کشته شد و جمع لشکر بان حمله کنند اگر از مکان  
و موفش حرکت نکرد پس آن علی علیه السلام است و الا عباس بن شاپس جمع لشکر بکری حمله کردند  
و امیر المؤمنین در موفش ایستاد و آنها را منزه ساخت پس مالک اشتر عرض کرد یا امیر المؤمنین  
اگر از نفس شریفتر ایستایم بخت مشقت انداختی فدای بشوم شما استراحت بفرمایید و دست از مقام  
و مجاهده بکشید و بگذارید ماها نفس و ارواح را فدای قدم مبارک شما نمایم امیر المؤمنین  
فرمود یا مالک رسول الله اکرم الناس در نزد خفتم بود و مقائله و مجاهد نمود و مبارک  
کهار بنفس شریفش در غر و احد و در غر و مخبر و در غر و حنین شد و فرمود کاش میخواست  
و عمرو بن العاص لعنهم الله نعم بمبارک زینت میامند تا آنکه شیطان از شر و رانها خلاص  
میافزند و سال میباشند پس مالک اشتر قسم را امیر المؤمنین را بجز رسول الله که از مبارک  
جنگ دست بکشند و مالک را اذن بدهند که آن مبارک را بکشند پس امیر المؤمنین مالک را اذن  
داد و خودش از مبارک حریف صرف شد پس مالک قدم بمیدان گذاشت و شروع کرد بر برخورد  
و این دو بینا ز جراحت و جگر بخت و فزنی و انحراف عن العلی و لفت اضحاب و  
عبوس ان لاشن علی از هند غار و لم یخل یوما من ذهاب نفوس پس این احقر خدا  
جناب سید الشهداء مخاطب میکنم در مقام کامل محبت و مخلصان و شهبان و میگویم این  
مستاعران و ای حریف مندهوشان صهبایان و امیر مبارزان میدان مجاهدات و این  
و رؤسایم نشینان صنف مشاهدات و التیموع محافل بخیرید و ایچون مسائل توحید و استوگان  
انشریاضان و ای موخنکان لوا مع ثلثیات اگر خوب تا قتل کنند و در برین و فایع مرموز  
و این آثار مذکور و سرها و سینه ها را نه بدستها میزنند بلکه با سنگها محجرج و پیاده می کنند  
و صند و احسینا و اماما و اغریبا و اوجیدا و افریدا و اعطشان و املو ما بلند میکنند  
و سیلاب شک و خون از دپها جاری می نمایند و از مسلمانان اکل و شرب و خواب ساق  
لذا بند نبوی خود تا نرا منع نمایند و صبح و صبح و فربار و او بلا و امصینا با سمانها میزنند  
و میگویند ای ابا امولا احسین سلطان دین و الشهبان از وج بقی و ایچراغ شبستان  
ولایه و خلاصه و البس و بوسنان شجاع و صبور و فتون و حرقون اگر امیر المؤمنین



# در بیان شریک کبیر و سایر بزرگان حال شوکت و شایسته

۵۴

و بصورت این در حالان و مقامات و مجاهدات و بدین شرفش ظاهر میشد و هر چه  
 کرد پیش محمد بن حنفیه را که در سوختن با بسند و طایبان تار و اجواب بدهد و معائنات با ایشان  
 بکند و خودش قدری اسرار و صبر نمود و اکثر اوقات مالک اشتر عرض میکرد و قسم میداد به  
 امیر المؤمنین که قدری سزاوارتر و مجاهد بکشد و قدری اسرار از ما بدو مالک و سزا  
 صاحب خودشان میباشد و جنگ میشدند و شنیدند که اگر امیر المؤمنین هل من معین  
 میفرمود چندین هزار از مؤمنین <sup>لبیک</sup> با امیر المؤمنین میگفتند و غلافهای شمشیرهای  
 شکستند و او را امیر المؤمنین اگر جناب استبداد شد در مقامات و مجاهداتش هرگز میدان  
 بر میگشت و منجواست کجی شمشیر را راست نماید و دفعه اسرار چنان بدین کار میکنند دفعه  
 آرام باشد و از چهار طرف سنگها و نیزهها و کلونها و دستهای ایشان زده با مظلوم میبختند  
 اه اه صداه گاش در آن زمان خستگی و غلبه ضعف بر بدنش میشد عباس و علی اکبر  
 و قاسم و سایر جوانان بنی هاشم و سایر اصحاب ند بودند و در وقت برکشتن امام مظلوم  
 بر مرکز و موفقتن آن جوانان و انصاف با حاربها و مجاهدات میشدند تا آنکه مظلوم  
 دفعه آرام میکرد و کجی شمشیر را راست نمیکرد و چون او را زائل میکرد بلکه میگویم گاش در  
 آن زمان سید المرسلین و امیر المؤمنین و حسن مجتبی و حمزه و جعفر و عبیده بن حارث و سایر  
 جوانان و کول و حرم و سادات بنی هاشم حاضر بودند و هر در راه قره عین البیول جانها  
 تار میکردند اه اه کجا بودند در آن زمان جمیع انبیاء و اوصیاء که این احوال مولا و سید خودشان را  
 میدیدند اول سنگ بر سرها زده سرها را میشکستند و بر صند زده سپهرها را پاره  
 پاره میکردند و بعد از و اح و انفس را فدای ولی مطلق حقیقت میکردند و جانفشانی در راه  
 مظلوم میکردند که از همه عهد و پیمان <sup>کینه</sup> بود با مامان و لایه مطلقان و چه طور  
 همچین نباشد و حال آنکه همه نفاق و انبیا و مرسلین و اوصیاء و سبب فاضل ایشان در  
 درجانات و مراتب نفاق و انباشتن در محبت و اخلاص با مظلوم و جد و پند و مادر و  
 برادرش صلوات الله علیهم اجمعین و سبب نفاق و مسارعته در قبول و لایه مطلقه ایشان  
 پس هر کس که از انبیا و مرسلین و اوصیاء در محبت و اخلاص با ایشان اکمل و انتم است پس



## در بیان کیفیت موکب امیر و منایضه با کمال شرف و کرامت

از اشرف و افضل است و بهین پنج است سوار بر مراتب متفاوت و سوار در درجات متفاوت و اینها  
 و اوصاف و همچنین است کلام در معشر کر و پیتن و اصناف ملت که مقربین و باید اعتقاد شیعیان  
 مخلصین بر این باشد نه بغير این و مکرر شنیده اند آن موسی الکلیم البس حله اصطفا لما شاهد  
 منه الوفا و جبرئیل فی جنان الصاعوره ذات من حدائهم الباکوره و نیز مخفی نماید که از جمله  
 مناسبان مقام که شنیدنش لازمست بر اصحابان نظر سلیمه و افکار مستقیمه قضیه و در دایره  
 المؤمنین است بصره برای حریبا کشتن و قتال اتباع و انصار اتم المفضلین من درین جا رود  
 گوید من از وزیر و زبیره امدم برای نماش و نظاره بموکب شوکت امیر المؤمنین دایم در  
 اول موکب نزدیک هزار سواره در پیش رو و رئیس آنها فلنسوه و رخها سفید پوشیده  
 و شمشیر در کمر بسته و در دستش رایت زاکرینه و عمامها سوارها اغلب سفید و زرد بود  
 و همه عرقا هن و فولا یعنی اسلحه بودند پرسیدم این رئیس کیست گفتند ابو ابوبنصار است  
 و سوارها از انصار و غیر انصار است و بعد سواره طلوع کرد عمامه زرد و ثیاب سفید  
 پوشیده و شمشیر در کمر و بفسوس نیکه کرده و بر اسب شرف سوار شده و علم در دستش در موکب  
 نزدیک به هزار سواره پرسیدم این شخص کیست گفتند حذیفه ذوالشهادین است و بعد فارس دیگر  
 طلوع کرد بر اسب کینه سوار شده عمامه زرد در دستش فلنسوه سفید در سرش و ثیاب سفید  
 بدنش شمشیر در کمرش و منکبت بر فوسش و در دستش علم و در موکب نزدیک به هزار سوار پرسید  
 این شخص کیست گفتند ابو قحافه و بعد از آن فارس دیگر سوار اسب سفید طلوع کرد عمامه سپا  
 داشت و اطراف او را از پیش رو و از پشت سر آورده بود و سپا کدم کون بود و سکنه  
 و فار عظیم داشت و صدا بلند کرده بود بفراوان مجید و شمشیر در کمرش و بر فوسش  
 منکبت و در دستش علم سفید و در موکب جماعه عظیمه از سوارها و عمامها ایشان مختلف  
 بود و در اطرافش شيوخ و کول و جوانان بودند کوبانها از خشبه و خوف حقتهم در مو  
 حساب پنداره بودند و اثر سجود در وجوه آنها اشکارا بود پرسیدم این شخص کیست گفتند  
 عمار با سراسر جمعی از موکب سوارها از ازمها جری و انصار از صحابه رسول الله است  
 و جمعی از اولاد مهاجرین و انصار است و بعد از آن طلوع نمود یکبارس دیگر سوار اسب شرف







## در بیان کیفیت موکب و شهدای ایشان و انبلا

جمع کنند و لشکر کشی شوکت و موکب را که ظاهر و باطنش مثل موکب و شوکت امیر المؤمنین بوده باشد  
در غزوات و مجاهداتش بعد از وفات سید المرسلین چنانچه کیفیت شوکت و موکب ظاهر و باطن  
را شنیدند و فهمیدند و در روز و در بصره و لکن باید مؤمنین و محبین که فدا شده باشند بجا  
بر اینک جمله و شریعتی فلیله از اسرار ال محمد بهمینند اما ملخوب ندید در مقام بکنند اما ستر  
و باطن باطن مقام را بفهمند و انباشند که باطن باطن موکب شوکت غزوات امیر المؤمنین و مقام  
روحانی و معنوی و ملکوتی آن در مقام معانی و مجاهدات پسر چنانست که شهدای آن بجهت  
نموده بیرون و ظهور و سید پان از انباشند که ان امام مظلوم بسیار موکب و شوکتها  
معنوی و عشق باطنی و الباطنی و ملکوتی داشته های های اهل ابرشک خونیم چرا پارها  
حکرم در نوید انباشت و ادعای ابرشک خونیم چرا پارها  
پاره پاره شده و دستها بریده حضرت عباس بود و از یک طرف جسد پاره پاره شده علی اکبر  
بود و موکب و شوکت دیگرش اجساد مقطعه و مبضعه جوانان بنی هاشم بود و موکب و شوکتش  
از طرف دیگر اجساد و جثه خاک و خون الوده اصحاب باخار بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر  
جسدان دره پینه و حلقوم پر خورده آن خرنده و جوهره غریزه محمدیان اعنی علی اصغر شیر  
خواره بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر جرات و سرکردی نسوان طاهرات و بنات فاطمات  
و ولوله اطفال و صیحه فریاد طفلان واه و ناله و زاری لب نشکان بود و موکب و شوکتش  
از طرف دیگر جسد شریف خود را مظلوم بود که از کثره نیزهای و برهانها و قطعات نیزها  
و شمشیرها شبیه مرغ بال و پر گشوده و پرواز کنند بود و موکب و شوکتش از طرف دیگر  
اعدای بود از جمیع جهات و تمامی اطراف نیزها و سنگها و کلوخها و دهنهای انش  
زده با مظلوم و فتنه میخواست که بر کمر و موقوف خودش بر کرد و در فتنه آرام بگیرد و کجی شمشیر  
راست نماید و خون او را زایل نماید و الله العظیم بسیار بسیار بود و موکب و شوکتها مظلوم  
ولکن بجهت از انها اشاره شد پس مظلوم بجهت و بهر طرف نظر میکرد موکب و شوکتها  
شوکتی از شوکتها خود را ملاحظه و مشاهده نموده و سر میگردانید و بسیار مکرر میفرمود  
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم را پس مخفی نمائید که مظلوم بسیار ملاحظه نمود موکب



# در بیان غرض از عبادت حیل با ائمرا المؤمنین علیهم السلام

۵۸

و شوکتهای خود در مقام و در آن حال هر چند مستغرق در بایغ و حزن و شکستگی بود  
و این از جبهت مشاهده حالات اهل حرم و عطش اطفال و طفلان و فریاد و زاری ایشان  
بود و لکن با وجود این باز در همان مقام و در همان حال چهره بانوار بختان حضرت احدیت  
برافروخته در عین کسوف و خلعت بپوشیده و ثوابی که عفو کامل از ادراک آنها بلام  
از ادراک ذره از اوصاف آنها در غایت عجز و نهایت حیره بود و بعبیان واضح در همان حال  
مستغرق بخار و فواید بسیار و فرح و سرور بود و در شنیدن مثال بمقالات بحج  
استبعا نباید کرد زیرا که این صفی است از صفات اصحاب لایه مطلقه و شبه است از ششم و خصای  
سادات ملکوتین علی و الله العظیم المظلوم روحی له الفداء در همان مقام و در همان حال نشیمن  
بخش و معین و فریاد رس چندین هزار از اهل عوالم و نشانات مکان بود و این بین  
موکبی و شوکتی بود در همان حال نشیمن از مواکب شوکتهای پیش این احقر خدام جناب سید  
الشهدا عرض خدمت کامل و افاضل محبت و مخلصان میکند و میگوید که مخلصان محبت  
که در احوال سید الشهدا و انما اکب شوکتهای معنویه و لمکونته اش تا مل و تفکر نماید  
باید جد به عشق حسینی بر دل ایشان افتد و خاشاک هستی و تعلقات ایشان از جمیع  
جهات بنماهی بسوزد و الا مخلص محبت کامل و عاشق حقیقی بنمقام نخواهد شد پس هر شخص  
که موصوف بعلم و فضل و کمال عرفان و مشهور و مجتهد و دانا و فاضل و عمام ایشان و ایمان باشد  
ولکن در مقام اخلاص یا محقق و یقین منزه بمقاله جنبه من جذبات المحبته الحسینیه و نوازی  
برای عمل الثقلین نباشد و در عمرش اینجانبه برای آن محقق و حاصل نشد باشد پس استنباط  
صفات مذکوره اصل ندارد و اگر از عا و صول مقام بزرگ نموده منزه بمقاله جنبه من جذبات  
الحق نوازی عمل الثقلین باشد دعا لش صدق و صحت ندارد زیرا که جنبه عشق و محبت حسینی  
باب خفا نیست برای آن جنبه الهیه و خفیه فرموده است فایا ایسوت من ابوابها و از اینجا ظاهر  
میشود ستر و باطن رسول الله <sup>کلام</sup> الحسن لمحبته مکونته فی قلوب المؤمنین و محقق نمائند که این نهج  
پیار در مقامان مختص با این احقر خدام جناب سید الشهدا نیست بلکه جمعی نیز از اکامل فضلا  
و عرفا سابقین بنی ایشان باین نهج را تحفیق کرده است چنانچه مشایخ بر این محقق کلام شیخ



# در بیان احوال حضرت سید الشهدا و صبا آنها مانند پسران عاقلان

۵۹

شمس الدین الجیلانی الترمذی و بیان این است که شمس المصطفی قدس الله روحه  
 با شیخ ملاقات اتفاق افتاد از شیخ پرسید چرا سید پوشیده اید شیخ فرمود از جهت بغیر از جناب  
 سید الشهدا شاه فرمود که بغیر از حضرت سید الشهدا در محرم است شیخ گفت مردم غلط  
 کرده اند و غلط فرموده اند بغیر از آنحضرت بنا قیامت با نیست و نیز مخفی نمائند که از جمله صبا  
 مقام اشاره نمودن بفضیله عالیه است و اندر حجب و پرده و بلکه از ظهیر با بصر  
 نزدیک پیشهزار کس را بکشتن داد سید هزار از لشکر خود را در باره و چهار هزار را بپنج هزاران  
 لشکر امیر المؤمنین کشته شد و در اثناء مقاتله بعضی از لشکریان آن کشتند با عاقلانه طلحه  
 و زبیر کشته شدند صالحه کن با امیر المؤمنین گفت بهمان کبر عمر عن الطوف و جعل امر عن العنا  
 و نزدیک صید از شوخ و در و سامنا فبین که زمام شمشیر منگرفتند یکی بعد از یکی بدو  
 رفتند و باز مرد مرا بخیرین بخت و جدال میگرد و با او از بلند تا میگرد ایها الناس علیکم  
 بالصبر فانما بصر الاحرار و خود را در بر پوشید و بر هودج در بر پوشانید و صفایح آهن  
 بر هودج زده و از نو و امیر المؤمنین از منافقین بسیار بد و زخ فرستاد و هم چنین در و س  
 اصحاب مثل عمار بن اسود و بنی الحارث و محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و همچنین امثال  
 و نظایر ایشان و محمد بن حنفیه در مقام مبارزات و جرات بسیارها نمود و آثار شجاعت  
 امیر المؤمنین بظهور رسانید و در آن کار فرمود با محمد بن ابی بکر و بر و و شرعاً عاقلانه  
 را عفو کرد و او نیز را گرفت و اسیر نمود و روانه شد و لکن بمکثر نشد که خود را بشیر برساند  
 و بر آنکه اهل قبيله بنی ضحبه جماعتی بسیار بودند و اطراف شمر را احاطه نموده بودند پس محمد  
 حنفیه بر کشت و نیز را امیر المؤمنین آمد و امام حسن مجتبی روحی له الفداء این نیز را از دست  
 آن گرفت و روانه شد و طایفه بنی ضحبه را منهدم نمود و شرعاً ابغی که مستی بسم عسکر تو  
 عفو کرد و بان نیز خون الود بر کشت و از مشاهده این حالت محمد حنفیه فدای خجالت کشید  
 و نکش من غیر شد امیر المؤمنین فرمود لا تألف فایه ابن النبی و انما ابن علی یعنی ننگ و عار بر  
 خود را آمده که حسن مجتبی پسر رسول الله است و نویسنده من هستی البته شجاعه و شجاعت  
 جمیع شجاعت عالم مثل شجاعت او نخواهد شد و چون ملعون عسکر نام که در حقیقت از



# در بیان محبت عشق حسنی مد هو شایع و بیضی

طایفه شایعین بود عفر شد و نزدیک شد که هودج از شر بیفتند امیر المؤمنین فرمود محمد بن  
 ابی بکر زود خود را بخواند برسان محمد بنان رسید و گفت امیر المؤمنین منفر ما بدین بیان  
 رسیده است یا نه عائشه گفت بکسر رسیده و لکن ضرر نکرده و ایراد و عباد الله زیاده برای فریاد  
 کن خواه کشته شده باشد و خواه مجروح باشد پس محمد او را پیدا کرده و فرمود قم بامشوم  
 اهل بیت و بعد عائشه گفت ایراد را برای او از امیر المؤمنین امان بخواند محمد با امیر المؤمنین  
 عرض کرد کلام عائشه را انحصار فرمود امان دارم او را و جمیع ناس را که با عائشه بودند و  
 بعد از آن امیر المؤمنین نزدیک آمد و فرمود با عائشه هکذا امرک رسول الله ان نفعل بک  
 عائشه گفت یا ابا الحسن ظفری فاحسن و ملک فاسمخ پس چون این قضیه را بجملا شنیدند  
 سلوک امیر المؤمنین روحی وارواح شعبه له الفدا با عائشه اصحاب او و مهدید پس حالا  
 سنگها بر سرها و سینهها بزنید و داد و فریاد و احمد و اعلمتار بلند کنند و بگویند هژار  
 داد و فریاد از ظلم بنی امیه حرب شیطان اعدا خلفا رحمن و شرکاء قرآن پس انکاران سنگها  
 بدین شریف امام مظلوم قره عین الرسول و فرخ صدیقه بول را با چندین هزار از بن و تیر  
 و شمشیر سوراخ سوراخ و پاره پاره کرده بودند و منبکه ان امام مبین بعد از مفاته  
 و مجاهدان کثره بمرکز و موفقش بر میکشند و میخواسته فقه ارام بگرد پس میر بخشد بان  
 مظلوم سنگها و کلوخها و بنرها و بنرها و دستهای انش رده و باین هم اکفا نکردند عجا  
 از انکار در همان حال اسبها میند و ایندند بسوی خیمه عتر ظاهره و عنوان معصوما  
 و طاهرات و بنات فاطمات و حرم الله و حرم رسول الله و مقصود کفار آن بود که در حق  
 ان امام مظلوم جنمها را ناخند و ناراج نمایند تا انکه اضطراب و بیشتر باشد و قوه و طا  
 بر معانله و مجاهده نداشته باشد پس ان مظلوم صحنه و اینها میزد و بسوخیام میشنافت و  
 انها را متفرق و منفر میگرد و ان بنی الحقیقه موکب عظیم و شوکت بزرگ از مواکب  
 شوکتهای معنویه ملکوتیه ان امام مبین بود الا لعنة الله علی القوم الظالمین و این  
 در بیان جمله از مجالس و مقامات که همیشگی است و جگر کداز است مجلس و مقام اول  
 در بیان محبت عشق حسنی پس میگویم ای مد هو شان شراب بیخ و انسر مستان با ده دین



# در بیان آفات زوایا حرام و حلال و غیر اینها

۹۱

وای اهل الله عارفین کاملین بوی از شمیم عطر اشرافان انوار غیبیه و شارفات واردات  
لوامع لا هونیه بمشام جان نخواهد سپید با آنکه کردی از انکار و ان در نظر از عان پدید  
خواهد شد تا آنکه عشق حسنه مثل طالبان شطاران طریق حقیقت مطرفه بر دوش و رسته  
بر صد و زده شور با مع کمالان صورت و معنوی و کاشف قایم انفسی و امانی شدن برای احد  
مکن نخواهد شد تا آنکه محبتش را صیقل الارواح و عشقش را در مشکوه قلوب صیقل دهد  
همچنین است شعر عشق آمد و دل از دست ما برد ندید ز عقل مبتلا بود ایچانم ایچرم  
با بدست الهاد و نایه محبتش برشته و در روز از لخمه وجودش بعشقش سرشته و در مقام  
نغمه داری و نوحه کری مسئلت از نفسنا و مشتهیات را نزل کنی تا آنکه با فیه مرایا ایمان  
اعلی مدارج ایمان مشرف شوی و هواره در اثنای عشق سوزان و از دود بد چون ابرو بهاران  
کریان شوی تا ماصدق این بیان بود عجبت لیلان الهوان جررها نوحج من المدامع و  
اضطر مبلی در باطن هر مسنی من عشق حسنه محقق میشود مصداق قول رسول الله ان الله  
شراب الاولیاء از اشربوا سکر و اوازا سکر و اطربوا و اوازا طلبوا و اذا طلبوا و وجدوا  
و در سنین سابقه در شب عاشورا در حالت ناممل و تفکر در به مقام حال اند و واردات برای  
احقر خدام جناب سید الشهداء و میداد که از خضم مسئلت مینمایم که هواره امثال انحالاد  
مرد و فکرد و زوجه صالحه مرحومه من نمیکند این چه حال داشت بر نور و میدهد که در  
و فت طعام خوردن سر شک چشمت با طعام مزوج شد نمیکند ایضا الح با نمیکند افر دایچه  
روز است و این دو بیت عربی بسیار مناسب است و به مقام و فائده ما بالدمعک اسودا و  
قد کان حمر اوانت بخل فقلت لها ان الدموع بصرمت و هذا سورا العين فهو سید  
و باز نمیکند این زوجه مؤمنه من فظما با یاد روی و نفس نشین خوش است هر کس که لا  
مهر نداد این چنین خوش است عشق که دفته رفته جنون او رجه سود بهوانه کشن  
از نکه اولین خوش است والله العظیم در از من ساقیه در وقت نوشن مطالب این مقام در اصل  
بغیر در کتاب اکبر العبادات فی اسرار الشهادت و اردات و حالان عزیه و میداد سرشته  
از باره لوعه و حزن نه همچنان مسئول میشد که فدت و طافت نداشتن با شتم و اکثر اوقات فلت



از دستم می افتاد و می گفتم بنشین اصل این نوشتن و می خواندن و می نوشتن و مضطرب شد بلکه قوتی  
از قوای روح در حوزم احساس می کردم و مضمون این بیت ذکر دل محزون و مضطرب و  
مخپر بودم شعر سنگشان تحت دل از غماز بشند کوه زجهه کشادند بر فراز بشند  
و گاه گاهی که فلم برداشته چیز می نوشتم می پدیدم از مطالب بنفام نیست بلکه جمله از بیجا  
و غیر مرتبطات و مناسبات و غیر مناسبات نوشتم اگر صدق این دعوی را میخواهند مشاهده  
نمایند رجوع کنید بکتاب اکسیر العبادان فی اسرار الشهائات تا آنکه معلوم شود که در آن واقعه  
چه حالئی داشتم و گاه قوه واهمه مستقیم میشد و گاه منکر دم که اگر مطالب بنفام را بنویسم  
انگشتانم با قلم خواهد سوخت **معارف و معارف** در بیان حکایتی که فوراً یافتند اسلا  
بولی که فایم مقام و حاکم کر بلائی محلا بود و برای من نقل کرده بود و بیان احوالی آنانی که  
فوراً یافتند چند سال قبل از این نقل کرده که ملا محمد باقر اسلا بولی عالم و فاضل  
کامل بوده است که نزد ملا محمد باقر از این در اسلا بولی بوده است و کتاب بزرگ در  
مصائب سید الشهداء فاضله آورده است یعنی اخبار و آثار و آثار و آثار و آثار آورده است بطریق  
زبان ترکی اسلا بولی و همچنین مرآتیه همان نظم و بار نقل کرده که کول و شمع این زمانه  
از پدران و اسلاف خودشان بنوع استغاضه روایت میکنند که جمعی از متعصبان علی و اهل  
بان بختها و اعتراضات نمودند و کاغذها نوشتند با بنفصه و با ملا محمد باقر که بسبب بودند  
در کوچه ماهی فروشان در معنای بویها ماهها کند پند و محفل و محفل و معصبت شده است  
این چه دستگا هست که چیده شد ایم هوار در کرب و زاری و بر سر و سپهر زدن و فریاد  
مورن هستی برایشان حسین بن علی و برای مصائب او و کتاب مصائب و نظم میکنی  
معلوم میشود که عقلت مختل شده پس احوال صاحب جبریت جواب انتم صبا و در شده  
از خفتن باین پنج فرستاد و بل صد بل بر شما و بر مادران شما با دحالا برای من قطع و  
حاصل شد که شما اولاد پدران خودتان بنشینید با کسی که از اهل سنت شد لازم است آنست که  
بر قرعه عین رسول الله و در چانه آن کرب و زاری و مانند ای تمامید با بر کربا کنندگان  
و مانند آن در کتب و فسان در مصائب و مرآت طعنه زنند و تفریع و تفریع نمایند



# در بیان افتنان امماء از پیش حق و پادشاهان از حلال و مظلوم

۹۳

و باز فوری قندی نقل میکرد که انعام صاحب بصیرت در اکثر اوقات تصنیف کتاب میکرد  
است من میترسم که از شدت الهاب پیران دلم و از شعلهای بنفسم انگشتانم با قلم بگذرد بسوزد  
و نقل میکرد از اسلاف و پدران خودش که باینطور اتفاق افتاد و نیز نقل کرد که بعد از آنکه  
انکاب انعام صاحب بصیرت بمدينه طيبة مشرف شد و انکاب را بر سر قبر رسول الله گذاشت  
و بسپا کبریه و زاری کرد و مسئلت نمود از حق تعالی و از روح انور سپیدالمرسلین هر چیزی که  
در آن مطابق واقع باشد یعنی اصل نداشته باشد فلم محو از عینیت آن کشته شود و بعد از  
چند شبانه روز کباب را از سر قبر انور ظاهر برداشتند بدو چند موضع فلم محو کشته شد  
است و نیز فوری افتد نقل میکرد که اهل محله انعام صاحب بصیرت از زمان جوده آن تا این  
زمان روز عاشورا در مسجد آن محله جمع میشوند و از مطالب کتاب آن خوانده میشود و صبحه و  
ضجه و کبریه و زاری مردم در مسجد بلند میشود این حاصل حکایتی است که فوری افتد ذکر  
کرد با وجود آنکه در مذهب خودش یعنی در مذهب اهل سنت تعصب تمام دارد و لکن مضافا  
نمود از نقل کردن این چیز بیک قطع بوقوع آن داشت سبحان الله جمیع از حقا و جهلاء اینها  
خودشان را از زمره محبتنا و شعبنا می شمارند و در مقام شنیدن مثال این حکایات  
بر چنین گریه زده با وجه عبوس و بر میگردانند نمیدانم منکر قدرت نامه کامله حق تعالی  
هستند یا منکر قدرت و منزلت جناب سپیدالشهداد در نزد حق تعالی هستند و ظن این احقر  
خداوند جناب سپیدالشهداء بر اینست که وفات سوختن انگشت فلم انعام صاحب بصیرت و  
نوشتن کیفیت همین مقام بوده است یعنی مقام بیان کیفیت افتادن آن امام مظلوم از پیش  
و الجناح بر زمین گریه اه صداه از بیان کیفیت این مقام بحق آن امام مظلوم قدرت  
ظالم بریده میشود از بیان این مقام و مدت چهار و پنج روز است در همین مقام معطل  
مانده ام گاه ناخوش میشوم و مکرر شده است فلم انعام از دستم افتاده است و  
نا علاج مانده ام و حالا توفیق میخواهم از حق تعالی که قدرت و طاعت بر نوشتن بدهد  
مجلس مقام سپیدالمرسلین افتادن آن خلیفه الله نعم از پیش و الجناح و بیان آن  
چیز که بعد از آن واقع شد پس میگویم که اخبار و روایات و اقوال اصحاب کتب معتبره



# در وداغ اخن اما مخترا با ذکر بعضی اهل حق

ص ۸

هر چند در مقام درغایت اختلافت لکن آنچه مذکور شد و مشترک همه آنهاست آنچه از ملاحظه مجموع  
استفاده کرده ام و از بسکلتی که خواهم آورد پس منگویم شمرگاه و زندی و در هنگام  
او و مخالفان و مجاهدان از امام مبین بانك بر ابن سعد کافر لعین زد و کشتای امیر  
است که اینم در جمیع لشکر را فنا کند باخو برساند انکار گفت چاره و حبله چه چیز است شمر لعین  
گفت امر کن که جمیع افراد و احاد از سواره و پیاده که در معسکر است خواه از اهل حرب و جنگ  
باشند و خواه ساپرسوار از اهل بازار و در و اهل صنایع و کسبه بگره نه مجرکت بیايند  
و سه قسم باشند یک قسم که از اهل جنگ و محاربه هستند شمشیر و نیزه زنند و قسم دیگر آن  
انها نیزه را از آن کنند و قسم سیم که از اهل بازار و کسبه و اصحاب صنایعند فلاخن اندازند  
و سنک و کلوخ اندازی و دستگاهانی اثر زده اندازی نمایند بلکه اینم را از پشت اسبش نیز  
کریا بپنداریم ابن سعد کافر با این هیچ امر کرد و آن زناده و کفار بهین عنوان مشغول  
شدند پس آنچه کبری و ولی مطلق حق تعالی با آن حال اینک داشت چنانچه سابقا ذکر شد مشغول  
مفائله همه انکار شد جماعتی عظیم را بدو رخ و با فیر منهرم و متفرق ساخت ناگاه آن  
مظلوم خواست بیدار و فقه آرام کرد سنک بزرگی بر وجه مبارکش افتاد و وجه مبارکش  
منشوش و خون جگر شد و خواست خون طیب ظاهر را از روی مبارکش بکطرف خنجر  
مسح کند ناگاه بیری بسیارند و نیزه و مسموم و شعبه را در بر صده مبارکش با قلب شریفش  
افتاد و فرمود بسم الله و الله و علی مله رسول الله و سر بسوی آسمان نموده عرض کرد خدا یا  
تو میدانی این قوم میخواهند بکشند مرا که در روز زمین خیزد پیوسته این نیزه را  
از طرف پشت مبارکش بیرون آورد و خون جگر شد مثل منبر از دست مبارکش را بر سر خم  
میکذاشت و پرازد خون میکرد و بسوی آسمان میانداخت و فطره از آن بر نکشت و سرخی  
از اهنکام پیدا شده است مرنده دیگر شدش از خون پر کرد و سر و دیش مبارکش خنجر  
نمود و فرمود ملا فاه میبکم خاتم رسول الله را بهین حال اینک محضوب بخون خودم هستم  
و عرض میبکم آنچه بمن رسیده است و در این هنگام ضعف شدید بر بدن شریفش غلبه نمود  
و از مفائله دست کشیده خواست فقه آرام بکرد ناگاه ناخودکام کافر مالک بن اسیر رسید



# در و زاع اخبار مختصر با درخت اینک و فلح

۹۵

با منظره و مآول ششم دار و بعد از آن شمشیرش را بر سر اهل مظلوم زد و در این حالت چیزی زد و  
 مبارک کشید و غیر از بولش و بولش را از حوشت فرمود و ابطال نامه و مخوری و نیا شاهی  
 باین دست و خفتم نو را محشور کند با کافورین ظالمین و بولش را انداخت و فلنوه پوشید  
 و عمامه را بر شوی و بست و بسپا ضعف بران امام مبین غالب شده بود و در بعض اخبار مذکور  
 است که بولش بر خور شده بود و را بر زنه بن کربلا انداخت و بسوی خیمها اسب انداخت و خورده  
 او را از اهل حرم گرفت و زخم سرش را باز بست و بالا آن فلنوه پوشید و عمامه را بر کرد و آن  
 پیچید پس ندا فرمود در این حالت باز بینا ام کلثوم با سکنه بار خنه با فاطمه علیها السلام  
 پس از بین صد بینه مظلومه و بدو عرض کرد یمنی مرگ کرده و زن بکشته شدن زاده فرمود  
 چه طور یمنی مرگ نکند و زن بکشته شدن ندم و حال آنکه معین و ناصر ندانم زینب مظلومه  
 گریه کرد گفت پیر و ما را بر گردان بر حرم جد ما رسول الله مظلوم فرمود بهمان اگر مکن  
 میشد شمار دار این مهملکه نمیدانم پس زینب مظلومه صبحه زد و فریاد کرد و سرشک چشم شد  
 بازان بچند و دختش یاره یاره کرده و موها سر مبارکش را پریشان نموده و لطمه برد و پسر  
 زده میگفت و اوحدا نه و اقله ناصرا و اسو منقلب و اسو صبا حایس اهل مظلوم فرمود  
 ابد خمر مصطفی و مریضی صبر کن و فتنه کبریه شما بسپا خواهد شد پس برخاست از چهره پیر  
 ابد زینب مظلومه بدامن آن امام مبین چسبید و عرض کرد مهمل با اخی صبر کن تا آنکه نوشه  
 از تو بردارم از نظر کردن بحال انور و اشرف و و زاع کم نور و اذاعبکه بعد از آن ملاقات  
 خواهد شد پس اهل مظلومه مباد بدست پای اهل مظلوم و میبوسید دست پای مبارکش را  
 و در این هنگام احاطه نمودند اهل مظلوم را بر سنوان طاهرین مطهرین مظلومان و اطفا  
 و بنات فاطمیان از چهار طرف و کبریه و زاری مینمودند و صبحه و فریاد مینمودند و بدست  
 پای اهل مظلوم افتاده میبوسیدند و چون حضرت پیروز شد از چهره اهل الله بن حیدر  
 بجای میبوسید و آن در آن زمان غلام بود و مجتهد مرا هو ترسیده بود حضرت زینب مظلومه  
 خودش را بان رسانید و او را گرفت و خواست که در آن مشاع شد بد نمود و صبحه  
 زد و کفش از عم بزرگوارم جدا نخواهم شد و مقارقت نخواهم کرد پس خلاص شده از



# در بیان و نشان دادن احوال و احوالها بفرموده خداوند عز و جل

۹۴

دست بدین مظلومه آمد در جنبه امام مظلوم اینست که پس کا فر و زندقه بجزین کعبه حمله برد  
 کامل لعین شمشیر را پایش آورده بود منجواست امام مظلوم را نزد پسر ان طفل معصوم  
 مظلوم بانکه زد برانکه فر و فرمود و بل از برای نو باده بولدالنزها منجواهی عم و ابکتی پس آن ناله  
 کل یوسنان مصطفی و مرتضی شنش پیش شمشیر گرفت نا انکه شمشیر بران امام مظلوم نرسد  
 پس دست مبارک او را برید و پیوست ساینده و از پیوسته تران شد و ندا کرد با عمامه و آن  
 امام مظلوم او را با غوش گرفت و بصله مبارکش ضم نمود و فرمود با بن احی اصبر علی ما نزل  
 بک و احسن فی ذلک الخیر فان الله یحکمک با بانک الصالحین پس در همان حال حمله برانگاه  
 پسر زانیه لعین بن اللعین بکینرا نذاخت طفل مظلوم را در غوشش از امام مظلوم زنج  
 کرده شهید نمود سبحان الله و اولاده و امیتش در همین حالت شمر کا فر ملعون حمله بر خیمه  
 ان امام مظلوم نمود و در محشر در بنجه و فریاد در با صحنه بشد گفت انش با و رید نا انکه  
 لبوزانم هر کسینکه در این خیمه است انچه کبری و ولی قطاف خفتن فرود با بن ذی الجوشن انش  
 منجواهی نا انکه اهل و عیال را لبوزانی خدا نفع ترا لبوزاندا باش در دنیا و در اخرت پس شمشیر  
 ربعی آمد ملامت و مدقت کرد شمر کا فر و زندقه را پس شمر از سوزانیدن جنمه ها دست برد  
 و برکشاند الله نعم مخفی نماید که شهادت عبدالله بن الحسن در هنگامی بود که امام مظلوم  
 سوار و الجناح بود و از پشت و الجناح بر زمین کر بلا بنفشاده بود چنانچه ذکر کردم و  
 غیر اینکه ذکر کردم چنانکه مرثیه خوانان ذکر میکنند که شهادت عبدالله بن حسن بعد از  
 افتادن از امام مبین از پشت و الجناح بر زمین کر بلا بود اصل و مستند ندارد و جو  
 ان امام مظلوم بر کمر میبدا آمد که با محال غلبه ضعف بقوی بدن شریفش باز مشغول  
 مقاتله و مجاهده بشود باز انکار و زنادقه عادت سابقه خود را ترا پیش گرفتند و بخند  
 از چنان طرف سنگها و کلونها و دشمنانی انش زده و انهم میزدند شمشیرها و نیزها و  
 نیزها بر بدن شریفش ناگاه صالح من و هب ملعون فرصت یافته نیزه اش را بپهلوان امام  
 مظلوم زد و مقارن بود این خولی بن یزید بنی نذاخت و بر لبه سینه اش افتاد و  
 انچه نیزه بود قدامه عامری بر همان موضع افتاد و حصین بن عمار لعین نیزش بر دهنش میباز



# در بیان افتادگان طاهرین و کبریا و بلند شدنها اهل بیت

۹۷

آن مظلوم افتاد و سنان بن النضر لعنه الله تعالی برهانش را بر ضد مبارک آن مظلوم زد و بپایان موضع  
مبارک ذرعه بن شریک لعنه الله تعالی ضربیه شمشیر زد هاها و او بیاده و امشبش ابرو زان  
اهل ایمان و ایمان اهل خلاص و ایمان اینها نمافست که از نوشتنش آبا و امیناع را ششم نمید  
چرا فلم و انکشانم نمپوزد و چرا دل خوش شده از چشمم نمپاد و چرا در آنوقت اسمانها قطع  
قطعه نشد و زمین منخسف نکرد و بلکه جمیع عوالم و نشانات امکان منهدک و منهدک نشد  
پس اگر طاف شیدن و قوه و صبر بر تصور ان مقام و حالات ان مقام را دیدن کرم بکم او میگو  
که این امور آنکه الان ذکر شد بخرطعات نیزها و ضربات شمشیرها و زخمها نیزها مجموع من  
حیث المجموع میشود بر آنکه آنجکه کبری و ولی مطلق حق تعالی از پیشند و الجناح بر زمین کربلا  
بنهج سجده بغیر ری بر خیزد استنش و حال آنکه منبر مورد بسم الله و بالله و علی مله رسول الله  
و اینجا از بی صدقه نمیدند از در چرخه بیرون آمد و ندا کرد و الاخاء و استبداء و اهل  
بنیاء لب التاء الحقیق علی الارض و لب الجبال ندک کک علی السماء پس آن امام مبین مظلوم  
از سجده بغیر بیاب برخواست و شمر و لالترا بر تو مشایک زد و گفت چرا منظره نمید  
و چرا بر اینم و حمله نمیکند پس بر آن مظلوم روحی له الفدا از چها طرف حمله کردند و ذرعه بن  
شریک لعنه الله تعالی بر کف چپ آن مظلوم زد پس آنجکه کبری و ولی مطلق حق تعالی بکضیه  
بزرعه کافر زدا و زاید و زخ فرستاد و یک کافر دیگر بکضیه برد و ش مبارکش زد پس آن  
مظلوم روحی له الفدا بر روی افتاد و ضعف شد بدبران غلبه کرد پس گاه برخواست  
گاه مینافقار پس درین هنگام سنان بن النضر لعنه الله تعالی برهانش را زد و داخل کرد بر کوه  
حلق مبارکش و بعد نیزه را برینا و زد و بر مفاصل سپینه مبارکش زد و بعد یک نیزه انداخت  
آن نیزه مبارکش افتاد و درین هنگام قائم بود افتاد بر زمین و بدو زانو نشسته نیزه را از مح  
مبارکش کشید و انداخت و در دستش را بر میگرد از خون نحر شریفش و سر مبارکش و ریش  
مبارکش را محضو می نمود از خون ظاهر و طبیش و میفرمود همچین ملاقات منکم بحضرم و  
محضرد و گاه جلال و عزتش و عرض منکم که خون مرا غصب نمودند و اخو مرا با پخال شمشیر کردند  
پس بر روی مبارک افتاد و غشیه بر آن مظلوم عارض شد و غشیه فافه نمود و



# در ذکر غشیه کردن جناب سید الشهدا علیه السلام

۹۸

خواست برخیزد و با آن قوم کفار باز مقاتله و مجاهده نماید فادر شد که برخیزد پس شروع کرد بکریه کردن و کپره بلند کرد و ندا کرد و اجداً و احمداً و ابا الفاسماً و ابناؤه و اعلیاً و احبهم و احزنائه و اعقباه و اعباده او و اغربائه و اعطشائه و اقله ناصراً مظلوم کشته میشود و حال آنکه جدم محمد مصطفی است نشسته لبند بوح میشود و حال آنکه پدرم علی مرتضی است و جنمها پراخت و ناراج میکنند و اهل و عیاله را اسیر و ذلیل بنمایند و حال آنکه مادر فاطمه زهرا سنیس باز غشیه بر آن مظلوم عارض شد پس مغشی علیه و بجز و بجز کنا فناد بر و مبارکش مدت سه ساعت از روز و قوم کفار در جبر و اضطراب بودند و نزد شدن بان و کشتن او و از غشیه با فافه امیس قصد کرد و از آن حال مرد کافر از قبیله کنه و شمشیر شرازد بر مرقع سر مبارک آن امام مبین و سر مبارک روحی له الفداء نشو شد و خون جاری شد بر محاسن شریفش و خورد و داد و از کافران اهل کند و خود را گرفت و امام مظلوم فرمود بخوری بناسای با این دست و خنجر محسور کرد و اندوز با قوم کافر ظالمین و آنچه ظن این اخمر خدام جناب سید الشهدا بر آنست بپشت که دو مرتبه غشیه بر آن مظلوم عارض شد و مدت هر یکی سه ساعت بود پس مان دو غشیه شش ساعت میشود و این هم مسند و مؤیدان میشود که روز عاشورا مثل سایر ایام نبود بلکه یکمیل از ادله آن میشود که وفوفات بر وفوف الارض هفتاد و دو ساعت بود چنانچه در بیان مظالم سابقه گذشت و اما سرانکه چرا آن قوم کفار در مدت غشیه مظلوم نزدیک بنمایند با وجود اینکه اصرار عزیمت داشتند در بخیل شهادت مظلوم پس بناسای بنیج تفصیل ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی در مقام ذکر اسرار جمله از امور محقق نمائند میخواهم در اینجا بکمال بیان منافی امیر المؤمنین ذکر کنیم از جمله مناسبت با مقام و اخلاص صاحب مقادیر التجاه که از فضل محتسب اهل سنت است و اینک کرده است از امیر المؤمنین فرمود که رسول الله بمن فرمود بپشتن و میخواست پشت بام پناه الله تعالی صعود نماید و اصنام و اوثان را بپندارد و بشکند پس من نشستم و برد و ششم صعود پس برخواستم چونید بدضعف در مرتبه اصاله اند و ششم نزول فرمود و نشست فرمود با علی ثوب صعود کن بر دوش من پس من صعود



# در بیان منقبت امیر المؤمنین علیه السلام

۵۹

منویدم بود و شش با کش و برخواستن رخا لنگه من در دوش شریفش بودم و برای من منگنه  
شد که اگر نخواهم فدره بر شدم با حق آسمان دارم پس صعود نمودم پیش پیام بیت الله تعالی و هر  
از اصنام و او ثانی بود میانداختم از پیشام بزمین پس همه منکر و پاره پا و شد چنانچه <sup>ششها</sup>  
میشکند و فتنه بزمین بزنند و فتنه خواستم از پیشام نازل شوم خود را از طرف منبر <sup>را</sup>  
بزمین انداختم و خندیدم رسول الله ص از سبب خندیدن پرسید عرض کردم از پیشام بزمین  
الله تعالی خودم را بزمین انداختم صحر و الی و در گد بمن بزمین رسول الله ص فرمود چه طور  
بنوردد و امیر مسلم و حال آنکه بلند کرد نور از پیشام بیت الله تعالی محمد مصطفی و نازل کرد  
نور از بزمین جبرئیل امین اه اه و او بلاه و امصبتنا ای بر دژان اهل ایمان و ای اصحاب <sup>ص</sup>  
و ایقان اگر هزار سال عمر کنیم و در هر روز بر سر و سپینه تو نیم و سر شک مثل باران بخار  
نکنیم انصاف نکرده ایم و وفادار در حق جناب سید الشهدا ایمان آورده ایم صعود و نزول  
امیر المؤمنین شنیدند و با ن فکر و ناقل نمودند و صعود و نزول فرقه عین المصطفی  
و المرزخی و الزهراء بیشت و الجناح و نزولش بزمین اما در صعودش بهشت و الجناح  
معین و پاری کنند نسوان طاهره مطهره معصومه مظلومان بودند یکی و کاب گرفت  
و دیگری بزمین و الجناح چسبید و دیگری از ساعدش گرفته سوارند و الجناح گرفته  
و اما نزولش از پیش و الجناح بزمین کرد بایانش را فی الجمله شنیدند بدهاها اه اه  
بلی و الله خال و ربك كبریا یهین و بسیار شمع میگرداگر نیکه و طرف داشت بگرد قطعا  
نیزها و نبرها که در بدن شریفش داشت فرو میزنند و از افواه رخها مثل چشمه بخون  
جاری میشد و همچنین اگر بر طرف چپ نیکه میفرمود و گاه خال و ربکا پیش روجع میکرد  
و سوار کش را بان میکردا شتافون فخرها ضربان سوف و طعنات رماح و سواران  
سهام که از فرق سر شریف تابان مبارکش داشت بلکه بکوضع چندین مرتبه ضربات سوف  
و طعنات رماح و سهام حفر دشد بود و در المشربا از حد طاقت و توانای میشد  
زود سر مبارک را بالای خاک و ربك بر میداشت میخواهم ذکر کنم چیزی را که گویا او را  
مجان و شعبان که شنیده باشند با اصلا نشنیده باشند و ان ایستاق فتنه که ان



# در بیان فواید امانت علی الملک رحمت

۱۲

حجت کبری و ولی مطلق حق تعالی و خون غلطیده و بحال افتاده بود با حال غشیه  
اشن بود با حال تافه چنانچه در <sup>در نظر</sup> ظاهر است بن سعد لعین ولد الزنا امر کرد که جمیع غشیه  
و جنود بر بدنش است و بدنش را خورد و خورد نما پندهای هاه و او پناه  
و امصبتا و امصطفاه و امر بنضاه و فاطمه و احسنه این انقوم کار هیچین کرد ندیده  
در حال حیوة و زندگی از امام مظلوم جمیع عساکر و جنود اسبها را در بدنش بچلان در  
میاوردند و میساختند از انتمت با بنمت و از این سمت با سمت رسول الله و با امیر المؤمنین  
و با فاطمه الزهراء و با ابی محمد الحسن صلوات الله علیکم و روحی لكم القدامت انم که با بدید  
با بشندن اینجا که مظلوم طاقه و توانای داشتند با نه و این قضیه یعنی استیلا حقن قوم کار  
بودن شریفتر در حال حیوة و زندگی شد و انما لشکر بود و افتاده بود امر پس پیغمبر و قطع  
زیرا که این امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعلی فداد زبانت مظلوم بیان میکند  
لا زمست که چند فقره از ان زبانت فامیت ذکر کنیم پس خطاب با مظلوم کرده میگوید فلما  
رَأَوُكَ تَابَ الْجَائِشُ غِبْخَائِفٌ وَلَا خَاشِ بَصُوكَ عَوَائِلُ مَكْرِهِمْ وَقَاتِلُوكَ بِكَيْدِهِمْ وَشَرِّهِمْ  
وَأَحْرَ اللَّعِينِ جُودَهُ فَتَغَوَّكَ الْمَاءُ وَوَرْدُهُ وَنَاجِرُوكَ الْقِتَالِ وَعَاجِرُوكَ التَّرَالِ  
وَشَفُوكَ بِالِتِهَامِ وَالْكَتَالِ وَكَسَبُوا إِلَيْكَ الْأَصْطِلَامَ وَيَتَوَعَّوْكَ رِمَانًا وَلَا رَغْبًا  
مَيْكَ أَنَا مَا فِي قُدْرَتِهِمْ أَوْلِيَاءُكَ وَنَهْمُهُمْ رَحَالُكَ وَأَنْتَ مُقَدَّمٌ فِي الْهَبْوَانِ وَحَمْلٌ لِلْأَنْبِيَاءِ  
فَدَعَبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلِكَةَ السَّمَوَاتِ فَأَعْدَوْا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجَهَانِ وَامْتَحَنُوكَ بِالْجِرَاحِ وَمَالُوا  
بَيْنَكَ وَبَيْنَ الرِّوَاحِ وَلَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ أَنْتَ مُحْتَسِبٌ بِرَدِّكَ عَنْ نَوَالِكَ وَأَوْلَاكَ خِيَانَةً  
عَنْ جَوَادِكَ فَهَوَّيْنَا إِلَى الْأَرْضِ حُرْمًا نَطُوكَ الْخُزُلَ بِجَوَافِرِهَا وَتَعْلُوكَ الطِّغَاةَ بِوَأْوَرِهَا  
فَدَشَّخَ لِلْمَوْتِ جَيْدُوكَ وَأَخْلَفَ بِالْأَنْفِصَاقِ وَالْأَنْبِطَالِ شِمَالُكَ وَبَيْنَكَ نَدِيرٌ طَرَفًا خَفِيًّا  
إِلَى دَحْلِكَ وَبَيْنَكَ وَنَدِ شَعْلَتِ نَفْسِكَ عَنْ وَلَدِكَ وَأَهَالِكَ وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا  
إِلَى خِيَامِكَ فَاصْدَعْ حِجَابًا بِكَافِلًا رَأَيْنَ النِّسَاءَ جَوَادِكَ مُحْتَرَبًا وَنَظَرْنَ سِرْجَكَ عَلَيْهِ مَلُوتًا  
بُرْزَنَ مِنَ الْخُذُودِ نَاشِرَ الشُّعُورِ عَلَى الْخُذُودِ لَا طِمَاطَ وَالْوُجُوهَ سَافِرَاتٍ بِالْعَوِيلِ  
وَالْعِبَاتِ وَبَعْدَ الْعَزَمَةِ تَلَاتٍ وَالْمَصْرَعَةَ مِلَادَاتٍ وَالشَّهْرَ حَالًا عَلَى صَدْرِكَ وَاضْعَ



# در بیان جمله باقیه فقرات زیارت قائمیه

۱۱

سپه علی خرد فایض علی شهنشاه بنده ز امجلك عهدده قدسكنت حواسك وخفينا نفاسك  
ورفع علی الفناء راسك و بسی اهلك كالعبید تحقیقمانند که از این فقرات شریفه بیستامطالب  
استفاده میشود مثل اینکه انکار یا انکثرة و جمعینکه داشتند عاخرمانند از مفاوضات  
مظلوم در مفاصلات و مجاهدات اش با وجود اینکه زحمات و جراحات در بدن شریفش پیشتر از  
حد و احصا بود پس نصیحت کرد و دعوائی مکرر و جمله را با این معنی که جمیع افراد و احاد بیکه در  
مسکروند بیک مرتبه بمرکز آمدن و جو بیاروند از چهار طرف بپروند بران مظلوم سنگها و  
کلوخها و نیزهها و اطباق انشزده نافرضت بیابند اصحاب سیوف و رماح از کشتن ان مظلوم  
چنانچه این مطلب رسا پرور و ایان پرور شده است و مایان نمودیم این مطلب را تفصیلا و  
جمله مطالب این فقرات است که ما بنهرا و امفصل بیان کردیم و از آن دارن حقیقت است عملی که  
وجیع ارواحیکه در نشاء بر رخیه هستند بنظاره و تماشای مفاصلات و مجاهدات و صبر  
اصطبار حجه کبری و ولی مظلوم حقیقت پس نیجت نمودند بلکه وارواح انبیاء از مفاصلات  
مجاهدان و صبر اصطباران امام مبین و باز از جمله مطالب این فقرات فضیله اسبها بخوار  
آوردن جمیع سوارها از چهار طرف و ناخن اسبها در حال زندگی و حیوة ان مظلوم بریدن  
شریفش در حالیکه بر و افتاده بود در عابیه ضعف از کثرة زحمات و جراحات و رنجها شد  
خون و جویان از مواضعیکه بحد و احصا نمیا آمد و همچنین از شدت عطش و جمله باقیه فقرات  
فقرات شریفه شرح و بیان میکنم انتم تقم تحقیقمانند بن شعیبان و محبان که این مطلبیکه خلاص  
منو لیسیم انش میزند بر اعضا و ثلثیه مثل قلب و کبد و مغ و بر غیر اعضا و ثلثیه و او بلاء  
و امصیباتهای های اه ای کاش فلم و انکشانم مرسومحت مثل سوختن فلم و انکشان  
انعالرضا حبیب صبرها سلامولی پس ان امام مظلوم از غشیه ثابته با فافه آمدن سعد  
ولد الزنا بانک بر و ساء انقوم کفار که شتاب و بیجمل نمایند در شهادت حجه کبری و ولی مظلوم  
حقیقت پس مصنون جمله از روایان اینست که چهل نفر با مرد کافر ولد الزنا با شمشیرها و خنجرها  
برهنه میدویدند برای شهادت ان امام مبین پس بلند میشدند با پایهای چکری دار و عثر  
اعظم انور افندس اطهر طیب حقیقی یعنی بر صد شریف که محزن علوم و ربانیه و حکمتها



حفاظت و موضع سد و توفیق و فرمان در مانی و اهل عالم شهود و ملائک و اهل ملکوت  
بود پس هرگاه که از این چهل نفر یا شمشیرها یا خنجرهای برهنه یا پای چکه دار بصد شریف  
بلند میشد و میخواست که از امام مبین را بشهادت رسانند هشتاد و اضطرار و عده و  
و عشره برانداختن میافزاد و خوف و نزول عذاب هلاکت بر سبیل بخیل و فلاحش غالب و  
مسئول میشد از انصاف شریفند و حمله الفدا بطور شتاب بخیل نازل میشد و شمشیر یا  
خنجر را از دستش میانداخت و میگفت بخت و بهمن کیفیت و بودن امام مظلوم در بوقت و چه  
حالت امام عصر علی الله تعالی و جبهه و جلعنه فداه اشاره فرمودند و ان اینست غلوک الطغاة  
یو انوارها قدر شعاع لیلون جبینک و اخلف بالانقباض و الانبساط شما لک و جبینک بغیر نکا  
طاغیان و اشرار بر صدر مبارکت پامیکن داشتند و بلند میشدند و حال آنکه اینمظلوم  
نور و حالت احضار بود و جبین مبارکت در شهادت و مرگ بود و دستها مبارکت مختلف  
در حرکت بود و یکی در انقباض و یکی در انبساط و در طرفه خفیا الی رحلت و بینک بغیر  
چشمها مبارکت از بر منبر دانه یک بسوی چپها و اهل بیت و عیال و بنظر خفی یا نهان نگاه مینمودند  
و قد شغلت بنفسک عن ولدک و اهلک بغیر این نگاه کردن بسوی چپها بنظر خفی و در  
داشت یکی آنکه قدرت بر نظر نام بر نداشته و در ویم اینکه مشغول بودی بنفس خور و بیجا انداز  
و از این جهت اعراض نموده بود از نظر کردن بسوی چپها و اهل و عیال پس از جمله از جمله  
نفر کاخران طاغیان که پاپهای چکه دار بر عرش اعظم الهی یعنی بر صدر نور و سپهر طبر و طهر  
الستبد مظلومان گذاشته یکی شمشیر بر دمی معلوم بود بدستش شمشیر محمد و دیگر فرستد  
بر صدر نور پاک داشت و بلند شد و خواست از امام مظلوم را شهید کند از امام بطرف خفی  
و بنظر ضعیف بان نظر کرد و املعون از صدر نور و سپهر طهر نازل شد و شمشیر را از دستش  
انداخت و شروع بکرمچین کرد و گفت یا بن سعاد و بل بر تو بار میخواهی خوردند و ریاضت  
کشتن اینمظلوم و من خونش را بر بزم و مواخدا بنامم در نور خضرم و خورش را خضرم از من مطلقا  
نماید خدا و الله تعالی بحسب من مجدا نعم ملاقات با خون تو بکنم و از جمله اینچهل نفر یکی سنان  
النس النخعی بود و انلعین کوسج و کوناه و ابرص بود بانک زرد و پشت بن ربی و گفت ما در



# در معنی نمودن بعض فقرات فائمه علیها السلام و محبت

۱۳

بغزایت بنشیند و فومش نور امدوم بپند چرا بر کشتی و او را شهید نکردی شش بعین گفتیم  
 شهید بکنم انا مظلوم چشمها بشرا کشود و نظر بر روی من کرد پس چشمها مبارکش مثل چشمها  
 مبارک رسول الله بود و چنان کردم که شبیه رسول الله بکشم پس سنان کافر گفت بدو شمشیر را  
 بمن من بکشتن او سزاوارترم پس شمشیر را ازان بگرفت و بر صدر او را فدی من بلند شد پس  
 امام مبین بسنان نظر کرد پس سنان کافر بسیار مضطرب شد و عده و وعشه بر اندام محشوق  
 و از غلبه خوف و ذره بر ان کافر شمشیر زد شش افتاد و از صدر او را شرف نازل شد و دیگر  
 گذاشت پس شمر ولد الزنا ملعون مابون بسنان و سپید گفت مادرش در مانت بنشیند چرا از  
 کشتن ان بر کشتی سنان ملعون گفت شمر ولد الزنا ملعون مابون و بل بر تو باد ان شمر انا مظلوم  
 چشم کشود و بر روی من نظر کرد بخاطر امان شجاعه پدرش پس طافم بریده شد از کشتن ان  
 پس شمر ولد الزنا گفت بدر سینه که تو حیان در حر و به سینه بدو شمشیر را بمن و الله از من سزاوار  
 تر کسی بخون این نیست و الله بکشم او را خواه شبیه محمد المصطفی باشد خواه شبیه علی المرتضی  
 باشد های های ااه ااه ااه کم بسوز دل با شوچه طور طاف بر شپیدن با نوشتن یاد و تفکر  
 این مقام کسب نمیشود و او پلایه و ام صبیحا پس ان کافر و زندقه ملعون مابون شمشیر را  
 از دست سنان گرفت و پا گذاشت بر عرش اعظم الهی یعنی بر صدر او و سینه اقدس طاهر  
 که محزن علوم ربانیه و فوض اسرار حقانیه لاهوتیه است پس محفی نمائند که انوقت و این  
 هنگام اول دفعه آمدن ذوالجناح بود بسوی خیمها و اهل حرم رسول الله ص برای اعلام  
 و اخبار اهل بیت اطهار چنانچه امام عصر عجل الله تعالی فرجه و جعله فداء بران اشاره کرد  
 در بعض نموده و فرمود و اسرع فرسك شاورا الى خيامك فاصدا حججا با کما بغی ایچد <sup>کو</sup>  
 فراموش نمیکم انحال را که اسب ذوالجناح از مرکز میدان و مصرع شریف بسوی خیمها دو  
 برای اخبار و اعلام اهل و عیال حرم رسول الله در حالیکه صبحه میرد و با جوش و شغف  
 همه می نمود و بازاری افغان کریم میکرد فلما را ابن النساء جواد که محترفا و نظرون سحر  
 علیه ملو یا پس سنان ظاهر ان معصومان مظلومان و بیات فاطمات اسب را بر بند  
 حالان دیدند و نظر کردند بلیحام بریده و سرج را از پشت آمدن بر شکم اسب بر زمین



# در معنی نمودن بعضی فقرات فائمه علیها السلام شایسته

۱۴

الحمد و درناش را شور علی الخد و کلمات والوجه سافران پس از خیمها و خیدرها  
 بیرون آمدند در حالیکه موها را بر ایشان کرده بودند بر وجوه مبارکه و بر سر نهها  
 میزدند و در و بهار را میخراشیدند با لعل و اعیان و بعد از آن در صبحه و ناله و  
 زاری و افغان میکردند و چه طور همچنین میکنند که این عنوان ظاهر و بنات فاطمات  
 عزیزان الحسنه النجباء و محذومان اهل ارض و سما بودند و در حالت زلت و خواری بر آنها  
 روزاده بود و الی مصرع مبارک و الشمر خال بر علی صدیک و اصنع سبفه علی محمدا  
 فابض علی شیبک ذابح لک بمهنته قد سکت حوائسک و خضت افاسک بغیا اهل حرم  
 رسول الله و عنوان ظاهران معصومان و بنات فاطمات با همی و بدیدند بر کمر  
 میله از مصرع پس میزدند با مجاد و حالیکه شمر کافرا لعین نشسته بود در عرش اعظم  
 الهی و محزن علوم و اسرار و حکم و تائید یعنی در صدر مبارک و سپیده شریفند و شمشیر  
 بیکدست گرفته و گذاشته بود بر بحر اشرفا فدر این یورث و بدست دیگرش گرفته بود عمار  
 مبارک را و انکار لعین میخواست شروع در بریدن سر او را فداش کند و انوفند در کما  
 بود که حواس از حرکت افتاده و ساکن شد و نفس کشیدنش بسیار سختی و ضعیف بود و هاه  
 های ااه و او بلایه و امصیثا میزدند اهل حرم رسول الله در مشامه اینحال چه کردند  
 بی والله اهل ملکوت و اهل جنان و اهل دوزخ و اهل نیران را بجزع و شیون و صیحه و  
 غیجه و ناله و افغان آوردند و محقق نمایند که صریح این فقرات شریفه حاضر شدن همگی عنوان  
 ظاهران و بنات فاطمات بود در نزد مصرع در حالت شهادت ان امام مبین و از بعضی  
 روایات و بعضی کتب مماثل همچنین استفسار میکردند که حاضر نشد در نزد مصرع در جز  
 شهادت مکرر و بنده صدقه با ان با خواهرش ام کلثوم صدقه و آنچه بنظر این احقر میباید  
 در جمیع توفیق اینست که در و الجناح و دفعه بسوی خیمها آمد برای اعلام و اخبار پس در  
 دفعه اول همه عنوان ظاهران و بنات فاطمات همگی بودند و میزدند و انحال انرا متنا  
 نمودند و در و الجناح نیز صیحه زنان و همه گان با آنها میزدند آمد و چون امام مبین  
 روحی له الفداء بان عنوان ظاهران و بنات فاطمات اشاره نمودند بر کشتن آنها بر



# در بلند شدن شمر لعین بسینه امیرالمؤمنین

۱۵

خیام و آنها امثال آن حجة الله تعالی و امام مبین نموده برکشیدند یعنی قبل از آنکه امرشهادت  
با تمام برسد و چون امرشهادت با تمام رسید و خواوان عازان و ائمه و عجمه  
پیدا شدند و الجناح دفعه ثانیه بسوخیام آمد پس ای وقت در مصرع حاضر نشد مگر زینب  
صدیقه پس با خواهرش ام کلثوم و دو احتمال دیگر میزد بلکه بعد از این بر آنها نیز اشک  
شود پس باز بر میگردیم بدین کرامت شهادت و امامان پس چون شمر کافر لعین بر عرش اعظم  
الهی یعنی بر صلدان و راطهر و سینه اشرف اطیب هرار کوفت ایحجه کبری و ولی مطلق حقیقت  
بانکار لعین نظر کرد و انکار فرزندش پیدا و گفت من نیستم مثل ان اشخاصیکه آمدند و  
کشند با حسین من از قتل تو بمنکر دم پس از امام مبین فرمود تو کیستی پس بدرسیده  
بلند شد بمکان اعلی و اشرف و اعظم و بلند شد پیوسته گاه سپید المرسلین پس انکار فرمود  
من شمر ضیاع هستم انمظلوم روحی له الفداء فرمود با مرا بمشناسی انولد الزنا کفیلی تو را  
میشناسم تو حسین بن علی بن ابیطالب هستی و مادرش فاطمه زهرا است و حجت محمد مصطفی  
است و جد تو خدیجه کبریست پس از امام مبین فرمود و یا یارب تو پس تو که مرا میشناسی  
چرا میکشی انکار فرمودم گفت جایزه میخواهم بسبب قتل از یزید بن معاویه لعنهم الله تعالی پس آن  
امام مظلوم فرمود یا شفاعت جدم محمد مصطفی بهتر است در روز قیامت یا جایزه یزید لعین  
پس انکار گفتد انق از جایزه یزید لعین در نزد من بهتر است از شفاعت جدم محمد مصطفی  
پس ایحجه کبری و ولی مطلق حقیقت فرمود با شمر چون دست از قتل من نمیکشی و لابد میخواهی مرا  
بقتل رسانی بکفر عذاب بد مجورم که از شدت عطش جگرم داغ شده است پس انکار فرمود ان الزنا  
گفت هیهات هیهات والله اب نخواهی خورد نا انکه شربت مرگ را مجوری غصه بعد از غصه  
و جوعه بعد از جوعه ایسر ای ترا باطن تو بران نیست که پدر تو سانی حوض کوثر است پس  
میکند از حوض کوثر و سنان و شیبنا خود را صبر کن نا انکه پدر تو را سیر میکند  
پس از امام مبین فرمود ترا هم میبندم بجنتم نقاب از روی بردار نا انکه نظر کم بروی  
انولد الزنا نقاب از روی برداشته پس از امام مظلوم فرمود پدر و پیش ابرص و چشمش  
اعور است و پستانش مثل پستان کلاب و مویهایش و دندانهایش مثل مویها و دندانها



# در بلند شدن شمع لعین دین امام حسین

۱۲۶

خوگهای پس از وفات فرمود صدق جگر رسول الله انکار گفت حجت رسول الله چه گفته است  
پس آن امام مظلوم میباید فرمود که جدم رسول الله بیدارم امیر المؤمنین میبکند و من میشنیدم  
با علی ابن پسر را میبکشد ملعون ابرص و اعور که برای او پستان بود مثل پستان سگها و مویها  
و دندانها دارد مثل مویها و دندانهای خوگها و اینکلام را امام میباید جل از وقوع حوب  
و معاندان بنیز فرموده بود چنانچه در بکر و ایه وارد شده است و میگوید در خدمت  
جناب سید الشهداء بودم در فترت که بلا آن امام میباید نظر کرد شمر که از لعین زاد بدو انکار  
ابرص بود آن امام میباید گفت اللهم اکبر الله اکبر صدق الله و رسول الله فرمود  
گو یا میبینم و نظر میکنم بیک سگ ابرص که در خون اهل بیت من بسیار و حریص  
بهر حال پس انکار فرمود چون از حجه کبری و ولایت طایف حقیقه اینکلام را شنید غضبش  
جوش آمد گفت یا حسین تو را بکلاب خناز و بر منمائی و جلد مرا نیز تشبیه بکلاب و خناز  
نموده است من تو را بطوری بفصل میبرسانم که جز او مکافه باشد برای تشبیه کردن تو  
جلدت رسول الله مرا بکلاب خناز پراهه ها کشا و او بلا و امیبتش ایا چه طور بنویسم  
که بخت شهادت را الشیعین و ایمومینان در بنو قلم شدم بیکر حجتی که هر چند خارج از  
مطلب است و لکن مناسب خواهد بود و مستر عظیم از اسرار الهیه بسیت کران خواهد بود  
و قطع دارم که حضورش الان از قبیل الهامان غیبت حفاخته است و مضمون رسول  
حدیث اینست که روزی سید المرسلین با جمعی از اصحاب از کوفه از کوفه مدینه مشرفه  
عبور میفرمود و زنی در در خانه خود را پنداره بود و سید المرسلین را سلام داد  
و ختمی با جواب سلام او را باز داد و انضعیفه عرض کرد یا رسول الله است دعا دارم  
که بخانه من داخل شوی مرا سرفراز فرمائی پس انشور صاحب مقام انک اعلی خلایق عظم  
با اصحاب داخل خانه انضعیفه شدند و نشنیدند و بدندان ضعیفه در بخاری هم می  
سپاس و زاینده حیران الش شعله میزند و در اطراف بخاری اطفال صفا چند بازی میکنند  
انضعیفه عرض کرد یا رسول الله بدارم و مهر بانی و راف من بیشتر است بالنسبه با بن و اولاد  
صغارم بدارم و مهر بانی و راف خلایق عالمیان بیشتر است بخلاف و به بندگالش پس سید



# در کشتن شمر پسر سبط مؤمنان

۱۷

المرسلین فرمود البتة رحم و مهر بای و رافق حقیقه بیشتر است به بندگان و خلفش از رحم و مهر بای و رافق بایاطفال و اولاد صغار و پسران ضعیفه عرض کرد یا رسول الله پس چرا انحراف از حقیقت کرده است پس حضرت سید المرسلین کبریه کرد و فرمود هکذا امری در پی حقیقه نمائند که چون انضیفه انکلام را ذکر نمود در خاطر شریف و مبارک سید المرسلین جمیع سراسر و حکم خلفش در جهنم و معتد بشد جمیع کفار و منافقین در انش حیم حاضر شد و از جمله حکم و اسرار بکی فضیله کربلا بود و چون تقضیه کربلا بخاطر اسرار و عالمیان حضور نموده و ملک و اورا بآید به پیش مشاهد نمودند خصوصاً این مقام شهادت را و گفت کشتن شمر کافری و الزنا از امام مظلوم را پس شروع کردند بکبریه کردن پس این بکسر از اسرار کبریه نمودن اسرار عالمیان بوده فطحا و یقینا اگر نگوئیم کبریه سید المرسلین در این مقام سرش منحصر شد در هر وجه بود مثل سؤال این ضعیفه را جمعی از انبیاء و مرسلین از حقیقه سؤال نموده اند یعنی سبب ستر خلق نمودن حقیقتی انش حیم را با وجود آنکه حقیقتا یک اسم از اسماء عظمه اش را هم که این پس و پیش که حقیقه ملک و وزعاشورا را و آنچه که در آن روز واقع شده بود بکرا اهل بیت رسول الله که بانها نمود یعنی عالم مثال و وزعاشورا را مشاهده نمودند و انش و مواکب و شوکهای معنوی به جناب سید الشهداء من البدن الی الختم دیدند و نزد یکشد که از مشاهد این هائله عظمه و افقه عجیبه غریبه در عالم مثال و قوالب مثالیه ارواح و انفس طیبه ایشان از احبنا ایشان قطع علاقه نموده هلاکت بر سید پس ایستادند و انشند که چنانچه مظهر اسم فاهر و همچنین اسم عدلش خلف کردن انش و حیم است همچنین از هم الراجح بود انش تمام نمیشود مگر بخلاف کردن انش جهنم و معتد نمودن کفار و منافقین را بدان با عذاب ابد و خلود را انی الشیعیان و ایمونان در شنیدن این مقام سنک و چوب بر سرها و نیزه ها بر این مقام پیش که جمعی از کفار و منافقین از دیدن این مقام قلوب ایشان بیستامناثر و محزون گشت چنانچه هلاکت بنی نافع که یکی از منافقین و اهل عسکر ابن سعد ولد الزنا بود ذکر کرده است که من اسناده بودم با اصحاب ابن سعد ولد الزنا ناگاه یکو ولد الزنا بانگ زد و ندا کرد البشر ایها الامیر اینست شمر لعین حسین را کشته است پس از موقوفه که اسناده بودم و در پی



# در بیان حقوق بنیاد و رعایت کائنات در بیعتها

۱۸

و از میان دو صف مقدم تا بر یکی از مظلوم پس بدیدم در حالت اضطرار و جاندارانند  
 الله ندیده بودم کشته بخاک و خون غلطیده و بدانش بدیدم با خون غوطه و در کشته احسن بود  
 از مظلوم سطوح انوار و مبارکش و جمال هیشم را از تفکر در آن حالش و آن کیفیتش و در آن  
 حالت جریحه خواست کافر بدیدم گفت با حسین ابخواهی چشید نا و اردحامیه شوی از هم  
 آن شرب نمائی پس از مظلوم فرمود بصوت صغیف من و اردحامیه نمیشوم بلکه من و اردحامیه شوم  
 مجتهد رسول الله ص در مفصل صدق در نزد ملک مقتدر و منجورم از ابغیر اسن و شکوه  
 میکنم بر سوا الله از شاهها و بعرض منبر سنانم آنچه که کردند پس از آنکه از بی رحمی دلان همگی بغضب  
 آمدند که کو با حق تعالی ذره در قلوب ایشان رحم نکند آشنه است پس شهید کردند از مظلوم را در  
 حالیکه از مظلوم با آنها حرف نمیزد و بخت نمودم از پیروی و بی رحمی آنها و میکنم و الله جمع نه  
 خواهم شد با شما بعد از این بیک امر از امور بداهه و او بلا و امصیبنا الشیعیان و ائمه ائمه  
 و کفایت میکنند در مقام کیفیت از مظلوم روحی له الفداء آنچه که مخبر صادق امام محمد باقر علیه  
 بآن اشاره فرموده است و گفته است و الله کشتند از مظلوم را بنهیجه که رسول الله ص فرموده  
 بود از آن پنج کشتن احدی را از خلق خدا نینم و الله کشتند و را بتمشیرها و نیزهها و نیزهها  
 و سنکها و چوبها و اعضاها و الله بعد از کشتن از مظلوم اسبها بجولان آورده ناخنند  
 در بدن شریفش و دیگر مخفی نمائند از خواستن از مظلوم از انقوم کفار کران و قران در  
 اوفایه که در زمین کربلا افتاده بود خواه قبل از غشیه و خواه بعد از غشیه حتی در روز  
 نزدیک بشهادت بود در جمله غیر قلیل از روایان وارد شده است و جمعی کثیر از اصحاب  
 مقاتل ذکر نموده اند و لکن با اهل بصیرت بداند که اگر برای از مظلوم اب میاوردند و  
 با مظلوم میدادند البته برای منجور و نسا و منفرمود چنانچه وجوه و اسرار این من کور شد  
 پس از خواستن از مظلوم از انقوم کفار وجوه و اسرار داشت و از جمله آنها امام حجه بود  
 بر انقوم کفار و مؤبد و مسد را بطلب اینکه در بعضی از روایان وارد شده است  
 که از اوفایه که از مظلوم اب طلب نمودند در حالیکه بخون غلطیده در ربک کرم کربلا  
 افتاده بود شخصی بزی لباس درویشان کشتن را بر از اب عزت نموده بخدش



# دومکالمه مظلومین و محرومین و مظلومین

۱۹

حجه کبری و ولی مطلق حق تعالی آورد و با مظلومین سلام داد از امام حسین جواب سلامش را  
 داده و التخصیر عرض کرد یا ابا عبد الله صدام با خواستند جگر مرا بکوبند و قلم را داغ  
 زد اینست باورده ام بکبرتها و لکن اینجای کبری کشکول را از دست التخصیر گرفتند و اینجای  
 بزمن و با نکشت مبارکش خطی بزمن کشید و با التخصیر فرمود نظر کن پس التخصیر نظر نمود  
 دید که نهر عظیمی جاری میشود و معلوم نشد التخصیر ملک بود یا از طایفه مؤمنین جن  
 بود یا از انس بود الشیعیان و اهل مؤمنین محبتان آماده و مستعد باشند بر و ان کردن خون  
 بعضی اشک از چشمها زهر باز رجوع کنیم با تمام امر شهادت پس میگوئیم چونکه شمر کافر مظهر  
 مایون از کلمات ان امام حسین روحی له الفداء بغضبت لاندخت و زابرد و مبارکش و در بعضی  
 اخبار پیاپی از ان مظلوم را و انداخت بر رک و مبارکش و شروع کرد باز فضا بقطع او را و  
 رکهای ان مظلوم را و انکافر میگفت میگوئیم ترا و یقین دارم که پسر رسول الله است و پدرش  
 المؤمنین خیر الناس و افضل جمیع خلق الله است باز میگفت انکالک الیوم و نفسی تعلم علمای یقین  
 لبس منه معزم ان ابال خبر من تکلم بعد النبی المصطفی المعظم انکالک الیوم و سوفی انام انی  
 دمک بالتراب بغضته و لا اولاد النبی ارحم من انکافر هر عسکرا که میرسد و قطع میکند  
 ان مظلوم روحی له الفداء میفرمود و اتحاد و احباء و ابا القاسم و ابنا و اعلیاه و اعشاه  
 و احزناه و اجفراه و اعقبلاه و اعبا ساء و اعطشاه و امصبتاه و افلا ناصراه که کشته  
 میشود مظلوم عزیز عطشان و حال آنکه حنم محمد مصطفی است و پدرم علی مرتضی است و مادر  
 فاطمه زهرا است و بعد از ان فرمود یا شمر خاف الله و احفظ فرایض من الجدمسوبا الی القام لکن  
 یا شمر نفقتی و جده الی وجد رسول الله اکرم مهتد و فاطمه اخی الزکی ابن والدی  
 صمی هو الطیار فی جنة الخلد و بعد از ان فرمود انادی الا با زینب یا سکنه ابا ولدی  
 ذابکون لکم بعد الا بارقیه یا ام کلثوم انتم و دین علی الیوم فذکر بعد ایا شمر ارحم  
 ذالعلیل و بعد حرما بلا کفر الی امرهم بعد سبکی لکم جد و اسعد من بکی علی بن زکریا  
 الفوز فی جنة الخلد سلام علیکم ما امر فرأکم فقوموا الی الیوم فذکر الغم و در وقت  
 شهادت الدین زینب صدقه رسید در حالیکه شمر و لایزال اینجای کبری و ولی مطلق حق



# در قتل کردن شهر غافل و غافلانه در شراعی

۱۱۰

ذبح و نحر میکرد و خودش را انداخت بر بدن شریف برادرش و شمر و لد الزنا بیای محسن و نجش  
 با مظلومه و دام مظلومه فرمود با شمر برادرش را ذبح و نحر مکن و مرا بعوضش بقتل برسان و حقا  
 کتاب فغناح الجراح از علماء عامه ذکر کرده است که مظلوم را شبلی بن یزید اصبحی برادر خولی  
 شهید کرد و این قول مثل قول بعضی که خولی شهید کرده و آنجا اصل است و بعضی از فضلا  
 اه نامته ذکر کرده است شمر و لد الزنا ملعون ما یون بیابش الحجة کبری و ولی مطلق حقتعالی را  
 زد و او را بر قفاش انداخت بعد از آن محاسن مبارکش را گرفت پس از امام مبین فرمود  
 یون الشخص ایضاً که او را در منام دیدم پس شمر کا فر گفتا یا یون مرا شنبه میکنی بسکهای  
 انک کافر شروع کرد به تمسخر کردن بمدح آن امام مبین و میگفت افنک الیوم و فتن  
 تعلم علیا یقینا لیس فیہ مزعم ولا حلال الا ولا نکم ان ابناک خیر من تکلم و بعض  
 فضلا اهل حدیث ذکر کرده است که شمر کا فر و سنابن السزدی و سید ندب الحجة کبری و  
 امام مبین در آخر وقت و از شدت عطش بان شریفش را در دهان مبارکش میگردانید و  
 بضعه ضعیف آب طلب نمیداد پس شمر کا فر سک پیای محسن شش الحجة کبری امام مبین زد و  
 گفت ای پسر ابوبکر ابوا غنادر منکے بر اینکه پدرت در حوض رسول الله سیر خواهد نمود  
 شیعنا و محبتا نش را ضرب کن تا از دست پدرت سیر بشوی و بعد از آن بسنا گفت ذبح و قطع  
 کن سر این از قفا سنان گفت و الله نخواهم کرد و حدیث محمد مصطفی را خصم خودم نخواهم نمود  
 پس شمر سک ملعون با یون بغضب آمد و در صد شریف و سپیده مبارک آن امام مبین نشست  
 و بدست مخش محاسن شریف و مبارک آن حجة کبری و امام مظلوم را گرفت و قصد آن مظلوم را  
 شهید کند و ذبح نماید پس انولی مطلق حقتعالی در همان هنگام خنده کرد و فرمود یا مرا  
 میکش و نهشتا پی من کیستم پس انکا فر سک گفت من تو را میشناسم و حق معرفت تو دارم ما  
 یوفایه زهر است و پدر تو علی مرتضی است و جدت محمد مصطفی است و خصم من خدای  
 علی است میکشم تو را هیچ باک ندارم و هیچ خوف نمیکم های های اه و احبنا و ا  
 اما ما و اعطشنا و از بچاه و اقبلا اه اه ای شما نهاد چرا از حرکت بنفاد بدید بلکه قطع  
 قطع و ذره ذره نشدید از من نهاد بر این منصف و سر نگویند کشیدای اهل عوالم امکان



# در نیکو گفتن همه مخلوقات و تبعیت فدا فی الله

۱۱۱

چرا منهدم و مختل نظم بلکه منعدم و فانی محض شد بدیهه گویم چه نویسم ای قلم و انکشانم چرا  
 نسخند با ما بدیهه نوشتند بدیهه بنویسند ایا الله اکبر پس شمر کا فر نیز هم  
 ولدا الزنا با شمشیر شد و از ده ضربت بمحور و منجم ان امام مظلوم عطشان زد و بعد از این  
 ان سرافور اطهر اقدس را قطع نموده و از بدن اطیب اشرفش را جدا کرد الله اکبر الله اکبر علی الله بی  
 اکبر گفتن این احقر در بنوفاثری از آثار الله اکبر گفتن ان سرافور اطهر خلیفه الله نعم  
 است در و اینکه شمر ولدا الزنا انرا از بدن اشرفش جدا کرد و بر نیزه طویل زد و نصب کرد بر نیزه  
 انوقت صفا نیکو سرافور اقدس ان خلیفه الله نعم بر جمیع عوالم امکان رسید و در فاطمه خاتون جمیع  
 نشان پیچیده به تبعیت سرافور اقدس ان خلیفه الله نعم درهما نوقت و فرقه نمود درین امر صفا  
 انظار بقیه که مطلع شدند بر وقوع اینها ببله اطلاعیکه مستبک روحی و الهام با مثل اینها  
 مثل ملکه مفرقین و اراواح انبیاء و اوصیاء و مبای انطاویف که مطلع شدند بر اینها و اضطراب  
 از جمیع خلق الله نعم بر نیکو گفتن سرافور اقدس صاحب لایت مطلقه و خلیفه الله نعم است  
 این نیز از جمله خوارق عادات و امور عجیبه از شهادت چنانچه بجملة از اینها اشاره  
 خواهد شد پس ازین مستفاد میشود چنانچه در بعضی وایات نیز وارد شده است بیکر گفتن  
 ان قوم کفار نیز حتی نیکو گفتن شمر کا فر ولدا الزنا نیز پس چون شمر کا فر ولدا الزنا آن نیزه بلند  
 که سرافور اقدس را بر آن زده بود برداشت چند قدم راه رفت طواف انکا فر برداشت  
 پس موضعی بدید که در آن سنک بزرگ و بلند افتاده است پس اقدس را نور روحی وارد و اح  
 شعبه فدا را با الای السنک گذاشت و ان موضع درین از مننه و الان نزدیک بیکاب از ابواب  
 محض شریفست و مشهور باب استداست و هر کسکه از ان باب بجز محترم میزد یا از حرم میزد  
 و در اینجا توقف نمیداد و از ان عظیم و تجلیل میکند و بر امام مظلوم سلام میدهد و ان موضع  
 مثل قبه صغیره یعنی اوطاق کوچک است بایش اغلب وفات مفقول و مسدود است و در بالا  
 در این اوطاق کوچک این کینه هست هذا مسقط رأس الحسین و ظاهر اینست که این کینه در از مننه  
 سالفه هم همیشه بوده است و بسیار دیده شده است در ان موضع شریف در شبها آثار و علا  
 غریبه و خوارق عجیبه مثل صیحه و شیون و آواز گریه و زاری و سطوع انوار و ضیاء و رؤ  
 یای

از خواص نیکو گفتن



## در امر نمون بهما کربلا بعد شهادت اهل بیت

۱۲۱

و جمعی از اخبار و ثقات و عدول مجاورین از عرب و عجم برای این احقر نقل نموده اند مفصلاً  
 از امور عجیبه خوارق عادات را که خودشان مشاهده کرده بودند و مخفی همانند که احتمال دارد  
 که شمر کاخر و ولدانها انرا برافند پس زار و وحی و ارواح شعبه فداه نابا بموضع شریف بدر  
 زده بود و او را بدستش گرفته نابا بموضع رسید و از بابا لای سنگ گذاشت و بعد از لحظه  
 او را به نمره زد پس بعد از این بداند اشعیا و ایحیا اهل ایمان و ایقان چون امر شهادت  
 بانمام رسید و در اکثر آن اوقات سید الشاهد بن خلیفه الله نعم بعد از پیدایش در حالت  
 عیش و میثاق بسیار صبر و صبر داشت و چون اصوات تکبیر و غیر تکبیرانقه هم گفار بلند شد  
 حرم محترم رسول الله از نسوان طاهران و بنات فاطمات سراسیمه دویدند بخدمت اناناما  
 مبیین و خلیفه الله نعم حتی زید صلی الله علیه و آله مظلومه بنا بر آن تحقیق که در حین انمام  
 شهادت در تود مصرع امام شهید بنود پس اهل حرم از ستر و سیل بلند شدن اصوات با  
 تکبیرات و غیر تکبیرات از ان امام پرسیدند فرمودند یا عمتی یا زینب من خیمه را بردار و بدین  
 در امر خیمه را برداشتن چونکه نظر کرد فرمود ای اهل بیت رسول الله چادر شبها بپوشید  
 مکرها به بندید و آماده و مستعد شوید برای اسیرانستید و مرا شهید کرده اند و ستر  
 اقدس اش را به نمره بلند زده اند پس نزد بابا بحالت پی در پی بطور توالی و آثار و علایق  
 و خوارق عادات بسبوح و ظهور رسیده مثل زلزله عظیمه در عرصه کربلا بنهی که  
 نزدیک شد که زهین سرنگون و متخفف شود و مثل کسوف آفتاب خسوف و منقرض شدن و  
 با هم مشبک شدن آسمانها یعنی شهباب باران بصورت سارها و خون باریدن و سنگ باریدن  
 و خاک سرخ باریدن و ریزش باران و اسبلا و ظلمت و تاریکی و وزیدن بادها و رواج  
 محو و صبح و شب و زدن و الجناح مثل زنبکات کلی و گفتند در صهیال الظلم الظالم  
 من امه قتلوا ابن بنت نبیهم یعنی شکوه میکنم بجهنم از امین که کشند پسر دختر خودشان  
 و مثل اینها از آثار عجیبه خوارق عادات کثیره بنهی که نزدیک است بحدادینا و چنان  
 بعد از این در موضع مناسب اشاره خواهیم نمود انشاء الله تعالی مجلس و مناظرها هر در  
 بیان جمله از اسرار و وجوه بجا چند امریکه جمله از اخبار و روایات منضمه انما یو



عجب نماید که برای آن مظلوم بعد از افتادن از پشت و الجناح بعرضه کربلا و مرثیه  
 غشیه و بیهوشی و در چنانچه گذشت و اعجاب پسند که انقوم که در باشند و صلات  
 در شتاب و بیخود و انما امر شهادت نزدیکان امام مظلوم بنیامند با وجود اینکه  
 بنو قریب بود برای آنها انما امر شهادت پس در بیان ستر این و توضیح وجه این میگوئیم  
 بحول الله و قوته نعم که خلیفه الله و ولی مطلق خفتم یعنی بی هیچ خلافت کلبه و ولا به نام  
 مطلقه چنانچه از این بخوار خلافت و ولا به مختص است بید المرسلین و اوصیا اینز کو  
 که وارث جمیع کالاتا و بودند و این بخوار خلافت کلبه و ولا به نام مطلقه آثار بسیار و خوب  
 پیشتر دارد و از جمله خواصش اینست که صاحب این بخوار خلافت و ولا به و بمنزله قطب برای اهل  
 جمیع عوالم امکان و مشابهت برای فاطمه موجود است اما کاتبه و چون مقتضای این فاعله این  
 بود که در چنین غشیه و بیهوشی قلب امام مبین و صاحب خلافت کلبه و ولا به مطلقه جمیع عوالم  
 من المحراب الى الباب و من الصدر الى السان مثل الاشیاء اعضا و متفرقا لاجزاء و منهدم بل منهدم  
 شوند غیر از ارواح که منصف باشد و نور پیرانم و اکمل بعد خفتم مثل انوار و ارواح کلبه  
 و عقول نامات فوق الثامات دارند مثل روح سید المرسلین و ارواح امیر المؤمنین و کتف  
 الکبری و الحجج العظمی فاطمه الزهراء و سید شهاب الحجة الحسن المجتبی و لکن مانع از حیوان این فاعله  
 یعنی مانع از تفرق اجزاء عوالم امکان و پاشیدن سلسله موجودات و انهدام و انهدام آنها  
 اراده الله تعالی و عنایت از لای خفتم شد و لکن برای اضطراب و زلزله و حیرت و از حیرت و حرکت  
 افتادن فاطمه موجودات اما کاتبه مانع میشوند پس همه در حالت غشیه خلیفه الله تعالی در  
 اضطراب و زلزله و حیرت و عروض حالت بختی و بحر کنی بودند و در این بدون خلیفه الله عوالم  
 امکان و موجودات جمیع نشان قرار نخواهد گرفت و از زمان و قی بود که خلافت کلبه و ولا  
 نامه مطلقه بید الشاهدین و زین العابدین هم مشغول نشد بود و در این چنین خلعت این مقام را  
 پیوسته و متوج با این تاج اعظم انوار اندیش شده بود پس از این فاعله رفیع و رفیع حقیقت  
 و صابغه منفعت محکم ملکوتیه مستفاد میشود که در زمان غشیه ان خلیفه الله تعالی خواهد رها  
 غشیه سه ساعت باشد چنانچه قدر متیقن است با شش ساعت بوده باشد چنانچه مظنون



# در بیان سخندانی و انوار کشتی ایمن

علاء

این احقر است حواس و اعضا و جوارح و ذیله و نجسه انقوم کفار اطاعت و امر نفوس و ارواح خبیثه آنها نمیکردند بلکه در غایت اضطراب و نزل و بمقام بختی و بحر کئی بوده بلکه ایضا نفوس خبیثه آنها را اضطراب و حزن و فطانت بر سر کردن با اعضا و جوارح و ذیله ایشان بوره اند و این در حقیقت آخر مقام از مقامات اتمام حجت و اکمال بقیه بود **مجلس و مقام پنجم** در بیان سر و توضیح وجه برای صحت یعنی خندیدن و خلفه الله نعمد حین شهادت چنانچه در وایه منضمه این مطلب ذکر شد پس مخفی نماند که چون شمر کافر و کافر در صددا شرفا نورافند پس انخلفه الله نعم نشست و محاسن مبارکش گرفت و قصد قتل آن امام مبین کرد و ظن شمر کافر بر آن شده که ان مقام غایت خواری و ذلت برای انخلفه الله نعم از این مقام بسیار متأثر و محزون و غمناک است ظاهر و باطن و برای خودش بسیار بنه بزرگ کند و نزد رؤسا کفار و منافقین و برانکار و ولد الزنا مثل اکثر کفار و منافقین نبود بلکه افراد منکر و مشافهه و در ویر و بعلو حسب و نسب و هم و در جان آن امام مبین در نزد حقیق و نزد انبیا و اوصیا و سایر اهل ایمان و جمیع اهل اسلام و انصار افراد منکر و بر این که خصم نفس خبیثه اش و ذات ملعونه اش حقیق و علی اعلی است همیشه محلد در زبان حجم و معدن خواهد شد پس از امام مبین در ضمن صحت و خندیدن میخواست با نکافر بفهمانند که این مقام و این حالت عین مطلوب من است و در باطن نشاط و انبساط من تجدید که او را غیر از حقیق و خلفا آن در آن نمیشوایند بکنند و برای که این مقام صبر و رضا و تسلیم من مطلوب و معشوق من یعنی حقیق است و این عین مقام انبساط و فرح و سرور است و با این مقام رسیدم بدو و فدا برایشاد من نشد و اتمام امر شهادت چنانچه شمر عظیمه اش است که ذکر شد یعنی طلب مقام رضا و تسلیم در راه محبوب حقیقی که حقیق است و همچنین ثمرات بسیار دیگر دارد مثل بخت و دستان و محبت ما از انش و چیم و غیر از اینها نیز ثمرات و خواص و حکمتها بسیار دیگر دارد بحمد الله نعم بعمل آمد پس حزن و غمکنی و کبریه آن امام مبین با لنسبه بنظر باحوال حرم الله نعم و حرم رسول الله ص و با لنسبه بنفکر در احوال ایشان بعد از شهادت از ذلت و خواری و اسیر و منافاه ندارد با انبساط و فرح نظر



# در بیان خلدیة جاف و فسطا و از نزاجا

۱۱۵

برضا و تسلیم شد در راه حفظ عالی و نظریان دوف و شوقانم و اکمل علاقات محبوب حقیقی  
یعنی حفظ بلکه صاحب لایه مطلقه و خلیفه الله تعالی جمع میشوند و یکدیگر در آن واحد و لحظه  
واحد مینا انبساط و شادی و فرح و میان اخوان و عنوم و انقباض و کینه و زاری و سر  
و وجه اخذ در مقام انستکه سهل و آسان بود که شمر کافر و ولد الزنا و داج و رکهای صاحب ولایت  
مطلقه را قطع نماید و خلیفه الله تعالی را بدستش درج کند بر آنکه اگر پیش از قبیل فولاد  
بود و قلب تولد الزنا از جنس آهن بود در مقام فصاحت قطع او داج و در چمن عرفه درج نمود  
ابیشد بلکه او را الش عیبی میگرفت و غاکسش میگردد خصوصاً در مثل انومنه انکاف  
در صدر انور اطهر اندر نشستن امام مبین فرمود من انت لعدا ر نفیت مرئی عظماء و  
انکاف در بعض مکالماتش گفت انفی از جایزه بپیدملعون بهتر است از شفاعت جنت است  
المسلمین و خاف از این بود که انوف و فنی است که جمع موجودات عوالم امکان در اضطراب  
و نرد یک بمقام انعدام و فنا بالکلیه است ملئکه و ارواح انبیاء و اوصیاء و اهل جناخت  
ارواح اصحاب کسار و نهان حیرت و صبحه و صبحه کبره و لیس و زاری و افتخارند پس نظریه  
کردن آن امام مبین بر و شمر کافر هیچ هیبت و مهمن و جلالت و عظمت خلافت و ولایت  
مطلقه بلکه اظهار کردن انخلفه الله تعالی انبساط و فرح و ضحك و تبسم را از برای این بود  
که موجودات جمیع عوالم امکان که نزد یک بود که بمقام فنا و انعدام رو بکار دارند و لا اقل  
از نظم و انتظام افتاده زمین با فاطمه سکان در آن و اهلس سرنگون و منخسف شود آنها را  
از انجا الحفظ نماید چنانچه شل از شتون خلیفه الله تعالی تربیت عالم و حفظ نظم و انتظام  
اوست در جمیع حالاتش پس اگر امام مبین و خلیفه الله تعالی همچنین نکرده بود در انوقت شمر  
کافر از دایره قدرت و اختیار بیرون میشد و دست اعضا بخشش انقیاد و اطاعت  
و نفس خبیثه اش نمیکردند و امر شهابان نهج که در نهان با زلبه سبقت کرده بود مخفی  
نمیشد و با تمام نمیرسید و وجه و ستر اخر میشوند انکند در بنطلب اگر استغاده از میتوان  
کرد ازین وجوه سابقه مذکوره و بیانش بهج اجمال اینست که امام مبین از تعجیل و شتاب  
شمر کافر بخت فرموده ضحك و تبسم فرمود زیرا که موجودات جمیع عوالم امکان در چه



# در سرشت و نشانه‌های شهادت و بیعت سجد شکر و کربلا

۱۱۶

مقام و درجه حال هستند و شمر که از درجه حال نشود و قصد چه امر است علاوه بر این  
انکار می‌دانست که از همه با وجراحتی خارج از حد احصاء و رنجند شدن خون زیاد از حد  
باعث شهادت و انخلفه الله تعالی خواهد شد بیکدفعه و در دقیقه و احتیاج بدین و نذر دارد  
الا لعنة الله على الظالمين **فصل چهارم** در بیان سر و وجه سقراط آن  
خليفة الله تعالی از پشت و الجناح بارض کربلا و بیعت سجد و غفیره که در مقام سجد شکر کرده میشود  
و بیایان اینست که چون نود یکشد انخلفه الله تعالی از پشت و الجناح بارض کربلا سقوط نماید  
مذکر آنست که در عالم ارواح و عالم ذر و اول بار رب العزة خلق نموده بود یعنی فول کرد  
انخلفه الله تعالی نوح دین و اقامه نمود از ادب بختل مصائب و شداید و بدلال موال و نفوس  
امل و عیال بنهنگ که آن محمود صبا و شداید ما فوش معقول و منقول نشود و صحیفه ملوک  
یعنی صحیفه ابن عمید و مشاف و در عالم ارواح اصحاب کسا و سا پرار و احابثا و اوصیا  
و ملایکه مقربین که شهود بر این می‌بودند شهادت خودشان را در ان عهد نامه ثبت کرده  
و او را محتوم و مهور و بخوابیم خودشان نموده بودند چون این عهد نامه و این صحیفه  
ملکوتیه با تمام رسیده بود در عالم ملکوت جناب سید الشهدا در ان عالم سجد شکر نمود  
بود بیعت سجد و غفیره و همان صحیفه درین نشان دینویه نیز مهور و محتوم شده بود  
از زمین رسول الله بخوابیم اصحاب اکسا و الخیلة النجباء و بخوابیم اسرار و جبرئیل و میکائیل  
و جمعی از ملائکه مقربین پس از این مقدمه سبب و بهم که چون نفوس کفار را مظلوم را از پشت و الجنا  
بر زمین انداختند انخلفه الله تعالی بپایین و قطع نمود که امر شهادت و محتومست محفوظ از اینکه  
از ارباب و محروم و اثبات بران نباید خواست این سقوطش از پشت و الجناح بارض کربلا و بیعت  
سجد شکر یعنی سجد و غفیره باشد تا آنکه آنچه در بدایت شده بود مطابق باشد با نهایی  
و لکن خوف نمود که این مطلوب حاصل نشود بسبب ضعف و غایت انکسار و در بدن شریف  
و اعضا طیب و ظاهر اش پس اعضا و جوارح انخلفه الله تعالی که هر ذره و هر جزء از اجزا  
انها که بمشایه علوم و عقول و ادراکات جمیع کثیری از روحانیین و ملکوتیین بود و طایفه  
انخلفه الله تعالی نمودند و مطلوبان بعمل آمد یعنی سقوطش و افتادنش بارض کربلا و بیعت سجد



# در بیان طلب و یکسوال اعظم و یک جواب اکمل و اتم

۱۱۷

شکر و سجده و غفرت به شد پس مطابق شد نهان به معنی آنچه درین نشاء در نبوت به شد با بدایه یعنی  
 با آنچه که در نشاء عالم ارواح و ملکوتیه شده بود **جلسه هفتم در بیان**  
 مطلب عظم و یکسوال مشکله و یکسوال و جواب با هم پس میگوئیم اولاً از باب مقدمه این مطلب  
 است بزرگ فلوب محبت و مخلصین از گمان و پنهان داشتن آن <sup>امده است</sup> بزرگ و السنه و اقدام بزرگ  
 و نوشتن آن جستان و جرات نمیکند بلی هر وقت این مطلب فلوب مؤمنین و مخلصین خطور  
 کند بی اختیار صحنه کشیده و افغان نموده میگویند بکاش جستان و معشر شیعیان را تشجیم  
 ابدالاً بدین و در هر الا هریز همها و سنگها میشدیم و میسوختیم و افای و مولایما خلفه  
 الله نعم اعنی جناب سید الشهداء با یمضا و بلائیکه آنها ندارد و با نظور و انکیفیت کشته  
 شد که نفیر و مخیر از آن عاجز است مبتلا و گرفتار نمیشد همها همیشه ایا تشند پند که انقو  
 کها چه نحو مغانله کردند در وفاتیکه از پشت و الجناح بر زمین کریدل انزول نکرده بود و ایا  
 ندانستند چه نحوه و چه نهج معامله کردند با الخلیفه الله نعم در وفاتیکه در ربک و خاک  
 کرم کو بلا بخور غلطید دست پای میزد و انقوم در همین حالت از چهار طرف میچند سنگها  
 و کلوخها و چوبها و میزدند بنرها و شمشیرها و بنرها و انبراجیم طوائف فاطمه جماعه  
 که در اردو این سعد ولد الزنا بودند معول میباشند و لکن طائفه بعد از طائفه و جفا  
 بعد از جفا یعنی و دسنه و نبی بعد از دسنه و نبی مجموع در ساعه یعنی بعد از مجموع در ساعه  
 اخری و او پناه و امصبتا کو با از خاطر فراموش نمود بدان سبب جولان آوردن انقوم کهار  
 بدن خلیفه الله نعم بعد از رسیدن مظلوم بشهادت و ایا معامله شمر ولد الزنا را نفهمید  
 که بچه طور از خلیفه الله نعم و ابشهادت و دسانده اه کها کابی و الله بعد از شهادت بنیاد  
 بدن اشرف و اقدس و انجسدا طهر اطلبا نور را سنک و کلوخ و بنیاد از آن نمودند این شطر  
 از مصائب و رفتار و کردار انقوم کهار و شطری بکر بعد از این ذکر خواهد شد پس این  
 را که شنیدند بدو دانستند حالاً بشنوبان اشکال و اسئوالیکه فلوب خطور مینماید در او  
 ذکر کیفیت جناب سید الشهداء پس میگوئیم حاصل السوال اینست که چرا خلافت عالمیان صرف  
 نکرد ای بر نکر دانند انقوم کهار را از این نحو کیفیتان و از این نهج بهر حق و بهر حق



# در بیان کمال اهمیت کمال ائمه

۱۱۸

و مقصود از این سوال آنست که چرا خفیه اسلب شده و اخبار از انقوم که از نکردن آنکه لازم  
 بیاید که این سوال موافق قواعد امامیه عدلیه نباشد و لازم بیاید اینست که امرشها در جنبه  
 سید الشهداء که از امور مخومه بود در عنایت از لایحه مخفی نشود و فواید مرتبه بر آنجا  
 نشود بلکه مقصود از این سوال آنست که خلاف عالمان قادر بود بر اینکه از انقوم که اسلب کند  
 قدرت و قوه ایشان بر انکفیات که معول داشتند در شهرات انظار و بر اینان بهر وجه  
 انکفیات هیچکس از جن و انس و سایر اصناف و افراد ذی حیوة از ابتدا خلقت دنیا کشته نشد  
 است و بهر انکفیات نیز کسی کشته نخواهد شد اما دامنه این دارد دنیا باقیست و محصور  
 بعباره مختصره و واضح اینست که مینا بشخصه زره از زخم و زرق بفلو و انقوم که از  
 انداختن آنکه انکفیات مذکوره را که دل شکر را آب میکند بعمل میاوردند پس اینست  
 اشکال و مخبر سوال که بیان کرده شد بهی که همه کس میفهمند و این اشکال چنانچه اشاره  
 شده بفلو با کثر محبتین و مخلصین خطور مینماید و از حل و کشف این اشکال و جوابان  
 این سوال عاجز میمانند و جمعی از اعزّه اجتهاد و اجداد اصداقا از این حقیر مشافهه سوال کردند  
 و در ردّه لو ب خودشان اظهار نمودند و گفتند که نزد یکستان این اشکال اجکرها را سوزان  
 نماید و اسندعا کردند که عقده این اشکال را امحل کنم و جواب وافی و شافی نزد یک بفهم  
 همه از خواص و عوام بدیم پس این حقیر عقده این اشکال را در اصل کتاب عربی یعنی اکبریه  
 فی اسرار الشهادت منحل کرده و جواب شافی از این سوال داده شد بچپتنی که فلو ب جمعی  
 کثیر از مؤمنین و شیعیان بعد از شنیدن آن متور شد و سرور و ابتهاج معنوی ملکوتی  
 فلو ب منوره آنها را پر کرده و حاصل و مختصر جواب این است که چون خلاف عالمیائیه و  
 زاری کردن مردم برای سید الشهداء فریب و نظیره کله نوحیدوار دارد در عنایت  
 از لایحه اش و سید المرسلین چنانچه روح الهی فرمود من قال لا اله الا الله و جنب له الجنة  
 همچنین فرمود من بکر علی الحسین و جنب له الجنة و خلفاء الله نعم و اوصیاء رسول الله در بیان  
 و توضیح انکلام اول فرمودند بشرطها پس بعد از ملاحظه این امور و تفکر صحیح از آنها  
 محقق میشود برای اصحاب از همان مستقیقه هر چند عوام باشند که شرط و جواب بختیست



119

[illegible]



# در ذکر اسما انقوی که سلب کبرند و دنیا امارت

۹۲

این کفایت نموده بخواه توضیح و بیامینگویم که حکمت بالغه خلایق عالم است و الطاف و تفضل است  
 غیر متناهیه حقیقت و سابقه عنایت از لایحه بر این پنج فرار گرفت که متعال محمد مصطفی و  
 کتبشان شهادت بنابر سید الشهدا بنوعی باشد که ان اشخاص و انجما عینکه قلوب ایشان را بسبب  
 غایت و فسان بسبب خوار نشین میخوانند اگر آنها هم بشوند کبریه و زاری میمانند  
 و از دیدها سبب از شک میروند تا آنکه فیض عام باشد و رحمت شامل همه موجودات  
 گویند لا اله الا الله شود یعنی از اهل و لایق و محبت الله نعم و اهل بیت سوال الله میرو  
 این هنگام خوب توافق و تعاون مبارک و دل رسول الله خواهد شد یعنی فرموده انحصار من و  
 لا اله الا الله و جنت له الجنة و فرموده او من بکی علی الحسین و جنت له الجنة پس ستر این بود  
 که حقیقت انقوم کفار را خدایان نموده بحال خودشان گذاشت و هر طور که دل خودشان  
 خواست کردند پس اشکال من دفع شد و جواب رغبته و وضوح معلو گشت و باز میگویم  
 که ستر دیگر نیز در این مقام هست از اینست که حقیقت خواست اظهار غرور ابدی را در جاد  
 صبر و شکیبای محمد و آل محمد و منکشف نماید برای انبیا و مرسلین و اوصیا و جمیع ملائکه  
 تا آنکه معلوم شود برای آنها تفضیل هر یکی از محمد و آل المعصومین و جمیع انبیا و اوصیا و ملائکه  
 ملئکه و این معلوم شود برای همه ستر از اسرار حکمت بالغه حقیقت در باب پشای و عهد گرفتن  
 از جمیع انبیا و ملائکه ملئکه نبوت مطلقه و ولایت مطلقه علی رضی عن چنانچه این عهد  
 پشای از همه انس و جن گرفته شده است **باب پنجم** در بیان امور متعلقه بسبب نهی  
 میخیزد در بیان مناسبات و مرتبطات پس کلام در بیان رضمن چند مجلس و مقام ذکر  
 خواهد شد **مجلس اول** در بیان سبب بهی کردن انقوم لباس و ثوابان  
 امام مظلوم را بعد از شهادتش پس فیصله خلفه الله نعم را اسحق خضر می گرفت و او را  
 انکار و پوشید مبتلا بر صحنه مویشا آن در چینه شد و در آن فیصله یافته شد یکصد  
 نزدیک به بیست مواضع سیوف و رماح و سهام و سر و پل آن حجة الله الکبری را بحین  
 کعب التیمی گرفت و انکار مبتلا شد بر زمین کبری و عمامه مبارک را اخضر خضر می گرفت  
 و بعضی گفته اند جایزین برید از دی گرفت و او را عمامه سرش کرد مجنون و دیوانه گشت



# د ذکر اشخاصی که سلب لباس میبایست

۹۴۱

و بر سر زاکه از خربود مالک بن یزید کندی لعنه الله تعالی گرفت و انکار بعد از واقعه کرنه  
 بخانه آمد و خون بر سر زامیشست پس آن گفت ای ملعون بر سر رسول الله را سلب نهی کرد  
 بخانه من داخل میکنی بیرون برو و در شوازم حلقه بپوش و با نش بر کن و انکار در وزیر  
 روز فقیه تر شد و با سواحوال رسید کدائے و سائل بگفتی میگرد و از دستهای انکار در دست  
 خون ریخته میشد و در تابستان مثل چوب خشک میشد و در بعضی از روایات ذکر شده  
 است و فیه که انکار بر سر شریفان میزنش آورد بر نش گفت این بر سر حسین است خون او را به  
 شو پس از زن کریمه و زاری نمود و گفت بل و عذاب برای تو باد پس رسول الله را کشته و زهر  
 او را آوردی و الله من بانو هم صحبت خواهم شد ابد پس انکار بر سر خواست و دستش بران  
 کرد که از نواظر الطه بزدن من فرستاد شد انکار بر سر در رسید و در داخل در انکار  
 شد و دستها در آن اثر کرد بنحی که دستش همان وقت قطع شد و انکار در وزیر و وزیر  
 شد تا بکدائے رسید تا آنکه بعد از عجم رسید و بغین مبارک آن امام مظلوم را اسود بن خالد  
 لعنه الله تعالی سلب کرد و برداشت و طیفه مبارک را که از خربود فیس بن اشعث لعنه الله تعالی  
 گرفت و در عین مدینه ابن سعد و ولد الزنا گرفت و او را مختار رحمة الله تعالی بای  
 عمره که فائل ابن سعد و ولد الزنا بود میخشد و شمشیرش را جمیع بن الحلق الازدی گرفت و در  
 بعضی روایات او را اسود بن حنظله بن یثیم گرفت و در روایتی خوی مرد کافر هاشمی  
 گرفت و در روایت دیگر که انشامشیر اخر الاحر بدست حبیب بن هزبل رسید مخفی ماند که این شمشیر  
 سلب نهی شده و الففار نبود و هم چنین آن در عینکه سلب شده و داودی نبود زیرا که  
 و الففار و داودی از دخا بر و موارد بنو ث و امامت میباشند و بغیر از خلفا  
 الله تعالی و اوصیای رسول الله که نمیرسد بلکه برای پسران قدره و قوه حفظ و برداشتن و کنا  
 آنها نیست ابد و ایضا مخفی ماند که سر او بل سلب نهی شده غیر اینچیزی بوده است که سائر عو  
 انچه الله الکبری بوده است و ممنوع و محال است سلب نهی شود سائر عو انچه الله تعالی و انچه  
 صاحب کتاب بنی المذاب ذکر کرده است که هر ثاب لباس انچه الله را سلب نهی کردند خبیث  
 عورتها غلط اندر غلط است موافق مذهب حقه حقه شعبه نخواهد شد اصلاً و ابداً بلکه



# در بیان احکام و سبب و حکمت مناجات و نماز و محاسن

۱۲۲

موافق و نه جور نشود که از اهل سنت بدعت و انکشتن مبارکشان از کافر و لدا الزنا  
بجدان بن سلب کلی سلب کرد و برد و لکن بچه کفیت و بچه بخواب و او بدلاه و امصبتا  
چه طور بنویسم و چه نحو و لم جار نشود بهر حال چون انکافر خواست انکشتن از امام مظلوم و از  
انکشتن اشرف انوار طهرین بیرون بیاورد نتوانست ترع نماید نظریا اینکه حقن اطهر انوار الطیب  
انکشتن حسیبیه شده بود و ان بانکشتن مبارک قائم و مستحکم ملصق شده بود پس انکافر و لدا  
الزنا انکشتن از امام مبین را با شمشیر با خنجر قطع نموده و انکشتن را با انکشتن مبارک انور و نور  
مجلس و مقام و تکریم و بیافضیه مناسب پس بنویسم مخفی نمائند که چه مناسبت خوب دارد  
در این مقام ذکر خاتم نبی امیر المؤمنین پس آنچه از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است در بیان انکشتن  
که حضرت امیر المؤمنین در نماز جماعت بود با حضرت سید المرسلین و سائلی پیدا شد و میخواست صفوف  
دو کرد و سوال کرد احدی بران چیزی نداند و امیر المؤمنین در حالت کوع اشاره بانکشتن  
در دست مبارک داشتند و از باز عطیه فرمود و ابیه وافی هدیه در اثبات امامت و ولایت  
مطلقه در شان ایشان از امام مبین نازل شد پس از حضرت صادق علیه السلام سوال کردند که بقیه  
انکشتن چه بود پس انحضرت فرمود بکن انکشتن بختیال با قوت احر بود و او را حضرت امیر المؤمنین  
و فتنه طوفی بن خرازا بقتل رسانید از انکشتن ترع کرده بود و طوفی بن خرازا پادشاه و  
ملک بود از ملوک کفار باز با حضرت صادق علیه السلام عرض کردند که فتنه انکشتن چه فتنه میباشد انحضرت  
فرمود فتنه او بشدد خراج شامان و اطراف و نواح و متعلقات شامان باز عرض نمودند  
اینچه فتنه میشود پس انحضرت فرمود هزار بار شتر از طلا و نقره و چها صد شتر از طلا و  
ششصد بار از نقره و لکن غزالی در کتاب سیر العالمین در باب خواص البتوه ذکر کرده است که  
امیر المؤمنین نصبتی کرد در نماز در حالت کوع خاتم سلمان بن داود که جمیع اساس  
ملک و سلطنت و لشکر و انس و وحش و طيور را بر و بار و غیر ذلک که حد و احصا ندارد  
نسبت خاتم بود و بعد از نصبتی باینخاتم ایه امامت و لایحه مطلقه یعنی اتما و لیکم الله و  
رسوله در شان ایشان از امیر المؤمنین نازل شد و حاصل آنچه ذکر کرده است با توضیح نامه  
و شرح و بیاسافی از این احقر اینست که در نزد یکی زمان بعثت سید المرسلین دو شخص



# در بیان کیفیت سید عالم مبارک علیه السلام

۱۲۲

بودند از اهل مغاربه و از علوم سماوی و کتب انبیاء سابقه و علوم غریبه با اطلاع بودند  
و علاوه بر این از اهل دیانت و منصف جلوه می نمود و متوجه و از طالبان مرآت عالمیه  
بنیز بودند نام یکی بلوفا و نام دیگری عقان بود و سفر طول و دراز کردند تا آنکه رسیدند  
بموضعیکه در آن باغ و بستان بود مثل باغهای بهشت و جسد حضرت سلیمان بن داود  
آن باغ بود در بالای یکسری عقان غرام و ادعیه بسیار خواندند تا آنکه طلسم اشکسند و  
داخل باغ شدند و بلوفا تقدم کرد تا آنکه خانم از انکشت سلیمان نزع کند تا گاه از زیر تخت  
از درگاه بزرگ موکل بر حفظ این غوامض اسرار الهیه سرپوش آورد و یک نفخه و دم زد  
بلوفا را سوزانید پس عقان شیشه ریخته شده یعنی افروخته شد از جیش پیر و آورد و راه  
سوخته بلوفا را بخت پس از آن باذن الله تعالی زنده گشت پس مرید دوم و مرید سیم باز مثل مرید  
اول شد باز حوص و طمع بر آنها غالب شد پس مرید چهارم خواست باز دستبرد و خانم از نزع  
نماید باز از درگاه نفخه و دم زد و سوزانید و هلاک کرد و مبلغ علم عقان تا اینجا بود پس  
عقان شروع کرد بگریختن و خود بخودی می گفت با این کار شیطان بوده ندانست که این اشیاء  
با ملک بوده است با یک شخص مؤمن از طایفه جن موکل با مر حقیق بن عیسی حضرت سلیمان و خانم  
و سرپر و باغ آن پس از درگاه صبحه زد و گفت ای عقان برگرد و حالا ماند و نه هستی از جانب  
حقیق که خانم بر داری و لکن تصرف مکن و او را برسان بمحمد سید المرسلین نزد یکسری بخت  
رسولیکه حقیق تقضیل داده است و از جمیع خلفش و جمیع اهل ملامت علی بن سلام میفرستند  
و این انکشت مبارک او باشد پس عقان انکشت را گرفت و انطوریکه مأمور شد  
بود معمول داشت و جد و سعی در قطع مراحل و بواری نموده بعد از مدتی مدید بنه طیبه  
رسید و بمحمد سید المرسلین مشرف شد و بشفاف اسلام رسید و قضیه را تمام عرض آنحضرت  
نمود و آن انکشت را تسلیم نمود آنحضرت آن انکشت را ببردش و وصیتش امیر المؤمنین عطا  
فرمود و امر کرد بانکشت مبارک آن انکشت را عزیمت نماید پس رفت که امیر المؤمنین آنکشت را  
داخل نمود تا گاه فی الفور حاضر شدند طهور و طایفه جن و اصحاب رسول الله هم دیدند و  
مشاهده نمودند و برانهم شهادت میدادند و بعد از این حاضر شد و داخل شد و بایط



نام جتی که سلطان سلاطین و شهنشاه جمیع ملوک و سلاطین فاطمه طوائف جن از مسلم  
و کافر مستخر و مطیع و منقاد نوشدیم بهمان طور یک بر اهل سلیمان بن داود بودیم و امیر المؤمنین  
او را مرخص نمود و فرمود احتیاج بشما ندارم و بعد از مدتی در ملا اعلی در میان ملکوتین  
و ملئکه مباحثه و مکالمه جاری شد و بحث در پی مسئله که آیا امیر المؤمنین عم اینخاتم را که اساس  
ملک سلیمان و مدائن شجرش جمله کثره از اهل عوالم امکان نیست میشود در راه خدا اینهم  
بسا ائلی بدهد پس جمعی از ملئکه گفتند بلی امیر المؤمنین همین خاتم در راه خدا اینهم عطا مینماید  
اگر سائلی سؤال کند و جمعی گفتند چه طور معقول میشود که اساس ملک سلیمان و مدائن شجرش  
را در مقابل یکسوال عطا نماید پس همه ملئکه مسئلت نمودند از حضرت رب العزت و حقیقت که این مطلب  
برای ایشان معلوم و منکشف شود حقیقت دعوی و مسئله آنها را اجابت فرمود و ملکوت  
ارض را برای آنها منکشف فرمود یعنی هر چه در ارض شود آنها را از ملا اعلی نظاره نمایند  
و رؤیه کنند پس جبرئیل امین وحی بصورت سائلی میان صفوف نماز جماعت رسید المرسلین  
دور میزد و میکشید و اظهار سوال بنمود پس احدی را نفی بلکه نصف فرمائی بان ندانایان که  
نزدیک امیر المؤمنین شد و انحصار در حال کوع بود اشاره کرد بجبرئیل امین که اینخاتم  
اساس سلیمان را از انکشت مبارک کن ببرد و بیاورد و بدارد پس جبرئیل و فیکه او را پذیر  
کرد از انکشت انحصار و برداشتن اینخاتم پرید و رفت بسوی جسد سلیمان عم و ملئکه مگان  
سموات را مشاهده نمودند همه بیعت آمدند صبح و ضحی عظیمه میان آنها شد و صداها بلند  
کردند بنبی و تکبیر و تهلل و تجید حقیقت که همچنین عبد خاص دارد که خلیفه حقیقی  
و وصی رسول است و با و از های بلند گفتند طوبی طوبی لك یا امیر المؤمنین و وصی رسول  
رب العالمین که حقیقت با تو مبارکاه فرمود که مثل یونین دارد پس جبرئیل امین میبکفت  
لکم انکم اهل بیت انعم الله علیکم الذین از هب الله عنکم الرجس و بطهر که نظهر پس جبرئیل  
صعود نمود و قبل از انعام رسول الله نماز را با قبل از انعام نزول نمود و ابی وافی هدایت  
و شافی دلالتا و لیتکم الله و رسوله الخ از حقیقت رسید المرسلین هم رسانند پس انحصار  
اخر نمود بنشین مردم و عدم تفرق ایشان از مسجد و بعد از فرمود یا امیر المؤمنین که بزم



# در بیان کجاست در دنیا امیر و در جانا مانند با خضوع و تسلیم

۱۲۵

نزدیک رسول الله بنشیند و برای اظهار شان و جلالت نفرت باورد و نزد ختم فرمود  
 یا ابا الحسن کجاست خاتم سلیمان پس امیر المؤمنین عرض کرد که او را بسائلی دادم و سید کرامت  
 برای اظهار مراد و شئون آن فرمود یا ابا الحسن سپاس ملک و عظمت و لذت شوکت سلیمان  
 این را در زاد و مقابل بکوال بخشید پس آنحضرت گریه نمود و عرض کرد یا رسول الله چه میکند  
 اهل بیت طاهرین نور دنیا و مافیها را که در حلالش حساب خواهد شد و در حرامش عقیق  
 خواهد شد پس انوقت سید المرسلین آنحضرت را با غوش کشید و معانقه نمود و فرمود طوبی  
 لك طوبی لك یا امیر المؤمنین حق رب العزیز بسبب مباحثات فرمود بلی که گریه بین مقبرین بود  
 انوقت بیان فرمود نزول وحی را و ایة اتمنا و لتکم الله و رسوله الخ خواندن این حاصل کلام عزالی  
 با شرح و بیانشانی از این احقر و ظن این احقر بر اینست که مینا آنچه از صادر فرمود و اینست که بود  
 در باب صدق بخاتم و نزول ایة شریفه و ایة شریفه و ایة شریفه و ایة شریفه و ایة شریفه  
 عزالی ذکر کرده است هیچ منافاة و تنافض و تعارض نیست بلکه توفیق و جمع بین اینها  
 این دو روایت ممکن است پس میگوئیم امیر المؤمنین در حالت کوع در نماز و مرتبه نصرت  
 نموده است و یکی بخاتم طوفین قرآن و در دومی بخاتم سلیمان بن داود و ایة شریفه و  
 مرتبه نازل شده است و نظائر این در کتاب کرم موجود است مجلس مقامات  
 اشاره بسؤال و جواب مباحث پس میگوئیم مخفی نمائند که اگر کسی سؤال کند و بگوید که امیر المؤمنین  
 در حالت نماز خضوع و خشوع و حضور و توجه قلبش بمرتبه بود که نزدیک میشد فنا  
 فی الله بشود پس چه طور میشود که در همین حالت التفات بسؤال سائلی نماید و اشارت نماید  
 بترجم خاتم از انکشت مبارکش پس جواب این سؤال اینست که اگر عارف و موحده بمقام اکملیت و  
 اتمیت رسیده باشد در عرفان و معرفت حقایق ان وقت التفاتان در حالت نماز یا مثلاً  
 این امر مذکور منافات و تضاد دارد قطعاً با حضور قلب و خشوع و خضوع آن و لکن خلف  
 الله و امام و کتاب بیگن و حجة الله علی جمیع خلقه من بعد اینه رسول الله شان و مقامش  
 از ان اجل و اعلی و ارفع است که امثال این التفاتان مختص باشد بقدر ذرّه بخضوع و خشوع  
 و این مطلب را بخوانم بر همان دلیل ذکر کرده ام در جمله از رضا بنف در معقول و منقول



# در بیان اخلاص و امانت و حقیقت ایمان و توحید و نبوت و کبریا

۱۲۶

و بر آن وضع و شد بدو نایب این جواب که ذکر کردم بحدیث دیگر که مناسب بمطلب باشد  
و منضم منقذ از منافع امیر المؤمنین شود ذکر میکنم پس میگویم از این عباس پسند معبر  
روایت شده است که کسی بخند من سید المرسلین و شرف چاق و فریه هدیه آورد رسول الله  
قبول نمود و در جمعی از اصحابش نشسته بود فرمود که هر کسی در کعبه نماز بکند و از اول نماز  
تا آخرش بخضوع و خشوع باشد و حضور قلبش نبهی باشد که هیچ امری از او در دنیا بقلب او  
خطور ننماید پس یکی از ایندو شریبا و عظام بنمایم ابن عباس میگوید احدی از اصحاب رفقه اثر  
اینرا دید و همه ساکت و صامت شدند امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله من میگویم انحضرت  
فرمود بسم الله پس امیر المؤمنین مجدداً وضو نمود و شروع کرد بنماز و او را با تمام رشتا  
پس جبرئیل امین نازل شد و عرض کرد عطا کن یکی از دو شری را بعلمی سید المرسلین فرمود  
بلایا احیای جبرئیل برادر من و وصیم بوالحسن از اول نماز تا که سلام برسد با خضوع و خشوع  
و حضور قلب بود نبهی که هیچ امری از او در دنیا در دلش خطور ننمود و لکن در وقت سلام  
دادن در دشت کند زانند که دو شری کدام چاق تراست فریه تراست تا او را بکرم جبرئیل  
عرض کرد این امر دنیا بود اینهم از برادرش بوالعباس و صاحب حق بود زیرا از اول قصد  
این بود که اینرا بیج کوده در راه خفگی با بنام و قراء و مساکین تقسیم نماید از اینجه  
در وقت سلام دادن او را از دل کند زانند مخفی ماند که غرض رسول الله از این وقت نمود  
اظهار منقذ بزرگ از منافع امیر المؤمنین بود تا آنکه احباب و مخلصین و اعدا و منافقین  
بشنوند شهادت خفتم و جبرئیل امین را برای امیر المؤمنین پس میگویم ایشعیا و ایمن  
چون این دو منقذ عظیم از منافع بعد و لا بحضرت امیر المؤمنین شنید پس حال امت  
فهمید بر سر و سپنه زیند و مجنون و ادرخت لباس زاپاره پاره کنند و بسوزند و  
حسینا و امطلو ما بگویند زیرا که منافع جناب سید الشهداء محالی و مظاهر ملکوتیه و  
نورانیه و روحانیه و معنویه منافع بدو مادر و برادرش بود و لکن اینرا باید فهمید  
این بحالی و این مظهریه بجهت خوی و چه طبع بود ایه بلی همه بخود در یاد را غم اور و اشک ریز  
و طبع کوه کوه مصائب افزون بود با فکر و تأمل نمیکند که جناب امیر المؤمنین که اکثر



# در بیان آنکه انکشتن منتهی در بیان آنکه انکشتن منتهی

۱۲۷

اساس و مدار ملك سلیمان بود در راه خضعه او را در مقابل سوال جبرئیل امیر بشید  
اما جناب سید الشهدا در راه خضعه انکشتن شراب کافری و اکتار کرد که ان انکشتن بخون ان  
خلیفه الله نعم مصبوع و ملون برنگ پا فون اهر شده بود پس این انکشتن باین سبب صد هزار  
مرنبه اعلی و اشرف و انور و افضل بود از انکشتن بکه مدار و اساس ملك سلیمان بود از راه چه  
طور باین بهیج نباشد و حال آنکه هر روز از ان خون اطهر و الحیب که در ان انکشتن بود افضل و  
اشرف و اعظم بود در نزد خضعه از ارواح و عفو جمع کثیر از ملئکه و روحانیین اهل آه  
ابدل بسوز و ایچکر خوشنویسان صیحه فریاد بکش و ناله کن و الصیحه و املو ما بکوز بر که  
جناب امیر المؤمنین و منبکه بانجام نصدق فرمود در حالت رکوع در مقام قنای الله یعنی در  
مقام قنای بود اما جناب سید الشهدا در وفات و اکتار کردن خاتم در راه خضعه در عین  
لحظه مجروح و قنای الله بود و چون مقام رکوع و سجود اعظم مقامات نذل و تخشع برای حق  
نعم است و امیر المؤمنین خاتم بخشید در حال رکوع نمود اما جناب سید الشهدا در حال خا  
بخش در راه خضعه جمع اعضا و اجزای بدن شریفش در خاک و خور غلطیده و هم این اعضا  
و اجزاء طیبه و ظاهر و شریفه و نورانیته شعشعانیته همه در خاک نذل و تخضع و تخشع  
مثل ساحدین شاکرین بسجده بغیرتیه و در سجده بغیرتیه بودند و سرانور اشرف و اطهر  
اطبیاش در سر رخ طویل بدن کرشکر و تکبر و بیسج و نهیل مشغول بود سبحان الله عجیب مقام  
است و عجب اسرار است عقل اصحاب فهم و نگا بفهمید بعضی از این مقامات و ازین اسرار در  
تخیر واضطر البت محقق نمائند که از سند معتبر از محمد بن مسلم روایت شده است که بحضره صادق  
عرض کرد که خاتم جناب سید الشهدا آخر بکه رسید شنیده ام در روز کربلا از انکشتن  
مبارکش او را بیرون آورده اند و نهیب عارف نمودند انحضرت فرمود همچین نیست که شنیده  
ان انکشتن از رسول الله با امیر المؤمنین رسید و از امیر المؤمنین بحسن مجتبی رسید و از حسن  
مجتبی رسید الشهدا رسید و از ابی سجاد بن زاده بود و او از ابیدم زاده بود و  
او بمن داده است الان در نزد من است و هر روز جمع بانکشتن میکنم و نماز میکنم پس منگو  
که انچه بشنید که از صادر و روایت شده منافاه ندارد بان روایتی که گذشت یعنی باین



# در ذکر احوال و احوال جناح و احوال و احوال

السلام علی انکشان امام مظلوم راورد و نهیب کرد و بر آنکه از انکشان که صادر و فرمود  
 از ارموار پشون و خلافت و امامت بود ان البته باید و نود خلفاء و الله تع و اوصیا  
 رسول الله باشد اما ان انکشان که بجد بن سلیم کافر بود از ارموار پشون و خلافت و امامت  
 نبود و محمد بن مسلم همچنین فهمید بود که ان انکشان که در کربلا بودند و نهیب کردند از  
 ارموار پشون محمد مصطفی و علی قرطبی بوده است چنانچه سابق سوال محمد بن مسلم بر این مطلب لاله  
 دارد پس حضرت صادق ان بر نفی فرمود و نیز محققان اند که چنانچه در روز عاشورا ثابا بک  
 جناب سید الشهدا غریز انلباس که سائو عورت بود و خواه او را سربل بگویم خواه سربل نه  
 گویم سلب نهیب نمودند و همچنین ثابا لباس سائو مستشهادین خواه عتره هاشمیه و خواه  
 سائو اصحاب بودند و نهیب غارت بودند و هیچ چیز از اسب شمشیر و نیزه و ثابا لباس  
 و سائو را شیانکه نداشتند مگر اینکه سلب نهیب نمودند بلی از احد سائو عورت نهیب سلب  
 نمودند پس چنانچه قدس و قوه بران نداشتند که سائو عورت احد از شهدا سلب نهیب  
 نمائند خواه ان شهدا از بنی هاشم باشد و خواه از غیر آنها پس شیعیان و محبای ان مقام را هم  
 نهیب بفرموند و اعتقاد نمائند و غیرین نهیب را اعتقاد نمودن با کفایت دلیل برضا عصبه  
 ان معتقد با ان قائل خواهد شد با و شش در زینا احوال و جناح و امور که از ان  
 صادر شده است و روز عاشورا و بعد از شهادت خلیفه الله تع و همچنین در ذکر کرامات  
 مناسب این باب کلام درین باب در ضمن چند مجلس چند مقام ذکر خواهد شد مجلس  
 مقام اول ذکر احوال و جناح بعد از شهادت خلیفه الله تع پس میگویم و فتنه  
 جناب سید الشهدا در درجه شهادت رسیدن و جناح نغمه میر و صهیبل و حجه میگرد  
 و تختی کشتگان میگرد و احد بعد احد و نظر بانها میگرد این سعد و لدانها امر کرد  
 بکبریا و بیاد و بدینراهن این اسب بهترین جناد جنگل رسول الله است پس سوارها از  
 چهار طرف ناست و ایندند برای نصاب و پس انچون انقوم کفار را با پهاش میر و بدندان  
 میگرد تا جماعتی را بچشم فرسناد و چندین سواره را از پشت اسبها انداخت و فتنه سوار  
 از پشت اسبها انداخت و را حور و حور و قطع و قطع میگرد و میکشد و در بعض



# در اندرز و احسان بآبائ و اسباب از انچه خداوند

۱۲۹

از روانان چهل نفر را کشتن پس این سعد و ولد الزنا بیانی سوارها کشته و در باشد از ان نابه  
 بینم چه میکند و بچه مر مشغول خواهد شد و چون انقوم کهار از ان دور شدند و ان فهمید  
 که حال در طلب ان نیستند پس شروع کرد بنظر کردن بنعسها شهدا و انها نخطی نمود و  
 همه میفهمیدند که جسد انور اظهر جناب سید الشهدا را طلب نمایند تا رسا بند خود شرا  
 بان اهاها حکرم بسوزد لم پاره پاره شو پس شروع کرد بپوشیدن بجسد انور باها  
 اینجا ل صهل میکرد و بغیر منبر و کبره میکرد مثل کبره زن ثکلی و در حجه اش میگفت الظلمه  
 الظلمه من امه قتل ابن بنت نبیهم و در خبری وارد شده است که در غزوه صفین لشکر معا  
 شرعیه فراترا احاطه کردند اما بر لشکر اعدا و سلمی ملعون منع میکرد که اصحاب امیر المؤمنین از  
 ان آب بردارند و احدی از امرا و رؤسا لشکر امیر المؤمنین نادر نشدند و انکه جماعه بردارند  
 و انقوم کهار را از شرعیه فرات منفرق و منزه نمایند پس جناب امیر المؤمنین سید شهاب  
 اهل جنة بعه مظلوم کربلا را با پا نصد سواره فرستاد تا انکه شرعیه را بگیرد پس انمظلوم  
 کربلا روحی له الفدا با پا نصد نفر شرعیه رسید و انقوم کفار بعه لشکر معویه را بعد از  
 کشتن جمعی از انها منفرق و منزه ساخت و شرعیه را بدشاور و در پس امیر المؤمنین فرمود  
 ای مردم ای اهل لشکره این حسین پسر من و پسر رسول الله در عرصه کربلا کشته خواهد  
 شد بگشاید و اسب از مردم نفرة کرده همه میکند و در حجه اش میگوید الظلمه الظلمه  
 من امه قتل ابن بنت نبیهم و هم یفرقون القرآن الذی جابه الهم بعد از ان جناب امیر المؤمنین  
 ابن رویت خواند و کل ذی نفس و غیر ذی نفس یجری الی اجل بالی با فدار ان  
 الحسین جارا قبل مصرعه علما یقینا بان بیلی باشد پس انجوا اینکه بمنزله انسا کاط  
 بود خودش را در خون اظهر اظهر جناب سید الشهدا عم مخرج نمود و غلط ایند قصد  
 خنام ال الله تع و حرم رسول الله کرد در حالیکه صهل عالی بلند می نمود و فریاد می کشید  
 و دستها را بر زمین میزد و صوت ناله و فریادش بوازی و صراخها را پیر کرده باز در حجه  
 می گفت الظلمه الظلمه من امه قتل ابن بنت نبیهم و جمع مردم بحال ان ابن صاحب قانظر  
 میکردند و تعجب می نمودند و طلب خیمه ها حرم رسول الله می نمود و در نزدیکه خیمه صهل







# مرکز جنت بسوی جهنم خاص شد چهل و چهارمین مطلب

۱۳۱

انها اینست که حقیقت بعد از این ابواب می توان دانست آنها مسجبات خواهد شد بعد از این مختار  
کرد بخواهرش و گفت اینخواهر هر خیز و نظر کن که این دو الجناح چه خبر آورده است بل و الجنا  
خبر آورده است که پیغمبر خلق الله تعالی و پسر سید المرسلین را کشتند ااه و اطفاه و اسفا برا  
مصرع ان مظلوم لبشته و بعد از این بر نور و ضیاء امة سید المرسلین ظلها غالب خواهد شد  
ایمیرک ایمرک چرا مرا بعوض و فدای غیر لبشته لیبری حقیقت انتقام بکشد از این قوم کفار و خیر  
بکشد از اینها و افعال و کردار این قوم کفار جمیع آنها را از بهود و نصای و مجوس  
تجرب و در پس چون زینب صدیقه مظلومه معصومه اشعار مظلومه را شنید از چمنه پر و ن آمد  
در حالیکه صیحه بلند کرده و ناله و زاری بشنود و افغان منبکد و میبکشد مصیبه فوفان  
نالی با شعاری و ان محیطها وصفی و افکاری و بعد چند شعر دیگر فرمود بحمل و حاصل  
انها اینست ااه چه طور و چه نهج امر و ز نظر کنم و جسد اشرف و انور برادر مراد زمین کربلا  
بپس و عرف در پای خون به بنیم ااه بهر کجا نظر میکنم و در هر حال میبوم صورت مبارک انور  
افدش از خیال پرین نمیرود ااه و الجناح آمد و لکن چه فایده را مدتش انوفینکه صاحب  
که دارد من صبا کین و فقراء و ایام و خلیفه الله تعالی در پشتش میشد آمدش انوفین خیر و برکت  
داشت و پکاشن با این نهج میبامد و بعد از این فرمود ما للجوارح ااه الله من خیر من الا یجذل  
رون الضیم الصاری یعنی این اسب چرا یوفائی کرد و چرا خودش را بکشتن نداد نا انکه جسد  
ان به افتاد در نور جسد صاحبش شریح خدا و پسر شریح خدا و بعد از ان فرمود یا نفس صبر علی  
الدنیا و محنتها هذا الحسن الی رب السماء صای یعنی ای نفس صبر و شکوائی کن بر مصداق  
مختشاد دنیا که روح انور اظهر اقدس برادر حسن مظلوم در درگاه کبرای حقیقت است  
پس اهل حرم رسول الله ص و فینکه نوحه و زاری اشعار دلسوز و جگر گداز زینب معصومه  
مظلومه شنیدند همه از چمنها پر و ن آمدند ناگاه نظر انظار اهل مظلومیت و الجناح  
افتاد و انحالان و الجناح دیدند پس بر سر و سپنه لطمه زدند و سپنها را خواشیدند  
و جوی بیه ها از پاره پاره کردند و صیحه و صیحه نمودند و بشنود و افغان کردند و فریاد  
زدند و ایحده ااه و اعلیاه و افاطیاه و احسن و احسن و احزنه و احزنه و احزنه و احزنه



واعتباسا واثاره واسبابا الیوم فقد حتم المصطفی الیوم فقد علی المرتضی الیوم فقد ثلث طه  
الزهراء الیوم فقد خدیجه الکبری الیوم فقد الحسن والحسین پس ام کلثوم معصومه مظلوم  
دستها مبارکش بر سرش گذاشت و انگشتها پیش مشبک نمود چنانچه نسوان عرب ز حال  
ندبه و مرثیه همچین میکنند و صحنه و فریاد نموده ندای مکرر و اتحدا و احدا و انبیا  
و ابا القاسم و اعلی و اجعفر و احمد و ابی حسن در صحرای کربلا برد و خاک و زرد  
افتاده و سرش را ز قفا بریده اند و بدن او را طهر شرع را بن و بی ثواب لباس افتاده پس آنقدر  
کریه و زاری نمودند آنکه برای آن مظلومه غشیه عارض شد و مد هوش و بخت و حرکت افتاد  
پس باز سکنه مظلومه شروع نمود بندب کردن و انشأ اشعار نمودن پس فرمودند لقد  
حطسنا فی الزمان نوابه و مرفقنا انبایه و مخالفه یغی نوابه و زمان ما الی الله نعم و اهل  
بیت رسول را شکست چنانکه آنها و ندانها را انزیمان نیز کرد ما حرم رسول الله را پاره پاره  
کرد چند شعر در بیکر اینست که این دهر بیستاجفا نمود باین نسوان طاهران و بنات فاطمیان  
دردا و عزبت حاجی و نه والی داریم و نه صدکامعین و ناصر میثویم و عفار و حیات  
دهر همه بسو ما بیچارگان و مضطرب و محترمانندکان حرکت نمود و برادر جوانم را که پشت  
و پناه ما بود در رو فتد و آوردن نوابه و مصائب بسو ما و زاد دهر خوان بخاک مذلت  
انداخت و در زمین کربلا مثل فرزانه اصحی افتاد با ما میشود که او را فراموش کنیم نه والله  
بلکه روز بروز و ساعده بساعت مضایبان نزد کر خواهد شد و دردم ثابت و راسخ  
خواهد شد ااه اینست پدرم حسین خلیفه الله نعم و نوران نور عبور مصطفی و علی مرتضی  
و فاطمه زهراء و حسن مجتبی در حال مذلت افتاده و مستغری لجه خوشت و باین سبب درین  
حققت و شریعت حتما مصطفی مظلومها و نار بکی عارض شده و نزد یکشد که جمیع طرف معاذ  
و علوم حقانیه ربانیه منست شده شریعت سید المرسلین مضحک شود ااه و او بلاد  
و امصیبتا اگر ایچه بمآ اهل بیت رسول الله رسید بکوه رضو میسر رسید آنکوه قطعه قطعه  
میشد و از چهره اجانب منداشی میشد ااه چه طور و دارم که من زند بمانم و صور و انور  
افدس پدرم خلیفه الله نعم از نظر غایب شود و جسد ازکی و اطمینان نورش در زو حال و



# در بیان مال کا و جنان و حقایق و احوال و احوال

۱۱۳۳

و یک کربلا در فن شود با قلب حزین و غمگین چه طور نشی خواهد پدید بر فن و حال آنکه مثال  
 من مثل الشخص السکه افلیح و شیخ برای آن عارض شده بنحی که نصف بدنش بچس و حرکت کند  
 و مرده است نصف دیگرش زنده است مخفی نماید که هر چه در دستش است و درین فصل ذکر شد  
 از حال آن و مفاصل آن حرم رسول الله ص و از حال آن و افعال و کردار و الجناح یعنی در آمدن  
 از مصرع خلیفه الله نعم بسوخته ها و در آمدنش و مرید و قوم جامع حاصل و محمول جمیع  
 آثار و روایات و جامع جمیع اقوال اصحاب کتب مقاتل است و لکن کلام بانی میماند در کیفیت  
 مال امر و الجناح با پنجه آخر مال و الجناح بجا خواهد آمد در سبب حمل و معاد و  
 در ذکر کیفیت پس میگوئیم که جمعی از اصحاب مقاتل ذکر کرده اند که در الجناح در مرید و  
 آمدن از مصرع خلیفه الله نعم بسوخته ها پس در نزد جناب بسیار و فریاد و صیحه و  
 و کرب و زاری میجو و مثل این باران اشک را میبارانند که سرشته این زمین در نزد جناب بسیار  
 بسیار و نا آنکه جانور در راه صاحبش بجا افتد و لکن در روایت عبد الله بن قیس  
 بن هج و پسر است حاصل از آنست که عبد الله بن قیس میگوید پدرم در الجناح را میدوید و  
 مردم از خوف آن متفرق و منتهز میشدند این در وقتی بود که از جانب خیمه محرم رسول الله  
 بر کشته بود بسوخته مصرع و بجانب میدان و باز آن قوم کفار فضا و را میگردند و فتنه حمله  
 میکرد میگرد میگرد و متفرق میشدند و فضا فرات کرد و بگریه جستن کرد و در آن  
 او را در وسط فرات دیدند و بعد غوص کرد در فرات و الی الان خبر او معروف و معلوم  
 نشد و لکن ذکر کرده است جمیع که ان ظاهر میشود و در سنن ائمه ال محمد صلی الله علیه و آله  
 اهل بیت المعصومین المظلومین و عجل الله تعالی فرج قائم و فرجنا بفرجه مخفی میماند  
 که بکر و اب و پسر در فضیله و الجناح در اصل یعنی در کتاب اکبر العبادات فی اسرار و شهادت  
 ذکر کرده ام تفصیل و ان شاء الله تعالی در موضع مناسب و بن کتاب هم ذکر خواهد شد  
 و ظن نوی این احقر بر ثبوت آن روایت است بان نهج و تفصیلی که از روایت منضمین است و لکن  
 در اینجا و در بنمقالا از مستند ذکر کردن بکمطلب است و ان اینست که نباید و نشاید از مراد  
 در حیات و مقامات و الجناح بالکلیه غافل شدن و بجز اعتقاد لازم باید اعتقاد نمود



## در بیان احوال فرعون بنی اسرائیل

که در الجناح از موارد پست ماند و خلافت و فضل به مقام بان در روز عا شور و رسید  
 بلکه میتوان گفت که موارد پست نبوت و خلافت که از قبیل علوم و استیلا علوم نباشد بلکه از قبیل استیلا  
 و استیلا و انکسار و الان در بنو نباشد مثل ذوالفقار و درع رسول الله و روح و محو ذلت باشد  
 در الجناح از همه اشرف و افضل است چه طور همچنین نباشد که در اکثر ساعات روز عا شور  
 در کسب جولان و تحمل زحمت و مشقات از نشستی و خستگی و الام و اوجاع جراحتها و  
 زخمها و بیهوشیها بود پس بسبب این افعال و کردار بمقامات و درجات فایز گشته که عشر  
 از اعشار آن بلکه جزئی از اجزای آن به ثبت و ضبط نمیتوان آورد و لا ستماء و ذینکه ملاحظه شود  
 افضل درجات و اشرف و خصال انصاحب قاضی که به وزاری و داد و فرمان و شئون و افعالش  
 آن در مصائب صاحبش و آن افغان و کردارش بعد از امام امرشها در چنانچه تفصیلا  
 گذشت و ملاحظه شود اینصفا و توشدن آن بمرتبه بلند از ازال و شعور بلکه بجوهر عزیز  
 و دره پنهان عقل چنانچه امیر المؤمنین فرمود در روز صفین در شانش که در صهیون  
 خواهد گفت الظلمة الظلمة من امه قتل ابن بنت بنیها و چون شبعه مخیر و مؤمن مخلص و بن  
 امور مذکوره باره و تفک و ناقص نماید خواهد فهمید که مقام در الجناح بسیار  
 اشرف و ارفع و اعلا است از مقام رمکه جبرئیل امین یعنی اسبابان از اسبابها باشد و از  
 سوار شده بود در و فتنه فرعون و قوم ان حضرت موسی کلم الله نعم را و بنی اسرائیل را از  
 مصر بر و نکرده بودند و میخواستند آنها را بگیرند و بکشند و حضرت موسی با حق تعالی امر  
 کرد بنی اسرائیل را که داخل بحر بنیل بشوند و فتنه که آنها را داخل در باشد و فرعون اسبابان  
 سوار شده بود و خواست داخل در باشد و جبرئیل امین سواران رمکه بود داخل در باشد  
 و اسب فرعون بهوای انما در بان داخل در باشد و قوم فرعون هم غلبه داخل در باشند  
 تا آنکه همه غرق شدند و کلم الله بنی اسرائیل نجات یافتند الخاصل که سامری که یکی از بنی اسرائیل  
 بود و فتنه که جبرئیل امین بدو وارد داخل شده بود میدید که هر جا و هر موضع این مادیان  
 پامیکند در انحال و انزومین منصف بحر که میشود مثل حیوانات فهمید این مادیان از این  
 نشاء نیست بلکه از نشاء بهشت و نشاء ملکوت است حیوانات ملکوتیه حوله بخشد



# در بیان جزو الجناح با نامکالمه و التمهید

۱۳۵

پس از آنجهت بکشتن حال از موضع قدم مادران گرفت و کوساله از طلا ساخت و انحال داد شکم  
 از انداختن پس آنکس ساله را آورد و صدا کرد بهر حال مقصود اینست که ذوالجناح از وجود چند  
 خصوصاً از انوحیه که از خون خلیفه الله تعالی مصبوع و ملون شده بود بمقامی رسیده بود  
 که اشرف و افضل افراد و انواع حیوانات نشاء ملوکوتیه یعنی نشاء جنات عدن و فردوس  
 اعلی بود و بهر موضع و بهر جا که قدم میگذاشت اصفیاء آثار و خواص رمل که جبرئیل علیه  
 میخشد و در ضمن مطالب گذشته اشاره کردیم باینکه مقصود اتم جناب پیدایش از داخل  
 شدنش بران در و هیکل مجاهدان و مقائلان منجم و ابخوردن ذوالجناح بود بهر حال  
 التفاتان و توجهاً انصاف لایه مطلقه و مرآت امامت و خلافت و عصمت و رحمت و جلال  
 و قوت و مروت و جامع جمیع جنود عقل اغنی امام مظلوم بالنسبه بدن ذوالجناح در مقام  
 اعلی و ارفع بود پس با وجود این چه طور معقول و منصور میشود که جمیع اوصاف و کمالات و  
 درجانات ذوالجناح به ثبوت و ضبط بیاید پس از این تحقیقات شریفه معلوم میشود که انمعدن  
 عصمت و رحمت و قوت و مروت انجوان صاحب قوا و عقل از جمیع کثر از عقل اراد و وفاء  
 شروع بمقائلان و مجاهدان مطهر و خواص طریقه که در بیان این مطلب نیست که این ذوالجناح  
 امر و زبیب است از جنات و مشفقان خواهی شد و درازاء صبر و تحمل و بر انواع و اقسام  
 زحمت و مشقات خواهی ایستاد و این خواهد شد که نواز جمله موارث نبوت و امامت و خلافت  
 باشی و نشاء اخر و بهر جنات عدن و فردوس اعلی سوار خواهی شد مگر بر تو حقیقتی نیست  
 که اینک ذکر نمودیم مقتضای اصول است که مستنبطه بقره قدسیه با استنباطات دقیقه است  
 خواه انحال مشهوره دائره مبنا مردم اصل داشته باشد و خواه اصل و مستند داشته  
 باشد و انحال اینست که ذوالجناح در وقت شروع نمودن الخلیفه الله تعالی و الحجه الکبری  
 بمقائلان و مجاهدان با انقوم کفار عرض کرد که الخلیفه الله تعالی و اصحاب من امروز من  
 در میدان جدال و پیشم و دل را ضعیف نمائیم جمیع انواع زحمت و مشقات و با این غرض میکنم  
 برایشان نفع خورم و غیر آنها و لکن منبرم در نشاء عقیبه میچای و اسبها جنات عدن و فردوس  
 اعلی سوار شوی پس انمعدن عصمت و رحمت و مروت و قوت با ذوالجناح عهد و مشاف



# در بیان حدیث عجیب و غریب از صفای این شهر

۱۱۳۶

نمود و وعده داد و فرمود که در جناب عدن و فردوس علی سوار نخواهم شد مگر بر تو و این  
احقر و این را بالخصوص ندیدم که مستند این مقاله مشهوره باشد و لکن دانستید که امر واضح  
از آنست که احتیاج باین داشته باشد پس اعتقاد این احقر بر آنست که زوال جناح الان در خدمت  
امام زمان روحی له الفداء و عجل الله تعالی فرجه و فرجنا بفرجه میباید شد مثل سایر موارد  
بیون و امامت و خلافت بهر حال خواری عادات متحقق در روز عاشورا از ایه ثبت ضبط  
نمی توان آورد و در افعال و کردار و جناح جمله کثیر از خواری عادات و این احقر را  
تعمیم جمله از خواری عادات متحقق در روز عاشورا اشارت خواهم نمود بلکه طایفه از آنها  
بنوع تفصیل بیان خواهم نمود **مجلس مقاسم** در بیان بعضی امور واقع در روز  
عاشورا و ذکر حدیث در این مقام که منضم است جمله از خواری عادات و طایفه از معجزات  
انحلیفه الله تعالی و الحجة الكبرى سید الشهداء روحی و ارواح شیعته له الفداء و این  
حدیث را بسند معتبر جمعی از علما محدثین مثل شیخ حر عاملی در کتاب بصیرت المعجزات و حدیث  
کتاب بنظم الزهراء ذکر کرده اند بسند معتبر از مفضل بن عمر از حضرت صفای علیه  
الصلوة و السلام پس آنحضرت فرمود و منک فوم کفار جناب سید الشهداء را و اصحابش را  
از ابراز منع کردند پس جناب سید الشهداء با اصحابش ندا کرد و فرمود که هر کس نشسته  
است بیاید یا بخورد پس انگشت ابهام بآتش زد و روی ندانست بکمرش گذاشت و نصب کرد  
پس چنانچه از عین فواره بر حوض اب میخند میخند همچنان بود حال انگشت ابهام و راحت گفت  
منار کش پس اصحاب و عتره هاشمیه هم برخوایستاد و یک یک بنوع تعاقب میآمدند و  
در من خودشان را بان راحت گفت منار که میخواستند و اب میخوردند تا آنکه سیراب میشدند  
و بعضی بعضی گفتند و الله اب و شراب طهوری که من خوردم احدی از عالمین الی الان در دنیا  
همچنین اب نخورده است پس و منک جمیع اصحاب عتره هاشمیه بشهادت فائز شدند و امر  
شهادت جناب سید الشهداء بان تمام رسید و کان فی یوم العاشر عند المغرب فجلس  
فیسمهم باسمائهم و اسماء ابائهم فحییبه الرجل بعد الرجل فنفعدون حوله ثم بدعوا  
بالماء فطعمهم من طعام الجنة و یفهم من شربها ثم قال الصادق علیه و الله لقد را هم علی



# در بیان حد مفصل عمر صافی ال پیغمبر

۱۲۷

من الکوفین و لقد کثر علیهم لوعقلوا قال ثم خرجوا الرسول فناد کل واحد منهم الی بلاد  
مخفی نمایند که این حد را از حد پیش مسئله است خصوصاً و فیکه ملاحظه شود بقیه حدیث و  
نما مش که انشاء الله تع بعد از این ذکر میکنم و حالا شروع باین حد که ذکر شد میکنم بنحی که  
همه مخلصان و محبتا بفهمند پس مضمون اینست که روز عاشورا روز یک مغرب است یعنی  
سران و اطهار اند پس بنده شرفا پیش ملحق گشت و نشسته پس اصحاب عزه ما شمشیر که هر  
شهادت شده بودند بنامها خودشان و نامها پدران ایشان یک یک و احد بعد از احد بنیم  
فرمود و خواند پس همه آنها جواب دادند یک بعد از یک و احد بعد از واحد و هر یک خواستند  
و آمدند و در حول و اطراف انحصار نشسته پس انحضرت مائده خواند از جنان عدن  
ناز شد پس از اطعمه و اشربه بهشت خوردند و نوشیدند تا آنکه سیر و سیر یک گشتند پس حضرت  
صافی فرمود و الله همه اینها را از اجاعه از اهل کوفه دیدند بلکه جناب سید الشهدا عم این ابناء  
یقینان و معجزات باهر انما کورت بانها نمود و لکن عقل ابله نداشتند و مستدرج بودند  
در ضلالت و بعد حضرت صادق فرمود که ان اشخاصیکه جناب آنها مصاع طینه ظاهره  
نورانیته بود و این معجزات را دیدند ان شاء الله کویچندند و دیگر در معسکر ابن سعد و اهل النوا  
نماندند و هر چه قصد بلاد خودشان را کردند و رفتند مخفی نمایند که حاصل مطلب اینست  
که شهدا اگر بلا با این ابدان و اجساد بنویسند خودشان از مائده بهشت خوردند و اشامیدند  
یعنی بعد از آنکه رؤس مقطوعه مطهره نورانیته با ابدان و اجساد شریفه خودشان ملحق شدند  
پس از این معجزه با هر خواری عادات ساطعه از صاحب لایه مطلقه و خلیفه الله تع مصدا  
مبین ساطع و لامع خواهد شد بکراته کریمه لا تحسب ان الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا  
بل احیاء عند الله یرزقون پس حیرت و ندانست اهل کوفه و ان اشخاصیکه این واقعیه ساطعه  
عجیبه را دیدند و یاد شد بسبب تخلف آنها از نصرت و اطاعت ان امام مظلوم پس باز بر او تاکید  
و شد بدینگونه که اینجا عاثر اهل کوفه مشاهده نمودند که شهدا اگر بلا با این ابدان و اجساد  
بنویسند نشسته در اطراف جناب سید الشهدا عم و از اطعمه و اشربه مائده بهشت خوردند  
و اشامیدند پس شهدا اگر بلا با این ابدان بودند مقدار یک ساعت یاد و ساعت بعد از آن



# در بیان رفع اشکال حدیث مفصل بطریق مفصل

۱۳۸

بحالت اولیٰ خود بر گشتند و احتمال این دارد که از حدیث همچنین استفاده شود که ما را اینکه  
 اجتماع کویح و این حال کرده بودند شهدا بر این حال بودند یعنی بر سر مائده از بهشت و بعد  
 از کویح شدن و این حال آنها از کربلا شهدا بحالت اولیٰ با مر خلیفه الله تعالی بر گشتند بهر حال  
 حدیث اینست ثم انوا بحال رضوانی احدی من المؤمنین الا انا و هو علی سر بر من نور قد  
 حق به ابرهیم و موسی و عیسی و من جمیع الانبیاء و من ورائهم المؤمنون و من ورائهم الملئکة  
 بنظرون ما بقول الحسین ثم قال فهم بهذه الحالة الى ان يقوم القائم و اوفوا بما بینهم الحسین  
 عن یابی کربلا فلا یقی سماوی لا ارضی من المؤمنین الا حقوا بالحبس و حاصل مضمون انفق  
 شریفه این حدیث اینست که حضرت صادق علیه السلام فرمود که بعد از آن کویح را رضوا و درند با مباد و  
 پس احدی ننماند از مؤمنین مگر آنکه بسو جناب سید الشهدا مباد و انحضروا و انوقت بر تخت  
 از مشهور و انحضروا یا تخت را احاطه نمایند حضرت ابرهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی بلکه  
 جمیع انبیاء مؤمنین بنشینند هم منظر آن بشوند که جناب سید الشهدا چه خواهد گفت  
 و چه امر خواهد فرمود و با این حال خواهند شد تا آنکه قائم ال محمد ظاهر نماید و وقت هم  
 بزبان جناب سید الشهدا بکربلا بیاید پس انوقت ننماند احدی از اهل ارضین و احدی از  
 اهل سموات مگر آنکه مباد بر زبان انحضروا در خدمت ان امام مبین مباد باشند محقق نمایند  
 که این فقرات خالی از غرض نیستند مباد شد و فهمیدند انها بنیج تحقیق و رسید بحقیقت حاصل  
 مطلب سهل و آسان میباشد پس بسبب فقرات نفس حدیث من جمیع المجموع از احادیث مشکو  
 شمرده پس در مقام ايضاح و بیان بحول الله تعالی و قوت میگوئیم بکویحیه برای کلام صانع  
 که فرمود ثم انی یجبال رضوانی اخره اینست که این امور مذکور درین فقرات یعنی بعد  
 کلامش ثم انی یجبال رضوانی در عالم برزخ خواهد شد و در ابدان و اجسام مثالی و قواله  
 و اجسام برزخیه و مکان و مقر و اطن و ملکوتی بحال رضوانی خواهد شد و لکن حدیث  
 حدیث یعنی انفق را اینکه سابقا ذکر شد یعنی قبل از رسید بکلمه ثم انی یجبال رضوانی آن  
 معناست که بیان و تفسیر کردیم خواهد ماند و بیارتن و اضحیٰ مطلب اینست که ما بعد کلمه  
 ثم انی یجبال رضوانی هیچ مدخلت بمافیش ندارد اصلا و وجوب یعنی احتمال دوم در حدیث



# در بیان حق و در کما عصاره و نجای بر نهج عماد الشهدا

۱۳۹

یعنی از صد حدیث گرفته اند پس که ابدان دنیوی و اجسام اصلیه شهدا در ارض کربلا افتاد  
 بود یعنی بجای آنکه در حال شهادت و کشته شدن بود اما جناب سید الشهدا صاحب لایه کلبه  
 و خلافت مطلق بود و بجای عالی از اهل کوفه که خیام آنها نزد یک مصراع ظاهره شریفه شهدا  
 بود اجسام مثالبه و ابدان و قوالب زخیه شهدا را نشان داد و فرمود بدینها بنظرهور آورد  
 یعنی اینجا عالی از اهل کوفه دیدند که جناب سید الشهدا نشسته و در اطراف <sup>شهادت</sup> احتضار جمع  
 نشسته و سرها ایشان همه در ابدان ایشان بحالت جوده و زندگی و جناب سید الشهدا  
 برای ایشان مانند بهشت احضار فرمود و ایشان از اطعمه و شراب مانند بهشت بخوردند و  
 میاستامیدند و اهل کوفه همچنین اعتقاد نمیکردند که این ابدان و این اجسام ابدان دنیوی و  
 اجسام اصلیه شهدا است پس حسرت و اندامنا اینجا عاتق بانه و نهان رسیده اند و ابدان <sup>عالی</sup> اینجا  
 حاضر شدن جبال رضو یعنی حاضر شدن بواطن و ملکوتیه آنها و مشاهده نمودن کیفیت  
 قلبه از کیفیات کثره انقضیه که همیش در عالم برزخ ظاهر خواهد شد و احتمال دارد  
 یعنی احتمال دیدن و احتمال ندیدن پس آنچه قوی در نظر این احقر است که اینجا عاتق ذوق از قضیه  
 جبال رضو ندیدند پس آنچه بعد از قول صادق <sup>ع</sup> ثم انی یجیال رضو مختص است بنشأه اخوند  
 یعنی نشأه عالم برزخ و کلام مفضل در معنی این حدیث شریفه را اصل مدنی که راست است یعنی در کما  
 اکسیر العبادان فی اسرار الشهادان و لکن آنچه در پنکاب کربلا در غایت وضوح و بیاساس  
 و اسان بود فراخور فهم همه مؤمنین مخلصین شد بحمد الله تعالی <sup>ع</sup> ربنا و فایع  
 که در لاکاب جکر زا داغ نمیکند پس اینو فایع در ضمن چند مجلس و مقام ذکر خواهد شد  
 مجلس **معا اول** در بیان حق و در کما عصاره و نجای بر نهج عماد الشهدا  
 بسوخیام الاله نعم و حرم رسول الله و نهج غار و نمودن انکسار خیام الله و حرم رسول  
 و انش زدن انما عین کفار بر جنمها و همچنین بناسا و قضا باینکه در انوقت شد پس  
 قبل از شروع در بیان این و فایع اشاره میکنم بیک مقدمه مهمه پس میگوئیم مخفی نمائید بر شیعیان  
 اهل ایمان و مؤمنین مخلصین اهل ایمان که هیچ وقت نشد که احدی از انقوم کفار و منجم  
 خیانت نظر با حدیث از الله نعم و حرم رسول بلکه انصرا با حدیث از نسوان اصحاب با یک جادیه



# در رجوع و برگشتن و پیا کفایت حق نوشتن

عمران

از جوارى وصافى کند بلکه والله اعظم هیچ وقت در نشاندن بر این که عز و قلوب آنها بر این  
باشد پس اینهمه معهود و میثاقی مؤکد بوده است در عالم ارواح میباح حق و جناب بتدکثیر  
و علا و برین همین اصل و همین ضابطه از مقتضیات خواص خلیفه الله تع و خواص صاحب  
کلمه و خلافة مطلقه است همین که اشاره نمودیم کفایت میکند در بنیاد و الا شواهد ساطعه  
و دلائل لامعه کثیره داریم و از اینجهت بوده است که هر کافر و ملعون میخواست که از نسوان  
معصومات و بنات مظلومات و جوارى عقیقات بعضی اسباب و نحو اینشان بگرد با کتب  
میگفتند معصومه و مظلومه و عقیقه میزد و لکن روی مخش را بر منکر زانید تا آنکه  
نظرش عمداً بر آنها نیفتد چون این امر تمام را فهمید بداند بگرد بگرد اینهمه بفهمید و انباشت که  
در هیچ وقت احدی از حرم رسول الله و همچنین از منعلقات ایشان مثل نسوان مظلومات  
از اصحاب شهادت و همچنین از جوارى و صائفات ایشان زبان ندانند و لکن الناس ایشان  
بر انقوم کفار و رؤسا و امرا آنها کثوره نشاندند و ابد بلکه مشافهت بر آنها داشتند  
و لعنت میکردند و انقوم کفار هر چند بآنان زبانها و کتاب ماح ان الله تع و حرم رسول الله  
میزدند و لکن انچه و جرأت و جسارت نداشتند که جواب شتم و لعنت دهند پس مؤمنین  
مخلصین و شیعیان و محبتین باید این دو امر را چنانچه بپا گردم اعتراف نمایند عتقا  
خلافت این جایز نیست بلکه مورد و بخش جناب سید الشهدا خواهد شد بان مصطفی باد  
مشکلم با نکلام و انچه مخفی نمائند بر مؤمنین مخلصین که والله اعظم و بالله اکثر که چنانچه  
نوشتن کفایت شهادت جناب سید الشهدا صعب بود برین جفر یا بنصره که کویا قوه  
و مدد از این احقر بر داشته شده بود بالکلیه و عجائب و خوارى عادات مشاهده  
مینمودم از احوال حورم چنانچه اشاره باینحال نمودیم در ان مقام و همچنین نوشتن و  
و قضایا و ان مقام انچه بسیار دشوار و صعب است بر این احقر و در و از در  
میشود که میخواهم شروع بنوشتن و تابع ان مقام نمائیم هر وقت که کتاب پیش میکند شتم و  
میکردم حالا لا در و میداد که گویا هزار عفره هزار مار خواهد کرد و زود کار بر این  
هم میزد و بر میداشت و همین شب که شجعه است الان برای این احقر و زاد بسیار عجیب



# در نهج و عمامه و قبا و استیلا و اصناف و شایسته

کردم بلی سترش و وجهش واضح است بزا که جمیع اعضا و اجزاء حشیه نورانیه جناب سید شهادت  
برای هر یکی از این و فایع خون گهره میگرد و سرفراخند اطهرش در سربزه و مبارک اش  
بسوخته ها حرم رسول الله میگرد و نیزه و نیزه دار را بجرکه و لوزه و نوزل و فایا و رد و ایا لای ان  
کتاب الله المجید که نا و بلس و بطونش مناسب مقام بود میخوانند و مثل باران از چشمها مبارک کثر  
اشک میریزند یا نشینند یا بدباشند یا بدخافل شده اند که ان مظلوم و فتنه دار در رض کر بلا فتنه  
و خون غلطیده بود و لکن امر شهادت با تمام نرسیده بود اگر جمعی از کفار میخواستند بچشمها هجوم  
ببرند پس ان مظلوم بسینه مبارکش حرکت میکرد و بصوت ضعیف بانگ مینمود و میفرمود و یل بر  
شما ای یحییان و ای یغیران عرب من زنده و در جانات و شاهها حیا نمیکند و بسوخته ها حرم  
رسول الله هجوم میرسانند پس نفس کلیه ان خلفه الله نعم و ولی الله بر انکار غالب میشد و انها بطور  
حیرت و اضطراب بر میگشتند آه نمیدانم چه طور شروع کنم و چه بخون بولسم دست در حشیه  
و جمیع اعضاها بدن در نوزل جناب سید شهادت انهم شب معمو استم شروع کنم و لکن  
باز اضطرار حیرت بر من غالب شد و لوزه و نوزل در بدنم افتاد و نتوانستم بنویسم کویا  
قوة و قدرت بالکلیه از من سلب شده آه و اوبلاه و امصبتا پس ان قوم کفار و منافقین  
اشاره هجوم آوردند برای هفت غارت و تاراج پیونال محمد المصطفی و خاتم اهل بیت علی النبی  
و فاطمه الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین پس دختران سید المرسلین و حرم سید الوصیر  
و جگر که شهادت نسا العالمین از چمنها بیرون آمدند پس هر صبحه و ضجه میفودند و گریه  
میکردند و ندیده نموند و میگفتند کجا است الان محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی و کجا  
الان حمزه و جعفر و عقیل و عباس و کجا است جناب سید شهادت و کهل و جوانان بی مقام  
و کجا است اصحاب یای و فای جناب سید شهادت پس عدا و الله نعم و کفار زانرا فاحاطه کردند چمنها  
و شمر و لدا الزنا لعنه الله بانکه رد و کشت ان قوم داخل شوید بچمنها و هر چه هست سلب نه میکنند  
پس ان قوم کفار داخل چمنها شدند و هر چه در خیم بود سلب نه کردند حتی آنکه کوشواره سید  
مطاهر معصوم مظلوم نام کلثوم را از کوش مبارکش کشیدند و کوش ان مظلوم دریده و پاره  
شده و پس بن اشعث ملعون و طایفه جناب سید شهادت را برداشت تا آنکه انکاشر ملقب شد



# در بیان کیفیت فواید البسه الهی

۹۴۲

در میان عرب بقیس الفظیفه و یحیی بن امام مبین را کافری اسود نام برداشت پس شروع کرد  
 انقوم بنمیب سلب علی و حلال و برداشتن شرها و سایر اموال او چو نصیب و غنیمت الهی و حرم  
 رسول الله ص و اه و زاری و افغان نسوان و بنات طاهرات معصومات مظلومات بلند شد  
 ابن سعد و الدانیا بانکه دزد باهل لشکر و کشتا بقوم جنمها را بشکند و بریزد بر سر حرم رسول  
 نا انکه در زیر جنمها اهل کثوند باز انولد الزنا کشت و بل بر شما چرا جنمها را شمع بنید و بگوید که  
 دیگر کشتها حاجه بلب نهید ابرم انش ز بند بر جنمها نا بسوز و جنمها و بسوز دهه ان نسوان  
 و بنات که در جنمها هستند پس شخصیکه رسول الله داد و ستد داشت کشتا بقوم و بل و عذاب  
 بر شما باد ایا کفایت نکند برایشما کشتن پسر رسول الله و کشتن اهل بیت و اصحاب و انصاریا  
 حالا میخواهند نسوان طاهرات مظلومات و بنات و اطفال الدنیا رسول الله را بسوزانند ایا  
 کمان و طنشما بر اینست که حقتهم بر شما عذاب باز نکند و زمین که در آن هستند بر شما متخلف  
 و سر نگویند نکرانند پس بعد از این ابن سعد و الدانیا کشتا بقوم جنمها را سلب نهید غارت  
 کنند و بنیت صلیفه صغری معصومه مظلومه منقر ما بد که من در انوقت در یکجا بنیت صلیفه  
 بودم ناگاه داخل شد بچم مودی از روی چشم یعنی حولی بن بزید اصبحی و هر چه در جنم بود سلب  
 و نهید کرد و ملتفت شد بد که حجة الله نعم و خایفه الله نعم سید الساجدین افاده است  
 سر نطع از ابرم و در انوقت انخلفه الله نعم در شد عرض بود پس انملعون کافران نطع را از  
 ویران امام مظلوم کشید و او را بر سر و خاک انداخت پس انملعون ملتفت بمن شد و مفعرا  
 از سرم برداشت و کوشوارها را از کوشها بم کشید و زور و درد نا کوشوارها را پیر و زور  
 بعد از انکه کوشها من پاره شد پس انکا فرمایا بحالت کبریه میگرد پس کفتم لعنک الله لسلکک و انک  
 بنکی خدا نعم بر تو لعنت کند مرا سلب میکند و کبریه میکند پس انکا فرمایا کفتم چه طور  
 کبریه نکم و حال انکه میبینم بر شما اهل بیت رسول الله ص چه میکند و بچه مصنامینا شده اید  
 پس کفتم با نکافر قطع الله بدیک و رجلیک و احرؤک الله بنار الدنیا قبل نار الاخره لا تسلمین  
 و لا تبکین یعنی حقتهم دستها و پاهایا بر افطع نماید و ترا بسوزانند با لش و نیا قبل از انکه از  
 نه سلب کن و نه کبریه کن پس انملعون کفتم منبر سم که اینها را اگر من سلب نهید نکم کسی دیگر سلب







نشد و بل و عذاب بر یونبار اید ولد الزنار و بر و ما ضعیف و بیچارگان و بی ناصر و بی یمن  
 می انا انکه چشم ما بنویسند و بر زحمات ما را غما کشیده شود پس ان ولد الزنا حکم کرد بر اینکه  
 احدی منقرض خلیفه الله نعم سید الشا حیدر نشود و بعد از آن حکم بجما عینکه در اطراف  
 خیام حرم الله نعم و حرم رسول الله باشند و ناکند نمود که خوبه منوجه باشند انا انکه احکام  
 ایشان بیرون نرود و نکریز راه اه و او پناه و امصبتش پس چون صدقه شعرا م کثوم  
 سلام الله علیها مشاهده نمود اینجا الا نرود بدکه مصنا و بلاها انا فانا و ساعنا بضاعه  
 در بار دیا و کوه کوه هجو او رفته است بر عترت طاهره و در پی طیبته و اهل بیت رسول الله  
 شروع نمود بیکر و ناری و چند بیت انشا نمود و اقول انها اینست یا سائلی عن قبته صرخوا  
 بالطف اصحوا رهن الا کفا و حاصل مضمون این پیش و سایر ابیات که با انها به میگرد و شیم  
 میخواهد بر کتیبانی هاشم اینست که ابوالکندی و امین خیر از احوال عزیز بنو تبه و کوه و  
 جوانان بنی هاشم خبر مندا هم از احوال ابنا و بنیام بکنم و فایع انها را بلی انها در صحرای  
 کربلا مثل فریادها عرفان و کوه منی محاک و خون غلطیده اند و گفته انها از خونهای خشک  
 شد ایشان را بنی بخر و بر شعشعه افتاب شده اه اه هول و جوانان بنی هاشم در روز مهین  
 شبیه و نظیرند انشان در صفات حمید و خصا کریم و مکاتبه اخلاق و جنود عقل و همه  
 ایشان مصور و نقیض در جان نقیض در راه خلیفه الله نعم و اهل بیت رسول الله م نکرند  
 و اولاد عیسی و اولاد جعفر در جان نقیض در راه کوه اهی نمودند و انها بودند مثل اولاد  
 امیر المؤمنین دلبران و اسحق شجاعان اهل رمن و سادات و فرم فرسان و اکمل اهل اعصاب  
 و امضا پس بعد از کشته شدن کوه اولاد جوانان بنی هاشم حرم رسول الله و دختران امین  
 المؤمنین و فاطمه الزهرا همه خار و زلیل شدند و اعداء الله نعم و اعداء رسول الله مازا  
 ثنات میکنند اه کجا رفتند کما و حیات ما که هر یک نهنگ در کجا شجاعند و کوه بلند نمون  
 و حروقت بودند یا صبر میکردند که مازا با اینحال زلت و خاری پیشند و در دست کفار  
 و اعداء الله نعم مشاهده نمائید که زره از انیمصا بر کوهها برسد کداحنه شده آب  
 شود و اگر بد باها برسد در باها بر از شعله آتش میشود و لکن خفتم بر ما اهل بیت رسول



# در بیان و افاطه صغریه و کونکی غار و غلاف

۱۴۵

ای اهل بیت عصه و رخمه صبر جمیل عطا فرموده است و در بعضی از روایات وارد شده است از فاطمه  
صغریه انظار مظلومه فرموده فریب هجوم آوردن کفار بجهنمها در درجه انبساط بودم و نظر من بگو  
بجسد اطیب نورانی پدرم و باجسایطه ظاهره اصحابه نبویه و در ریه هاشمیه و میانه  
که این اجسایطه نورانی شریف و جسته ظاهره موضعه بود بکها و خاکهای کربلا اذاره مثل  
فرانهای عرفان و منی و کله را عذ الله تعالی و اسبکها خودشان از بان ابدان ظاهره میبایستند  
از هر طرف بر بالای نعشها و جسدها اسبها را بچولان میاوردند و من بهیون و متحیر و مضطرب  
ماندم بودم در امر خود مان یعنی نتوان معصوما و بنات مظلومات فکر میکردم که آیا ما را می کشند  
یا ما را اسیر مینمایند ناگاه سواری از انقوم کنار دیدم که املعون اولاد رسول الله و نتوان  
ظاهره و معصوما و بنات طیبات مظلومات از منعه ها و اسوره و غیر اینها همه را سلب  
نهی کردند و آنها کره و زاری و صیحه فغان مینمودند و میگفتند و احبوا و ابنا و اعلی  
و اقله ناصر و احسن امام من محمد و خیرنا امام من ذاکند بدو دعنا انظار مظلومه میگوید که نزدیک شد  
که زهر چاک شوم از مشاهده اینحال و جمیع اجزا بدینم بلرزه در آمد و بیهوش و شمال نظرم  
کردم بلکه عمه مظلومه صدیق صغریه ام کلثوم را به بینم و میسر سپید که اینک از ملعون سلب  
و بهیبتنا بدهر چه که دارم و ناگاه انکار ملعون نظرش بر من افتاد و اسبش را من ناخست  
فصد من کرد پس من شروع کردم بگریستن بجان اینکه بلکه از دشمنان کافر خلاص شو  
پس ناگاه رسید بمن و نزدیک شد که قلبم و جگرم پاره پاره شود و زهر چاک شده هلا گشود  
و کعبه زهرا مبارک و کف من زدن بر وی افتادم و کوشم را پاره نمود و کوشواره را برین  
او رد پس فاسد بخپام و خون از کوشها بمیست اما مدجال مدهوشی و بهوشی افتادم  
ناگاه صدای اعمام شنیدم که گریه میکنند و فرمود بر خیز بر ویم تا به بینم بر سر نتوان و بیت  
و طفلان مظلومات چه ورده اند و بر سر برادر علی و حریمش چه آمده است پس بر خوا  
و گفتم ای عجم جان یکبار چه خرقه و کهنه بدنه نار و پیر از چشمها نظاره پوشیدم عجم فرمود  
یا بنتا عمتک مثلک پس نظر کردم دیدم که سر عجم بر زمین کوفته و کفها مبارکش از شد  
ضرب کفاد با کعبه زهرا شده است پس بگریستم و گفتم دیدم که هر چه بود سلب نهیم



# در بیان نهی نمودن کفار و منافقان

ع ۱۴۱

نموده اند بخار و ناراج برده اند و برادر و خلیفه الله و سید الشاجدین بر و افتاده و  
 و طافه بر نشینند از شایسته و عطر و شایسته انعام و اوجاع پس ما طایفه نسوان  
 و بنات معصومات مظلومات باین آلات و معانی بدان که منعم و انعم بر رض بر احوال و معانی  
 ما کبره میگرد و در و اینی از چندی سلم منقول است که میگوید اخل خیمه محرم رسول الله  
 شدیم و کفار و منافقین هر چه بود در خیمه سلب نهی نمودند از رسیدن بنسوان طاهران  
 معصومات و بنات مظلومات بکبره میگردیم جمعی از مظلومات بانکار منازعه می نمودند یعنی  
 بکطرف منفعه یا چار و شبانکار سلب نهی کنند میگردیدند و بکطرف شر المظلومات آخر  
 الامر انکار غالب میشدند و میگردیدند پس میگوید نارسیدیم بسید الشاجدین و ان در شهر  
 افتاده و بشتن مرض مبتلا بود و با شمر ولد الزنا جماعی از پیادها کفار در اینجا بودند  
 ان پیادها با شمر ولد الزنا گفتند یا امر میبکی که ابن علی بر رض البکشم من کفتم سبحان الله  
 یا صبیبا را نیز میبکشند پس سببا اصرار و الحاح و التماس نمودم تا آنکه دست از کشتن ان  
 امام مظلوم کشیدند پس ابن سعد ولد الزنا رسیدن بنسوان طاهران معصومات و بنات  
 کبره کردند و وجه کشیدند پس ان ملعون ولد الزنا گفت بعد از این احدی منعرض این نسوان و بنا  
 نباشد و احدی نیز منعرض این غلام علی و مرضی نباشد و بعضی از نسوان و کثران باین سعد  
 گفت ایچنه طور پیر و نیست که حرم رسول الله و عتره و ذریه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا  
 بیچاره و بی منفعه بمانند و چه نداشته باشند که سرها و روپها خودشان را بان سر  
 نمایند پس ان ولد الزنا امر کرد که هر کسب که از حرم رسول الله و نسوان طاهران معصومات  
 بنات مظلومات چیزی سلب نهی کرده است او را بر گرداند و با ایشان بدهد پس چید  
 میگوید و الله احدی چیزی رد نکرد بعد از ان ولد الزنا جماعی را موکل نمود بر خیمه محرم رسول الله  
 و خیمه سید الشاجدین و ان ولد الزنا گفت متوجه باشید کسی از آنها بیرون نرود و نکر  
 و بدسلوکی و بد رفتاری با ایشان نمکند بعد از ان ولد الزنا بر کشتن بچه خودش و در  
 خیمه سید الشاجدین از مادرش فاطمه بنت سید الشهداء وارد شد است که ان مظلومه  
 فرمود و فتنه نمود کفار و مجنونا و در اند و داخل خیمه الاله تع و حرم رسول الله شدند

این کفار و منافقان را که در شهر افتاده و بشتن مرض مبتلا بود و با شمر ولد الزنا جماعی از پیادها کفار در اینجا بودند



# در بیان نجاست و شکر کفار اهل بیت علیهم السلام

۱۴۷

شروع نمودند بجهت غار و در آنوقت من بختی صغیره بودم و در پاهایم خلخال از طلا و تنم  
پس مرد کافری شروع کرد که خلخالها را از پاهایم بپروند و در پس انکار فرستند و خلخال  
بپرو نکردن بود و چشمش کمره میکرد پس گفتم یا عدو الله چرا کبریه میکنی کفشچه طور کبریه نکنم  
و حال آنکه در خبر رسول الله ص را سلب میکنم و خلخالش را میبرم گفتم چونکه بخیف میباشی چه چاره  
میکنی ای ملعون گفت من هم کسی بگریه یا بدسلب یا بدپس ای مظلومه فرمود و الله هر چه بود در  
خیام نهبت سلب نمودند و چیز نکند باشند تا آنکه ملاحت چهار شبها را از نسوان و بنات  
معصوما مظلومان گرفتند و در ر واپند بگردید و در شده است فنی از طایفه بکترین و ابله  
شوهرش در لشکر ابن سعد ولد الزنا بود چون از زن مشاهده نمود که انقوم کفار همچو بر زنند  
خیام الاله تقم و حرم رسول الله و انما عین کفار اموال اهل بیت و عتره طاهره رسول الله سلب  
نهبت بنمایند شمشیر بدستش گرفت و اقبال نمود بسوی خیمها عتره طاهره و زبیه طیبه و صحنه  
میزد و میگفت یا ال بکترین و ابله ایا از حروف و انصاف نشد که حرم و اهل بیت رسول الله را سلب نماید  
و حال آنکه شما میبینید و مشاهده مینمایند بعد از آن گفت لا حکم الا الله بالتار ان رسول الله  
پس شوهر زن نامد و را بکردار بندگان خورشان مجلس و محافل و در ز کربله از  
مطالب همه پس میگویم محقق نمائید که اشاره نمودن بخیف و حال بالنسبه چند امر در مقام لازم  
پس میگویم در بند و ابان مذکوره و ابانی که منضم این باشد که خیام الاله رسول الله سوزانند  
بنور و لکن مقتضای حاجتی و مطاوی جمله اند و ابان و فقرات زیارات و کلمات جمعی از اصحاب  
ابرار از علما و شعرا اینست که خیام اهل بیت رسول الله سوزانند و ظن این احقر بر اینست که  
ایچه سوزانند بندگان بزرگ یعنی سر پرده جناب سید الشهداء بوده است پس چنانچه اینرا انکار  
نمیشوایند و همچنین انکار نمیشوایند که هلاک شدن و تلف شدن جمعی از اطفال و طفلان رسول الله  
و اصحاب سید الشهداء در وقت هجوم آوردن کفار بسوی خیام الاله تقم و حرم رسول الله با آن  
هنگامه فرعونیه و شداریه و مزوریه یعنی طبل و کمره نای نانی و می و مزمار ساز و نوازگان  
و توضیح آن است که چون از اطفال و طفلان اینها مشاهده نمودند و مشاهده کردند اندام  
اسبناختن و اسبجولان آوردن کفار را و با کباب ماح نسوان و بنات و طفلان میزدند



# در بیان ستم از احوال شهریار و برادر و جناب و عتبات باقی

۱۲۸

پس از اطفال و طفلان پیاده شروع کردند و بعضی گذاشتن بعضی از آنها سبب عتاب  
است و ایندن بعضی کفار عتبات از هر حال شد و بعضی از آنها از دست کفار و سبب  
رویدن و کمر بختن و خلاص شدن و لکن از غلبه خوف و شدت عطش و کمر سنگی و شدت  
حرارت در روز پربا به هر علف و غیر علف نشستند و همان موضع هلاک شد بلکه میتوان گفت که  
بعضی از آنها در وقت آتش زدن کفار بختن و سر بریده جناب سید الشهدا و زخم و ثنای  
آتش گرفتند بود چون رو بفرار و کمر بختن و بعضی آنها گذاشتن پس در آتشای فرار سبب هلا  
از خوف و بختن شدن از آتش و شدت حرارت و عطش و هلاک شد محقق نمائند که  
فضیله هلاک شد جمعی از اطفال در چند موضع بازنا شده است این مثل حدیث  
کلام الله تعالی و این حدیث منضم فضیلت پیرم عا شورا و منضم جمله از و تابع کربلاست و مثل  
روایتی که منضم در فن شدن سر نور مبارک قاسم بن امام حسن مجتبی و در فیه از فیه شهر ارباب  
بلایه ری مثل بعضی فقرات بعضی از روایات و مثل بعضی کلمات علیا ابرار و بعضی شعر  
اخبار نظما و نثر بلکه میتوانم بگویم که عالم مؤید بنا پیدا الهی و الهامات حقایق و نشانه  
فائمه میتوانستند استنباط کند امر دیگر ایضاً اینها استنباط دقیق و آن پسند که بعضی از آن  
قوم کفار که از زناد مژده بر تپید بودند در فرار و کمر بختن اطفال و بعضی آنها عتاب  
و اسب بچولان آورده بعضی از آن اطفال در سبده او را بانه یا شمشیر کشت و او پلایه و امین  
و احسبنا و اظلومنا الا لعنة الله على القوم الظالمین و ایضا محقق نمائند که جمعی از علما  
نصیح کردند که در وقت سلب کفار حرم را سلب ثنایاب منعمه و چهار شب شهر یافو را نکند  
و بعضی نصیح کرده است بر اینکه و فیکه اسرار محمد با مصاع شهدا او را نکند شهر یافو  
خودش را بفرمانداخت و غرض شد و لکن محقق این مطلب به هیچ امر است و بی اجمالی آن در  
اینجا اینست که جناب سید الشهدا شهر یافو و حبیب فرمود که بعد از اتمام امر شهادت در  
الجناح میباشد پیش نویس افوت او را سواش و آن را میسر نمایند بجا بکه حقیقت مقرر فرمودند  
و در عنایه از لبت کشته پس و فیکه ذوالجناح آمد بخند شهر یافو و انظاره مظلوم  
بر آن سوار شد با منشر چسبید و خنجرش زینت طاهره مظلوم و در السنه مشهوره است







# در جواب مؤلف معفو حكا كه در السند هو

۱۵

با وحشت دهشتان خوان برخاسته ز هر چاك شوند و بهلا كه برسند پس زین صدقه  
معصومید در بکطرف از حوالی خنام کردش بیکر و نظر مینگرد تا کسی بسو خنام نباشد  
کلثوم معصومه مظلومه در طرف اخر از حوالی خنام کردش بیکر و نظر مینمونه تا گاه زین  
معصومه مظلومه بعد از مدتی از دور شیخی بدید که بسو خنام میاید تا آنکه نزدیکتر شد بد  
بسواره میماند و صد سو خنام نموده است پس صدا بلند کرد و گفت ای شخص تو را قسم میدهم  
بذل خفتنم و بستن من را پس بسو یا فصد مکن ما اهل بیت سول الله هستیم همه مسلوب  
و منهوب شده ایم و هر چه داشتیم بنا را ج و غارت بردند و حالا والله چیزی نداریم و نسو  
ارامل و اطفال و طفلانای نام از عنقه محمد مصطفی و در به علی مرتضی و فاطمه زهرا در  
یک گوشه خیمه نشسته و گرسنه خوابیده اند میترسم که آن بیچاره ها و بی پناه ها بو حشت و دهشت  
بپنداری و آنها هزاره صبیحت بد اند و طاقت صبر آنها بریده شده است پس هر چاك  
شوند و هلاک میشوند پس زین صدقه بدید که سواره نزدیکتر شد پس انوقت شروع  
کرد بکریه کردن و زاری و افغان نمودن تا گاه انوار پیاده شد و شروع کرد بکریه و  
زاری نمودن و ندبه کردن بمقاله و احسبنا و اغربناه و اعطشنا و از بچاه و اهل  
بیتا و اعزنا و زین صدقه قطع کرده که صدایدش امیر المؤمنین است پس زین صدقه  
دوید و بخند امیر المؤمنین رسید امیر المؤمنین او را معافه فرمود و زین مظلومه  
جمع مصائب عرض خدمت امیر المؤمنین نمود امیر المؤمنین او را تسلی داد و وعده ها خفتم  
را برای ان بیان نمود و فرمود پادشاه تو بر کرد برخیز و خاطر جمع باش من خورم تا صبح طواف  
خنام را کردش بیکم و از انطرف نام کلثوم معصومه مظلومه بنزد دور شیخی دیدن خبر بخام  
منوال خواهرش حاوران و تکلمان نمود تا آنکه الشخص نزد یکشد شروع بکریه و زاری  
و شیون و افغان و ندبه نمود ام کلثوم مظلومه دیدم مادرش فاطمه زهرا است پس  
فاطمه زهرا دخترش با غوش کشید ام کلثوم جمع مصائب و فاطمه را بر رخ نمود  
مادرش نمود پس انصدقه عظمی و حجه کبری فرمود اید بخیر کن که خفتنم بر شما اجرها  
عظیم و مقامات جلیله قرار داده است پس فرمود اید دختر بیکر و بچهره امشب کردن اطراف



# در بیان استیلا و مراد و کفار و حبیاطا هر چند که

۱۵۱

خبر و استخفاظ شما بمانست با پدید آمدن المؤمنین است بعضی در فضیله زینب صدیقه کبری و وضع  
 امیر المؤمنین جناب سید الشهدا را ذکر می کنند یعنی انشیخ و انوار جناب سید الشهدا  
 بوده است پس اینکه بپاشد در جواب این سوال می گویم که این سوال منحل بدو وجه می شود یک  
 وجهش این باشد که آیا همچنان امر ممکن است یا نه و بفرض امکانش نظایر و امثال این واقع شده  
 است یا نه پس اگر سوال از این جهت باشد جواب از آن در غایت وضوح خواهد شد زیرا که و  
 نوع امثال و نظایر این واقع می شود از آثار و لوازم و خواص مقامات نورانی  
 برای محمد و آل محمد و این نزد یکست که از اصول که از اصول مذاهب است باشد و چند نظایر  
 و امثال این در همین کتاب ذکر شده است وجه دوم آنست که سوال از این باشد که آیا این واقع  
 بالخصوص صلی و مستند دارد یا نه یا بعمده این واقع در روایتی وارد شدن است یا نه پس  
 اگر سوال از این باشد جواب اینست که این احقر الحاق حدیثی با روایتی منضمین این واقع ندیده ام  
 پس اگر مؤمن عدل و تقه در وقت کمر کردن این واقع بگوید که این واقع با قبول یکی از  
 علما استنادش را بدهد بکن این جایز نیست **مجلس مقام سید زینب** مطلب عظیم  
 و امر مهم و آن اینست که ابا قحوم کفار بعد از شهادت جناب سید الشهدا اسبها بجو لا اوردند  
 در جسد انور اقدس طهرش و او را انقوم کفار با سب و تاختن و سب و تاختن خودشان با  
 مال خود ندانند مخفی نمایند چنانچه اخبار و روایات این باب اختلاف دارد و همچنین افعال  
 علما و اصحاب کتب مقاتل درین باب مختلفست پس ما اولاً اخبار و روایات را ذکر می کنیم  
 و اشاره با اقوال علما می نمایم و بعد از آن نعم بحول الله و توفیق تحقیق در مسئله ذکر می  
 کنیم پس در بعضی از روایات باین وجه وارد است که علیا مقامه جار و محضر صدیقه عظمی  
 و حجه کبری غایب از راه عالم اعنی فضیله شبنم که می گویند این سعد ولد الزنا امر کرده است  
 که فردا چهل بر جسد انور اقدس طهر جناب سید الشهدا را بنهند و او را با سب و تاختن  
 یا بمال نمایند پس این خبر را بجهت صدیقه صغری زینب معصومه مظلومه عرض نمود و بعد  
 گفت ای سید من چاره چه چیز است پس معصومه مظلومه فرمود سینه نامی غلام از غلامان  
 رسول الله ص بود در بکفتم که گذار من بحیر افتاد و بیکسر گفت من غلام رسول الله



# در آمدن شیر و عصا و شهدا و زینب و موکها

۱۹۲

هستم پس انبیا و از مملکت خلاص و در ایفخته نشیند؛ ام که در بجزیره شیری هستند و  
پیش از آن و بگو عسکر این سعد و لدالنزا میخواهند و از اسبها و نند بر جسته و شیر خدا بکنم  
و او را میخواهند با اسباب خول خودشان پائمال نمایند پس فضیله رفتن نزد یک شیر و آنچه  
زینب معصومه مظلومه فرموده بود گفت بعد از آن گفت با ابا الحارث گفت انت نازکم  
با تو میکنی که این امر را بکنند پس شیر برش اشاره نمود و خواهم گذاشت که قوم کفار  
ببعل را بکنند پس چون فرزندانش را شیر نهد زینب انبال نمود پس عصا و قدس به شهداء و  
اهل لشکر اشاره بردند و نظاره و نماشام کردند و بدین سعد و لدالنزا ظن کردند باینکه  
شیر آمد اسب برای خوردن از گوشه شهدا پس انوالدالنزا گفت بکند و بدیده بدین چه خواهد  
کرد پس شیر بر میگشت و در میگردید و اجساد نورانیته قدس به شهداء و اولاد  
ناخودش را رسانید پس جسد انور اقدس طهر اطیب جناب سید الشهدا امیر پس دستش را بجزیره  
علوم ربانیه یعنی سینه ان امام مبین گذاشت و در پیش را با خون انور اطهر اطیب مخلطه  
الله تعالی مصبوع و ملون کرد و شروع کرد بگریه مثل گریه تکلی و احدی قادر نشد که بگریه  
ان برود پس بر سعد و لدالنزا گفت خسته است بجان بنای و بدین معصوم انوالدالنزا این  
بود که اسب ناخن بر جسد انور اطهر ان امام مبین موقوف نمایند پس آمدن شیر را بمصا  
قدس به جمعی از اصحاب کتب مفاصل ذکر کرده است که چون نفوس کفار را داده نمودند که برین  
صاحب لایه مطلقه و خلیفه الله تعالی است از نند او را با اسباب خول خودشان پائمال نمایند  
فضیله مریدان بخدمت صدیق شریف معصومه مظلومه عرض نمود که سفینه نام غلام  
بود از غلامان رسول الله سوار گشته بود در دریا و کشتی را طوفان بادی شکست و ان  
بدین با افتاد و سپاه خود شنای نمود و خودش را بجزیره رسانید ناگاه دید در اینجا شیری  
پس شیر نزد یک ان آمد پس سفینه نرسید از آنکه شیر او را بخورد و گفت با ابا الحارث من  
غلام رسول الله هستم پس شیر همه کرد و او را بر پشت خودش سوار نمود و او را براه  
جاده رسانید نا آنکه سفینه سالم ماند و بجاه پافان رسید من از سمنه شتخما  
صد شیر میبخشم مرا مرخص کن بروم او را از حقیقت حال مطلع سازم معصومه مظلومه



در بیان اسبها چون او را کف از کف او بشویند و شستن او را  
 ۱۵۳

او را مرخص نمود پس وضه میگوید و نیم نیز یکی شپش بگویم یا ابا الحارث بن شریبلند کرد  
 و کوشش را چه میگوید بگویم یا بگویم که این قوم کفار چه قصد دارند از این اسبان بر اینست که  
 فرزاد بر جسد انور اقدس و ظاهر طاهر جناب سید الشهدا اسبها بنارند و ان بدن انور را  
 میخواهند با سنا بل جلود خودشان یا مال نمایند پس شپش برخواست خود را بمصراع  
 قدس سید الشهدا رسانید تا آنکه خود را بجسد انور و طاهر جناب سید الشهدا رسانید و شروع  
 کرد از خون طهر انور را تمام مظلوم رویش را بر نیک و ملون کرد و تمام ان شب زود  
 انصرع انور بود و از اول شب که هر روزی میکرد تا صبح و چون بصره شد ان قوم کفار اسبها  
 سوار شدند با قصدیکه داشتند و در مقدم انها این احسن ولد الزنا گفت غنم نور کشته  
 بیجان بنا و رید بر کرد بدین ان قوم کفار بر کشتند و از انچه با افتادند بختی از ان مثل انچه  
 اسب انچه بختی که ثقه الاسلام در اصول کافی اسند معین و انچه کرده اسب اسیران نهاد جمع  
 از اکابر علمائ مثل کلینی صاحب کتاب بر اینست که قصد ان قوم کفار بعل بنیام و اسبها و اسبها  
 بمصراع قدس سید و اما اعتقاد جمعی از فضلا کرام بر اینست که ان قوم کفار بر انور اندیش  
 دارند و از انچه سید بن ابی اوس میگوید که از سید ولد الزنا فدا کرد و از انچه سید بن  
 بر بدن انور اقدس و بر پشت و سپینه مبارک انحضرت رسیده نظر از ان قوم کفار را جابره نمودند  
 انچه طلب پس از اولاد زنا اسبها ناخستند بر انچه انور را از انچه سید انور را از انچه  
 انور و ظاهر طاهر طاهر مرصوص نمودند پس این ده نفر اولاد زنا بگو فراموشند در مقابل این  
 زنا و ولد الزنا اسنادند یکی از انها گفت نحن رخصنا القصد بعد الظاهر بکل جثه و شد  
 الاسر این زنا و ولد الزنا گفت شماها کبشید ان اولاد زنا گفت ما انما شئنا انهم که  
 اسبها ناخستیم در جسد سید الشهدا تا آنکه صمد و ظاهر او را مرصوص کردیم این زنا و  
 ولد الزنا امر کردند با ان اولاد زنا جابره فلیله داد ابو عمر و زاهد میگوید انچه سید  
 کردیم در امر این ده نفر همه را اولاد زنا باقیم و چون مختار علیه الرحمه این ده نفر اولاد زنا  
 بیهمان کشتند و سوارها بر ابدان محسن و محسنینها اسب شدند تا ارواح خبیثه انها  
 بدو اسفل رسید محققانمانند که اینمضمون جمعی کثیر از شعر فضلا از اهل شافعی و اهل

سنة



# در بیان جمع نون اخبار با استیذان و سررها

۱۵۴

سنت بنظم آورده اند و از انجمله ابن ابی الحجاج معتزله در بعضی از وقت بدشایع ظلم آورده است  
و موبد و مستداین قول است که جمله از اخبار وارد شده است که جناب بشهادت شهدا بعد از  
شهادت از جانب حلقوم اشرفا قدس فرمود عریقه و اما السبط الذی من غیر جرم قتل  
و مجرد الخجل بعد القتل عمداً سخونی و ابن احقر گوید که این کلام را از امام مبین قبل از  
تمام امر شهادت نیز فرموده است مخفی مانده که اعتقاد ابن احقر بر اینست که ده نفر از یاران  
انقوم کفار و جسد شریفان امام مظلوم و وحی القداً اسبها ناخستند و اگر روایات  
ذاله بر این مطلب بسیار است همچون فائل بر این علما کرام جمعی کثیر هستند و با وجود این جمع  
و توفیق میان این روایات و میان روایت کلینی که دلالت نمیکرد بر اینکه شهادت انقوم از  
انجبال افتادند ممکنست بیان این است که این زیاده و لد الزنا با ابن سعد و لد الزنا نوشته  
بود باید جمیع لشکرا اسبها بنا از جسد شریف چیزی نماند پس مقصود این سعد و لد الزنا  
این بود که نبی خدا نور اقدس یا بمال و مضحک کرد و نا انکه چیزی نماند که او را بد و جسد  
بگویند و مقبور و مدفونش نمایند و جناب علیا مکرّمه معصومه صدیقه صغری زینب  
از این معنی وحشت داشت و میرسد آثار بالکلیه بر داشته شود یعنی قبر و قرار بر  
ان جسد اشرفا قدس و خلاف و عده کما حقنعم در باب بقا آثار و تربت خواص بر قبر این  
جسد اشرفا نور خواهد شد و از این جهت فرستاد شهادت را آورد تا انقوم کفار این خیال نکنند  
**مجلس هفتم** هرگاه که در این بنکته لطیفه دفعه پس میگوئیم مخفی نماند  
که در این مقام نکتۀ لطیفه دفعه حقانیه ملکوتیه هست که بعضی از فضلا حدیثین و عرفا  
محققین و از ذکر کرده است ذکر و از در این مقام لازم دانستیم تا انکه شعبان اخلصیه  
بیشتر و معرفت ایشان بفضائل و فواضل و مناقب الاله تع و اهل بیت رسول الله کامل  
باشد پس انعام ربنا و عارف حقانی همچون ذکر کرده است که اما حقیقت میرالمؤمنین  
پس ان نور الهی است و له موجودات است چنانچه سید المرسلین فرمود خلقتنا و علی من  
نور واحد پس میرالمؤمنین بود با این حقیقت که بران فاضله کرده است صورت نوریه  
با صورت نوریه و قبل از خلق موجودات و با این حقیقت معلّم جبرئیل و سایر ملائکه بود و



این حقیقت نورانیة امیر المؤمنین با انبیا و مرسلین یعنی صاحب معنوی و معین و معنی  
 ایشان بود چنانچه خود امیر المؤمنین فرموده است با ابراهیم خلیل و ایش و زود بودم و با  
 خلاق عالمیان ایش را برای آن بردا و سلاما کردم و من بودم با موسی کلیم الله نعم و نور  
 و اسرار نوبه را بران تعلیم نمودم و من بودم با عیسی روح الله و انجیل و اسرار انجیل را بر  
 آن تعلیم کردم و من بودم با سلیمان بن داود و یسرا ان لشجر کردم حرد شیطا طین را  
 پس انمولای متقیان جمع کثیر را از انبیا و مرسلین ذکر کرده است شمرده است و با زموینان  
 مطلب است که جبریل امین وحی عرض کرد بپیدا المرسلین ان الله بعث مع الانبیاء  
 باطنا و معلن ظاهرا پس بعد از آنکه فلم یفقد بر تباری جار بشد بر تولدش و خروجش از  
 عالم جبروت و ملکوت با این عالم ناسوت پس فاضله شد بر این حقیقت نورانیة صوره بشیر  
 متناسبه با این عالم حقیقت شاهد و لکن ما افضا نمیکنیم با فاضله صوره واحد بلکه میگوئیم  
 صوره متعدده کثیره فاضله شده است متناسبه و غیر متناسبه با این اول پس چنانچه در  
 اخبار مستفیضه بلکه متواتره وارد شده است حضور و خلفه الله تعالی در نور هر مؤمن  
 و هر کافر در حال احضا و مردن و حال آنکه در لحظه واحد هزاران نفر از بنی آدم میسر  
 پس حضورش در نور همه بسبب بنصور متعدده کثیره که افاضه است بر این حقیقت واحد  
 نورانیة و مؤید مستد این همان شد ان خلفه الله در یکشب در خانه ها و منازل چهل نفر  
 از صحابه اما بیان دویم چنانچه وارد مر و ایش شده است که در واقع طفوف شهری مدیا  
 در نور عز و بافتاب مصراع قدس شهادت و بان نظر منمونا خودش را میسر ساینده  
 جسد نور افدس جناب پیدالشهدا پس مینشست در نوران و انرا با عویش می گرفت و میسر  
 و میسر و کربه و زاری و شیون و افغان منموند و جماعه از طایفه مؤمنین جن که  
 در انضرا نوحه و کربه و ندبه بر جناب پیدالشهدا میگردند می گفتند این شری جناب  
 امیر المؤمنین است پس از این تحقیقات ظاهر و واضح شد سر از سر اینکه مردم امه  
 طاهرین معصومان خلقا الله نعم را کاه کاه مشاهده منموند بر صور مختلفه و حالان  
 منفرده عجیبه و از اینجا برای مندر بر منعکرا سرر بسا ظاهرا میسر و پس این احضر میگوید



تا اینجا کلام انجمن ربانی و عالم عارف حقانی بود و این احقر در اکثر کتب نصایف  
عقلیه و نقلیه ذکر نموده ام که بزرگواران المعصومین الوارثین لکماله صلوات الله  
وسلامه علیه و علیهم اجمعین مقامات نورانی است و آنچه این عالم عارف ربانی ذکر  
کرد بعضی از خواص و لوازم مقامات نورانی ایشانست پس انخلفا الله بسبب کلیه و ماهر  
بودن نفوس و ارواح خودشان تصرف میکنند بخواص ظاهر میشوند و ابدان کثیره متکثیر  
و اجساد و قوالب نیز بر خفته پس بعد از آن آنچه باید بکنند از خوارق عادات و آوردن  
معجزات با هر آن ساطعات باذن الله تعالی میکنند و در بعضی فرقی نیست میان آوردن ایشان  
قبل از تولد ایشان و میان آوردن ایشان بعد از تولد و همچنان فرقی نیست میان آوردن  
ایشان قبل از عمامت و شهادت و میان آوردن ایشان بعد از عمامت و شهادت و اینها  
مخفی نمائند که این شیر که این عالم ربانی ذکر کرد یعنی طائفه جن میکنند هر شب با المومنین  
میان بد مصراع ندیده بصوت شیر و گریه و زاری میمانند غیر از اینست که فضیله مخدومه  
مظلومه رفت و او را آورد و اما میان این طایفه که طائفه میکنند که هر شب با المومنین  
میان بد بصوت شیر و میخان بسم الله الشهداء گریه و زاری میکنند پس این با این فصح است  
که از هر دی از قبیل است و این شده است پس انمرد گفت من زراعت کرده بودم در توت و زرد  
علمه و بعد از آن حال عسکری ایستاد از ارض کرد بلا بیست و سیست امور عجیبه غریبه دیدم  
و قدرت بر حکایت همه آنها ندارم و بعضی از آنها حکایت میکنم پس بدیدم و هفتک بارها میبوی  
بر من کوبانفتحات مشک و عنبر بر من ریخته میشود پس و هفتک بارها ساکن میشود می بینم  
سنارها و کواکب از آسمان بر زمین نازل میشوند و باز از زمین صعود میکنند و در نزد  
من کسی نبود غیر از عیال من پس من میبوی و میخیزم مانند بودم و کسی نمیدانیدم که این امر  
عجایب و غرائب از این پیرم پس و فتعز و باز طرف قبله شریف شد پس من گریه و  
رفتم با نموضعی که او را منزل قرار داد بودم و چون صبح شد و افق تاب طلوع نمود از غریب  
پیر و نامدم دیدم انشیر و بقبله میروید پس و نفس خود گفتم که این قلی که در این است  
هست خوارج بوده اند و این زیاده و لذتها خروج کرده اند و این زیاده و لذتها امر کرده



# در بیان و احادیث و روایات و کتب معتبره در بیان و احادیث و روایات و کتب معتبره

۱۵۷

که آنها را کشته اند و بنا بر این خود میگویم که آیا اینها چه طور کشته میشوند که از آنها شاهد  
میکنم امور و یکدیگر از سایر کشته شده ها نگردانم ام یکی از این امور الی الان و در هر موردی  
کردم که امشب این خواب نمیکند تا به بنیم و بحقیقت این برسم که این شهر یک میاید و از اول شب  
تا صبح نزد این مصراع میشود و با از گوشه این اجسا و این بدان میشود و با نزد یک غروب شد  
دیدم انبیا و ائمه سابقه اش از سمت قبله میاید و نزد یک شدند خوب نظر کردم دیدم شبی  
مهیبتا جلالت و هائل المنظر و از دیدن او بدنم بلرزید و در آمد و خوف و اضطراب بر من  
شد و اکن از نزدیکی من گذشت بدیدم خطور نمود که اگر مرا این شهر خوردن کوشش می  
بود البته بیمت من میآمد و مرا پاره پاره میکرد و دردم با این خیال بودم ناگاه دیدم آن  
شهر مصراع قدسیه شد و آمد و بهر یکی از آنها نظر میکرد تا خود را از آنها پندید و جسد  
افسوس و الله انجسد مثل افتاب بود و وقت طلوع عیش پس با بخار سپید نشنیدم دیدم رویش را  
بان جسد نورانی و افسوس میاید و او را میبویسد و همه و در مدینه میکنند پس کفم  
الله اکبر این چه امر عجیب و غریب است پس ماندم در اینجا و ملاحظه شهر نمودم تا ظلمت شب پدید  
گرفت و ناگهان یک سوال شد بر همه جا ناگاه دیدم شمعها مناسبت آسمان و زمین معانی شده  
بخار و شنائی پیدا کرد ناگاه دیدم شنیدم صدا های بوز کبر و شون و زاری و افغان  
و صدا های بوس و سپند و درن پس از طرف و این طرف رفتم تا به بنیم این صدا ها و این کرب  
و زاریها از کجا میاید پس خوب وقت کردم ظاهر و معلوم من شد که این صدا ها و این سپند  
و سر زدن از بوز من است پس باز وقت کردم شنیدم که یکی از آن نوحه گان میگوید و  
حسینا و اما ما از آن میآمد و گفتیم این شخص نوحه را شنیدیم بدین حقیقت و سید المرسلین  
که شما ها چه طایفه هستید پس جواب داد ما طایفه نسوان و زنان هستیم از طایفه مؤمنین  
جن پس گفتیم شغل شما در بهمن گان چه چیز است گفت شغل ما در هر روز و در هر شب نوحه  
خوانی و عزاکر فن است و حسین بدین عطشان گفتیم این حسین است که پیش هر شب میاید  
نزدان می نشیند تا صبح کبره میکند پس همه جواب دادند و گفتند بلی و بعد گفتند این شخص  
ابا میگوید که این شهر کشتن میماند و نمیشناسم پس گفتند این پدر حسین است این پدر

و در هر موردی  
کردم که امشب  
تا صبح نزد  
دیدم انبیا و  
مهیبتا جلالت  
شد و اکن از  
بود البته بیم  
شهر مصراع  
افسوس و الله  
بان جسد نور  
الله اکبر این  
گرفت و ناگاه  
بخار و شنائی  
و صدا های بوز  
و زاریها از  
و سر زدن از  
حسینا و اما  
که شما ها چه  
جن پس گفتیم  
خوانی و عزاک  
نزدان می نش  
ابا میگوید



المؤمنین است پس بر کشتن بمنزله خود سپنه زنمان که هر کمان با ب هشتاد و رینا بعضی  
از وفا بعید که ذکرنا هم و لازم است و چون آنکه مناسبت تمام دارد یا بعضی از مقامات است  
و کلام درین باب و ضمن چند مجلس چند مقام ذکر خواهد شد مجلس و مقام اول  
در بیان کاهنی عجمی پس میگویم محقق همانند که در نسخه قدیمه که بجهت شظیف داشتیم و نقل  
اوردیم مشرب شده است و بدین در آن حکا پنهان کرده است از مرکز پس آن میگوید در آن روز که  
جناب پسر شاه شهادت و اصحابان مبین بدرجه شهادت رسیدند و بران من حاجت عادی  
شد و پیروز آمد و برای تمام انمطلب بصیرت رسیدم که در آن نوازی در آن صحرای زیبا  
و کوهها از آن ریاخ در چمن میشد و بر من نفحات مشک عین برضد کردم اینرا به طبعه  
تا آنکه رسیدم بمصاع قدس است خاصه که ابدان واجبات نورانیته ایشان بر روی خاک و  
ریک افتاده بودند و بدین کاهون غاطب بودند و ریاخ بران ابدان نورانی و جشت  
مرضونه طبعه میوزید و نور از این اجساد و اشرفات این ابدان کوهها شعله و شعشعانیته  
منیر تا آنکه رسید مجسدا نور اشرف شخص عظیم الهیه کبر ایشان ناگاه دیدم که آن  
جسد نور اشرفه کبویست بر روی زمین و سرافندس طهر نورش از حبه اش جدا کرده اند  
و بارها بر آنجسد اطباء میوزید و انوار آنجسد اطهر با عنان سموامه رسید و برده  
هیبت و عظمت آنجسد اطباء نور منور شد و نور زبان شدم دیدم بدین بلرزه افتاد  
و خودم متحیر و مضطرب شدم و ناگاه همه از روی زمین از سمت قدم شنیدم و کسی با صوت  
بلند بمن خطاب کرد و گفت بمردد و رشوا از این شخص ربانی پس گفتم ایضا جسد آن  
و این شخص ربانی کیش کشتن پادشاهی میثوم از طایفه جن و این شخص که بن ویش  
افتاده پسر حسین بن علی ابنی طالب است و این اشخاص که در اطراف این بحال و خون غلط  
اند و ریاخ بر ابدان شریفه ایشان میوزد اصحاب عربان مینا شدند گفتم این شخص اینست  
حسین که پسر افتاده و بدریا خون غرق شده است گفتی پس بک سنک از زمین گرفتم  
و زدم او را بر سرم پس سرم را شکستم و مدهوش و بهوش آمادم پس و فیه که بحال  
افاده و هوش آمدم خطاب شخص کردم گفتم تو اینجا چه میکنی گفت عظم من در مکه است



# در بیان کیفیت برپا شدن عیال بنعل در بیکر آخر

۱۵۹

و آنجا بودم و فینکه شنیدم خلیفه الله و حجة الله اعلی جناب سید الشهدا امیر را کشته اند آمد  
 اینجا کمره میبکنم و ندیده میبکنم بر حسین مظلوم ذیج منحو عطشان پس مادر بن کلام بودیم ناگاه  
 دیدم سوارها چند فصله را کردند و رسیدیم که مرا یکشند و از آنها فدا کردند و رشدم و یک  
 از آنها بمن رسید و چند نازبان بر من زدند و ناانکه من بهوش شدم و با فافه و هوش آمدیم بد  
 این سوار هم با سوارها ملحق شدند ناانکه دیدم این اولاد زنا و این قوم زنا دانه و کفار را از ابد  
 شریفه شهدا یک یک میبکنند ناانکه رسیدند بجسد انور اقدس اطهر اطیب امام حسین  
 و آن امام مظلوم پس شروع کردند با سبها بجولان آوردن و اسبها حن برانجسد انور اقدس  
 ناانکه انقوم کفار و انقوم اولاد زنا بسایک چو خودشان اضلاع و ظهرا بجسد انور  
 اقدس را شکستند و بعد از آن بر کشتند بر آنمکانیکه از اینجا آمده بودند پس من مشغول  
 و زاری و ندیده و فوچه شدم ناانکه شب اخل شد و ظلمت عالم را گرفت و بد غلبه عظمه  
 و صیحه ضحیه و کمره و شون و افغان و زاری از طرف مشرق ظاهر شد و نظر کردم دیدم  
 جماعتی از مردان ظاهر شدند و لباس همه آنها سیاه بود و هر سیاه پوش بودند و همه کمره و فو  
 میگردند و در میان آنها مرگ بود شعاع نورانی از آن عالم پر از ضیاء و نور کرده بود و  
 دیش سفید انور اقدس را شد و بدست مبارکش محاسن مبارکش را گرفته بود و میگفت و اشک  
 و لاله و افره عینا و اثره قواری و امقولا و از اینجا با ولد با حسین پس نزدیک آمد و  
 خودش را برانجسد انور اقدس انداخت و هفت نگاه میکرد داشت بر صند اطهران و میبوسید  
 و میبوسید و کمره میکرد و میگفت من فلک با ولد و من کسر صلدک و ظهرك باز صلدک  
 میبوسید و نگاه اشاره بسواسمان میکرد و بعد اشاره نمود بسواسمان و بعد اشاره نمود  
 بانمردان که در خدمتش بودند پس همه آمدند بجسد شرف انور را بوسیدند و بوسیدند  
 پس بعد از آنکه همه فارغ شدند بدست مغرب رفتند ناگاه دیدم باز ملک حق در زبر قدم  
 کمره و زاری و شون و افغان منما بدگفتم ای ملک حق کجا رفتی و کجا ای اینرها پیکر آمده  
 بودند از افرات و خودشان این مقولین هستند گفتند نه والله گفت ای مردم والله من حاضر  
 و بجای نرفته بودم ایانوشناخته این اشخاص را گفتند نه والله گفتنا الشخصیکه محاسن



# اما جنتار سو چند فاطمه زهرا بنت شهید

۱۰۰

مبارکش را گرفته بود آن محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و سلم و کفتم انا اشخاصی که در خدمت بنزد او بودند آنها را شناختی گفت بلی آنها ملئکة بودند پس شروع کرد بر سر و سپنه زدن و کپره و زاری نمودن و بر روی افتادن و صیحه میزدن و املاک جن هم مثل من نوحه میگرد ناگاه باز غلبه عظمه دیدم و اشخاص چند مشاهده نمودم و اولی ظن بر این کردم که اینها نیز محمد مصطفیٰ و ملئکة میباشند و این اشخاص نیز بیستاکره و زاری و نوحه و ندبه میگردند و میباشند اینها مرگد بود باد شمال بسیار اشکهای چشمش جمع میکرد و میگفت و احزن قلباً علیک یا ولدی یا حسین پس نود یک جسد اشرفانور شد و خودش را انداخت بر آن جسد انور و دهنش را گذاشت بر محراب طیب انورش و بیستاکره میگرد و میگفت یا ثمرة الفؤاد المصطفیٰ و یا سرور و قلب الزهراء و یا حشاشه قلبی یا حسین مظلوم من پدیدت علی قریضی هسبم و بعد از آن بیستایان جسته شریفه را میبویند و میبوسند و از چشمهای مبارکش قطرات دموع مثل باران بر آنجسته شریفه ریخته میشد پس و منبکه اینجا لا ترا مشاهده نمودم بچشم و بچشم کشته مد هوش و بهوش شدم و منبکه بحال نافه و هوش امدم دیدم آن اشخاص که در خدمت امیر المؤمنین بودند یک یک میباشند و آنجسته شریفه را با غوش میگرد و کپره و زاری و نوحه میباشند ناگاه او را میبویند و گاه او را میبوسند پس این اشخاص نیز بعد از ساعتی هر رفتند و از چشم من غایب شدند ناگاه شنیدم صیحه عظیمه و کپره و زاری و ندبه بلند بنحی که زمین نیز لرزد و آمد پس نظر کردم دیدم جماعتی از رجال و جماعتی از نسوان و میباشند اینها نیز زن نوزانی شده میباشند پوشیده و موهایش را پریشان نموده و انگشتها را در سینههایش را بر سرش مشبک نموده و ناله میکشند از قلب حزین و کپره و ندبه میکنند نا پس نود یک جسته شریفه و جسد انور اقدس شد و خودش را بر آن انداخت و از میان جماعت رجال بگریه نوزانی امدان نیز خودش را بر آن جسد انور انداخت پس آمد و بسیار کپره و ندبه میگرد و اخاه السلم علیک یا عزیز الغریب السلم علیک یا مذبوحاً من الفقا ابرار <sup>میگفت</sup> جان ایچین مظلوم ایچین عیشتان من برادر یو حسن مجنی هسبم و اتون نوزانیتر میگفت



# در بیان کرامت در باب فواید و خوار و کثرت مبین

۱۶۱

و ابناء و امقولا و اعطشانا با و لدی الحسین نواکشند و تراشناختند و از آب  
 فراغ منع کردند و ترا از فقاذیح کردند و احرام جنت و پدرت و املاح نداشتند بحسب  
 ای بار مجرم ایچاشه فلیمن مادر و فاطمه زهرا هسنم و این برادر و حسن مجتبی است  
 پس جناب سید الشهدا شروع کرد بتکلم نمودن و کلامش از بحر انوار و قدش بر وزن مبین  
 و گفت یا اماء یا فاطمه یا اخاء یا حسن کشتند و از دنا بفرات مراد و از فقاذیح کردند  
 و برد و میگویند و ترا لبثت کشتند و از دنا بفرات مضایقه کردند و فعلکم  
 منی السلم پس چنانکه اینحال ترا مشاهده نمودم خالک بر سر و پنجم و مثل مجانبین ندانستیم  
 کم و از انضای هر دو رفیم و سبعل الذین ظلموا ای منقلب یقلبون مجلس و معارف  
 در ذکر مطلب تمام بجهت اشاره بمقام نورانیته پس میگویم مخفی نماید بر بولادان اهل ایمان  
 و محبان اهل ایمان که ثبوت مقامات نورانیته برای محمد و اله المعصومین بحد ضرورت و مذهب  
 رسیده است و از اصول مذهب شیعیه است و اقل خواص و اصغر آثار و ادنی لوازم مذهب  
 ما ن نورانیته تصرفات محمد و ال محمد است و عوالم امکان قبل از ولادت ایشان و بعد از  
 ولادت ایشان و بعد از ممات و شهادت ایشان و از جمله آثار و خواص و لایب مطلقه  
 و مقامات نورانیته ظهور ایشانست را بدان کثرت مثالیه و فوالب فیه بر وجهه بسبب  
 کلیه و نفوس فاهمه ایشان بجهت عبارت واضحیه اینست و به طلب که نفوس ماها نفوس حقیقه  
 است از این جهت است که در عالم خواب و همچنین در عالم برزخ بجهت بعد از مردن تا مقام مبین  
 در زیاده از یکیک مثالی و فالب جسد برزخی تصرف نمیتواند بکنند و چون نفوس محمد  
 و ال محمد و ارواح ایشان نفوس کلیه و ارواح فاهمه جبر و نیت شعاعانیه مبین است  
 پس از این جهت است که نفس فاهمه لاهوتیه و روح کلیه هر یکی از ایشان قادر است بر  
 هزار بدن مثالی و جسد و فالب برزخی بلکه بیشتر تصرف نماید و از این منکشف میشود  
 ستمها نشد امیر المؤمنین در یکیکت در خانه چهل صحابه و ایضا ستم حاضر شد حننه  
 النجباء در حال انحصار و مردن هر مؤمن و هر کافر و گاه میشود در یکساعت صد هزار  
 هزار و میرند و اینست شرح و ابدا بدن هزار نفر زیاده هزار نفر و یکیکت سول الله و ابی ابراهیم



# در مقلد مولیٰ بعضی و علما که سکرند مدینه و مصر شهدا

۱۶۲

اُمّه را و انصاف ستر نزول محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم اجمعین برادر بارت  
 جسد انور اشرف جناب سید الشهدا در ارض کربلا و زیارت راس انور اشرفش در منزل  
 مینا کوفه و شام بلکه در هر مودت و منجی که سر انور اقدس را میگردانند و در همین کتاب در  
 مواضع غیر ذلله الی الان اشاره بجملة آثار و خواص و مقامات و زینت و آثار و لایست مطالع  
 و خلافت مطلقه کرده ام و حاصل کلام و بیست و هفتم اینست که با قطع نظر از اینکه مسئله مقلد  
 نورانیه محمد و آل محمد و خواص آثار ان از اصول مذهب شیعه شده است و منکر در حقیقت  
 از شیعه میباشد مصرح با این مطلب و طبق اخبار و مضامین بسیار است از علما اعلام  
 و سالکین فحاش مثل سید مرتضی علم الهدی و رئیس علماء و حکما اسلام میرداماد و علما  
 مجلسی و المحدث العارف السید الاجل سید غفره الله و فاضل دوانی بعد از تشیع و انبساط  
 پس مرتضی ذکر کرده است این مطلب در فضیله و میرداماد در جداول و مجلیه در بحار  
 و سید غفره الله در کتاب مسکن الشیون و فاضل دوانی در رساله روزگار پس اگر کسی  
 کند و بگوید که نکار نمودن و این مطلب را در اکثر مضامین عقیده و نقلیه حتی تکرار بیک  
 در همین کتاب است از حد گذشتن است پس ستر این چه چیز است پس جوابی از این سوال که ستر این  
 است که معلوم است که اکثر مردم عوام میباشند و در این زمان از علوم غیر از صوت و فقه  
 و قبلی از اصول فقه به تحقیق چیزی نماند است و اولاد و امصیبا علوم قرآن و علوم  
 احادیث و اخبار بالکلیه مندرس شد و علوم عقیداتی که تحقیقا نورانیه ان بنزد  
 علوم کتاب الله المجید و علوم احادیث اصحاب الانبیا مطلقه و خلافت مطلقه میباشد  
 هم بالکلیه اسم و رسم از ان نماند است پس اگر بخواهی که یک مطلبی که از اصول مذهب شیعه  
 بمسلانان و مؤمنان علوم بفهمی آنها بیکه اسامی خودشان را علما میدانند چندین  
 شبهه میبازند از ندعوام بیچاره را که بضران فطره الله التي فطر الناس علیها که نزدیک  
 بودند که مطلب بفهمند از مطلب و میکنند و ستر این هم است که اکثر مطالب علمیه و فقهیه  
 از اوها و خیالات ان اشخاص بیکه علوم قرآن و احادیث را ندیده اند و است پس انکار  
 همچنین علما باعث انکار عوام الناس بیچاره میباشند پس ستر این است که این مقلدین



# در رفع شبهات بشکل شیرمد المؤمنین با جمله و براسین

۱۳۶

آنست که چون امری بنحی نکرار ذکر شود در مقام هر مرتبه ذکر کردن اشاره بدارد و وجو  
 و اسرار شد در قلوب ثابت و راسخ میشود و رفتن رفته استعارات و همت و خیالات که  
 میشود با نماند اینند که اکثر عوام بلکه همه عوام و اشخاص که از علوم معارف حقانیه نصیب  
 حظ کامل ندارند و نمیکند میگویند که امیر المؤمنین بصورت شیرمد بمصرع اشرف انور جناب  
 سید الشهداء میخوانند و اول جمله مذکور با بنکلام را بفصل برسانند یا کفر کنند یا  
 که در خیالات و افهام فاسد ایشان همچنین چیزی صفت عیب منقض نماید و حال آنکه  
 این جهل و بیچارهها غافلند از حقیقت حال و همچنین تصور میکنند که کسی که میگوید امیر  
 المؤمنین بمصرع جناب سید الشهداء بصورت شیرمد مرادش از آنست که آن بدن امیر المؤمنین که  
 در نجف اشرف مدفونست و از بطن ظاهر فاطمه بنت اسد منولده شده بود آن زنده شد و  
 بمصرع جناب سید الشهداء آمد و دیگر نمیدانند والله العظیم و بالله الکریم این خرافات نیست  
 زیرا که آنجست بدن امیر المؤمنین که در نجف اشرف مدفونست و از بطن اطیاطر فاطمه  
 بنت اسد منولده است آن بدن تا عالم حشر و نشر در آن قبر خواهد شد بدون تغییر  
 تبدیل و بدون اینکه پوسیده کی در زوایان راه بیاید و همچنین است کلام در بدن انور  
 اطهر اقدس جناب سید المرسلین هم و همچنین در ابدان طیبه و اجسام ظاهره المعصومین  
 آنجناب بلکه مقصود مراد متکلم با بنکلام آنست که ارواح نورانیه شمعانیه محمد ال محمد  
 و نفوس کلیه فاعله باهره ایشان در ابدان کثره مثالبه لطیفه و اجسام و فیه نورانیه  
 بر زخیره تصرف میکنند یا بنفعی که ابدان کثره و این اجسام و فیه ابدان و اجسام مثالبه  
 ایشان میگویند و با ایشان نیست میدهند و فرقی نیست در مقام میان ابدان و صور متلبه  
 مثل اینکه ابدان و صور مثل ابدان و صور افراد اخبار انسان باشد چنانچه جمعی از مؤمنین  
 یکی از حج معصومین را بصورت سید جلیل القدر میبینند و جمعی او را بصورت عالم ربانی می  
 بینند یعنی در عالم خواب همچنین میاس کن در سایر امثله و میان ابدان و صور غیر متلبه  
 و لکن شرطست که باید این اجسام و این صور غیر متاسبه طیبه و ظاهر باشند مثل شیر  
 طاووس ایشان و در مقدار پس بحمد الله تبارک و تعالی مطلب بسیار است و واضح شد و بسبب



# در دفع استیغاب شکل پیر علما میرزا محمد باقر کاشانی

ع ۱۴۱

نگار بسیار نمودن استیغاب و وحشت و استغراب انکار عوام و از آنجا صند که مثل عوام  
میباشند با من دفع شد با اکتبه یا که شد الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله  
بدنه المعصومین المظلومین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین مجلس مقام سبها  
در رتبه بعضی از و فایعنه که بعد از شهادت و زاده است اه اه و او بدله و امصیتا  
اینوا فاعل است که شنیدنش فلوبه غلصین میگرداند و جگرها را میسوزاند پس مردی  
از سبها مستی که میگوید و فیکه خاك عالم بر سر شیعان شد و جناب به تبت الشهداء و  
و اراح شیعته له الفدا شهید شد و سال اینده مردم فصدیح کردند پس شتر فشند  
چند من خلیفه الله سبت الشاجدین و عرض کردم فدای بشوم و فنج نوردن است چه منور  
در باب من فرمود فصدیح کرده بروج کن پس میگوید در فم بکه و بکر و زطواف میگردم در کعبه  
ناگاه دیدم بکر را که دشمنان بر او شده بود و در پیش مثل قطعه از شب تاب شده بود  
و ان چسبیده است با سار کعبه در حالیکه میگوید اللهم رب هذا البيت احرمه خدا یا بخش و جان  
انکه میدانم که خراج بخش هر چند شفاعت کنند جمیع سکان سما و اوج جمیع سکان زمین و جمیع  
خلیفه که از پادشاهان نه همچین کاه است که بخشیده شود پس سبها مستی که میگوید که من  
و همچنین جمیع مردم دست از طواف کشیدم و بر سر مردم جفت شد و او را از چهار طرف احاطه  
کردم و گفتم دو بل بر تو باد اگر تو ابایس باشی باید این پنج از رحمت خدا مأیوس نباشی  
تو کشته و زبند و معصیت و چسبیدن منم کردی کردی و گفتم مردم من نفس خودم و زنب  
و معصیت خودم اعرف هشتم از دیگران گفتم بیان کن تا انکه حقیقت حال را بدانی گفت ای مردم  
من جمال ابی عبد الله الحسین هستم و فیکه از مدینه طیبه مسافرت عراق فرمود و چون  
هر وقت میخواست وضو کند بر نماز سر و پیش پیش من میگرداشت و میدیدم که ان بچه  
سر و بل از حسن ثلوث و اشرف چشمها پوشیده میشد و از ز و میگردم که ان مال من باشد  
تا انکه دیدم بکر بلا و روز عاشورا الخلیفه الله تقم خودش و جمیع اصحاب غرقها شد  
بشهادت رسیدند من خودم را در موضعی از زمین کربلا پنهان کرده بودم تا انکه شب  
شد و ظلمت عالم را گرفت از مکانی که نامدم و نیز بک مصاع شهدا رسیدم دیدم اینجا



# در حکایات حال حبس و قطع کردن دست مبارک

۱۰۵

همه نور شعشعانیست هیچ ظلم نیست مثل روزی که دست مبارک را از بدن جدا کردند  
و ابدان و جثه نورانی شعشعانیست مثل اضحی عرفات غرور و با خون هستند پس شفا  
بر من غالب شد و من ذکر این مطلب شد که من ابدان طیبه ظاهره شهادت اجساد نورانی را  
اطیب خلیفه الله تعالی جناب سید الشهدا را پیدا میکنم تا آنکه آن بند سوار بر او بیرون پیارم  
و بمطلم برسم پس يك به يك بوجوه شهدا نظر میکنم و آنها را بنظر میگردم خودم را رسانیدم  
بجسدان نورانی جناب سید الشهدا را دیدم بدست جسته است بپرو برو افتاده و اشرف  
نورش تمام عالم را منور نموده و لكن بجاك و خون غلطیده و بارها میوزد و باخته بدست  
گفتم والله اینست حسین بن علی بن ابیطالب پس کردم دیدم سر او بل در بدن مبارکش است  
و نزد يك شدم دستم را بپندش زدم تا او را بگیرم دیدم او را بسپا عطفه زده شروع  
کردم بکشورن و او کردن انقدها پس چند عطفه کشورده بودم ناگاه دیدم بادرست  
مبارکش بند را گرفت و قادر نشدم از دستش بگیرم پس نفس ملعونه و خبیثه من و سوسه  
کرد بر اینکه چه پیدا کنم و بان دستها مبارکش را قطع نمایم پس در اینجا فطعه ز شمشیر  
افتاده است او را گرفتم و شروع کردم بقطع نمودن دست مبارکش از زند پس بسپا الله  
فطعه سپیدانا آنکه دستش از زند جدا نمودم پس باز دست بردم بگرفتن بند او را  
دیدم او را بادرست چپش گرفت باز فطعه سپید گرفت تا آنکه دست چپش را نیز جدا نمود  
پس باز دست بردم که بند را بگیرم ناگاه دیدم زمین بلرزه درآمد و تزلزل درآمد و  
همچنین میدیدم آنها را بلرزه و تزلزل درآمد است و حرکات آنها را مشاهده نمودم  
و درین هنگام غلبه عظمه متاها نمودم و صبح و صبحه و کبره شنیدم و شخصی میگفت  
و ابنا و اولاد و امقولا و انبجاء و احبنا و اغربنا یا حسین اینور چشم من کشند  
نور او شناختند نور او از اب فرات منع کردند نور این اچا لا ترا دیدم نزد یک شدم که هلا  
شوم و خودم را میافتی انداختم پس نظر کردم دیدم که اینها سر در هستند و بکزن و لگو  
خلا بوی بسیار اطراف آنها پاشاده اند پس زمین پر شد از صور و ناس و احنه ملئکه  
پس یکی از آنها سر در نزد یک شد و گفت یا ابنا و اولاد یا حسین فداك و ابوك و



# در تمجید کمال العین بنیاد و در امتیاز عین

ع ۶۷

امک و اخوان پس بدم جناب سید الشهدا نشسته سر مبارک انوار قدس منجی مجید اطیب المهر  
است و گفت لبیک یا جلال یا رسول الله و یا ابناء یا امیر المؤمنین و یا امانا یا فاطمه الزهرا و یا  
اخی المقول بالسم علیکم منی السلام پس بعد از آن شروع کرد بکبریا کردن و گفت یا خدا و الله کشند  
مردان ما را و سلب نمودند و الله نسوان ما را و نهبت غارت نمودند و الله رجال ما را یا خدا  
ذبح کردند و الله اطفال ما را یا خدا و الله پیاد شوار است بر تو که ما را یا بنی الخ لا شاهد  
نماند و مشاهد نماند که کفار بر سر هلبیت غره نوحه و ده اند و امیر المؤمنین و فاطمه  
الزهرا گفت یا ابنا و حسن مجتبی از اطراف آن نشسته بودند و کبریا میکردند و فاطمه زهرا  
گفت یا ابنا یا رسول الله یا مشاهد میکنی که ام من بر سر لیرم و نور چشم چه و ده اند  
یا اذن و رخصت میدهی از خون محاسن مبارک کش یا صیام مصبوغ و محضبت کم تا آنکه خو  
نقم را ملاقات کرده باشم در حال اینکه با خون لیر مصبوغ و محضبت شده باشم پس سید کبریا  
فرمود یا فاطمه بیکر از خون حسین خود ترا مصبوغ و محضبت کن و ما نیز بیکر خود ماندا  
مصبوغ و محضبت میکنم بدم فاطمه زهرا از خون محاسن جناب سید الشهدا گرفت و ترا  
مالید و بدم محمد مصطفی و علی مرتضی و حسن مجتبی را که از خون انمظوم میکردند و بر  
بخود و صد و خودشان بمالیدند تا بمر فود بعد از آن شنیدم که سید المرسلین منقر  
یا حسین فدا بشوم و الله پیاد شوار و کراست بر من که نور یا بنی الخ شاهد نماهرس  
بریده و حسین مبارک بجاک و ربک و خون مالید و بخش بفر خون ریزان و مکبوب  
بر قفا و باح و بادها لباس از ربک و خاک بر تو پوشانید در ارض که بلا طریح و مقول  
افتاده و دستهایش بریده شد ای حسین انور چشم دشت است که جدا کرد و دست چپ را  
که قطع نمود پس انوقت سید الشهدا عرض کرد یا خدا یا رسول الله یا من یحیال بود از مدینه  
یا من بیرون آمد چون هر وقت میخواستم وضو بزارم سرا و پیرا بیرون میاردم از بدنم  
و ان از شکم این داشت و در لقی که نکه سرا و بل بران باشد و حرام منع نکرد از عطا کرد  
ان نکه را بان مکر علم که میدادند شفا و ن بران غالب شد صاحب بن امر خواهد شد پس  
چون کشته شدم شبی که نشیرونا مد و حرار در میان شهدا افتد منم و و منجی است



# در حکایت جمال انبرینج در بکر

۱۶۵

باید و بشناسد اخر الامر جسد را بپسرد بدشناخت و تفقد شود پل نمودن که راز دان دید  
و او را بسپار عقیقه زده بودم پس سب بر بیکه بکفده از آن کشور پس با دست اسنم نکر و حکم  
گرفتم پس از میدان معرکه قطعه سیف مکسور پیدا کرد پس با انقطعه سیف سند اسنم را جدا  
کرد بعد از آن بکفده از عقیقه های تکه کشور را وقتیکه را با دست چیم قبض کردم و حکم گرفتم  
تا آنکه نکشاید و منکشف العوره نباشم پس شچیم را نیز قطع کرد و چون خواست ببندد به  
کشاید غلبه عظمه شدند و آمدن شمارا مشاهده نمود خوردن را میثاقی انداختن آنها نشد  
پس چون رسول الله کلام سپید الشهداء را شنید گریه شد بد کرد و برخواستند مکانی  
مدنوی من میان قتل و مراد بد اسناد و فرمود با جمال چه سر کار با من و اهل بیت من <sup>داشتی</sup>  
پس قطع کردی و سب را که بسپار جبرئیل امین و جمیع ملئکه شما اندود دست شریف بوسید  
بودند و جمیع اهل شما و مؤمنین از این از اندود سب برک و شرف میخواهند با جمال با  
کتابت نمیکرد آنچه قوم کفار و لشکر بنی امیه کرده بودند بعد از شهادت انما مظلوم و شهید  
عزیزها شمشیر و شهادت اهل بیت اهل حرم و نتوان ظاهران و بنات فاطمه اش را زلب  
و خوار نمودند و لباس و خنجر و اموال آنها را بیهوش غارت و تاراج برده بودند با جمال  
خفتن و نرسپار نماید و در بنار و آتش و دود و دشت و پای ترا قطع نماید و ترا داخل  
کند در حرب با نفوم کفار که خون ما را از بختند و جرات نمودند برخلاف عالمنا  
پس انملعون کافر میگوید دعا است المرسلین بنام زبیده بود دستها هم شل و بریده شد  
و رویم مثل قطعه از شتر را یک کشا پس آمده ام با این بیت الله تعالی دعا میکنم برای مغفرت  
حال آنکه قطع و بقیه دارم که خفتن مرا خواهد بخشید با پس در مکه شخصی نماند که آنکه  
حدیث انملعون کافر را شنید پس همه خفتن نفری میبختند بلفظ کردن با این کافر ملعون  
و همه میبختند بالعین کفایت میکند در خلود در چیم این امر بیکه تو کردی مخفی نماند که این  
قطعه بنج اخوتی را و انشده اسناد و از بعضی اصحاب بنصایف را و این کرده اسناد خود  
از عبدالله الحجازی پس آن میگوید که در بعضی کوچه آمد بنزد مشرفه میرفتم عقیبه یکجا  
و برای تمام ناگاه دیدم جابر بن عبد الله انصار را که غلامش را گرفته میرفتند



# در حکایت حال ابن بطریق دیگر

۱۱۴۸

و این بعد از آن زمان بود که چشمها جا بر مکفوف شده بود پس بدیدم جا بر کبره میکنند مثل  
 کبره زن تکی از این حال آن منزج و مضطر بشدم پس گفتم یا جا بر چرا این نهج کبره میکنند یا  
 از شدت فقر است یا کسی بنوا فراد بهمان لبته است یا کسی از نومطالیه دین و حق میکند جا بر  
 فرمود هیچ یکی از اینها نشد است و لکن ایراد در همین ساعت از زیارت قبر سید المرسلین  
 بهر نامدم و همین غلام من گفت ایستادم من از دیدن هیبت بکشتن بدیدم مفسر شده است  
 و بلرزه و نزل لرزه آمده است و الشخص در بازارها میگردد گفتم الشخص مرده است گفت  
 گفتم صفتش و شالش چه طور است چه نهج است گفت ویش مثل فارسیا است و نهجها  
 کوبالتش سوزانده است چشمها بپش مثل چشمها در پوانکان و سر لبها برانها منسول است  
 و در دستش را کوبانمشا قطع نموده اند گفتم برو او را بیارید پیش من پس او را پیش من آورد  
 پس غلام گفت از بازار پیر و نباشم و از بازار پیر و نشدم و بیکو شع البشاره گفتم ای پیر  
 از اهل کدام بلد میباشی گفت از اهل کوفه گفتم سبب مبتلا شدن تو این بلا چه چیز است پس  
 اول انکار کرد و بیان نمود پس و را قسم دارم بحقیقت و اسم خود را بیا نمودم و گفتم  
 که تو حقیقت مرا بیان کنی که از من خوف و خشنه میکنی گفت اول مرحله که تو را بدیدم شناختم  
 تو جا بر بن عبد الله انصای از اصحاب سول الله میباشی و کوبان تو مرا نمیشناسی گفتم اگر نه  
 میشناختم سوال میکنم گفت من بریده بن و ابل و جمال ابی عبد الله الحسین علیه السلام میباشم  
 پس کبره کرد و من نیز کبره کردم و بفین کرد که دلم بر احوال آن مپسوزد پس گفت یا جا بر  
 هوای من بر من غالب شد و شفا و نم نیز مساعدت کرد با وجود آن حسانات و نلطفات  
 بجد و یه احصا جناب سید الشهدا بر من و فیم شدن آن امام مبین بجمع خرج و اخراج  
 خودم و اهل و عیال خودم تا آنکه قصه من با مجار رسید که نکه حجاز به در نزد امام مظلوم  
 بود بمننا و از زوم میکردم کاشان برای من میشد تا آنکه هدیه میبرد من نیز بعضی از حکما  
 آنکه جامع کثره بمن میداد مرثیه منظر فرصت بودم برادرسا و در آن آن نکه در لیا  
 بود تا آنکه امر با مجار رسید که انچه الله تعالی شهید شد و من از آن اشخاص بودم و درباری  
 و نصرتان کردم انوقتیکه بما خبر داد که ابن فوم کهار میخواهند خون مرا بریزند و شما



# در نیکوکاران بنی بر بنی علی و بنی دیکر

غیر این را ظن کرد بد آمد بد پس بروید هر جا که بنحو همدانان که نگویند پس رسول الله صلی  
فرمود و خدعه نمود پس ماهه شمر شد پس بنامند در خدمت انحضرت مکر اولادش و  
برادرش حسن مجتبی و برادرانش و بنی عیالمش و جمع بنی از انصاریان و اصحابش و عتباتش  
فدی از هفتاد پیش بود پس من رفتم یک صحرای از طرف مشرق کربلا پس چونکه جناب سید  
و عزیزش و اصحابش شهید شدند و حرم رسول الله را باز آلت خواری نشنه و کرسنه اسیر کردند  
و آنها را با سرهای شهدا و در مقدم سرهای نوزادینه سرانوار طایفه از جناب سید شهید  
علیه السلام را به نیزه ها زده بکوفه بردند پس من از انصاریان و نامدم و قصد کردم حبه طاهر  
انوار جناب سید الشهداء را دیدم برده که در حال جوشش او را با مراض سوراخ کرده بود  
تا آنکه بعد از شهادت او را سلب نکتند پس آن برده در بدن اشرفش اسودیدم سر او بلین  
در بدن طاهر افدش اسنپس وضد کردم سر او پلرانا آنکه تکه را پیدا کنم پس دیدم بزرگه کوفه  
و عفتها بسیار زده اسنپس شروع کردم بکندن کره ها و عفتها پس انوقت باران شد  
و از گرفت و زور آوردم هر چه قوه داشتم پس فادری بر بخرید اندست مبارکش نشدم پوز  
خبر را کشیدم انرا قطع نمودم و انداختم باز مرئیه دوم دست بردم بآنکه انوقت او را با دست  
چپش گرفت باز هر چه زور و قوه داشتم بعمل آوردم و نتوانستم دستش را از آنکه حرکت  
بدهم انوقت او را نیز با خیمه قطع کردم و انداختم و انوقت یفین کردم که بمطلب رسید و  
خواستم تکه را پیر و ناورم انوقت از پشت سرم صبحه و خجّه شنیدم و بسیار لرزش شدم و  
نزد یکشده لا کشوم و دستم مرد و خشک شد و از طرف آسمان بکند ساطع شد و چشمم  
زده شد و گمان کردم که سواره اسنپس لبر عت خودم را در میان قتله انداختم و دیدم مرد  
محاسن سفید و نورانی آمد در نزد حلقوم جناب سید الشهداء نشست و خوب نظر و نظر  
کردم دیدم این شخص رسول الله است و دیدم امیر المؤمنین و فاطمه زهراء و حسن مجتبی را در  
خلف رسول الله اند و بسیار از رجال بنی دیکر و لکن آنها را نشناختم و انوقت مشاهد کردم  
که جناب رسول الله دست بسو کوفه را زد کرد و دستش را کشید دیدم سرافندس انوار جناب  
سید الشهداء را در دست رسول الله سرانوار طایفه برانجند اشرف افدس سوار نمود و



# در تفسیر حکایات آل نبی علیهم السلام بطریق دیگر

۱۷۰

او را نشانید و الله الذی لا اله الا هو بدیدم که خود جناب سیدالشهدا است نند کویا شمر کافر  
 او را زیج نکرده است پس و فیه که حدش را بدیدند که و گفتنا السلام علیک یا جدای پس رسول الله  
 فرمود و علیک السلام یا ولدی یا ثانی فؤادی بسیار شوار و مشکل و کراست بر مز که فوراً به  
 اینجا آمد مشاهده نمایم یا حسین چه شده است جسم فوراً پاره پاره و قطعه قطعه و استخوان  
 اشرف کوبیده و گفت یا جدای جسم را استخوانم با اینجا از سنا بک جنول شده است پس رسول الله  
 صیحه عظمه کشید و گفت و اولاد و امهت قلبیه و احبنا پس انوقت پدرش امیر المؤمنین نزدیک  
 آمد و فرمود یا ولدی محی بنم حاسن شریف مبارک کن از خون مصبوع و محضبت شده و محی بنم  
 مذبح شده وجه نورانی اشرف و اطهر بنحاک و در یکد خون الوده شده و محی بنم مذبح  
 شده مثل مذبح شد کویا سفند پس انوقت جناب سیدالشهدا عرض کرد و گفت یا ابی  
 مرا شمر صبیحا لعنه الله تعالی از قفا سر مرا جدا کرد پس امیر المؤمنین بسیار گریه کرد و فرمود  
 اه ای کاش از زمان حاضر میشدم و من با اعدا مجادله و مقابله میکردم و آنها را بهلاکت  
 میرسانیدم ای کاش انور چشم جان من و روح من فدای تو میشد پس انوقت مادرش فاطمه  
 زهرا پیش آمد و نیز یکی از مظلوم نشینان فرمود یا نور عینی یا این چه نقل است و چه مصیبت  
 است جسم انور تر از رخا و خون غلطید در ارض کربلا محی بنم و سر انور اقدس اشرف  
 اطهر تر از سر نیزه بلند شد محی بنم بقوه روح و سمع و بصر من یا چه شده است که الی الان  
 در ارض کربلا بغسل و بکفن مانند اه اه فیه نواز فیه های مادر و اقدار و پیران و فتنه  
 مبارکش ما لید بخون پیرش و نا پاش امصوبوع و محضبت از خون پیرش توده صیحه  
 فریاد کشید و اولاد و احبنا و اقربا و اجداد و اغریبا و اینها را میکشد و خو  
 از روی ان صدیقه طاهره عظمه جاری میشد و میفرمود یا بنطور ملاقات خواهیم کرد  
 خلاق عالمیان و فاطمه زهرا اینک ما را میبرد و حدش و پیدش و برادرش در کربلا  
 و زاری و افغان بودند بعد از ان رسول الله دست را زد کرد و در دست بریده جناب  
 سیدالشهدا را برداشت و بنظر و انظر بر میگردانید و آه میکشید و فرمود یا ولدی  
 این درد است که قطع نموی پس عرض کرد یا جدای و دستم تمام خودم برید پس رسول الله



# در بیان مرقه مرعاد باریک چشمین کشته شده

۱۵۱

فرمود مراد و مقصود جمال چه بود که دستها برافطع کرد تا آنکه هر دو دستم عرض کرد با جفا  
 برای این تکه که در سزا و پل دارم پس هر دو دست را از میکره بیکه پس تکه را با دستم میکره  
 تا اینکه منکشف العوده نباشم و بهر دستیکه تکه را میکره و او را فطع و جدا میکره تا آنکه هر دو  
 دستم را فطع نمود پس چونکه غلبه و صبحه و صبحه شدند و مانند شام را مشاهده نمود و خود را  
 میافلی انداختن از هببت شما و از جبهه نرسیدن شما پس رسول الله در و کرد بچمال و فرمود با  
 اخس الا نام عليك لعنة الله الملك العلام این چه کار بود بر پسر عزیز مظلوم عطشانم که  
 خفتم روی او را سپا کند و در دست فطع نماید در دنیا و قبل از آخرت پس ای جمال کافر  
 ملعون گفت ایجا بر این فطع شعور داشتم که دیدم دو دستم مثل عجب و خمر شده بر من افتاد  
 و در پراچی پنی مثل قالیقار است نمی و نوجی از نو دارم دعا کنی زود بمیر پس جابر میگوید  
 او را مفاد فتنه کردم و بر خواستم بعد از آنکه او را لعنت کردم الا لعنة الله على القوم الظالمين  
**جلسه** و معاجها هر را شاره کردن بجملة از امور مهمه پس میگوئیم محقق نمائید و بر  
 اهل ایمان و محبان و شیعیان اصحاب خلاص ایمان که باید در وقت شنیدن این قصه  
 مذکوره بغرض اشک خون از دیده جاری نمایند و لطمه بر سر زنند و صد و پنجاه بار بخوانند  
 بلکه بغرض لطمه سنک و چوب بر سر و سینه زنند و صبحه و احسنها و اما ما و اسبدا  
 و اغریها و اعطشاناه و از یجا از اهل اعدا و سکان سماء و اهل جنان و اهل بنان  
 برسانند زیرا که این واقعه از وقایع بسیار فلو بجهت الجبار باید آورده است خصوصا  
 قلب نور خود جناب سید الشهدا را و سرش را خود جناب سید الشهدا فرمود بی الخلیفه  
 الله تعالی سید مولا ای اصحابنا موس و غیره شدند در بنفام لطیفه رفیفه شکه ذکرش  
 لازم آمد و آن نیست شخص ثقه عدل برای این احقر خدام جناب سید الشهدا نقل کرد که  
 یکشب از شبها جناب سید الشهدا را در خواب دیدم و آنحضرت را در مقام اظهار و نطق  
 و نوحهات دیدم و جرات و جسارت کردم جمله از وقایع که بلا که قبل از شهادت داده بود و چنانچه  
 در کتب معانیل یاد بعضی از آنها ذکر و ثبت شده است بیک از الخلیفه الله میسر شد  
 با بنمغنه عرض میکریم فدائشوم فلا نوافعه اصل دارد و در داده است الخلیفه الله تعالی



# در حجتها نسبت معارف کلامیه از امام رضا علیه السلام و مانند او

۱۴۲

مفهوم بدلی اصل دارد و متحقق است باز عرض می‌کردم فلان واقعه که در بعض کتب ذکر شده است یا اصل دارد و متحقق است یا از انقیافه الله مفهمود بدلی اصل دارد و متحقق است یا آنکه جمله کثیره از و تابع اخبار و بر سیدم انخلفه الله تعالی در هر مفهمود اصل دارد و متحقق است یا آنکه عرض می‌کردم فدائشوم فضیله جمال الحنه الله تعالی اصل دارد یا نه پس بدیدم وجهی بود قدس انخلفه الله تعالی و نکش پرید و انعدل ثقه گفت که جناب سید الشهدا عم کریم کرد یا کریم ناکشد و فدای انخلفه الله ساکن شد و جواب ندا را خلاصه مفهمود بدلی و الله اصل دارد و متحقق است و لکن این را ذکر نکنند چرا که از ذکر کردن این واقعه بسیار بسیار می‌کنم و بجا می‌کنم و نا اینجا الشخص امین عدل و ثقه ذکر کرد و خودش هم از ذکر این مصداق ساکن بود برای احقر نقل کرد و خودش از اکثرین مصداق بود معلوم است که شخصی در عالم خواب یکی از حج ظاهرین از محمد و اله المعصومین را ببیند هر چند بصورت یکسند جلیل القدر یا بصورت یک عالم ربانی و یا بصورت یک عدل و مؤمن موحد و همچنین هر چند در صورت غیر مثله ظاهر طبعه مثل شیر یا مرغ یا اجنه پس بپایان آنچه حقیقت را دیده است بشرطیکه در خواب بپایان کرده باشد این رسول الله یا یکی از ائمه ظاهرین معصومین است و برای اخبار مستغیبه از طریق خاصه و عامه وارد شده است از رسول الله که فرمود من رآنی فی النوم فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل به و در طریق خاصه باین پنج نیز وارد شده است رآنی فی النوم فقد رآنی و من رآی احدهم اوصیاً فقد رآه فان الشیطان لا یتمثل به و لا یأخذ من اوصیایا یعنی هر کس که مراد خواب ببیند پس متحقق که مراد دیده است و هر کس که یکی از ائمه ظاهرین و اوصیایا معصومین مراد خواب ببیند پس متحقق که او را دیده است زیرا که شیطان چه قدرت ندارد مثل بصورت من یا بصورت یکی از ائمه ظاهرین و اوصیایا معصومین من باشد و این خبر نیز یکی خواب معصومین را چنانکه می‌دانیم که آنکه بنا برین گذاشته که بقول معصومین خواب ایشان حکمی از احکام شرعی و فرعی می‌توان کرد و بعبان و انچه کلام معصومین خواب مثل کلام مشرب پیدا و پیش چنانچه امام حسن عسکری علیه السلام در خواب یکی از محبان و شیعیان فرمود ان کلامنا فی المنام فی البقعه و ایضا محققانند



# در اثبات حقانیت ائمه و اثبات احادیث و تواتر اخبار

که چنانچه از روایات کثیره مستفاد میشود اطفالی که در کربلا ذبح شدند جمع بودند بلکه جمع کثیر بودند و منحصر بعلی اصغر و عبد الله بن حسن عجبی نبود و همچنین از این روایت جماع العین نیز این طایفه مستفاد میشود که در بعضی از مقامات سابقه نیز با این طلب مشغول بودند و اینصاف محقق نمائند که چنانچه مکرر بیان کرده ام که مقتضای اصول محکم و قواعد متقنه طایفه امامیه اینست که قضیه که صاحب نیر المذاب ذکر کرده است کذب صریح و دروغ محض و از اینست که سر او را بجناب سید الشهدا و از اینست که در حدیثی از ائمه اهل بیت مخالفین موافق اصول مذهب شیعه نیست و از وجهش را خود جناب سید الشهدا در حدیث قضیه جماع العین بیان کرده و گفته با جدا با رسول الله نکه را با دستم گرفتم تا منکشف العوّه در صحیح اگر بلا نمائیم پس همچنین حالا نیز میگویم که گفتن و شنیدن امثال این کلام با احتیاط یعنی اسبغ بر الله سر او را نیز سلب نموده و اخلافه الله تعالی پس از ما ندانند بیک بکفر است بلکه از بوجه حکم بکفرش در نیست مگر اینکه جاهل باشد یا امر بران مشبه شده باشد سبحان الله عجیب حال اکثر مردم که منافق فضائل و آثار و خواص و لا ینکلمه و لا یطعم محمد و آل محمد را صلوات الله علیهم اجمعین میشنوند و این نیز اکثر شیعه میدانند که معنی و لا ینکلمه اینست که محمد و آل محمد هر چه خواهند حقیق و او را خواهند و حقیق ایشان را مظاهر اسماء عظمی و صفات کبری خودشان فریاد داده است یعنی مظاهر علم و قدرت و قوه و حکم و کرم و رحمانیه و رحیمیه و غیر اینها از صفات کبری و اسماء عظمی با وجود این بگردش که از غلط را همچنین نامربوط ذکر کرده است و از در سر منابر جمعی میخوانند و دیگران گوش میدهند معاذ الله و اسبغ بر الله تعالی از اعتقاد کردن با مثال این کلمات یا باینکه در ذکر کردن امور بیکه متعلق است بخونا نور اطمینان جناب سید الشهدا و روحی که کشته شود از آن امور از آن قسم باشد که در ضمن قایم بکدر و زاده است در روز عاشورا یا غیره و ز عاشورا محقق شده باشد و خواه از آن قسم نباشد پس کلام درین باب در چند مجلس در چند مقام واقع خواهد شد **جلسه اول** در بیان حال و ظاهر نورانی خلیفای الله تعالی یعنی محمد و آل محمد المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین



# در طهارت و نجاست و ما علیهم سلا الملائکة

ع ۱۰۶

پس میگویم در ما ایشان طهارت و نجاست ظاهر است و طهارت و نجاست و جواهر نورانی است و عقو  
کامله و الباب نورانی بر این مدعا که مثل شرع ساطع و ان اولاً این محکم است و انقول جوا  
در کتاب مجیدش انما یرید الله لیبذ عنکم الحرب اهل البیت و بطهر که نظیر و افاده آن  
این مطلب و شمولش بر مدعا ما نزد محققین علوم و مدققین فنون در غایت صوح  
و بر آنکه این باب و افاده و شافیه دلالت چنانچه عصمت ثانیه کامله بلکه نبی است که ابواب  
محمد و آل محمد المعصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین اثبات میکند و همچنین  
بسیار امور اثبات کند از قبیل اصو محکم ملکوتیه و قواعد متقنه نورانیه افاده میکند  
سبحان الله تعالی چه انصاف خوب کرده است و چه نهج خوب نموده بعضی کامل علما و اکابر  
عرفاء اهل سنت امر بر آنکه باین مقام مناسب بلکه در غایت انصاف است و انقول است که چنانچه  
این شریفه افاده نماید عصمت محمد و آل محمد صلوات الله علیه و علیهم اجمعین از جمیع  
معاصی و ذنوب و خطاها و جرایم و همچنین نظیر ایشان از هر شیئی بلیست که جمیع این بلیست  
دادن جهل بر ایشان از حق و جهالت ناشی میشود این حاصل کلام است که فرموده است و فرمود  
این کلام مشرب را اگر کسی سؤالن نماید که جمیع از فقهاء این مسئله را عنوان نموده اند و ظاهر کلام  
ایشان اینست که مسئله طهارت در ما محمد و آل محمد المعصومین از مسائل خلافیه باشد نه از  
مسائل اجماعیه پس جواب میبایدیم از این سؤال که بمحض جهالت خلافی در مسئله نیست که  
از مسائل خلافیه نخواهد شد پس ما که این مسئله را اختلافیه بود و نظیر این در مسائل  
اعتقادات مسئله بقا ارواح در عالم برزخ بعد از مردن و این مسئله نیز در مسائل اعتقادات  
حلی رحمه الله و قبل از آن از مسائل خلافیه بود حتی اکثر متکلمین از عامه و خاصه بر آن  
بودند که عالم برزخ نیست پس بر ادوای امر عرضی است بمحض مردن فانی خواهد شد و امر  
عذاب و عقاب و ثواب و درجات مختص است بپا بعد حشر و نشر و فیما بین قول  
خود علامه حلی اخبار کرده است و بخطا کرده است هر کس که فائل بقا روح باشد  
در عالم برزخ و لکن مخالف در هر دو مقصود شد بجهاد الله تبارک و تعالی و بعد از آن  
از منبر اجماع منعقد شده بر طهارت کثیره فاطمه ساطعه بلکه در کثرت از حد و احصا



درینا ادرله ظاهره و باطنی اما علیه السلام الملك العلام

॥ ५॥

افزون در هر دو مسئله یعنی اجماع منعقد شده در مسئله که ما حرف میزنیم بطهارت در مسئله  
دوم یقیناً ارواح در عالم برزخ و بودن ارواح از قسم جواهر نه از قسم اعراض و منع و مثل  
شدن سعد در عالم برزخ با انواع نعم و الا و اقسام مشتهیات و ملذذات و معذبات و عذاب  
شدن اشقیای با انواع و اقسام عذاب و عفو یا نبی بهر حال در آن معین طهارت خون محمد و اله  
از آن اکثر است و از بد است که بحد و احصایا بد یا احتیاج داشته باشد با سند لا کردن به  
خوردن یکی از صحابه خون محمد رسول الله و فرمودن آنحضرت که اگر چه بر بدن تو خراشید  
و لکن دیگر و در مکن بمثل این عمل بلکه تحقیق اینست که خون جمیع معصومان و انبیاء و اوصیاء طاهر است  
و چه خوب فهمیده است تحقیق این مقام افاضت همگی طباطبائی رحمه الله تعالی در منظومه فقهی  
فرموده منظومه اکثر من الصلوة فی الشاهد خبر البقاع افضل المعابد والسنن فی فضل  
صلوة المسجد و فی بعض صور مستشهد بر تشتر من مظهره طهره الله لعبد ذکری و جفا  
سید اجل ابن حکما را از یک حدیث صحیح فهمیده است بلکه آنچه در این باب است مضمون آن حدیث صحیح  
و آن حدیث صحیح باین شرح است قال قلت له ای المصادق عمی لا کره ان اصلي فی مساجدِهِمْ فقال  
عليه السلام لا والله ما من مسجدٍ و قد بُنی علی برئیني او وصي نبي قتل فاصاب تلك البقعة  
فطرة من دمه فاحب الله ان يذکر فيها فاذ و فيها الفرائض و اکثر و فيها من التوافل مضمون  
آن حدیث شریف اینست که راوی ثعلبی عدل میگوید من عرض کردم بخدیجه بن جعفر رضا و علیهما السلام  
که من مکروه میدانم یعنی خوشم نیاید که در مساجد آنها یعنی خالفین و اهل سنت نماز کنم پس  
آنحضرت فرمود نه نه یعنی همچنین مکروه و الله در وی مبین هیچ مسجدی نباید باشد خواه کوچک و خواه  
بزرگ خواه او را از شیعیان کسی بنا کرده است از مخالفان و اهل سنت مگر آنکه آن مسجد بنا شده  
در واقع و نفس الامر بر برئین یا بر بر و وصی نبی و همچنین وصی که او را کشته اند و شهید  
کرده اند پس رسیدن است بآن بقعه که مسجد را بنا شده است فطره از خونان و سبب رسیدن  
فطره از خون در سابقه عنایت از لیه مقدسه شد که آن مسجد با شد پس حقیقت در وقت داشت سبب  
رسیدن فطره از خونان و حتی شهید با آنجا که آن موضع مسجد باشد و حقیقت را مؤمنین و مصلحان  
در اینجا ذکر کنند پس را کنند اشعیان ما در مساجد نمازها و اجماع را و بسا کنند در



مساجد و ائمه را پس میگویم مخفی اند که اینکه ذکر کرده ام توجه اینها بشنید و بنویسید و تفهیم  
الفاظ و بیانات و لکن در مقام فهم مطلب مراد از آن با بنظر و باید گفت که مقصود ما  
اینست که بنا مساجد در هر جا و در هر موضع از بلاد و فری بلکه در صحرای کثرت و در میان  
از اعمال فاضله و مندوبه و کما است هر چند آن در غایت صغر و کوچکی بوده باشد و لکن  
تحقق و ثبوت مسجد شدن بکسب طهر از زمین و رسانیده عنا بنای زبیه همچین مفسر و مفید  
شده است که بدون فیر بنی از انبیا و ائمه یا بدون رسیدن بکسب طهر یا بگذرد از خون و غیره  
معصوم مفسر و ائمه یا ممکن و مبسر و مفید و نباشد پس در هر جا مسجد بنا شده است یا خواهد  
شد تا انقضای عالم بکسب طهر از خون و صیحه و شهادت رسیده است یا بنی از انبیا  
بوده است پس اگر کسی سوال کند که در بنی شریف طاهر و مطهر بودن خون معصوم  
بنی باشد و خواه و صیحه کر نشد است پس چه نور جناب اجل و انیل سید مهدی طباطبائی و  
همچین خود را سند لایم میکند یا بنی شریف بطاهر و مطهر بودن خون معصوم  
پس در جواب این سوال میگوئیم که کویا نشیده یا تفهیم عبادت مشهوره در آنست که میگوید  
الکافی بلوغ من الصریح زیرا که انفق و جلاله و علو و نبی از منی که مسجد شده است بنی  
بکسب طهر و خدایان رسیده است هر منی که خون معصومان نرسیده است و نبی مسجد  
شدن و منزلت شریف مسجد شدن برای آن مفید نشد است از این دلالتا بلوغ و اکد  
و ثقی و امین کدام دلالتا ثبوت و اکثر منخواهی مطلب مقصود از این درجه نیز اوضح و امین  
باشد تا قیل و ند بر کند در فقره که امام فرمود فاحب الله ان يذكر فيها پس معنی این فقره  
اینست که حضرت دوست مسجد را بسبب شرافت و قد و علو منزلت و عظم درجه و احترام رسیده  
بکسب طهر و معصوم یا نموضع که انموضع مسجد و معبد باشد مسلمین و مؤمنین در آنجا  
ذکر و ائمه بنده و افضل عبادات و اشرف مرتبای و ائمه نماز را در آنجا بعمل بیاورند پس  
کدام دلالتا دلیلی از آنکه شرعیه از این دلالتا بلوغ و اکد و او ثقی و امین و صریح  
خواهد شد زیرا که معلوم و واضح است در هر عاقل و فرزانه بلکه در نزد هر  
شعور که حضرت حق چیز را از افراد بیکد و زشتی و خباثت و نجاست از هر نوع و از



# در بودن مشایخ و راجعان کما انما است حق معصوم

۱۰۷

هر صفت بوده باشد و سنت خواهد داشت پس مطلب بحمد الله تبارک و تعالی کما الشمس فی  
رابعه النهار و حق خون جمیع انبیاء و اوصیاء معصومین است اما خصوصیت خون سید  
المرسلین و خون الظاهرین و اوصیاء معصومین و اشرف الاولین و الاخرین صلوات الله  
وسلامه علیه و علیهم اجمعین پس از ظاهر و مظهر بودن خونها عظم شان و علو مرتبه  
و سمو قدر و احترام و خواص و لوازم نورانی و صفات و آثار ملکوتیه آنها در دنیا  
و مکانی و منزلی است که صد هزار امثال این احقر جند را ز جند و در کعبه کعبه کعبه  
انصفا و التواضع و لوازم و آثار بجز مظهر و مقام حسنا بیاورند و هیئت آنها ایها  
ایمان فکر و تدبیر نماید بلکه در اصول و قواعد نورانی ملکوتیه که بجملة از آنها در دنیا  
اشاره شده است و نمیدانند که مقتضای و نتایج و ثمرات آن اصول چه چیز است پس حال آنکه  
مثال برای توضیح ذکر میکنم تا حقیقت حال معلوم باشد مثلاً در مظاهر مظهر نورانی  
ملکوتیه جناب سید الشهدا که اندک ما شریفه که از زخمها و جراحتها انخلفه الله تعالی و هم  
چنین که از خلق مبارکش در وقت بیخ شدن و بختن شده بود بکمر بنده ملاحظه میکنی بجز  
بحکم اخبار صحیح بلکه مشایخ معصومین که مملکت مفرقین کرویین اند و ان خونها  
جمع کردند و ششها را ملکوتیه و او را در عرش الهی مکنون داشته اند و جمیع اسرار او را  
خفیه میدادند و خلفا از سید المرسلین و اوصیاء المعصومین و همچنین جمیع از ملئک  
کرویین مفرقین و از جمله اسرار کوپا یکی این باشد که این در مظاهر مظهر از جمله اسباب  
شفاعت سید المرسلین است بلکه اعظم و اکرم و اشرف و افضل اسباب شفاعت است  
کوپا یکی نیز این باشد که این مأمکوزه و این خونها زخمها شده در عرش بنده و ضابط  
نورانی برای جنات و اهل جنات است و از یکجهت ملاحظه میکنند که این در مظاهر نورانی  
ملکوتیه در نفوس بکشت بزرگ در نزد سید المرسلین است و بعنوان اعدا و محالین  
بکفتره از آن میکشد و کور میشود و از یکجهت ملاحظه میکنند می بیند و میداند که در  
اندک در روز عاشورا فرزای روز عاشورا افراد جماعات مختلفه و احاد و اصناف  
متشکله معشر ظهور و حوز مرغان غوطه و در شد بجهت که از اجنه و پروبال هر یکی از آنها



# در استند مؤلف کبیره بنیادین بر نقش رحمة الفدا

۱۰۸

نادر و در پاسه روز پایش خون میباید و هر یک فصلی که از ارتفاع کرده ارض کرد  
و از بابت بخت و اتفاق در آشنای طیران و پرندگان طهور اگر دره از اندام با صاحب امر  
و اوجاع مزمنه که علاج نداشته بود میرسد و از جنوه بخش شده لباس زندگانه بران  
پوشانند و بهر موضعی و مکانی در وقت طیران طهور و پریدن مرغمان فطره رسیده  
دره رسیده بلکه دره رسیده انموضع و امکان مسجد شده است یا مسجد خواهد شد بعد  
از نماز آن زیرا که معکوس است که این مساجد که در روز زمین نباشد است بعد از شهادت جناب  
سید الشهدا الی الان و انموضع که بعد از این زمان مساجد خواهد شد تا انقضای نشاء  
در نبوت و همچنین انمواضع که بعد از این زمان مساجد خواهد شد بوده و لکن خواب و بران  
شده و اثر مسجد نیز در آنها نماند است عده آنها از حد و احصای بیرون بلکه چندین لک  
و کرد و معورت و محرومان آنها رسیده و چندین چندین لک و کرد و نیز بعد از این تا  
انقضای نشاء در نبوت و بار خد خواهد شد پس این فضیله از حد و احصا افزون نشاء بسبب آن  
فورا بنیایا بر سید فطرات دما اوصیاء مقبول و در سبب که معقول و منصوب خواهد شد  
چنانچه ستر همین کلام بر اصحابی بفتح در احادیث اخبار و سیر و تواریخ و آثار مخفی خواهد  
بود پس امر مختصر میشود در بنیایا یعنی در باب کثرت مساجد یعنی که خارج از حد و احصا  
بر سید خون جناب سید الشهدا تا انمواضع که مساجد شده است و همچنین تا انمواضع که  
مساجد بعد از این خواهد شد و کیفیت سید فطرات و در آن زمان فورا بنیایا ملکوتیه  
یا همانهاست که اشاره شد یعنی همه انمواضع از نقاط فطرات و در آن زمان که در آنجا  
طهور و مرغمان بود رسیده است خواه فطره بزرگ و یا دره از فطره یا با این طور است که به  
جمله از انمواضع پنج مذکور رسیده است و بعد از انمواضع خاکهای خون رسیده از رواج  
و بارها باذن الله تبارک و تعالی متفرق کرده بمواضع کثرت رسانیده است یعنی همه از قسم  
اول و دوم و بعد مساجد است که در دنیا هستند و اینهم من بعد خواهد شد و پنج اخ  
نیز بیان میکنیم و آن اینست که بهر موضعی که سبب اول و قسم دوم بعد مساجد است که در  
رسیده است پس تا انمواضع ملکوتیه که فورا بنیایا ملکوتیه شعاعهاست و نشانند



# حکایتی که در توحید و تبارک و تعالی و در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال و در بیان احوال و عیال

۱۷۹

بازن تبارک و تعالی و حوله و قوتی بی انچه بنماید در مقام و جای سوال است آنکه اگر کسی بگوید  
 کند و بگوید که چه کند از جناب سید الشهدا روحی الهی افتد خون در عرصه کربلا ریخته شود  
 بود که در یک مکان خواص یعنی مدین و موضع شهر از سید باشد افتد خون ریخته شود  
 باشد که مثل هر صغیر بوده باشد و از حدافرون طو و مرغان در آن نحر خون غوطه و در  
 کرد بدند و بعد همه اصفاغ عالم از آن خون رسیده باشد مثلاً در اسلا بول که سی هزار  
 مثلاً مسجد کوچک و بزرگ هشتاد و نه ایست از آن زمان و از این رسیده باشد و همچنین  
 قیاس بکن میوه بلاد هشتاد و نه ایست و اهل سنت بلکه در جمله کثرت از بلاد کفار نیز هست  
 هشتاد و نه ایست جواب این سوال بنیج حقان میباید خواهد شد و همچنین تفصیل و بیان  
 جلالتشون و عظم مراتب و درجات و مقامات این خون یعنی خون سید الشهدا روح  
 و ارواح شیعته فداه باز بنیج محقق ملکوت و نورانی میباید خواهد شد پس باید هر یک  
 از این مطالب عالیه نورانیه ملکوتیه در مجلس مستقل و عنوان و مقام منفرد ذکر شود تا  
 آنکه از فهمیدن این مطالب شریفه شیعیه و بجز مندر شده فائز بسعادت اخرویته باشند و انبیا  
 و اولیای این مبدء انم که قبل از بیان نکردن جمله از اسرار ملکوتیه بکثرت خون ریخته جناب  
 سید الشهدا در عرصه کربلا خصوصاً در مصرع انور افلاش یک نظر و یک مثال بر زبان ذکر  
 باشم و آن نظر و مثال نیز منقبت عظیمه از منافی الله و اهل بیت رسول بوده باشد  
 و این بخود که منقبت عظیمه از منافی الله و اهل بیت در حقیقت نموده باشد و نباشد  
 برای اسرار خون سید الشهدا از جمله کثرت و همچنین از جهات دیگر **جلسه مقارن**  
 در بیان این منقبت که از باب مقدمه ذکر کرده میشود و انچه بطریق طیب منطبق  
 مسکنش را و اخرد و بلا روی بود و عمر طویل کرده بود و عمرش از صد سال تجاوز بود  
 پس آن نقل میکند که من شاگرد بختشوع نصرانی فرنگی طیب حکیم باشم منوکل بودم و عمر  
 بسیار داشت و عمر نیز پنداد پس بگوشه زبان بختشوع حسن علی بن محمد بن علی  
 الرضا صلوات الله و سلامه علیه ام جمعین شخص فرستاده بود و فرمایش فرموده بود  
 که شخصی که اخضر خواص اصحاب و ملائمه نبوده باشد او بفرستد برای من تا آنکه از فرستد



# بیان کجندشوع ان نامساک اما ناسا حکاکو کفرین طبیب وی مادی و مریض و غیر

۱۸

نما بدین بختشوع اختیار کرد و گفت بن پیر رضا علیهما السلام از من کسی خواسته است برای  
فصد کردن پس چون بختشوع هر چند نصرت بود و لکن اخلاص خدمت انچه الله و خلقه  
تعالی داشت و عن تا کد بلوغ نمود و حفظ اذاب و خدمت انحصار و گفت ان پیر بن بکن که از  
در روی زمین کسی علم نواز انحصار نمیشد و ان علم اهل زمین است پس البته حذر بکن که  
انحصار بخواه عرض نفرماید و در ان امر بکنه بخواهد کرد پس فتم بدو و ممنت سرایان  
خلیفه الله نعم پس از فرمود بود در یکجه از حجاب پیرونی باش تا انکه نواز انخواهم پس را و ان  
و فتنکه داخل خانه انحصار شدم بقاعد طبع و حساب بخومی بسا و فتنه بود برای فصد  
کردن پس در حجره نشستم تا انکه وقت محمود و جیتد بسا خوب گذشت و انوقت که مرا طلب کرد  
برای فصد انوقت بقاعد طبع و بخومی بسا و فتنه بدو و غیر محمود بود برای فصد کردن پس  
امر فرمود بر احضار بکشت بسا بزرگ پس طشت بزرگ را ملازمان و غلامان اش احضار  
نمودند و امر کرد که فصد کنم از دکان کل پس فصد کردم و دقا شریفه نوازانه بانطشت  
در بخته میشد تا انوقت که انطشت بزرگ لبالت بر شد پس انوقت فرمود قطع کن پس قطع  
کردم و دست مبارکش را شست و از با یکجه بسا و امر کرد بپودن من در حجره پس نشستم  
در ان حجره پس ملازمان و غلامان اش احضار نمودند برای من از اقسام طعام حار و بارد پس  
طعام خوردم و در انجا ماندم تا وقت عصر پس انوقت امر باحضار من فرمود و مرا خواست  
پس فتم بخدمتش امر نمود باز بصد کردن بازها انطشت بزرگ را خواست پس و را خالی  
کرده از دقا ظاهره نوازانه و البته احضار نمودند پس امر فرمود بمن فصد کن پس فصد  
و گذاشت تا انکه خون مبارک طشت را مثل نوبنا و ل پر کرد تا لب کار طشت پس انوقت  
امر فرمود ببالدن و مکت نمودن من در ان منزل پس شب را انچه خواستیم و فتنکه صبح شد  
و انما بطلوع کرد مرا خواست و امر فرمود باحضارها انطشت و را خالی آوردند و فتنه  
امر کرد بصد کردن دیدم ایندفعه هر چه میامد مثل شیر نازه دو شیده شده است پس  
گذاشتم میامد تا انکه طشت باز پر شد بلب طرفش رسید پس امر بقطع کرد پس قطع کرد  
و دستش را ناچار بسا و انوقت از زهر رختها بشست مبارکش بیرون آورد و پناه

در حجره نشستم تا انکه وقت محمود و جیتد بسا خوب گذشت و انوقت که مرا طلب کرد  
برای فصد انوقت بقاعد طبع و بخومی بسا و فتنه بدو و غیر محمود بود برای فصد کردن پس  
امر فرمود بر احضار بکشت بسا بزرگ پس طشت بزرگ را ملازمان و غلامان اش احضار  
نمودند و امر کرد که فصد کنم از دکان کل پس فصد کردم و دقا شریفه نوازانه بانطشت  
در بخته میشد تا انوقت که انطشت بزرگ لبالت بر شد پس انوقت فرمود قطع کن پس قطع  
کردم و دست مبارکش را شست و از با یکجه بسا و امر کرد بپودن من در حجره پس نشستم  
در ان حجره پس ملازمان و غلامان اش احضار نمودند برای من از اقسام طعام حار و بارد پس  
طعام خوردم و در انجا ماندم تا وقت عصر پس انوقت امر باحضار من فرمود و مرا خواست  
پس فتم بخدمتش امر نمود باز بصد کردن بازها انطشت بزرگ را خواست پس و را خالی  
کرده از دقا ظاهره نوازانه و البته احضار نمودند پس امر فرمود بمن فصد کن پس فصد  
و گذاشت تا انکه خون مبارک طشت را مثل نوبنا و ل پر کرد تا لب کار طشت پس انوقت  
امر فرمود ببالدن و مکت نمودن من در ان منزل پس شب را انچه خواستیم و فتنکه صبح شد  
و انما بطلوع کرد مرا خواست و امر فرمود باحضارها انطشت و را خالی آوردند و فتنه



# بافان اهدت عال شرق سلاست در ماء

۱۸۱۱

و پندار یعنی پنداشته با او خجالت کشید بدست من گذاشت غدر خواهی فرمود و منصرف  
 شد که بجز من برود و عرض کردم افای سید من خدمتی داری که بمن بفرماید فرمود بلی با  
 بهیجا خوب مصاحبت نماید با آن شخص که با تو مصاحبت میکند از دیر غافول پس قدم پیش نهاد  
 بختیشوع و فضا را از اول تا آخر برای آن نقل کردم و آن بسپار بسپار بختیشوع و گفت حکما  
 و اطباء اجماع و اتفاق کرده اند بر اینکه بدانست بپشتر از هفت من خون بمینا شد و هفت  
 در جمله ابدان عظیمه و سمیه بمینا شدند در همه ابدان و اعجاز همه انسان که در دفعه سیم  
 شیر نازده رو شده شده بمینا شده است بعد از آن گفت آنچه تو حکایت میکنی از فضته سه  
 طشت بزرگ اگر اینقدر از چشمه و منبع آب بیرون بیاید باز خالی از بخت نخواهد شد پس  
 بقدر یک ساعت فکر کرد پس بعد از آن سه شبانه روز من و آن کتب حکما و اطباء را خواند  
 و استقصا در تتبع کردیم بلکه نظیر این بکر نبه در عالم واقع شده باشد و را به بینیم  
 پس ندیدیم که نظیر این فضته بکر نبه در عالم واقع شده باشد پس بعد از آن گفت آخر روز  
 اعلم ما سب علم طب در میان ما و این نظر این را اهدت که در غافول بمینا شد پس که آیه  
 بان نوشتند و آنکا غدر کردند این فضته را از اول تا آخر و امر کرد مرا سوار بغلش شوم و  
 بدیر غافول بروم نیز در آنرا هب پس شب بود سوار بغلش شد و قصد کردم دیر غافول را  
 و فتنه رسیدم آنرا هب در مثل حصا و قلعه بود او را صدا زدم و ندا کردم تا آنکه بر  
 سر دیوار قلعه آمد و پرسید تو کیستی گفتیم از اصحاب نلامده بختیشوع بمینا شد گفت کاغذ  
 و کتابت آورده گفتیم بلی پس بنیبل بر پسمان بست سر پسمان را گرفت و بنیبل را روانه  
 کرد بسوی من پس کاغذ از آن و بنیبل گذاشتم و بنیبل را ببالا کشید و کاغذ را خواند  
 پس فی الفور از قلعه و حصا نازل شد و در آن کشور پس گفت تو همان مرد میباشی که قصه  
 آن شخص بزرگوار را گفتیم بلی گفت طویطوی بر ما در نویس اینوقت بغلش را سرج گذاشته  
 و سوار شد و بختیشوع تمام منم بودیم در آمد بسو من رای تا آنکه ثلث از شبانه دست  
 بتر من رای گفتیم اول کجا میری و یا بخانه استاد من یا بخانه آن شخص بزرگوار گفت اول بخانه  
 آن شخص بزرگوار پس رسید بخانه امام حسن عسکری علیه السلام بنیبل از آن صبح پس



# در کیفیت بنای حیوان و احوال انسان از صفو درگاه

۱۸۲

در راگتودند بکلام سپا پیر نامد گفت که ام یکی از شما را هبت بر عا قول میباشید  
 گفتان منم فدای تو باشم غلام گفت از بغل نا زلشوی پس زاهبت بغل نا زلشد غلام بزرگش  
 بغل خود ترا و هم بغل زاهبت که زار و درشت هب که رفت و داخل اند و زدند و مرد  
 زمام بغلها گرفته مکش و توقف نمود تا آنکه صبا کردیم و افتاب بلند شد پس انوقت  
 از اندون پیر و نامد در حالیکه از بدنش پیر و نا ورده بود شبایضرا بیت را و انداخت  
 بود لباس هبایند را و پوشیده بود شباب سفید و لباس اهل اسلخرا و مشرف شده بود  
 در دست حجه الله و خلیفه الله نعم شرف اسلام پس من گفت حال او برویم بخانه اسناد  
 بختشوع پس رفتیم بخانه اسناد و چون اسناد بختشوع در قصر بود و او را در  
 در دید نا زلشد از قصر و شروع کرد بدیدن لبوان پس و فتنه که بان رسیدند  
 چه باعث شد که از در خودت بیرون آمد گفت صبح را باقم و ملاقات کردم او را  
 و اسلام او را دیدم بدست صبح بختشوع گفت با صبح را باقم گفت با نظر او را باقم را  
 همچوین قصد کردن در عالم واقع نشد اسناد را حکم مکر یکدیگر از صبح پس انبخت  
 بزرگوار که حجه الله و خلیفه الله است نظر صبح است در پالتش و براهینش پس مضرتش  
 بسو حجه الله و خلیفه الله نعم و اخبار خدمت و ملازمت انحصار کرد تا آنکه وفات یافت  
 رحمه الله نعم مجلس مقام است در نیاز کرا جمالی بعضی امور حکمت بر اینهاست بدن  
 مضمون اینجاست شریف یعنی بر اینهاست بدن جمله از اسرار و نامریکه اینجاست شریف مضمون  
 پس میگویم اول باید این مطلب مخفی نماید بر اصحاب هنر و ذکا و فهم و فطانت و اینطلب  
 در نیاز اجمالی خلق بنات و حیوان و انسان از صفوه ارکان چنانچه عناصر درجه  
 پس عناصر درجه و فتنه که مخرج شود یکدیگر باز در خفصم و نا پیر کنند و انها قوای  
 فلکیات و سیب عند المزاجی که پیدا گردند خارج شوند از صراف تضاد که میان انها بود  
 مثل تضاد حرارت با برودت و تضاد پوست با طوبی و خارج شوند از تضاد  
 تا آنکه بسبب قابل فیض جمالت نبودند پس اول فیض که میرسد قبول کردن انهاست اثری  
 از آثار حیوانه پس انوقت فاضله متبوا از قبل قیاض علی الاطلاق و خفصم صورتی که



# در کیفیت اشتیاق حیوان و انشا از صفات ارگان

۱۸۲

حفظ کنند آن ترکیب باشد و از صورت معدنه اطلاق میکنند مثل معان طلا و نقره و الماس  
و یاقوت و زمرد و لعل و زبرجد و همچنین سایر معادن پس بعد از این مرتبه که استخراج آن  
و اکمل شود نبی اعدا باشد و از هر یک بوجدت و جمعیت باشد اثر از آثار و جوده بر آن فاضله خواهد  
شد و آن بلا شک و شبهه شرف خواهد شد زیرا این اثر نفس نباتیه غذاء قبول کرد نیست و همچنین  
نمود قبول قبول کرد نیست پس شرف خواهد شد از اثر اولد زیرا که شان آن محض حفظ صورت  
نوعیه بود پس بعد از این اگر خراج آن و اکمل و افضل حاصل شود بهیچیکه میلش زیاده باشد  
بوجدت خالصه پس این وقت چنانچه این مزوج مرکب استیفاء نموده است و جمع کرده است در  
معدن و نباتات و این چنین ماده و مهیا خواهد شد برای قبول اصل جوده یعنی فاضله  
میشود بر آن از قبل فیاض علی الاطلاق نفس حیوانیه شاعره محرکه با اختیار و اراده نیز  
در قبول برای آن نفس حیوانیه در قوه خواهد شد قوه مدد که و قوه محرکه و بر این بنا و  
کرده اند این جمیع از علماء عرفا کلام خفیه را در پایه و جانت کل نفس معها سائق و شهید  
پس قوه مدد که منقسم میشود بجو اسر حسیه ظاهر یعنی بجواسنج کانه ظاهر و اینها قوه بصر  
و قوه سامعه و قوه ذائعه و قوه شامه و قوه لامسه است و این منقسم بجواسنج کانه باطنیه  
و اینها قوه حسیه مشترک و قوه خیالیه و قوه منصرفه و اهر و قوه حافظه است و لکن اینها به  
هکلی و تمامی یافت نمیشود مگر در حیوانات کامله و اما قوه محرکه پس اندوخته است قوه عیشه  
در شعبه دارد یکش قوه شهوانیه است و دیگرش قوه غضبیه و اما قوه فاعله شائش و شغله  
و کشیدن او را است و همچنین شائش و کشیدن او را است و همچنین شائش و کشیدن او را است  
این قوه فاعله در پشغل و شائش اعصاب است که منشعب شد بعضی از دماغ و بعضی از  
نخاع و خفیه نخاع را در زرد دماغ خلف کرده است و حامل جمیع این قوای پنجگانه ظاهریه  
و پنجگانه باطنیه روح بخار شد و از طبی و طبعه نیز میگویند و حقیقت آن اینجور لطیفه  
است که از اغذیه حاصل میشود و بخارند و اصغره اینست که از اجزاء لطیفه غذاها اینجور لطیفه  
حاصل میشود یعنی خون و بلغم و صفراء و سودا پس اینجور لطیفه را ارواح طبیعه و طبیعه  
مینامند و منشأ ارواح طبیعه قلب حیوان است خواه انسان باشد و خواه غیر انسان



# در بیان مؤلفات ایشان که عوالمی پیدا از اینها ارکان

۱۸۴

چنانچه منشأ و منبت جمیع شریایان فلیست جمیع شریایان تابعی رگهای مجوف پراز ارواح  
و خویش است اما ارواحش بیشتر و خویش کمز و اما او رده که منبت منشأ آن جگر است آنها  
تیر پراز خون و ارواح است لکن بعکس شریایان تابعی در او رده که آنها نیز رگهای مجوف  
پراز ارواح است خویش بیشتر است و ارواحش کمز است و اما اعصاب که منبت و منشأ آن <sup>بجست</sup> است  
و نخاع و همه اعصاب مصممانند و هیچ مجوف ندارند مگر یک عصبه است و او را ملتفی النوا  
برای و چشم بینا مندی بهر حال روح بخاری قیاس علی الاطلاق و حقیقتا و تقم خلیفه  
نفس خلق کرده است و او را از جانب نفس بسویدن رسول و سفیر فرار داده است و چون قلب  
که منبت منشأ روح بخاری حار و غریز است شکل صنوبر است و صورت قلب فوار متغی  
و فیک در غایت لطافت شد بنحی که مشابه شد بجرم فلکی پس یوف روح نطفه یعنی محو  
است و انفس را طفه مدک کلبان خواهد شد و آن در کتاب الله تع و سنت حار است خلفا  
الله تع قلب فوار و لب و عقل و روح انسان و نفس انسان و ارد شده است و او را  
حقیق سبب شرافتش و اخضا حار خافش بقیده خضع بدون اسباب و سابط در میان  
اصنافه بخوش و زود در راه وانی هدایت فازا سوتیه و تقیته نیز من روح پس چنانچه  
در اینها و حرسین و اوصیای ایشان علیهم الصلوة و السلام نفوس و ارواح انسان  
بنهج اکمل و انم و اعدا میشود و همچنین فوای پنج کانه ظاهره و فوای پنج کانه باطنه ایشان  
نیز بنهج اکمل و انم و اعدا میشود با که ابکلام در قلوب ایشان که منبت شریایان و منشأ  
صیوه است و همچنین در اکباد ایشان که منبت او رده و منشأ خویش نیز جاری میشود و او را  
عبرانیایا و اوصیای معصومین پس در جات منفا صله آنها و مراتب منفا و نه آنها درین  
مقام مجتد و احصا نمایند و اما تحقش حال در بهنگام بالنسبه با صحاب لا به مطلقه  
خلافة کلبه یعنی بالنسبه بسید المرسلین و آل ظاهرین و معصومین صلوات الله و  
سلامه علیهم و علیهم اجمعین پس ان بنهج دیگر است با بهنگام جلاله و عظمت و شرافت  
ارواح کلبه ایشان و نفوس فاهره ایشان و همچنین کلام در فوای باطنه و فوای ظاه  
و قلوب و اکباد و سایر اعضا و اجزاء ایشان از ایشان نیز مجتد است و نه در مقام امیت







# بودن اعضا سوخته و جمع هیز و حلت

۱۵۴

کجا باشد است مسموم است بر همان لاش چنانچه فرموده است وضع الله يدي بين يدي فاحسن  
 برده و بره این زبان مبارک کش چنانچه خفتن فرموده و ما ينطق عن الهوان هو الا وحى  
 بوحى و اما بصافش یعنی اب هیز مبارک کش چنانچه که جابر روايت میکند که میگوید در  
 روز خندق رسول الله فرمود ايا جابر خیر خود نان نان پزند و دیکه گوشه از سر لاش  
 پائین نیاوردند تا من نیایم پس میگوید رسول الله شریفان و در خانه من و ابدهن  
 انداخت بچهره و همچنین بدیکه گوشه پس ششم بختنم یاد میکنم که در نپه هزار نفر از نان  
 و گوشت و آب گوشت خوردند و همه سیر شده و برگشتند و دیکه ما بهما محال اولی  
 خودش بود و چهره از آن کم نشد بود و خیزها نیز بهما محال اولی خودش باقی ماند بود  
 و گوشت چهره از آن نان نه چینه بودیم و اما بر همان نقلش است که چشم امیر المؤمنین در روز  
 خیرمد شد بد داشت پس چشمش نقل انداخت فی الفور رمد زایل شد و بعد از آن  
 امیر المؤمنین رمد و در چشم ندید و اما بر همان سنش پس خفتن بان اشاره فرمود  
 در آیه و افي هداية و ما رمية رمية و لكن الله رحي و انما ذكر لي سبع مودن سنكها  
 ريزه در كف مبارکش و اما بر همان انكش مبارکش است که اشاره نمود بهما پس ما رو  
 قطع شد و انما از ما انكشها مبارکش اب نوع میگرد یعنی بیرون آمدن مثل نبوغ  
 کردن از باز چشمه پر قوه و خلق کثیر از آن وجودند سیر شد و اما بر همان صد  
 مبارک کش است که خفتن در آیه و افي هداية الم نشرح لك صدرك بان اشاره فرموده  
 و انما برای صد مبارکش صد بود مثل صداد يك مجوش آمده و اما قلب مبارکش و  
 انورا قدش است که و منكه مجوید چشمها پیش مجوید و قلب نورش بمجوابید  
 و ممکن است که بر این اشاره شود و انما خفتن ما کذب الفواد و ما راي بالجملة مثال و نظا  
 این بر همین در مقام وجود مقلتش اکثر و از بد است از آنکه مجتد و احصا بیدا  
 و اما مطاوی مبارکش و قوای مسنوره اش پس اینها نیز اکثر و از بد است از آنکه حساب  
 و کتاب جمیع الس و جن قلیلی از آن ضبط نمایند و بجز محضر و نفر بر نیایند پس و  
 این مقام بچند مثال کفایم پس بر همان قوه علمش نهی که امیر المؤمنین اشاره



# بیان قوه محرکه علیه رسول خدا و عروج جسد کاشی بیدار

۱۸۷

بان فرمود و گفت علی رسول الله ص الف باب من العلم فاستنبطت من کل باب الف باب ما  
برهان قوه محرکه علیه نش در عروج نمودن انبیر کوار است بجسد مبارکش با قوه عالم  
سموات یعنی بسکة المنهی بروج مفلتشت بمقام قاب قوسین وادی و امان برهان عقل  
علی اش انسکه حقیقت در این راهی و این که انک لعلی خلق عظیم بان اشاره فرموده و انچه  
خود انبیر کوار فرموده است بعثت انم مکارم الاخلاق فی پس چنانچه جناب سید المرسلین  
که صاحب نبوة مطلقه است و این براهین مذکوره بلکه صد هزار مثال این براهین را  
اعضا و اجزا و قوای ظاهریه و امور مشهوره وجود مفلتشت حاوی جامع اندیشین  
است کلام در الایطین اظهرین و اوصیاء معصومان بزرگوار صلوات الله و سلمه علیه  
علیهم اجمعین زیرا که ایشان هستند اولیاء الله و خلفاء الله و حج الله نعم و ایشان هستند  
اصحاب دلائل مطلقه و خلافت کلیه پس هر شخص مؤمن که مذکور و منفکر باشد و سر  
نور ایمان شعشع در ظلمات و هام و افکار ضلالت بخش و نور اندازان باشد مستبعد  
مستغرب نخواهد شد که کثرت خون و کفایت لون و رنگ شیراز در فضیله فصد کردن  
و در اکمل زدن امام حسن عسکری علی بعد از از غان و اصرار و اعتراف بمضمون انچه بدست  
شریف ضرر و عیب ندارد که انمؤمن منور قلبش نور ایمان ببعض اسرار حدیث شریف  
عالم و مستبصر باشد بسبب سپیدن از عالم علم ربانی و فاضل عارف حقایق پس  
میگویم بحول الله و قوته نعم در مقام بیان بعضی از اسرار مضمون انچه بدست شریف که جمیع حقا  
اسرار مسائل غامضه و امور در پیغمبر و پیغمبر بهکی و بالتمام در نزد خفتم و خلفاء الله و  
و حج معصومین آن میباشد و لکن علما اکامل و فضلا اما خم که اعمار خودشان را صرف  
در تحصیل علوم حقایق و معارف ربانیه کرده اند و بجا و صوم مقامات عالی مرتبه  
سپیدار کشیده اند جایز است که متعرض بیان جمله از اسرار در جمله از مقامات باشند پس  
باکه نظر بعضی جهات و حیثیات در جمله از مقامات انقسم از تعرض لازم و واجب میباشد  
پس حالا شروع ببیان کرده میگویم که چون قلب صنوبران خلیفه الله و حجة الله الکبری علیه  
حسن عسکری علیه الصلوة و السلام عضو نشین اعضا جسد و بدن شریفش و محمل



استوار و نطفی و نفس و روانه کلبه فاهمه از حجه الله و خلیفه الله نعم است پس اینقبله  
 انور عن الحیوة و منبع فیوض و افاضات الهیه و امد شد و خلط خون و ماده ایچ  
 لطیفه ایچ و اوح طبعیه که از قلب منشعب شود عن ماده حیوة و زندگانست چون  
 جمیع فیوض و فاطیه نعم و الاء از حق ببارک و نعم جمیع خلقت بر سبب خلیفه الله نعم و بواسطه  
 حجه الله الکبریٰ هر سان خصوصاً فیض حیوة و نعمت زندگانی بر اصناف حیوانات و افراد  
 بنی آدم و وجود و تحقق این فیض و موقوفست بر مشیت و اراده خلیفه الله نعم پس رفقته  
 قصد کردن و رک زدن خلیفه الله و حجه الله الکبریٰ امام حسن عسکری علیه الصلوٰه  
 و السّلام بان کیفیت مذکوره اشاره میشود بر اینکه ابدان واجباً اصحاب خلافت کلبه  
 و ولایه مطلقه مثل ابدان واجباً سایر مردم نیستند بر اخلاط اربعه یعنی خون و  
 بلغم و صفراء و سودا و همچنین روح بخاری حار و غریزی را ابدان واجباً سایر مردم  
 از غدنیه و بشریه میشود و باعث پاد لای خلط خون جمله از شریبه و غدنیه میباشد  
 و همچنین دانی در سایر اخلاط و اما امر در ابدان واجباً شریفه خلفاء الله و  
 حج الله نعم بطور اخرو و نبیج دیگر ملکونی است بلکه نبیج سراسر دنیا مضه است چرا  
 باین فتح نباشد که ابدان شریفه خلفاء الله نعم واجباً طبعیه ایشان ماده اش از صفو  
 طبعی است که از انطینه اوح اخبار و ابرار و مؤمنین خلقت شده است پس مقدار یک مشت  
 و اراده خلفاء الله و اولیاء الله نعم قرار گیرد پس با مقدار از منبع الحیوة و عن کفوف  
 که قلوب ایشانست خون مثل قواره میجوشد و میاید خصوصاً در مقام اراده انتقام  
 کشیدن از اعدا و اما سرمد خون بلون و رنگ شیر سفید و فصد و رنگ زدن در مشیت  
 سیم خلیفه الله نعم امام حسن عسکری پس اشاره بر اینست که چنانچه هر عضو از اعضا  
 و اجزاء ابدان واجباً خلفاء الله و اولیاء الله نعم خصوصاً قلوب و اکباد ایشان منبع  
 الحیوة و عیون الوجود و الاضافات پس همچنین هر عضو از اعضا ابدان واجباً  
 خلفاء الله ایشان معدن العلوم و المعارف و مخزن الحقایق و الصور است زیرا همیشه  
 بغیر از شبر بعلم میشود و از علم بشیر میشود و بعبارت و اخیره بنا اینست که خلیفه



العلم واللبس الحبيب حقه واحدة وتعد الصور انما بحسب الشاهد والعوالم ليس حالاً مذكوراً  
 كه چون اينمطالب شيفه نورانيه و اين سر لطيفه ملكوتيه بيان شد بايد اشاره كنيم به  
 وجوه و اسرار اين خوف خدا كردن و درك كردن خليفه الله تعالى امام حسن عسکري عليه السلام  
 والسلام يعني تعلق مشيئه و ارادت انچه الله باین نحو و باین كيفيت خون در كثرين و غير ذلك  
 ميگويم فائده اول در اين فضيئه پند كه حجة الله تعالى خواست اشاره كرده باشد باصو نورانيه  
 و قواعد ملكوتيه يعني بان امور پنهان نشود بعبارت واضح و انچه كه خليفه الله تعالى اراده  
 نمود كه ارشاد و هدايت كنند بغير شبهه عنا خلافة كليته و ولايه مطلقه و شناختن آثار و  
 خواص و لوازم اين خوار خلافة و ولايه و اينچه ارشاد و هدايت نمود در حراصات صاحبان همچنين  
 ولايه و خلافة با اين معني كه صاحبان همچنين ولايه و خلافة سید المرسلين و ال طاهرين  
 اوصيا معصومين انبزرگوار هستند صلوات الله وسلامه عليه و عليهم اجمعين فائده دو  
 آنكه چون در عنايت از لبي همچنين مقرر شده بود كه برهان قاطع و دليل لامع ساطع  
 و ايمان آوردن ان مردم عامت بغير يعني راهب بر عاقلان اين خوف خدا كردن و درك كردن  
 خليفه الله تعالى امام حسن عسکري باشد نظر مبنا سني كه كند شايسته نظر بعلم راهب كه همچنين  
 فصل در عالم پكر بنه براي عيسى روح الله شده است پس خليفه الله تعالى امام حسن عسکري  
 مشيئه و اراده اش بان قرار گرفت كه كثر خون و كيفيت خون طشت سيم بان نهم باشد  
 كه كند شايسته انكه راهب مشرف شود بشرف اسلام و ايمان فائده سيم است اين خواران سادات  
 طاعت و بيتات لامعات ناكيد و نشد بد و ناسد نمايد ان بان و بيتات و دلائل برهان  
 كه از سيد المرسلين و ال طاهرين و اوصيا معصومين انبزرگوار صلوات الله وسلامه عليه  
 عليهم اجمعين واقع و صار شده بود پس حقيقت بناسلم و همچنين طريقه امامت به از  
 امور ميشود در زنده اهل اديان و ملل و همچنين در زنده اصحاب مذهب مختلفه  
 كالشمس في رابعة النهار اكر يتباير انصاف بگذارند و بيان اين آنكه اين فضيئه بمكانيت  
 و مرامات بجهت شوع نظر بغير اين طرافتش بصرای بلاد و بقاء خواهد شد همچنين بمكانيت  
 و حراست ان راهب همتك و جد بدالاسلم نظر بزم و ارشاد و وجوب هدايت بان سادات



من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة فائدة جهام السنكه اشاره كرده باشد خليفة الله  
 نعم باینكه مثل این خوف صد كردن و رك زدن یعنی در مقام كثره خون و كیفیت او و نك  
 در عالم بكر بنیه واقع و صادر شده است و بعضی كامل و افضل انبیا یعنی علیه روح الله  
 نظر مسا فیه و مسا عثر و از عاز و قبول نبوة مطلقه استبدالمسئلين و در اقرار و اعتراف  
 بخلافه كلیه و ولائیه مطلقه الی و اصبا استبدالمسئلين صلوات الله و سلامه علیه  
 و علیهم اجمعین پس باید این فائده را بسبب خبر دادن راهب هتكد و عاقبت بخبریه مجتبی شوع  
 و غیر اینها از طوایف ضاری عبسویه ملاحظه نمود فائده پنجم السنكه خليفة الله نعم وجهه  
 الله نعم خواسته كه دفع استبعاد از دفع استغرابان و استیغاشان مكرم نماید یعنی در  
 قضیه كثره خون جناب استبدالشهدا روحی و ارواح شعبه فداچه كثره وجهه بشا كثره  
 كه در محاسبه باشد كه طهور و مرعاه ها كه زیاده از عدد احصا باشد همگی در مصرع منك  
 ان امام مظلوم غوطه و رك زدن در ریكپا خون پس هر یکی از آنها بیک طرف و بیک صفع  
 از اطراف و اصغاع عالم پرواز كنند و از نقاط و نقاط و نماطیر و مأموره از اجنه آنها فطو  
 بیستای از بیاع از كره ارض و سطح رك و زمین برسد نبی كه بعد از انومان الی الان  
 مساجد كه در عالم بنا شده است خواه مساجد كبار باشد و خواه مساجد صغ  
 و بعد از این زمان الی انقراض عالم مساجد كه بنا خواهد شد از صدك و ریعنه مساجد  
 كه الان عدش از صدك و ریعنه شده است و مسجد كه بعد از این خواهد پس در هر يك  
 از مساجد بكمظره از خون انور اطهر الطیب ان امام مظلوم رسیده است اه و اولاد و امص  
 و اما ما و امظلوما و از پناه پس مقدار خون انور اطهر الطهر در مصرع و مدیح انما  
 مظلوم و حی له الفدا بچه حد و بچه وزن بوده است اه صد و اولاد شر و امص  
 الی الان در كثره خون انور اطهر الطیب ان امام مظلوم و له الفدا خوف هر دیم خون مصرع  
 و مدیح بود كه طهور و مرعاه ها و از ان غوطه و ركشده بودند اما خونيكه از جراحتها  
 ان مظلوم در مبداء مفاصل و مجامع مدت نزد يك سه عشا یا بیشتر یا كمتر نظریان  
 محبت كه رؤسا و اشقا و دوسا عثود در عرصه كربلا ریخته شده بود و اما



# در بیان حال و چگونگی هر هاید شریف شهید

۱۹۱

و مظلوم و اعز نبیا و خون فصد و رک زدن خلیفه الله امام حسن عسکری آنها به صد  
 نجاه من بزرگتری بود نظر بر اینکه طشت رک در عربستان پنج من بزرگتر بلکه شصت من میگردید  
 آنها پیش از صد هشتاد من وزن کیندا ما خوا امام مظلوم و ولی الفدا که روز عاشورا در  
 کربلا و پنجه شد خواه در مصرع و مدح بخش بود و خواه در میدان فغان و جفا و انداختن  
 و پنجه شده بود بمقدار ضعف ضعف خون امام حسن عسکری میشد و سایر بزرگان  
 و بیانات بعد از این انشاء الله تعالی ذکر خواهد شد بحال و مقامات در دنیا  
 و توضیح امر مهم و مطلب عظیم پس مخفی ننماید که کثرت و بسیاری خون انوار طهر بند مصرع  
 و مدح سرچیز بسیارش بوده است سیاق این بود که چون امام مظلوم روحی له الفدا  
 در خاک کربلا افتاده بود در غایت ضعف و بیطافتی بود پس در انوقت غوغا و ضجه  
 جمعی از لشکر کفار میشدند و میخواستند همچو ببرند بجناب امام الله تعالی و حرم رسول الله ص و  
 انخلیفه الله تعالی و سلطان فرود و رؤسا اصحاب غنیمت و ناموس گاه باز انوا و گاه با صد  
 و سپه حرکت میکرد و بانگ و صیحه برانکار میزد و از شدت غضب و نا ثر قلب انور شر  
 از عدم قوه و قدرت بمحاکمات کفار و حمايه الله تعالی و حرم رسول الله پس خون قلب ایشان  
 و فوران میامد میجوشید و سپلان میکرد و میرنجید بان چشمها از خونها و عبور  
 بمثابه نهری بزرگی سر زده شده بمنافذ عبور و مجاری چشمها از آب خشک شد پس  
 انوقت مصرع اشرف پراز خون انوار طیب میشد اه و او پلاد و اشهدا و اماما و انجا  
 ابدل بسوز و ایچکر کداخته شوار ز که کردن سبک و تیم و انانیت که چون مظلوم رو  
 و ارواح شیعته له الفدا بخاک و دیک کرم کربلا افتاده بود از چهار طرف لشکر کفار  
 بان ریختند و بسیار بسیار در همان حال بنزهریان سیوف و طعنات و ملاح و زخمها  
 سهام با انخلیفه الله تعالی امام مظلوم رسانیدند بلکه چند مرتبه از اطراف و جهات ریم  
 نیزه پیچ کردند پس مصرع اشرف نهری شد پراز خون انوار طیب سبحان الله تعالی چند شب  
 برون که امشب شب جمعه یا نوزدهم شهر رمضان المبارک است در عالم رو بادیدم در جائی  
 هشتم و در اینجا نیزه داران بسیار بسیار اندک نیزه ها نظام فوج سر باز پس انها را



# در بیان ولف کشیدار طایفه و با مشرب در بارها

۱۵۲

بطور حقیقت بشاءت پیر پیچ کردن هجو آوردند و داخل پخانه یعنی پک و طایف شدند  
 و آن طایفه نیز هیچ سردار و زبیر و مین پس از بعض حاضرین پرسید که مقصود اینها چیست چرا  
 با این همه داخل این طایف شدند با در آن طایف کسی هست که قبلی را بنحاشه غریب مظلوم  
 هست میخواهند و از پیر پیچ کنند و بکشند گفتیم ابا الشخص غریب و ترش اسلحه عویص جند  
 دست از غریب مظلوم با بنفهوم مجاهد نماید و بقتل مقرر و از این ظالمین بکشند گفت  
 اسلحه عویص جند الان ندارد گفتیم سبحان الله نعم الشخص را قسم میدهم بجنتم بگو و بیا  
 کن این شخص غریب مظلوم کشته معین و نه بار و نه بار و زار و نه اسلحه جند که دشمنان را  
 از خود شر و در کند بقتل مقرر و از این ظالمین بکشند پس چه طور خواهد شد کار این مظلوم  
 گفت نمیدانم که این غریب مظلوم که میخواهند پیر پیچ کنند و بکشند بکشند گفتیم نه والله کشت  
 این غریب مظلوم نور دیده محمد مصطفی و علی مرتضی فاطمه زهرا صلوات الله علیهم بر  
 و این حسین مظلوم جناب سید الشهداء اسرار پس پیمان مضطر بشد و تزلزل براندام  
 مسئول بشد از خواب بیدار شدم و چون در این بام و لبالی امور متعلقه بخوابم و در طهر  
 ایام مظلوم را منوشتم و انستم که این خواب از قبیل رؤیا صالحه و الهامات و شاد فاد  
 عیب است پس چنانچه از اخبار استعاره میگردم که اسباب کثر خون معصر شریف را چنانچه  
 و با صالحه نیز در لطف آن شد و علم الهی و باره شد عین الهی شد و بسیار متذکر  
 محلو ران و همشا فلست عارض میشد در سبب کثر خون معصر شریف و بحمد الله تبارک  
 الان همه اینها زائل شد و بعد از این انشاء الله تعالی نخواهد شد اما سبب ستم و محذور  
 آن قلم و دستبار می بکنند اه و او بلاه و اما ما و استبداد و از بیجا چه طور بگویم  
 چه طور بنویسم اه پس منبوح شد این مظلوم مثل کبش از حلق و منخور شد مثل شیر  
 مرغان از کوزال سینه هر چند ما مردم کور بنفسه و بدنهای با عثکرة و بیبای خون  
 ناند از حد فرط می شد و لکن این سبب بگرداشتن این با عث بر زبانی خون شد بنحیث که  
 بسیار از حد فرط بخا و زخمود و آن بسیار بود که در وقت شهادت یعنی در وقتیکه  
 واد الزنادر عرش اعظم الهی یعنی در صداف و اقدس الخلفه الله تعالی نشسته بود در حاکم



در ذکر قصه طهور و مرغان کمالی که در هندو از خود عیب  
۱۹۳

که خاص مبارکش بدست ناکافر بود و انکار ولد الزنا میخواست خال بر سر عالم و عالم  
بر نزد جمیع سنوان طاهرات معصومان و بنات فاطمیان بمصرع شریف رویدند و انحال  
مشاهده نمودند و شروع کردند بگریه و زاری ناله و فریاد و صیحه افغان پس را انحال  
از مشاهده نمودن امام مظلوم حالات حرم محمد مصطفی و عنزه علی مرتضی و فاطمه زهرا  
قلب نورش بسوخت و شروع کرد باز بغوران و هجاء رامن پس بنیچه این ظاهر شد  
و فت مندبوح شد از حلق و منخوش شد از کورال سپنه یعنی خون اطهر انور از حدافزون  
و منجا و از مقام افراط بمصرع اطهر و مدح اطیب بخت شد پس از جهته این سه سبک ذکر  
شد مصرع و مدح نهر و در پاچه خون کشند پس با بدو مین و محلاصینا بمطالب  
شریفه را خوب بفهمند و در وقت مطالعه بنکاب یاد رفتند کرم طالبتان این احقر را  
از ذکر خیر فراموش نمائید لا لعنة الله على القوم الظالمین **جلسه مقابله**  
ذکر و بیان قصه طهور و مرغان پس مخفی نمائید که جمعی از علما از طرف اهل بیت علیهم  
الصلوة والسلام را اینکرده اند که و فتنه جناب سید الشهدا در زمین کربلا بجا  
و خون افشاده بود و جسد انور شد در زمین بپکزد و دفن مانده و خونس در زمین  
مسفوح بود پس انوقت بکمرغ سفید آمد و بخون انور اطهر غوطه ور گشت و بعد از آن  
پرواز نمود و خون از پروبالان نقاط و نماطی میگردانانند که رسید بجایگاه  
از طهور و مرغان و دیدار مرغان و طهور در محنت ظلال در غصه و شاکه در غما  
نشسته اند هر یکی از آنها چیزی ذکر میکند مثل حب علف و آب غیر ذلک پس این مرغ بانگ  
زد بر احزاب و مرغان و طهور و گفت بلباد بر شما ای احزاب طهور چه مشغول شده اید بکلاه  
و ملاعب ذکر دنیا ایا نمیدانید که جناب سید الشهدا عم و پسر <sup>آفتاب</sup> جسد شریفش افشاده  
بر خاک و ربک کرم کربلا نشسته و مدبوح و منخور شده و خونس مثل مهر جانشین  
و مسفوح گشته پس احزاب و جماعات طهور همه پرواز کردند و قصد کردند کربلا را  
پس و فتنه بکربلا رسیدند و بدیدند جسد خلیفه الله تعالی در زمین کربلا انداخته شده  
است جسته شریفه اش بپسروان مظلوم نه غسل داده اند و نه کفن کرده اند و بارها برون



# الوده کز نه مرغا خوشا از خون ما عطشا

۹۴

انجسده بود ز راه و بکاه و مرضوض و استخوانهای و از حوافر و سنابل و خوکها و شکر  
و خورد کرده اند از این نان کباب و فاقه و سطر و حوش و حیوانات بیائنها است که  
ندیده کنند بران طواف جن کوهها و صحراها است از انوار و از هار و انباشته خاکهای  
و بیابانها و هوا و فضا همه منور و معطر گشته پس آن خراب بطور و معاشر غمان اینجا  
را دیدند همه صحنه کشیدند و بلند کردند صداهایا و بگریه و زاری و ناله و افسان و خوشا  
انداختند بهی که بدید با چشم و مصرع عشر پس غوطه و در گشتند زان و نمرغ کردند و خون منگ  
پس بر و از کردند بهی و هر یکی از آنها فصد یکد یکا کرد و فصد یکا ص و یک صفع از اصف  
و بفاع ارض کردند ندان اعلام کنند با هالان بلاد و ان اصفاع و بفاع و فواحی ارض  
گشته شد جناب سید الشهدا این مفضنا فضا و قد الهی یک از احزاب معاشر طوفان  
کریم مدینه جناب سید المرسلین و چون پرواز کرد از زرف پروا بالش خون شریفه اطراف  
و نماطرم پیکر و بر بفاع زمین و نخته میشد و اینجا شد سید بفر شریف سید المرسلین  
و در و از جولان حوافر شریف منبوه و صدا و بلند کرده می گفت لا قتل الحسین بکربلا  
الا نهیب الحسین بکربلا الا ذبح الحسین بکربلا پس مرغان و طيور و پشاهان و شتر و  
کردند بگریه و زاری و فوج و افغان پس اهل مدینه اینجا را دیدند و مشاهد نمودند که  
علی الاثم الشام خون از پروا بال مرغ و نماطرم پیکر ندانستند چه حادثه و افشاد  
است انکه مدتی از زمان گذشت و خبر شهدا در جناب سید الشهدا بمدینه رسید پس آن  
و رفتند انستند که امرغ مستغرق در دریا خون خبر رسید اسید المرسلین شهادت نور  
چشمش و انصاف نقل و و انبش است که انروز بکه امرغ بمدینه آمد بگریه و بود و خبر  
او را مرض جذام احاطه کرده بود بجمع بدنش و این بهودر باغ و بستان داشت و درختها  
از مدینه و درخت شربان باغ آورده بود تا زمان دران باغ باشد بلکه تخفیف با لیس  
ببعض امراض و باشد و از مفضنا فضا و قد الهی بر ایهو امرغ آمد با نماطرم و نما  
دما از پروا بال و شب مسکن کرد یکد خرا از اشجار باغ بهودر و از مفضنا فضا و  
قد الهی را اول شب یکجا جمع ارض شد و داخل مدینه شد بقصد انکه باز باغ برگردد



# شفایافتن دختر از بکفطره خون قبل از

۱۹۵

تا آنکه اینس دخترش باشد و آن نهانماند و لکن بر کشتن باغ در انشب برای بهود مکن نشد  
 پس اندختر پیدش بنامد زن و غش افزون و چشمش را خواب برد و بر اشها پیدش را  
 آن حکایت عجیبه عزیبه نقل میکرد و نسلها و دلدار بهایان میداد تا چشمش را خواب ببرد  
 و اسرارش میکرد و انمرغ در جمع انشب مشغول بگریه و زاری و ناله بود و وقت سحران  
 دختر گریه و چنین مرغ را شنید یعنی بیک کافاس گریه و زاری و چنین مرغ خفصا قوه  
 سامعه باندر خضر عطا و کرامت فرمود پس بمرکت سپید و شکم خودش را رسانید بر آنند  
 که مرغ در آن بود پس هر آنیکه و در قفقه که مرغ فغان و زاری گریه و چنین میکرد پس آن  
 دختر با قلب محزون و مغموم مثل مجاوب شد برای انمرغ و در نیمه کام از نقاط و نماط  
 پروبالش بکفطره از خون افورید یک چشم اندختر افتاد آن نرینه اش را پس انچه شمشک شور و پنا  
 شد و بکفطره دیگر یک چشم دیگرش افتاد آن نرینه اش را پس هر دو چشمش چاق و پیداکش  
 و بکفطره دیگر بدستها پش افتاد از مشلولت عافیت یافت و بکفطره دیگر پیاها پش افتاد  
 از رفین کبر شفا یافت پس فطر اینکه بطور ثوالی میافتاد بجمع بدنش بمالید بطور مسح کشید  
 باعضا جسدش برسانید تا آنکه از جمیع امراض و اسقام و عاهات و اوجاع عافیت  
 شفا یافت بکافان خون افورید و چون وقت صبح شد پیدش باغ آمد پس بدید که دخترش میکند  
 و تفریح مینماید و او را نشناخت و از آن پرسید که من درین باغ دختر رضیه علیه السلام  
 چه طور شده است و هر قدر بچشم مینمایم او را نمی بینم و آنکه قادر بر حرکت نبود پس دختر خوا  
 داد و گفت و الله همان دختر تو من هستم پس و بینکه بهود اینحال را مشاهده نمود و این  
 کلام را از آن شنید فی الفور مدهوش و بهوش افتاد پس و بینکه افاقه نمود بحال آمد  
 و پیام کرد دخترش است و را گرفته آورد بر پند و خنی که انمرغ در آن قرار گرفته بود  
 پس بهود نظر کرد با انمرغ دید که علی الانضال مشغول گریه کردن و ناله نمود نشد و چنین  
 و این و فریاد و فغان کرد دست پس بهود گفت ای مرغ نور اضم میبدم بان خفصه که نور  
 خلف کرده است با من تکلم کن و احوال خود را بپایان کن این چه عجب است غریب احوال است  
 مشاهده مینمایم و این چه گریه و زاری خود گشته است تو مینماید پس این مرغ بجز و شو



# مسلمانان کے لئے بہترین اور نیکو ترین کتابیں

۱۹۰

حقیقہ بنطو آمد در حالیکہ اشک چشم جاری بود پس مرغ کشت بدایم بود که من فرار  
 کریم در بعضی از اشجار مع طائفه عظیمه از ظهور و انوار بود و فظہرہ و کرمی ہوا نا  
 گاہ دیدم از ہوا بکمرغ بد رخت سا فطر واقع شد و بانک در بر ما و گفت اینجا غلط بود  
 شما ہا من خود و مناسا منید و نعم و نلذت منما پند و حال انکہ جناب سید الشہداء ابی  
 عبد اللہ الحسین علیہ الصلوٰۃ والسلام درین کرم ہوا طریح و جریح در ارض کربلا بزرگ  
 و خاک کرم افتادہ و لبث شہید و کشتہ شد و حال انکہ الان و بالفعل از بحر و حلقہ  
 شریف خون جاری میشود و سر نور اطہر اندیش موقوف و برپا شدہ و بر نیزہ بلند  
 کشتہ و نشو و حریم و احزان ظاہر و معصومہ او در ذل اسیر منبلا و گرفتار شدہ منہو  
 و مسلوبان و حفاہ بسو کوفہ بردند پس و فتنہ ما معشر طہور این کلام را از مرغ شنیدیم  
 ہمگی پرواز نمودہ نا انکہ بکربلا رسید و دیدیم انخلفہ اللہ و حجۃ اللہ علی جمیع خلفہ زاد  
 روی بکرم بدرگاہ خون مستغری کشتہ غسلش از نہر جاری خون انور شد اسند و کف  
 بہکھای کرم کربلا سنہ رباع و بارہا ان دیکھا از مثل حور با فتنہ پس ہمگی خود مان را بہ  
 بد شریفانہ ختم و او را بوسیدیم و بوسیدیم و بسپا نوحہ و زاری ندیدہ و کرم کردیم  
 در خون انور اطہر انطو و خلفہ اللہ نعم غوطہ و رشیدیم و مرغ نمودیم و بعد از ان پرواز  
 نمودیم و ہر یکی از ما بکناحہ و بکشفہ اتواحی اضلاع دنیا قصد کردیم پس من باین تلخیص  
 و باین مکان افتادم پس ان بہود بسپا بخت کرد و فتنہ کہ این کلام را از مرغ شنید و رخت  
 واسعہ حقیقہ او را در ان نمود و بانفس خود شت بہ کرد و میگفت اگر جناب ابی عبد اللہ  
 الحسین علیہ الصلوٰۃ والسلام در نزد حقیقہ و ترب عظیم و منزلت جسم ندانست بلکہ خلفہ اللہ  
 نعم و حجۃ اللہ علی جمیع خلفہ بنور خون اطہر انور شریح و جمع در دہا و غاھاٹ و اوجا  
 و اسقام شفا نمیشد و این الان عجیبہ عزیزہ در این مرغ پیدا نمیشد پس ان بہود بکناحہ  
 خون انور اطہر بشرنا سلام مشرف شد و ہمچنین ہما ندختر شد و ہمچنین باین قصد نفر از قوم  
 و عشیرتش و ایضہ جمعی از علما و از انجملہ صاحب کتاب مناب حدیث مسند از سید الساجد  
 صلوات اللہ و سلامہ علیہ رواں کردہ اند کہ و فتنہ کہ جناب سید الشہداء در ارض



# خبر از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بدین شهر فاطمه ص

۱۹۷

کربلا در و یکزار کرم افتاده بود و جسدش نقش خسته بود و پسر عزرا به آمدن خود شد و زحون  
انور اطهران امام مظلوم غوطه ور کرد و ایند و نمرغ در آن خون طبع که بعد از آن پرواز نمود  
تا آنکه خود را رسانید بمدينه طيبة و آمد بچند خانه فاطمه رضيه که در خنجر جناب سيد الشهدا  
علمها تسلیم بود در اینجا نشست و تعبیه مرضیه ظاهره سرش را بلند کرد و نظرش افتاد بغراب  
چون نظری را با محال مشاهده نمود پس شروع کرد بگریه کربن و گریه شد بگریه شروع کرد  
بانشاء چند بیت نعت الغراب فقلت من نعتی بلك يا غراب قال الامام فقلت من قال کفو  
للصواب ان الحسين بکربلا بين الاستسنة والضرب فابکی الحسين نوحوا الاله مع الثواب فقلت  
الحسين فقال لي خفا لفسكن الزراب ثم استقل به الجناح فلم يطق به الجواب فبکیت تمام  
بعد الدعا المسجيات و مضمون این ابیات اینست که غراب جدا کرد کفتم ان غراب خبر مرگ کدام  
شخص آورده گفت خبر مرگ امام کفتم مضمون کتب گفت موفق برای صد و ستون و پنجاه جنات  
العبید الله الحسين علیه الصلوة والسلام را قصد میکنم بدینیکه او را در کربلا شهید کردند  
با طعنات و ضار و نیزه ها و ضربات شمشیرها کفتم ان غراب حسین پیکر او را شهید و او را کشتند  
گفت ای و الله حق و مخفی و او را کشتند و مسککش خال کربلا پس فاطمه هم میفرماید که بعد از این  
محاورات مکالمات غراب پرواز نمود و رفت و دیگر فاد در جواب سوال نشد پس شروع  
کردم بگریه و زاری کردن بسبب مصائبیکه بر من وارد شد و هموم و غموم احزان که بر من  
هجوم آورد و این کیفیت افتاد بر اینچنین جناب محمد بن حنفیه رحمه الله تعالی نقل کرده بود و محمد  
حنفیه و فیه که این قصه را از زبان فاطمه علیه ظاهره نقل کرد بخواه اهل مدینه منافقین  
اهل مدینه لعنهم الله تعالی گفتند فاطمه بر اینها از سحر بی عبد المطلب و رده است پس گفت  
مکر زمان قلبی تا آنکه خبر شهادت جناب سيد الشهدا عم بمدينه رسید پس بعد از این  
گویم که مخفی نماید بر اصحاب و قلوب و زاینه و ضایع صافیه از اهل ایمان و ابقان از شعبان  
و محبان که هر صاحب فهم و ذکا و علم و فطانت بدیکه هر صاحب عقل و شعور و مامل و  
ند بر نماید در اخبار و آثار و روایاتیکه مضمون است قصص فضایا طو و مرغان  
چنانچه همه را ذکر کردیم پس انوقت قطع و یقین میسرسانند بجا و مقامان و سمو شرافت



# در بیان خواص و آثار ملکوتیه حوام

۱۹۱

و در جهان ملکوتیه و خواص و لوازم و آثار روحانیه نورانیته خون انوار طهر اقدس خلیفه  
 الله و حجة الله علی جمیع خلقه امام مبین مظلوم جناب سید الشهدا روحی و ارواح شفیقه  
 له الفدا سبحان الله چه شان و جلال و چه عظمت شرافت دارد این خون طهر انور بعلت  
 ملئکه کرمه و بزرگواری مظهر حبله از اسماء الهیه هستند مثل جبرئیل و اسرافیل و میکائیل  
 و این خون انوار طهر جامع خواص و آثار این مظاهر است یعنی علم و عقل و شعور و ادراک  
 اکامل عقل و عرفا را پیدا میکنند از لوازم و صفاتش اموات و مرده کان کفر و ضلالت  
 و عوایب مثل یهود و نصاری و مجنونه نور ایمان و ایمان میشوند و از شرافت و جلال  
 و عظمتش اموات ابدان و اعضا در عین الحیوة و چشمه زندگانی غوطه و رکشند و صبح  
 و سالم میشوند بلی مقصدا اصول عقلیه ملکوتیه و لازم قواعد ایمانیته نورانیته  
 یعنی مقصدا خلافة کلته و ولایه مطلقه و مظاهر شد برای جمیع اسماء الهیه همایشان کو  
 شد با این معنی باید که خون انور همچنان شخص مظاهر چند اسم از اسماء الهیه باشد با انصاف  
 و بغفل نمیکند که ظهور و مرغان که در آن خون انور غوطه و رکشند بودند و مرغ نمور  
 بودند در مدت چند شبانه و روز خواه در حالت طیران و پرواز کردن باشند خواه  
 در حالت طیران توقف و نشستن باشند مآطاهره نورانیته و خون الطیب علی الدوام و  
 الاتصال از اجنه و پروبال آنها در نقاط و نقاط و نقاط و لیا طریقه مثل سیدان  
 و جریان باشد پس از این اصل اصل ملکوتی است شاد منو انکر بیک مطلب بگردان  
 اینست که چون همچنان بیانشد که عند ظهور و مرغان که در خون انور غوطه و رکشند و  
 مرغ نمور بودند زبانه از حد احصا بود و از اینجهت جمیع بقاء و نواحی زمین رسید یعنی  
 ان بقاء و نواحی که مساجد شده اند الی الان و بعد از این مساجد خواهد شد تا انقضای  
 عالم پس خالایم و اینم بگوئیم که اگر عند ظهور بسیار بسیار باشد بلکه سبب بقاء و زیست  
 بلکه صد بوده باشد بلکه از آن نیز کمتر باشد باز کفایت میکند در اثبات مطلب و باب  
 مساجد زیرا که از برکان انخون انوار طهر یعنی خواص و آثار و لوازم ملکوتیه و روحانیه  
 انخون انوار اجنه ان ظهور و پروبال مرغان مثل عین الحیوة که در ظل است بل

در بیان خواص و آثار ملکوتیه حوام



# در بیان علل انقطاع خونیها الیها

۱۹۹

بلا شد و اعظم در نا پدید شدن اند و بعبارة واضح باین پنج را گویند که انقطاع در سبب تنوع در  
 ان خون نور بدین جان کامل عقل و غریبا رسیدند با دزال رحمت اسعه حفظهم انها  
 پس هر یک که اراده کنند که خون بنقاط طرف و نماطریا پدید بلکه بجزایان و سبلان بیاید پس  
 انطور خواهد شد زیرا که مناطح اند بماده حیوة و منبع نور الا نور الملكوتیه پس ازین  
 تحقیقات شتاف نورانیته ازین تدقیقات انقباضات استطرفی و انشرشاد بمطلب  
 دیگر میشود و ان پست که اگر در مصرع اطهر و منبج انور خون لطیف یا نمقدار یک ذکر کردیم  
 نباشد بلکه بمقدار ده من و پنج من بلکه ازین نیز کم باشد فرضا یا تحقیقا پس باز مطلب  
 سافط میشود در قضیه مساجدیکه الی الان نباشد اش و همچنین مساجدیکه بعد  
 این بنا خواهد شد تا انقراض عالم مخفی نماید که مطلب فوق و رفیق لطیف و رشوق  
 و انبساط خوب تدبیر و نامتناهی دیگر و بعد از این مطلب دیگر را نیز باید دانست و ان  
 اینست تا حال حرف میرسد و امور متعلقه بخون نور اطهر مصرع انور و منبج اطهر  
 و اما بیان امور متعلقه بان خون اطهر یک از سر نور اشرفا قدس الخلیفه الله تع و امام  
 مظلوم روحی و ارواح شعبه له الفداء فاطمه و نماطریا میورد با که جریان و سبلان و یکم  
 از کربلا تا بکوفه و از کوفه تا بدمشق و شام از راه چهل منزله خواهد دران اوقات که در  
 نورها با صندقها میکنند باشند پس تفاسیل این مرحله در مواضعیکه مناسب باشد ذکر  
 خواهد شد انشاء الله تع و باز باید مرحله دیگر را نیز فهمید ان پست که الان از شهادت  
 ان مظلوم روحی له الفداء هزار و پست سال کسری یاد رفته است پس اگر اسبخر بالله و مع  
 الله تع و غیر شریف را بنشر کنند خواهند بدید که از جمیع جراحها و زخمها ان خلیفه الله تع و اما  
 مظلوم خون نازده در نقاط طرف و نماطریا بلکه در فوران و جریان و سبلانست چنانچه  
 در زمان منوکل ملعون ملازمانا ملعون نیز شریف را بنشر کرد پس بد از جراحها و  
 زخمها جسد انور اقدس خون جاری میشود پس از مدد هوش و بیهوش شد و افتاد  
 و فتنه بحال مد علی الفور غیر شریف را بنوبه نمود و بنوبه و انابه کرد و انقم مخفی نماید  
 که سا بر شد اگر بلا نیز در مقام و در بمطلب محظ و بضیعه از خلیفه الله تع و فاسر



## در کشتن و زنده کردن از شاهان و اوصیای ائمه علیهم السلام

شده اند بسبب تربیت انصاف مع مملوک و ایشان با النسبه باینز که او را یا بمنع که اگر و یا بشان  
 بنشر شود اسبغ با الله و محاذ الله و بعد خواهد شد که از حلقه و میثاقا شریف ایشان و  
 همچنین از سایر برادران و زحمات ایشان و اجساد طاهره شریفه ایشان خون ناز و علی  
 الانصاف در نقاط و نماطراست و فرقی نیست در طلب میان ایشان و اجساد شریفه عترت  
 هاشمیه و میان ایشان و اجساد شریفه سایر اصحاب و مستشهدین صلوات الله و سلامه علی  
 مستبدان و سبدهم و علیهم اجمعین پس این مطلب نیز هر چند مستغنی است از شاهان و بینه  
 آوردن نظر بر اینکه این مطلب نیز از مقتضای لوازم بعضی اصول محکم مملو است لکن بنا  
 و جو این شاهد بر این مطلب است که هیچ استفاضه بلکه هیچ تضاد و شامع منقول  
 مندا ولد و فواد و السند و فضیله شاه خدا بند چنانکه و بیایا جمالی انفضیه است که  
 بکرم شاه خدا بند بفر شریف تر شهنشاه و چون نشند بود که قوم و عشیره حق شهادت  
 سلام الله علیه ماضی شدند از برون سرن و او را از میان اجساد و ایشان شریفه طاهره  
 شهدا برداشتند و در دنیا بجا آمد که الان فیرش را بجا است و بنشیند بود که جناب سید  
 الشهدا روحی و ارواح شعبه له الفدا من بدل و عصا خود را بپای خودش را  
 بر زخم سر حربه استنای شاه خدا بند بطبع برداشتن اندشمال تا آنکه او را از حربه نماید  
 در خرابی خود را حرکت کرد به بنش و بر حریر و فتنه بنش کردند و جسد او را بهیچ دیند که  
 کوبا الان شهید شد است و دستمالی که جناب سید الشهدا علیه السلام بر سرش بسته  
 بود در سرش موجود است پس فتنه دستمال مبارک را برداشتند خون شروع نمود  
 بفوران و سبلان و جریان مثل جریان آب از میان پس بهر دستمال و هر چیزیکه گشتند  
 سر مبارک از خون منقطع نشد و در جریان مثل آب از میان بود و آخر الامر شاهد  
 بنده منبته کشته توبه و انابه کرد و همان دستمال جناب سید الشهدا علیه السلام زخم  
 سر را بستند فی الفور خون ساکن و منقطع شد و این فضیله را شمر بزرگ نیز بنظم  
 آورده و الان یک بند در خواطرم مانده است و آن اینست شام خطای چفک سپر  
 احد بن حرمین فیر و فضیله نادر شاه هر چند بحد شامع و تضاد مثل فضیله شاه



# در بیان اتمام کلام در جمیع اطراف و محال

۲۱

شاه خدا بنده نویسنده است و لکن با وجود این از اشتباهات خالی نیست و آنست که ما در  
 شاه غلط اجرات و جسات نمود امر کردیم به بنش و بر جیبین مظاهر علیه السلام تا آنکه پسند که  
 جسد شریفش بآن نضارت و طراوت و ناز و کیسه بانه پس و پیش که خاکها را برداشند  
 و جسد شریفش بپایان کشت عالم در هم و بر هم شد و طوفانی و بادی در عدو صاعقه پدید  
 شد و نزد یکشد علامت خرابی دنیا ظاهر شود پس انجسته سر بر پدید نشسته و حال آنکه از حلقوم  
 شریفش خون ظاهر شد مثل آب از مریج و جویان و سپلان برد و از حلقوم شریفش صدا  
 ظاهر شد مثل فامت الشاعه و شخص در ایجاد زرد نادر شاه بود فی الفور جواب داد ما  
 فامت الشاعه پس انجسد شریف بنهج اول خوانید یعنی مضطرب شد و نادر شاه از هول و فرع  
 این شاهان مدهوش و بیهوش شده افتاد پس و پیش که اقامه نمود و بحال آمدن پنا گرفته و  
 زاری نمود و توبه و انابه کرد **باب دوم در بیان اتمام کلام بنهج ذکر جمیع وجوایع**  
 و اطراف و انحاء مرام با شادان لطیفه و نلوچان شریفه در امور متعلقه بخون نور اطهر  
 الطیب پس کلام در دنیا با واقع میشود در ضمن چند مجلس و چند مقام مجلس مقام اول  
 در ذکر مقدمه پس میگوئیم مخفی نمائیم که چون خواستیم شروع باین مقام کنیم دیدم همشاه و  
 خیالات و محظورات قلبیه بر من هجوم آورد که باید باین مقام توفیق و کفایت با آنچه نوشته  
 شده است و با بخون نور اطهر نظر بر این که اکثر اهل این زمان حقاً و جهلاً و مستضعفان  
 میباشند و خیالات فاسده و توهمات کاسده و وسوسه شیطانیه بر آنها مستولی  
 خواهد شد که این احقر در باب شان خون نور اطهر میالغه میکنم یا اعزاف می نویسم بجز  
 بالله و معاذ الله نعم پس همین شب که شب نوزدهم شهر رمضان المبارک و شب قدر است انشاء  
 کردم بکلام الله المجید این آیه معجزه نماز و امداد که تتریل الکتابه و فی من رب العالمین ام  
 یقولون ان فی ربی بل هو الحق من ربک لئن لم یفهم من ند بر من فیک لعلمهم به بعدن  
 پس یقین و قطع کردم بر این که اشاره بمطالب این مقام واجبست و عشاء و اعتدای بکلمات  
 مجادلات عوام جهلاً و مستضعفین حقاً بناید کرد و میتوان برای آنها عذر جست  
 نظر بر این که الی الان همچنین مطالب را نشنیده اند یعنی نفهمیده اند مقتضای لوازم



# در بیان خواص و آثار حق تعالی

۲۲

خلاقه کلمه و لا مطالعه را نیز نشنیده اند پس این حق تعالی تقریباً بجمع و ابتغاء لوجه  
الکریم بفرموده که در این مقامات از اصول حکم ملکوتیه مستنبطه از کتاب الله المجید و احادیث  
صحیح ظاهرین صلوات الله علیهم جمیع است اشاره نماید **مجلس مقادیر و پند زکریا**  
مطلب ملکوتی و مفصل نورانی حقانی پس شروع میکنیم و میگوئیم بحول الله و قوته تعالی  
خون طیب ظاهر مطهر و نورانی و نور و جناب سید الشهدا علیه السلام خواص و لوازم و  
اثار و ثبوت اثر نه بجد است که جمله قلیله از انوار کتب حسنا حق و النور نفیر و مخیر بتواند  
پیاوردند حاشا ثم حاشا کلام کلا اقل شان از شئون و خواص کثیره ان شفاء است و ثبات  
عالمات و فائ و امراض و اسقام و اوجاع و ذره از لوازم و ثبوت اثرات بجد و احصا آن  
حیوه بخشیدن است و زنده گردانیدن است از موت حسی ظاهر و مغشوع غلیظ باز در مقام اشاعه  
شرح و بیان باین پنج باب که استبداد المرسلین و اجراء دما ان و همچنین اعضا و اجزا  
دعا عشر معصومان و آل الطهرین اطمینان نیز کوار صلوات الله و سلامه علیه علیهم اجمعین  
در نور حق ببارک و تقم انور و اشرف و احب از اعضا و اجزاء هر جسم حقی عرش و  
کرسی و جنان و آنچه در جنات است پس تحقیق در موضع و محل مناسب است نه شده است پس ما  
انتم اسطع و مضرب کل و فی که اشیا و اجزاء ملکوتیه مطلقا ای معنا اعم کثیره الخواص و الاثار  
است و از جمله خواص و آثار انها افاضه حیوه است و ابواب از عی و برص و جذام و سایر عی  
ها و امراض و اسقام است باز از الله ببارک و تقم کو یاد در بعض مقامات گذشت بعضی  
مقامی در باب مثال اشاره شد به حال اگر زیاده بیان میخواهد در این مقام پس بگوئید  
و خوف نکنید که هر عضو و هر جز و هر مظهر و خون از جناب سید الشهدا علیه السلام مبلغ  
الجنات و الحیوه و الانوار است نه در چند وجهی که بعد و احصا نباید بلکه از وجهی که  
بجد احصا و استقصا نماید نباید مثلا عین الحیوه در ارض ظلمات یک خاصیه دارد  
اقل و کمترین خواصش آنست که در عین الحیوه است و اگر میخواهد از این زیاده کتب پس بگوئید  
که آنچه از احیای نفوس کلمه عظمه و اصحاب ارواح منیره فاهمه مثل اسرافیل و جبرئیل و  
میکائیل علیهم السلام میباشند و کار سازی میشود پس از اجزاء و ذرات خون نور اظهر



# در اشاره مؤیدیه اسرار و بعضی برهانیه

۸۳

جناب سید الشهدا علیه السلام نیز منتشی و کار سازی میشود حاشا ثم حاشا کلام کلام  
که کان کنی که من در مقام مبالغه نمودم و اعراقی کفتم ابعاف صاحب فہم و شعور باطنی  
دانیکه خفتم منہما بداند و پندہ یعنی من خونبہای جناب سید الشهدا علیه السلام هستم پس من  
خفتم اجل و ارفع و اشرف و اقدس و انزه از انست که شماعیت و نقص صفات خلق و نشیہ  
در آن راہ داشتہ باشد تعالی اللہ عنک لک علوا کبرا و لکن انمنا بیکہ در بچیل و نعظم ثنا  
جناب سید الشهدا بنج اشعارہ و کمانہ ملکوتیہ نورانیہ راہ شدہ است از آن معنی اشعار  
خواہد شد بنعظم و بچیل شون خون نور اطہر ش پس با بدندت و ناممل خود بدین مطلب  
کہ الان ذکر کردم و همچنین در کلمات شریفہ خون جناب سید الشهدا علیه السلام در دعا  
عرضہ و ان بنسفا نا اشد ک با اطمینان حقیقہ ایمانی و عقد عزیمت یافتن و خالص صریح نو  
چند و باطن مکنون خیمہ و علائق مجاری نور و بصر و اسرار بر صفیہ عجبین و عرق مساب  
نفس و رمی و شکر و بشری و عصی و قضیہ و عظامی و مخی و عرونی و جمیع جوارحی و ما  
اسبغ علی ذلک با م رضاعی و ما افلتک لارض منی و نومی و بفظی و سکون و حوکی و حوکی  
رکوعی و سجود پس و فتنکہ ندب و تفکر کنند در بنمایابی کہ ذکر شد و انصاف ناممل و تذکر  
نمائید بک مطلب بکر و اوان بنسکہ محمد و الہ المعصومین الاطہرین الاطہرین صلوات  
اللہ و سلامہ علیہ علیہم اجمعین سبقت نمودند و مساعی ذکر دند با جان بن حقتہم در جمیع  
عوامل و نشات سبقت و مساعت نمودند بکہ بطور مطلق و نہج اعم باشد ای بحسب کثرت  
و وجودات ارواح و انفس و اجسام و اعضا و اجزاء و جوارح و در ما ظاهر و باطن  
مسار عینیکہ در ظاهر و باطن سر و علائقہ خوردشان بودہ باشد پس انوقت دانستہ شود  
شد کہ اینچنین بکہ در شئون و مقامات خون نور اطہر جناب سید الشهدا علیه الصلوٰۃ و  
السلام ذکر کردم مشتمل نبود بقیہا قطعاً با عراق و مبالغہ بلکه صاحب فہم و ذکا ناممل  
و ندب نماید در بن اصول و قواعد محکمہ ملکوتیہ مطلع خواہد شد بحیلہ از غوامض  
حکمت و اسرار الہیہ مثل سحر و زدن و تکلم نمودن و طرائف قرآن کردن سر نور افروز  
جناب سید الشهدا در سرتہرہا و غیرتہرہا و همچنین بکلم و تظہر کردن جسد نور افروز



و همچنین بجملة از غوامض حکمت و اسرار نفاط و نماط طراپ خون طاهر طیبش از اجنه  
و پروبال ظهور کثیره و مرغان بسپا بشمار و باقی ماندن این دماط طاهر و خون نور  
طاهر بحالت تضارث و تضارث و نوازه کی با وجود گذشتن مدت مدیده و معیشت  
این کلام نه همچنین است که خشکی و پیوستن اجزای بدنست یعنی راه بمیاب بدین نشأ  
فایز و بنوین با این دماط طاهر و خون نور طاهر طیب که مفضو از این کلام اینست که این  
دماط طاهر که بحسب طینته ملکوتیه و خلفه اصلیه و بحسب صفع اصل جوهر و حقیقه زائش  
از جمله انوار انوار و اطبیب شیا ملکوتیه است باقی میماند بر اصل نورانیة سبالة شمس  
و تضارث و تضارث و نواز کی اصلیه حقیقه خودش نه بر سبیل اطلاق بلکه انوفیه که  
بسیار فضا کند همچنین بقا را حکمت و مصلحت الهیه چنانچه در جمله از مقامات کبریه با این  
تبع است بهر حال حاصل کلام و خلاصه مفضو و مرام اینست که خون نور طاهر جناب سید  
الشهدا علیه الصلوة و السالم آثار و خواص و صفات و لوازم و شئون و مقامات بسپا  
دارد سبحان الله نعم نظریکشان از شئون مبتدا مفانلات خون نور طاهر را ملک مقرب  
کر قیام از ملئکه کر و پیتن او را در شیشه ملکوتی جمع میکند و سر شیشه را مسدود می کند  
و او را مکنون و مدخور میکنند و در کوز و خزاین عرش الهی و نظریکشان از شئون  
مبتدا مفانلات و مجاهدان کربلا را کلسا و لاله را میکنند و نظریکشان از شئون  
در مدح و مصرع شریف ظهور کثیره عوطف و رمشوند و مرغان بسپا در مرغ میمانند و  
از نفاط طریح و نماط پروبال آنها هر چه در عالم مساجدهست مساجد خواهد شد  
بنا کرده است و بنا خواهد شد و نظریکشان از شئون نشو و رش و طشت با ظرافت خود در نور  
عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا علیها الصلوة و السالم است و نظریکشان از شئون نشو و  
طشت بزرگ در نزد سید المرسلین است صلوات الله و سلمه علیه و علی اله المعصومین  
المطلوبین و بیكشان از شئون نشو و رش میکنند را عدا و منافقین و حال پادرمال اعدا  
ان تاثر اینکه در محبان و مخلصان میگرد پس لازم است ذکر کردن فضیله طشت پر از  
خون نور که در نزد سید المرسلین است صلوات الله و سلامه علیه و علی اله المعصومین



# در بیان باغ کور بعضی اشفا که حاضر بود در کربلا

۲۵

و بیان ناشر خون نور اطهر در اعدا کفار ضدان ناشر یک در حجت و خلاصه ام می کند همچنین  
لازمست کر کردن جمله از مناسبات مقام منتهی جمله از مناد و فضائل امیر المؤمنین  
علیه الصلوة والسلام بوده باشد مجلس **مها سیم** درین افضیه طشت پراز خون  
نور که در نزد رسول <sup>الله</sup> است پس میگوئیم که جمعی از علماء اعلام ذکر کرده اند و روایت این  
در باخ وان باین نهج است که ابن رباع میگوید ملاقات نمودم مرد مکفوفی را که حاضر شده  
بود در کربلا در زمان جناب سید الشهدا علیه الصلوة والسلام و از آن مرد سؤال کردم  
سبب کوری تا باین شدتش را گفت حاضر شدم در کربلا و پیش بزرگ نه نفر بودم و نگو  
نه نتره زدم و نه شمشیر زدم و نه نیرانداختم پس وقتی که بمنزل خودم مراجعت نمودم و نماز مغرب  
و عشاء را کردم خوابیدم پس در عالم رؤیا شخصی مدد گفت جانب بده رسول الله کف  
من چه کار دارم یا رسول الله پس کربان مرا گرفت و کشید بسور رسول الله پس بدم رسول  
نشسته است و صحرا و در و ذراع مبارکش گشوده و برهنه کرده است و چوبه بدنش مبارکش  
گرفته و یک ملک از ملئکه در زپردست رسول الله استاده بود و در دستش شمشیر بود  
از انش و میبکشت با شمشیر نه نفر اصحاب مرا پس بهر یکی یک ضربت میرد انش میبکشد و میبکشد  
و همه را باین طور کشت پس من نزدیک شدم و بدو زانو با آداب بود دست رسول الله نشستم  
و عرض کردم السلام عليك یا رسول الله پس جواب د فرمود و میبکشد طویل بود و بعد از  
ان سرش را بلند نمود و فرمود بآء و الله حرم من را قطع کردی و عنقه مرا کشته و منی مرا  
هیچ مراعات نکردی پس عرض کردم یا رسول الله در کربلا حاضر شدم و لکن یک شمشیر  
یک نره زدم و یک نیرانداختم پس فرمود راست میگوئی و لکن نکیر سواد کفار اعداء الله بود  
پس فرمود نزدیک بیا نزدیک اینزد کوار شدم ناگاه بدم یک طشت پراز خون پیش روی  
اینزد کوار کناشته شده است پس فرمود این خون پیر من است این خون حسین علیه الصلوة  
و السلام است پس از خون اطهر یک پیل بچشم من کشید و از خواب بیدار شدم و الی الان چشم  
هیچ نمی بیند و کور و اعور شدم و این جمعی از علماء ذکر کرده اند و روایت این به حصین و  
ان باین نهج است که ابی حصین میگوید بدم یک در شیخ مکفوف البصر را بر آن سؤال نمود



سبب کوری و ناپیدائی و را گفتن من از اهل کوفه میباشم و بکشتن دعا عالم منام رسول الله  
 دیدم که در پیش رویش گذاشته شده بود طشت بزرگ و در آن طشت بود خون بسیار از  
 خون جناب سید الشهدا و همه اهل کوفه را میکشیدند میپاوردند بخدمت رسول الله  
 و این بزرگوار میپا میدادند از خون جناب سید الشهدا تا آنکه مرا کشیدند بخدمت آن  
 بزرگوار پس من گفتم یا رسول الله نه بشمشیر زده ام و نه پیراندا خنجر زده ام و نه نیکتر سواد  
 کرده ام پس رسول الله فرمود راست گفتی یا اهل کوفه نمیشاید عرض کنی از اهل کوفه  
 هشتم پس فرمود چرا بپیر من نکریدی چرا دعوت او را اجابت نمودی و لکن میل کردی  
 دوست داشته گشته شدن پس من و فرقه عظیم پس از خواب بیدار شد پس شاره فرمود  
 بسو من بآنکشت مبارکش بسو من پس بیدار شد در حال کوری و ناپیدائی پس منم ندان  
 حقیقت که مرا شاد و مسرور نمیکند که جمیع شرهای سرخ مومال من باشد و لکن اینرا  
 میدارم و تمنای میکنم که کاش شهید شده بودم در باری و حضرت جناب سید الشهدا  
 و این جمعی از علماء اعلام ذکر کرده اند حکایت مراد اهل کوفه و آن باینجه  
 است که امروز گفت و منبکه عسکر این بزرگوار و ولد الزنا از کوفه بیرون شدند بر آن محاربه  
 و مقاتله جناب سید الشهدا من اسباب الان و اهنگها خود مراجع کردم و با عسکر  
 بیرون رفتم پس و منبکه بموضع سید خیمها خودشان را زدند و من هم خیمه خود مرا  
 زدم و مشغول بودم روزها با موعسکر مثل اینکه مسافرها و مرابطین و سنانها  
 و اینچنینکه از سنان و شمشیر و خنجر و کار و معوج شده اسنای آنها را درست میکردم پس  
 روزی و روزی من بپا شد و منبکه مردم مشهور شدند پس و منبکه جناب سید الشهدا  
 با اصحاب و عزرائش بکربلا وارد شدند و نیز از آن موضع از محال نمودیم و بکربلا آمد  
 پس جنمها را زدیم در طرف نهر علفه پس روز عاشورا نیز آن محاربه و مقاتله ملتزم شد  
 و نهر فرات را برد و جناب سید الشهدا و اصحاب نیز بکربلا رسیدند و ایشان را از آن فرات  
 منع کردند و احوال امر این بزرگوار و اصحابش را و عزرائش را بپا شدند پس وقت  
 سفر ما همه از آن محال نوزده روز شد پس مراجعت کردم بمنزل در آنجا



# در فضیله عمر بن خطاب که حاشا لله بوابه کاف

بسیار دوانند و غنی شده بودم و اسر و سبایا که الاله تقم و حرم رسول الله و غنم علی بن ابی طالب  
و فاطمه زهرا بودند با ما داخل کوفه کردند و این زیاده و لذت را بعد از چند روز کرد که آنها  
بشام میبردند پس من در منزل چیدم و زلفیل بودم ناگاه یکبش از شبها در عالم رو بارید  
فبا من بر پاشد اسلیم جمع مردم مراد بدم که مضرب و جراتند و موج منبند مثل جراد و  
مالیها که دلیل خودشان را که کرده باشند و جمع مردم زیاده های ایشان از دهنها ایشان او را  
شد است بصد و زیستهای ایشان از شدت عطش و اغماض من بر این شد که عطش من از  
عطش همه اعظم و اشدا شد بر اسمع و بصر من از شدت عطش از حتر و آردان عاجز شد  
این غیر از حرارت آفتاب بود اما حرارت آفتاب نهی بود که دماغ بجوش و غلبان آمد بود و  
زمین نهی و غلبان آمد بود که کوبانها است و ز پرشانش بسیار شده است و کمان من  
این شد که با آنها من قدمها بش بریده شده است و الله العظیم شده عطش بطور بود که اگر  
اختیار داشتم گوشه های بدنم را قطعه قطعه میکردم تا آنکه خون جاری باشد و او را بعضی  
اب بخورم پس مادر بن عذاب بهم و بلاء عجز بود هم ناگاه دیدم بگرد را که نور شعاع نیش  
موفق را نورانی نمود و عوالم را بطلوع و کعبه را کشف و سوار شد و سوار بود  
بر اسب و محاسن او را شرفش سفید بود و اخاطه کرده بود و از هزاران از او صبا و هزاران  
از صدیقین و شهدا و صلحا پس از موفق که شد مثل باد تند با سر فلک پس یکساعت گذشت  
ناگاه دیدم یک شخص سوار بر اسب بسیار خوب و اغر و دوی او را مبارکش مثل فرهاد بود و  
در رکابش بود و هزاران اشخاص مرمان بر دار و مطیع و متفادند و امر و نواهی آن پس جمع  
اهل موافقان و اجساد ایشان از هیبت نظرانش در اضطراب و تزلزل بود و گوشه ها  
فرائض ایشان در رعد و لرزه بود از مشاهده هیبت و جلالت و عظمتان و چون من  
این شخص را دیدم خوی بر من غلبه کرد و نوال شتم که از حاضرین سوال کنم که این شخص و هم بر  
و کتاب برخواست و اشاره کرد بر اصحاب و مطیعان و فرمان برداران و اینقد شنید  
که گفت بگردان بزرگسایان از اشخاص و بار و مرا گرفت با کلبه آهن از انش و آمد پس مرا کشید  
لبوی شخص پس کمان من را بپشت که گفت من بیده شده است و چه قدر انجا کردم و التماس



نمودم بکشد و تحقیق نماید و کشتن اکابر از من بود بلکه بنیج شد از او کشتن  
بان گفتیم که ترا قسم میدهم بختی شخصی که تو را بر من مسلط کرد و کشته گفت من ملک هستم  
از ما آنکه خلایق جبار گفتیم این شخص کشته کشا این شخص جبار است گفت شخص اول که بود  
گفت آن محمد بن حنفیه بود گفتیم آن اشخاص که او را از اصراف اعطای کرده بودند گفت آنها انبیا  
و اوصیا و صدیقین و شهدا و صلحا و مؤمنین بودند گفتیم من کاری نکرده بودم ما  
آنکه جبار را زور امر کرد بعد از بگردن بمن باین پنج عذاب کردن گفت جمیع امور و کارها  
مرحمتش با اوست و حال تو مثل حال اینجا یعنی اینست تحقیق نظر کردم دیدم این سعد را که  
امیر عسکر بود و دیدم جماعه بیست و یک نفر از آنها را شناختم و این سعد را دیدم سلسله  
ادامه در کردن و از د و چشم و دو گوش اش را نشین و زین با بدین اوقات بقتل کردم  
بهلاکت و جمعی از اینجا عتق کرده بودند سلسله از من در گردن ایشان و جمعی از آنها  
زنجیر و سلسله در پای آنها زده بودند و جمیع امر معروف کرده بودند از اعضا آنها با کلبه  
از من از انش یعنی بجا اینکه مثل حالت من بود پس همه ما را میکشیدند ناگاه دیدم آن  
شخص را که ملک برای من وصف کرده بود که آن رسول الله است پس دیدم رسول الله ص را  
که نشسته است بر کرسی بسیار بلند و آنکس نه نل و شمع اش و مفراف و زان کرده  
و اعتقاد من بر این شد که آنکس از لولواست و دیدم دو مرد بسیار بزرگ و جلیل القدر  
و محتاسن سفید از زمین آنکس نشسته اند از ملک پرسیدم این دو مرد بزرگوار و جلیل  
القدر که هستند گفت یکی نوح است و یکی ابراهیم پس آنوقت رسول الله ص فرمود یا علی چه  
کردی گفت یا رسول الله کسی نزد من آمد از فائزین جناب سید الشهدا و همراه آمده ام  
پس در بنو فتنه آمدیم حقیقت را باینکه من از فائزین نیستم و عقل و هوشم بخیر آمد  
رسول الله ص فرمود پیش بیا و در پناه آنها را پس آنها را کشتند پیش رسول الله پس این بزرگوار  
شروع کرد بگریه و زاری کردن و سبک کرد این بزرگوار همه اهل موفف که هر روز می نمودند  
و سبک کرد این بزرگوار این بود که و فتنه که سوال نمود از انقوم که از چه کردید و کردید  
بنور چشم من و پیر من چه من مظلوم پس بگویم گفت من را بر روی من و از ابغاث



# در بیان اقصای حد که در این کتاب است

۹۹

منع کردم او را و دیگر میبگفت من او را بقتل رسانیدم و دیگر میبگفت من استخوانها  
صله و سپید او را با استخوان من در وضو و شکسته کردم و دیگر میبگفت پس هر یک  
علیش را زدم پس سول الله صبحی کشید و خبردار کرد و فرمود و اولاده و اولاده تا صلاه  
و احسنها و اعلاها علی بابها ما که الودع من بود بدین پنج بلاها و فضاها بعد از  
من جاری شد بعد از آن خطاب یافتا کرد و فرمود و انظرنا ای آدم بالخی فوج به پند که  
امت من بعد از من چه طور سلوک نمودند با المعصومین من و ذریه و عترت طاهران  
پس بنیاد او صبا و هله اهل یوسف صبحی کشیدند و کبریه و زاری نمودند بنحی که محشر باز  
و تر از درد آمد پس بعد از آن امر کرد بملائکه زبان جحیم که فانیین کفار و اعداء الله را بجهنم  
پندارند پس با پندار آنها را یک یک میبگشت پند و میجهنم مینداختند تا آنکه با کرد و او را  
پس رسول الله از آن پرسید که در کربلا چه کردی انحر عنکر در کاری در کربلا نکردم  
پس انحر و کوار فرمود ای با تجار نیستی انحر عنکر در غم صدشت با سبک و لکن هیچ کار و هیچ  
عمل نکردم مگر این که عوخته حصین بن نمیر را لعنه الله تقم باد شکست بود او را و ضله کرد  
و در ست نمودم پس انحر و کوار شروع بگریه نمودن فرمود و فرمود نکیر سواد کردی بر تو  
چشم من و پیر من حسین مظلوم پس فرمود بگریه با نیر و بکشد با نش جحیم پس با نیر او را  
انداختند بجهنم و همه اهل محشر صبحی کشیدند و گفتند لا حکم الا الله و لرسوله و وصیه  
پس حداد میگوید که در بنو فتن جهنم گم کردم پس امر کرد بملائکه که بنزد انحر و کوار  
برند پس مرا کشیدند بنزد انحر و کوار پس از من استخبار فرمود پس خبر دادم آنچه که کرده بودم  
در کربلا از اعمال و مشاغل انحر و کوار پس امر فرمود بملائکه که مرا بکشند و با نش جحیم بپند  
پس ملائکه شروع کرد بکشد با من تا گاه از خواب بیدار شدم پس حکایت نمودم قضیه خود را  
برای هر کسی که بان ملاقات نمودم پس غلغله و زبانش مثل چوب خشک شده بود و نصف  
بدنش مرده و پچش و پچرکت بود و دوستان و احببایان همه از نماز و نیری نمودند و با فقر  
کدای بدو را اسفل رفت لعنه الله تقم و سبعلم الذین ظلموا ایضا قلب بقلبون مجلس  
مقام چهارم در بیان بودن چهره از خون افراطی و جناب سید الشهدا علیه



# در بیان چنانچه که در این کتاب مذکور است

۲۱۰

الصاوة والسلم نظر بیکشان از شئون عظمه ملکوینه شد در عالم و نشاء بزرگتر در نزد  
صدیقه عظمی و حجت کبری فاطمه زهرا علیها السلام پس میگوئیم جمیع انقیاد و عدول  
کرده اند از مرد ثقه از اهل هجر یعنی از اهل الحسا و الحسا بلد است از بلاد بحرین و آن مرد  
گوید من ملازم و مواظب بودم بر شهادت مولا جناب سید الشهدا علیه الصاوة و السلام  
و کبری و زاری نمودن بر آن امام مظلوم و حاضر میشدم شبها و روزها در مجلسها  
و بغیر ذریع این مظلوم پس یکشب که شبها که شبها هم محرم الحرام بود در یک مجلس بغیر و ما نم  
ان مظلوم بسیار کبری و زاری کرده بودم بعد از تفرق اهل مجلس خوابید و در عالم و بیا  
دیدم که من در باغی بسنای هسنم و آن باغ درختها بسیار دارد و در آن درختها  
مرغان و طيور بسیار میشدند و همه مرغان و طيور در اغصان اشجار نشسته اند مشغول  
تغرید و تغنی میشدند و لکن چیر تغرید و چه تغنی تغرید و تغنی که همه سوز و جانکداری  
همه مشتمل بر شجونه و اخوان و من با بغی تمام بخواندن و تغرید با پنهانان گوش میبستم ناگاه  
کبری او از بلند شنیدم همچون کبری و زاری که قلوب را فزع میکرد و اکبار را میسوزاند  
میگذاختند و با خودم حدیثی نقل میکردم و میگفتم کاش میشناختم که این کبری کندا کبیر  
و این غناء و نوحه و ندبه بر آید پس چند قدم حرکت کردم بعد بر و جمع آید و سید در  
کدبانان بنشیند بود بکزن و بانه جلیل القدر و عظیم الشان و نوران مثل نور آفتاب  
بود و در دستش یک پیراهن با خون مضرخ و رنگ گرفته بود و در آن پیراهن منقوش کبری و  
سوزانها بسیار بود و دیدم او را از آن بغیر میبشت لکن بسیار نظر میکرد بسوزانها  
و بمنزله انان پیراهن پس و منکر انها را مشاهده میکرد کبری و زاری میکرد با صوت  
بلند و صیحه صراخ و ناله عریض میگفتند و بوی آن پیراهن تمام فضا آن باغ را مطبوع  
کرده و معطر گردانیده بود مثل رائحة مشک و غیره پس آن زن و بانه میگفت و میگفت  
یا ابنا یا رسول الله یا نمیدانم که امشب بعد از آن حال بخوار و در جنتیم با اهل بیت ظاهر  
و عشره معصومین بوجه ظلمها کردند و چنانچه فتنه برافروختند یا ابنا یا رسول الله  
حق را غصب کردند و مرا از خانه مطرود کردند و یهود و منافقین را از دین و شکستند



# بدین می فاطمه زهرا امیرالمؤمنین و بایهین الی

۲۰۱۱

و مبرثتم را از دستم گرفتند و از محله خودم که شما داده بودید خارج کردند و شاهدی  
 مراد کردند و شما بندگانها قبول نکردند و انکار و در خطا سپید بر این نوشته بودند  
 باب نخله و عطیه که بمن داده بود و از پاره پاره کردند و مرا خار و دود مرا مستحق  
 مستحق شمریدند و اعناق خودشان را از من بچیدند و گوشها خودشان را بستند از  
 شنیدن کلام من و مرا خندان نمودند و بر من سبها کردند و هیچ کس عانت با همت  
 اظهار نکرده و بهر اینها اکتفا ننمودند بلکه جمع کردند احطاب و همه بستانا با طرف  
 خانه من و از آن نمودند که بسوزانند مرا و اولاد مرا و فتنه که اصل زانها در سوزاندن  
 خانه من مشاهده نمودم در خانه را کشورم و در پشت در خانه از آنها مسوز شدیم پس  
 فتنه کردند مرا در محاط و در بنج فتنه کردند که تود بکشد که هلا کشوم پس اسقاط کردند  
 از جنین و انطفلا که اسم او را محسن گذاشته بود بدو همه اینها تیرا کفایت نمودند بلکه علاف  
 بر اینها هجوم آوردند پیر عجم من حبیب و او را در صغیر حوزت نزدیک آورده بودند و در  
 کبری برادر خودت نموده بودی بنصرت غنیمت او را امیرالمؤمنین کرده بودی پس او را از  
 چهار طرف هجوم آورده گرفتند و حامل شمشیرش بر کردند نشاننداختند پس او را می کشیدند  
 چنانچه شتر محشوش را میکشند و اصحاب بان امام بخاذل نمودند و او را باری و اعانت نکردند  
 و هرگاه امثال او برای تو امر نبود و محافظت و صیانت نکرده بود و ثابت و محکم در  
 قیام او امر و نواهی تو نبود جمع و فاطمه اینها را میکشیدند و همه را بدک اسفل میفرستاد  
 پس و فتنه مشاهده نمودم این اوضاع را و اینحال پیر عجم خودم را وصال اعضا من  
 یکدیگر منقطع شد و رکهای بدنم بریده شدند و مفرجه بر سرم کردم و چادر شمر  
 پوشیدم و از خانه بیرون آمدم با مبد واری اینکه بلکه مرا عااة احترام من کنند و صیانت  
 و تا کیدان حرما ایشان تو را بد باب من محفوظ و مرعی بدانند پس هیچ تو نیز و بغض من  
 نکردند بلکه هیچ عنتا ایشان من نکردند بلکه شروع کردند بدشنام دادن و شتم و بهر  
 اینها تیرا کفایت نمودند و بدانکه بنایانها را زدند و پهلوانها را شکستند و ضلوع را و اینست  
 تا و نازبانهای ایشان الی الان در جسد من یافتند و نیزانی خواهد شد تا آنکه رویشان



# در خبر همانکه در مؤثر از جعفر و ابی و فخر بن جعفر است

۱۱۲

بلفظ حق تعالی و لقاء نور سم یا رسول الله اگر از دو نور چشم مبارک خود را میباید بخت  
 حسن و حسین را که پیغمبر خدا نبودند صبرت ستمگر میشد و آرام نمیکردند و بر آنکه اند و نور چشم  
 نور میداد و بدند عقیقه در بزرگواری خودشان در خالینکه کمره و زاری می نمودند و بانکه و چشم  
 میزدند بفرمود ظالمین و میبختند بفرمود لا اثم لکم بکذا و بدید بزرگواری ما را از کجا میباید بزرگواری  
 پس و میبختند و فرزندانم از چشم من غایب شدند بسیار باشد انقوم ظالمین میباید و ایشان  
 پس و میبختند بفرمود ظالمین مسأله منم بفرمود بفرمود و نور چشم خود مثل رکعت و مسأله منم  
 یعنی شیری حفظ و حمایت شبالش پس انقوم ظالمین از ایشان بفرمود منم بفرمود و میبختند بفرمود  
 انقوم ظالمین از ایشان برسانند پس ایشان کمره و زاری می نمودند و استغاثه می نمودند  
 و میبختند با خدا یا رسول الله یا بحاله انظر منکمی و ما را باین دلالت و خواستی بفرمود یا نبی  
 یا رسول الله یا نبی و زاری می نمودند بفرمود یا نبی یا نبی و صدقه عظمی بفرمود یا نبی یا نبی  
 در شام و ششم دارند با خدا یا رسول الله از عمر بن ابی بنی معصومین شریبا کلمه اعراض نمودند  
 و از ایشان صبح که خودشان از در و شان و صدقه و عیان ما احسان می کردند به خبیثان  
 کردند و از ما بفرمودند و ابواب خبیثانهای ما را بزرگواری ما بستند با خدا یا رسول الله کویا  
 ما را بفرمودند انشدوا لا تستدرون لکن احسنوا بکلام حق تعالی نکردند که حق تعالی در شان ما  
 مبقر ما بدین لا استلکم علیه لجر الا المودة فی القرنی پس بعد از آن باز از آن عظیم ایشان  
 و جلیل القدر که هر شد به پیغمبر و میبختند با ایشان به اینها اکتفا نمودند بلکه مکاتیب و  
 فراطیس و رسائل بفرمودند و نور چشم سید الشهدا حسین مظلوم فرستادند  
 و از بکوفه دعوت نمودند و عرایض و رسائل را باین فرستادند که تو خلیفه الله و حجت حق تعالی  
 و امام زمان هستی اگر بکوفه شریف بنی وری و زرقا میبختند شکوه خواهم کرد پس فرمود  
 که بسوای ایشان آمد در خالینکه موافق بصدق و انبیا و راغب در ارشاد و هدایت آنها بود  
 پس همه بر آن مظلوم حرج نمودند و طریق را بر آن بستند و آخر الامر و اولاد او را و  
 اولاد او را و انصا و او را بقتل رسانیدند و باین نیز اکتفا نکردند بلکه بعد از شهادت  
 آن مظلوم اسبها بجولان آوردند و بدن شریفش را آنکه صدانور و سینه پیر و اوصا



# هر چه از این دنیا بماند هر چه از این دنیا بماند

۱۲۳

بدن اشرفش را عرض نمودند و اموالش را تقسیم نمودند و عیال و حرمش را اسیر نمودند  
و آنها را بر شتران برهنه سوار نمودند و آه در آغوش نه حرمه و نه جعفر و نه عقیل و نه سایر  
فرز و و شمع و سادات بنی هاشم از شوخ و کھول و جوانان ایشان حاضر بودند تا آنکه  
ارواح و انفس خودشان تبار بکنند پس از مردن من مخلص هجری میگوید که و فینک از آن زن  
عظیم الشان شنیدم و آن پسر هاشم چون آلود را و شتران او را دیده بودم و این پنج فوج  
ندیده و زاری کرده و شنیدم نزدیک بود که اضلاع مرا مٹا و احشای من بپاشد و هلا  
شوم و همچنین میگویند و منجبر شده بودم که این زن جلیل الشان کینه و حدیث نفس با خود  
میگردد و میبخت که بفینک و قطعاً که این باغ مال و ملک این زن عظیم المرتبه و الشان است  
و این پسر هاشم غریبه بخون و سوراخ و سوراخ شده پسر هاشم است که انصره بر بختل رسیده  
است پس بعد از این از زن جلیل الدج و عظیم الشان ملتفت به بین و پنا شد و ندان  
کرد و فرمود با ولدی چرا در کردار و روزگار خود را و اسم خود را و اسم پدر و نواز کرد  
نکردی بلکه اهل لشکر کفار و نواز شناخته اند جدی ز کوار و پدر و نواز ثرا ناگاه  
صفا میبشنیدم که جواب میداد این پنج یا اماء فلان اسم نام محمد المصطفی و ابی علی  
و ابی فاطمه الزهرا و جدی حدیثه الکبری و اخی الحسن المجتبی صلوات الله علیه و علیهم  
پس ایما در گوش بجز من ندانند و اعتنا بکلام من نکردند و مرا عا م مقام من ننمودند و  
جمع طرف و شرعهای فرائد را برد و من بپسند و ابی فرائد را بکلاب و خناز و سایر  
حیوانات مباح کردند و برال و غره رسول الله فطره ندانند و حرالباشنه کشند و بعد  
شهادت شدن اسبها و جسد مجولان را آوردند و بجوانم خول آنها صدم عرض نمود  
و استخوانهایم کوبیده کردند و اهل و عیال و حرم را اسیر کردند و آنها را بر شترهای برهنه  
سوار نمودند و آه در آغوش نه حرمه و نه جعفر و نه عقیل نه فرزند و نه غطا داشتند پس  
و فینک این کلام را از آن مجرب شنیدم و عده و لریزه بر جانم افتاد و موپها بدین راستا شد پس  
فردی نزدیک رفتم و با زن عظیم الشان سلام دادم و در جواب سلام نمود پس عرض کردم  
که نور اسم میدهم بختتم که تو کینه پس فرمود من مادر را بنظر من میناشم منم دختر من



# بگفتگو از من و موافقان و مخالفان و دشمنان و کینه‌داران

۲۱۴

این منعم فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی و این پسر من حسین مظلوم است که اشقیای این من بعد از رفتن ما از دنیا او را نهاد بدیدند و او را شهید کردند پس بعد از گفتن این کلمات از آن اشجانش همچنان آمد شروع بنا کرد و محبت و صیحه ندید و بشو بلند کرد ناگاه درین هنگام از میان درختها جانغری از نسوان بسوان اقبال نمودند و انوار ایشان فائق بود بر انوار شمس و مریخ و نجوم ثابث و سیارات و لکن همه ایشان بحالت غراء و بکاء بودند یکی سر برهنه بود و دیگری کبریا ن پیراهنش چاک و پاره بود پس همه با بنموان بودند پس عرض کردم و گفتم ایستاده من اینها کبشنده مرزود اینها زینب ام کلثوم و سکنه و رفته و ربابه شنید باز عرض کردم و گفتم یاسید پدوم من دانی و مرشد خوان شما اهل بیت و خصوصاً مرثیه خوانان برای جناب سید الشهدا از حد پاده بود ایا حالش چه طور است و چه در عالم و در ان شاه کدزان میکنند پس مرزود فخر پیک در بهشت محاذ بیت با فضیله ما باز عرض کردم و گفتم یاسید بغیر ما بشود جزاء انکس را که بر جناب سید الشهدا کرده و همچنین جزاء کسی را که مالش را در عرادی مظلوم صرف و انفاق نموده و همچنین کسی که سبب انحراف و اشجانش برای مظلوم شب بخوابد و همچنین جزاء انکس را که در مجالس غریبه مظلوم حد میکند و اب میدهد و همچنین جزاء انکس را که بر دشمنان شما لعنت میکند پس مرزود جزاء همه بهشت است و بعد از ان فرمود شار و مسرور باش و بشارت بدی با شما عیش که ذکر کردی و صاف و خدایکها انها را که منازل و قصبات آنها در بهشت رجوار ما اهل بیت رسول الله خواهد شد پس قسم منجورم بخوابم و منجور شوهرم و منجور اولادم و منجور شهادت نور چشم حسین مظلوم عطشان که بهشت را اخل نخواهم شد که بک طفل از این جماعت مانده باشد پس باید ان بشارت و اینم زده را با انها برکت از جانب من و الحمد لله و رب العالمین **مجلس** **معاذ** یحیی در ذکر جمله از نصایح و نواذیس میگویم مخفی نماید بر مؤمنان و مخلصین اصحاب ایمان و ایقان که این اخضر خاتم جناب سید الشهدا همیشه عرض بخندت شعبان کرد ما ست که مرا عاذه احرام و نیجیل و نعظم مجالس و محافل بغیره و ذکر مصائب جناب سید الشهدا را باید از امور مهمه دانست و ادب اعمال حسن ظاهره و باطنه را مثل بود



# صیفت و مولف و مخلصین با خرم مجلس و اما عظمایان

۲۰۱۵

بطهارت و خضوع و خشوع و بزرگواران دین و توبه و خود را با یاد از دست ندادن حتی  
اینکه در راستا از انصاف و مروت و قاعدت محبت و اخلاص را بچوردن و قلبان کشند  
در همچنین مجالس بزرگ که مراتب عدیده و کثرت گفته ام و بعد از این نیز خواهم گفت آنست که  
که زیارت جناب سید الشهدا و همچنین بکا و نیاکی و نشستن در مجالس نغمه و ذکر  
مصائب نیز در کوار هر چند شخص یا اهل و عیال خود نشینند و ذکر مصائب نیز در کوار  
که افضل جمع عبادان و اشرف فاطمه طاهرات و حسنا الشائس از انصاف و مروت و  
است که در همچنین عبادان مراعات احترام و تعظیم مجالس نشود و از این حسن ظاهر  
باطنه بعمل نیاید و در دنیا بهر چند فرق نیست میان زن و مرد و شریف و وضع صفا  
شان و غیره صاحب شان و لکن با وجود این و صیفت نشد بدین بصری و نشان بزرگان  
دین و دنیا مثل علما و فضلا و عرفا و ملوک و سلاطین و مرمومان و جهان بان و در  
و هر که فهم و ادراک ایشان پیش از دیگرانست و قواعد مجلس را بشرا خوب بجا میاورند  
و چه طور همچنین بنا شود حال آنکه بکوشش هر رسیده است که مجالس مانم و نغمه جناب سید  
الشهدا حالی نخواهد شد از حضور جمعی از ملئکه و جمعی از ارواح انبیاء و اوصیاء و صدیقین  
و مریدان بجز این جماعت بسیار قلیل باشد بلکه هیچ مجلس از مجالس نغمه جناب سید الشهدا  
در هیچ وقت از اوقات نخواهد شد از حضور جمعی از اصحاب ارواح کلبه و نفوس فاضله  
جبر و نیت با ابدان مثالی و نقول بوزخیه خصوصاً از حضور صدیقه عظمی و حجه کبری  
فاطمه زهرا با جمعی از ملئکه و جمعی از ارواح انبیاء و اوصیاء و جمعی از ارواح فدائیه بجز یک  
و زینب و ام کلثوم و سکینه و ربه و اشال و نظایر ایشان و اعتقاد این احقر بر اینست که  
در اکثر اوقات این پیران غریبه بخونان نور اطهر جناب سید الشهدا را با خود نشین مجالس  
و ذکر مصائب میاورند پس این را با ظاهر و باطنیه که ذکر کردیم سرعاً نشین در مساجد  
و پیشه در آنها ذکر مصائب سید المرسلین میشود و اگر اولی و ثانی خواهد شد  
سنا بر مجالس ذکر مصائب انصاف و مروت و وجه و ستر این ظاهر است زیرا مساجد مینا  
مسلمین و پیون الله است علاوه بر این باطنی که قطره بخونیکه در آن هست از خون نور اطهر جناب



# در نقل حاجی میرزا احمد خاں بلبلی

۲۰۴

سید الشهداء شون و آثار خود را از اظهار خواهد نمود و در وقت ذکر مصائب خاصا  
 در وقت صبحه ندبه و کبریه و تحبصه نفع عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا صلوات الله علیه  
 علیها در آنجا از اینجمله است که شود و بشون و صبحه و صبحه و کبریه و ندبه در مساجد ازید  
 و اکثر از سایر مجالس میشود به حال احترام و تعظیم و بچیل بجانب کبره مصائب رسول الله  
 خواه مساجد باشد خواه غیر مساجد مراعاة ادب ظاهره و باطنیه در آنها از امور مهمه  
 است و اگر شخص از اصحاب بیضه باشد و آنچه را که تحقیق است بر آن منکشف شود بسبب یا ضایع  
 و مجاهدات حقانیه اش پس آنوقت خواهد دانست خواهد بداند که در بواطن مجالس غزیه و  
 ذکر مصائب رسول الله چه مورد عجب لطیفه و چه فواید عواید انبیه هست چه نحو مشتمل  
 است بر جمله نشان و عوالم مثالیه بر زخمت و زاریه پس برای توضیح مطلب بیامه فصلی  
 میکنم بکفایت و در مقام و موضع النسب و الولی و الباقی بدین گران قضیه تمهید مقام است از  
 مقامات و ابواب و فصول این کتاب لکن بسبب بعضی الهامات و شارات قلبیه باطنیه و  
 استحضارات حراشه مأمور شدم که او را در اینجا ذکر کنم پس حاصل انقضیه اینست که پیش  
 بمده یکسال و نیم از این زمان شخص معروف و صاحب صنایع عجیب و اسمش حاجی میرزا  
 احمد مشهور ببا عتقا از بستر این سفر آمد و از السلطنه طهران و گفت خوابیده ام چند  
 شب قبل از این و مأمورم که برای تو حکایت کنم پس گفت حاصل خواب اینست که در عالم  
 دیدم که در غار سید اجل و اما مراده اکرم شهزاده عبدالعظیم رحمه الله تعالی هستیم و توبه  
 بمزبانان ماموراده اعظم برای بگویند و او را در اینجا گذاشتند پس بدیدم از غبر  
 انمو من بجاده و اسعه شد بیکباغ و باین خوی و نضارت مثل انبرد در دنیا ندیدم  
 پس از انمو من که در میر گذار شده بود ندو سوال نکرد و منکر نشد بلکه انمو من از اجاده و اسعه  
 داخل ان بهشت باغ شد پس من بسیار تعجب کردم و در دل خودم حدیث نفس کردم و  
 گفتم کاش نیز با انمو من کار من میکنی شایسته کردم برای من نیز میر کنند و داخل غبر  
 شدم و از غبر من نیز جاده و اسعه با باغ و بهشت پیدا شد پس از ان جاده داخل ان باغ  
 شدم و جماعتی را در اینجا دیدم و لکن بعد از یکساعت خیالات و افکار بمن هجوم



# در نقل جامه احمد خواجه عجب لقمه جوی بطریق

۸۱۷

اور شد مثل اینکه من اهل و عیال خود مرا و ذاع نکردم و وصیت نمودم و وصی قرار نه  
 دادم و امر طالبات مثل اینکه من بامردم چه نهج خواهد شد پس از داخل شدنم بیایم ناد  
 پشیمان گشتم و بعض حاضرین را از احوال خود مطلع کردم جواب دادند ما مت و پشیمانی تو  
 و فائده ندارد و بر آنخواهند گذاشت و آنرا که پیرون بروی بدینا و کار خون در اینجا بلحا  
 برسانی و در این خیال و فکر بودم ناگاه چشمم افتاد بیکرا و پیر از زوایای باغ و در اینجا  
 بکمار و مشاهده نمودم پس بطور عجیب لبخوانا مدم پس بدیدم در ان غار یک شخص نورانی  
 و جلیل القدر نشسته بود و نور در خدمت آن نشسته و اشاره باین احقر نمود و این احقر را  
 مرد کفتم حاجی میر احمد چه طور در عالم رؤیا منکشف شد با این سید جلیل القدر که  
 از ائمه معصومین علیهم السلام بود با سید جلیل القدر امام زاده اعظم شهر زده سید عظیم  
 رحمه الله علیه و جواب داد و الله بر این تعیین و تشخیص معلوم نشد و لکن نویسیا با ارباب  
 مراعات احرام و تعظیم آن در خدمتش نشسته بود پس بعد از این گفت من فرصه خود مرا بیک  
 توقف کردم و گفتم که اگر مرا مرخص نمیکردند میفرستم بکارها خودم انجام میدادم و وصیت  
 خودم را میکردم و باز بر میگشتم پس بواز جناب ایشان رخصت خواهم نمودی و رفت  
 ناقص نمود و بعد از آن فرمود مرخص کردم برای خاطر تو و لکن بشرط اینکه بغزیه رازی حیات  
 سید الشهدا عم را خوب بجا بیاور و بدوسی و اهتمام خودتان را در آن مضایقه نمائید  
 و بسیار توصیت بلوغ بدین نمود هر چند خطاب بصیغه جمع منبهم و لکن اعثنا و اقمنا  
 با تو بود پس برخاسته از آن مکان و اینتر کوار را برای احرام و تعظیم بوسید عبد العظیم  
 رحمه الله تشریف شدیم و امر کردی را اینجا مبر نصب کردند و بشخصه زینت و زاکرین مصفا  
 الرسول الله کفنی بلند شو منبر و ذکر مصائب کن پس آن شخص بلند شد و منبر و ذکر مصائب  
 نمود و سخن شریف پرورد از مرد و زن و بسیار شور و شون و کبریه و ندبه در آن مجلس  
 و بعد از نماز منبر ذکر مصائب در آن مجلس تشریف شد از سخن و صد و پنجاه قدم با کمر با بیشتر  
 راه رفتی و باز در اینجا امر کردی باز نصب منبر کردند و امر کردی آن شخص بلند شود و ذکر  
 مصائب کند و آن شخص ذکر مصائب الرسول الله کرد و شون و ندبه و صبحر و صبحه



از مردم بلند شد و شور و افغان این مجلس پیشتر بود از شور و افغان و صبح و خجسته مجلس اول  
و جمعیّت نیز در این مجلس پیشتر بود از جمعیّت مجلس اول و بهین منوال و بشهر طهران کرده فتنم  
در میان و مجلس در مسافه صدفم امر میگردی میگرد میگردان شدند و بنوال سابق ذکر مصیبت  
میشد و لکن ساعت بساعت هم جمعیّت پیشتر بود و هم کره و ندبه و صبحه و خجسته و در بعض  
مواضع خوردن بلند میگرد و ذکر مصائب میگردی تا آنکه رسیدیم در اثناء راه بان  
چشمه که مشهور است بعین علی و امر کردی که در سمت بالا آن در فریب موضع که مشهور است  
بموضع ابی قحط که مشهور است بنصب کردند و جمعیّت این مجلس بیخاف مجلس سابقه و در این مجلس خود  
بر سر منبر رفتی و ذکر مصائب نمود و کره و ندبه و صبحه و خجسته و فریاد و افغانی که درین  
مجلس شد بوصف نخواهد آمد باز بعد از تمام شدن این مجلس و گذشتن نیم طهران ناگاه  
چند نفری که رفته بودند بهم رسیدیم که چهار نفر بجا بون میرزا و شکل آن نابون بطور مستم  
یعنی پشتها هبست آن نابون را و نفر از پیش گرفته اند و و نفر از عقب در بوی آن نابون  
نغشی هست بهر دوستان بگریخته از اهل زده شده اسند و و نفری که از پیش نابون را  
گرفته بودند هر یکی از آنها سر زنجیر را بدستش گرفته و بهین منوال میگردانند این جمعیّت  
و خلافت بیجا از شاهان اینجالات بسیار بیجا میگردانند و لکن بولسار بیجا  
منتعز شده و در دفتر و غضب بود و از احوال و جنات و اینغی را اسنکشاف و استیفا  
نمودیم و بجا بیا بیا این نابون و این جنازه را برای عفو نبه و عذاب کردن میگردانند و حال آنکه این  
نابون و این جنازه از متاجران غلّی کن شده آنها در مجالس عید در مصائب جنازه  
الشهداء کره و ندبه و صبحه بلکه خوگشته کرده اند با احترام شان این جماعات بر داشته  
شده است پس ناچار نفری که نابون بر داشته بودند با نیک و صبحه زد و گفته نابون را  
بزمین بکند و ندیس طاعت و انضیا را میگوید که ندان نابون را بزمین کد اشند پس بزمین نابون را  
کشود و ما هم مشاهد میبوییم دیدیم یکشنبه در زو نابون در و زنجیر اهل بیجا  
زده اند و بان زنجیرها در دستها بش فقل زده اند و لکن اشخص زند و نه حربه است پس  
نوز و یک شکر دست دی بفعلها پس بفعلها شکست و زنجیرها از دستش کشوری



# در بیان کرامات و احوال و اخبار و کرامات و کرامات و کرامات

۲۱۹

و انداختی و گفتی یا شخص خالا برخیز و میباید اینجا غایب که به و ندیده بر جناب سید الشهدا  
میکنند داخل شود و بگویند و خوف مکن و لکن تو هم بر آن مظلوم خلیفه الله علی جمیع خلقه  
که به و ندیده و نوحه و زاری بسیار کن پس برخواست و داخل نوی اینجا غایت شد و لکن خود  
واضطر این باقی بود و چشمش به پیشش بود و از این جهت خودش را بوسط اینجا غایت میباید  
پس بعد از این باز در چند موضع دیگر امر بنصب منبر کردی باز ذکر مصائب شد پس این شخص  
از نابوئ در آمده از همه مردم پیشتر که به و ندیده و نوحه منبر کرد تا آنکه رسید به  
منبر یکی دروازه طهران پس اینجا نیز امر بنصب منبر کردی و در اینجا کثرت از دهام مردم در  
حد و غایتی بود که بوصف بیاید و تمامی صحراها و بوادی طرف طهران پر از جمعیت بود  
پس و میباید که در اینجا ذکر مصائب الارسول الله شد صداهای و از ها که به و ندیده کنند  
کان با سمان میرسد پس از غایت اضطرار دهشت از خواب بیدار شدم پس بعد از این خطاب  
با این احقر نمود و گفت جناب تا این حاصل و خلاصه انخواب بود که دیده بودم و ما مور بودم  
که برای تو نفل کم الحمد لله تکلیف خودم را اینجا آوردم پس گفت جناب حاجی میرزا احمد الشیرازی  
الان رنده است یا مرده است گفت رنده است گفتم از چه صنف و حزب میباشد گفت از عظام  
امرا و از خواص ملازمان شهنشاه اعظم ناصر الدین شاه ادام الله وجوده و شوکته  
میباشد گفتم بصریح با ستمش بکن گفت خوف میکنم و میترسم بلکه من در حقیقت از مسئولان  
و متعلقان آن میباشدم پس از اصرار بلیغ و الحاح اکید گفت این شخص مقرب الخضر الخافیه  
شهراده اعظم اعظم السلطنة علی فلی میرزا میباشد پس روز جمعه در سر منبر گفتم  
که ان خوابها بیکه جمعی از مؤمنین صادرین و جماعی از مؤمنات دیده بودند و براهها  
در همین مسجد نقل کردند شانی از شئون و بطنی از بواطن ان خوابها ظاهر شده است پس  
شروع کردم بنقل خواب حاجی میرزا احمد و لکن بصریح با ستم شهنشاه مدکور نکردم و اما  
ان خوابها که جماعی از مؤمنین صادرین و جماعی از مؤمنات صادقات از علویات  
و غیر علویات دیده بودند پس حاصل ان خوابها این بود که جناب صدیقه عظمی و حجت  
کبری فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیها بان رجال و نسوان در عالم رؤیا



# در ذکر جمله از قصص و اخبار که مشتمل است بر پیام و آثار

۱۸۲

فرموده بود که بپس گزیده معاصی و فروع جرایم و زنجیرهای پر در طهران نزدیک بود که  
عذاب عظیم و بلا عظیم بآهل طهران نازل شود نفرین ساز و لکن حقیقت بر حجت و اسعادت ایشان  
نحو عذاب و عفو و بلا را با اهل طهران نفرین ساز بسبب غریبه داری فلان در بگذرد و ما  
محرم و در ایام جمعات در مسجد جامع پس از فلان در بگذرد از زبان من بگوید که ما را چه  
که در طهران است ترك نکند در ایام جمعات ذکر مصائب و رنجشیم حسین مظلوم عطا شد  
و چند مرتبه همین خوابها را در همان مسجد جامع نشکرده باین معنی و فتنه بر سر منبر بلند  
میشدم بگرد پیغمبر مشهور و صلاح و تقوی ایمان و ابقان قبل از شروع کردن این احقر  
بموعظه بر سر پامنا پشاد و در نزدیک منبر صبح بلند میزد و میگفت اهل مجلس گوش کنید  
که فلان مؤمن صالح و فلان مؤمن منصف و فلان عاقل ثقه و همچنین فلان مؤمن علوی  
و فلان صالح صادق و فلان ثقه عاقل و همچنین خواب بداند و فرمایند  
حضرت صدیقه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا را نقل میکرد چنانچه اجالتش و حاصلش را الا  
نقل کردم پس بعد از مدت دوسه ماه شهزاده اعضا السلطنه را در یک مجلس فایده خواند  
ملاقات نمودم و خواب حاجی میرزا احمد را از اول تا آخر برای آن نقل کردم لحظه منغیر شد  
و بفکر رفت گفت آرام باش و بدان سبب منحصرت در بار جناب سید الشهدا  
و در غریبه داری از امام مظلوم پس اگر قبل از این مجلس غریبه داری از آن خلیفه الله تعالی  
باید بعد از این مجلس غریبه داری بنابگذاری اگر قبل از این مجلس غریبه داری داشته  
باید بعد از این بوجه حسن و اکمل انتم و مخلص قصد و نیت مجلس غریبه داری بعمل بیاور  
پس آرام گرفت و سر و شد گفت مجلس غریبه داری را داشتم و بعد از این مهتر از اول بنا  
خواهم کرد انشاء الله تعالی و الحمد لله و صلی الله علی محمد و آله المعصومین  
ما از هر سوره و بنیاد که جمله از قصص و آثار و اخبار یک مشتملست بر جمله از منافع  
امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام یعنی ذکر معصیت و معاف شدن از ملامت و  
و منافع فقیر در یاد بنای قبل از معصیت و معاف شدن انکار و زنادقه بدین معنی  
و عفو بان دایم اخوت بسبب شفی عداوت انکار و زنادقه و بسبب شتم و شتم و شتم



# در ذکر جملة از قصص اجداد که مشتمل است بر احوال و مناقب آنها

۲۰۱

دادن آنها با تحلیفه الله و سید الاوصیاء پس مطالب این باب همچنین منعلفات و منبط  
 این باب در ضمن چند مجلس مقام واقع خواهد شد مجلس و مقابله اول در ذکر جملة  
 از قصص که بنقل معبر و او شده است پس میگوئیم محققان اند که ذکر کردن این قصص و  
 اخبار در اینجا بسبب چند وجه است یکی اینست که این قصص اشباه و نظایران قصص است  
 که ذکر کرده ایم مثل قصه اند و مکوف و کور و قصه حداد یعنی از ان اشخاص است که در کربلا  
 شده بودند در شهادت جناب سید الشهداء علیه الصلوة والسلام و وجه دیگر اینست که چون  
 این قصص در اصل یعنی در اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات ذکر کرده بودیم پس بخواهیم  
 که این کتاب خالی از ذکر آنها نباشد و لکن عمدت وجه اینست که بسبب ذکر کردن بعضی نوشتن مقاصد  
 الرسول الله و مشغول شدن باین امر و باین شغل در روزها و شبها و ناقل و تفکر کردن  
 در بطن عظمه در اثناء نوشتن اعضا و بسمه مثل قلب و رماغ و جگر و هر از قوه افتاد  
 و برآمده و شکسته بلکه نزدیک با ضحلال افتاد بود و در دیگر قوه و استعداد نه  
 مانده بود که باز بقوام پس و بچاره میبایست که این رسول الله خوض کنیم و بنویسیم پس  
 خواستیم که بسبب ذکر این قصص مزاج افزا و نشاط و سرور بخش اعضا و بسمه قوه بیاید و نشاط  
 و فرح حاصل شود تا آنکه بر حمت و اسعه الهیه استعداد جدید و قوه و استعداد موهبه بخش  
 کرد و باشیم برای خوض در بچاره و قوام پس بانی مضامین رسول الله پس حال شروع میکنم  
 بدین که این قصص پس میگوئیم از جملة اینها قصه محمد بن صفوان ملعونست و بیان این چنانچه  
 در کتاب الثامین المنافع و اینست که اسازان بن عاصف گفت عمار امشویان و ملازم  
 بنی امیه لغتهم الله تعالی طلب میکردند برای سید و شتم امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام پس  
 من که بختم و فرار از اختیار نمودم بقرار پس بگویم کسی فرستاد محمد بن صفوان لغتهم الله تعالی  
 که از لسل ابی خلف مخفی بود و بغل را عار نه خواسته بود که شود عبد بنه طیبه پس من بغل را با  
 عار نه ندادم پس والله تعالی چنانچه در بغل پیاده رفت تا وارد مدینه طیبه شد پس نوبت  
 عامل و حاکم مدینه خالد نام بود از جانب هشام بن عبد الملك اعظم الله تعالی جمیع این  
 صفوان ملعون نیز خالد و الزنا و در مسجد رسول الله بودند خالد گفت باین صفوان



# در حکایات شریفه قصص انبیاء

۲۲۲

بر چند بر سینه صو در کن پس این صفوان بمنبر صعود کرد و مستقبل قبله ایستاد پس گفت خدایا  
 شاهد و گواها باش که اگر غیر من علی بن ابیطالب را بت شتم می کند بر ایمان و طمع دنیا یا  
 دیگر پس من او را بت شتم نمی کنم مگر برای ضایع تو زیرا که انصافا عنه بود پس در  
 وقت همه اهل مجلس بداند که غیر شریف استبداد رسالت منفرح و منشور بکند سنان و  
 آمد در حالیکه میگفت یا بن صفوان اگر داد عاصا در هستی پس لعنت جنتم بر تو باد و اگر  
 دروغ می گویی پس جنتم نور اکور و ناپیدا گرداند پس بن صفوان ملعون از منبر ناز شد  
 پسرش گفت بخیز و دست را بمن بده پسرش دست او را گرفت و اهل مسجد از مسجد پیر  
 آمدند بسوی منازل خودشان پس تمنعون پسرش گفت یا عمر دم عذاب نازل شد است  
 و ظلمت و تاریکی جمیع خلایق را گرفته است پسرش گفت بچه سیاه بفرما می گوئی پس تمنعون  
 گفت سیاه نمیکم هیچ چیز را چشم من نمی بیند پسرش گفت و الله این سیاه جوانی و حیسان کردن تو  
 بود بر تمنعون و سیب روغ گفتن تو بود و در منبر رسول الله تمنعون کور و ناپیدا بود تا  
 آنکه مرد و بجهنم و جحیم رفت لعنة الله تقم و قصه دیگر قصه حارث ملعون شد و بیان این  
 چنانچه در کتاب کشف القیاس ذکر شده است بیان نهج است که یکشاعر بنی عام نام ضد بنجر  
 ملوک کرد و از غار نثر این بود که در هر سال یک مرتبه سفر میکرد و نیز این ملک می آمد  
 و اتفاقا آن پسر دهنه ملک در شهر بنو نضار رفته بود و زبانش را غزنو شد و  
 آن را ذکر کرد اما شاعر بنی عام را و ملک جواب نوشت و امر کرد پسر که بنی عام را در بعض  
 عمارت سلطانی منزل بدهد پس بنی عام را ساکن کردند در یک خانه که اتحانه فضا داشت  
 و برای انقصر عزمه بود و از آن طرف طرز و کوچها نما بان میشد پس بنی عام را و انقصر  
 و زور یک عزمه میخواهید پس انهارت ملعون در هر شب از نصف شب از منزلش میرفت اما  
 پسرانند و صبح می کشید بیانک بلند و میگفت یا عافون اذکر و الله و بعد از آن سب  
 شتم امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام میکرد و شاعر بنی عام از خوف و تمنعون منزعج شد  
 پس در بعض شبها اتفاق افتاد که شاعر بنی عام استبداد رسالت رسول الله را و سب او  
 امیر المؤمنین را و خواهد بود و همان در آن کوه که حارث ملعون می آمد و دید



# در فضیله احمد بن محمد بن ابی ملعون

۲۰۳

حارث ملعون را بجا حاضر شدند رسول الله ص فرمود یا ابی الحسن یا علی بکر ملعون را  
که امروز چهار سال میشود که این ملعون تراست و شتم میکند پس امیر المؤمنین ع را ملعون را  
گرفت و زد و مباد و کف این ملعون پس شاعر بنیفا از خواب بیدار شد و بعد از آن منتظر شد  
و صد حارث شده پس بد که انوف کند شت و صوت حارث ملعون بلند شد و از این حالت  
بسیار بخت نمود پس ناگاه دید که صد ها بلند شدند و بسو خانه حارث ملعون میرفتند  
بعد از این از جمعی که از خانه حارث بر می گشتند پرسید چه حارثه و چه واقعه و داده است  
گفتند در مباد و کف حارثه ضربی واقع شده است و از افضله مباد و کفان بعد یک  
کف منشق شده است و فرار شد از ابو بکر اسلم پس جنح نشد این ملعون مرد و بچشم رفت و با آنها  
او را حمل مرد مشاهده نمودند الحمد لله و فضیله بکر فضیله احمد بن محمد بن موصلی است  
بیان آن با این پنج است که در بلاد موصی مرئی بود که او را احمد بن محمد بن مکتب و انلعون  
عناد و عداوت شد بد داشت با سید الوصیین امیر المؤمنین روحی له الفداء علیه السلام  
و السلام پس بعضی اهل موصی اراده حج بیت الله الحرام کردند و بعضی از آنها نیز این ملعون آمد  
و گفت من عمر کرده ام حج را اگر برای تو در آن مکنه شریفه حاجت و مقصد باشد بگو تا آنکه  
برای تو بعمل بیاورم ملعون گفت بلی بک حاجت تمام دارم و لکن برای تو بعمل آوردن از سبیل  
ناشد گفت بگو تا او را بعمل بیاورم پس این ملعون گفت پس و فتنه که او مکه معظمه بر گشتند و هم  
مدینه طیبه مدینه و یثرب و رسول الله ص رفتند پس رسول الله ص را خطیبی و از زبان من  
بان بگو یا رسول الله چه چیز از علی بن ابی طالب بخوش آمده بود تا آنکه در خیر بایان فرمود  
مورد یا ابا صلیع بودن سرش تا بزرگ بودن شکش تا رفیق بودن سافها پس این ملعون  
با لشکر حاج فتنه ها غلبه و شد بد که این کلمات را عرض نماید پس انشخص از مکه  
مدینه وارد شد و حاج خود را بعمل آورد و لکن وصیتش سفارش احمد بن محمد بن  
ملعون را فراموش کرده بود شبی در خواب امیر المؤمنین علیه الصلوٰه و السلام را دید پس  
تخلفه الله تقی فرمود چرا وصیت احمد بن محمد بن را بعمل نیاوردی که پس از تو ابی بیدار شد  
فی الفور قصد فتنه شریف رسول الله ص فرمود پس فتنه که در نزد فتنه خاصه شد انکلتا



# در فضیله احمد بن محمد و ما بوملغون

۲۲۴

که احمد بن محمد بن کفنه بود پس رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را بطاعت خود همه را بر رسول الله عرض نمود پس  
و گفت دیگر خوابید باز امیر المؤمنین علیه الصلوة و التسلم را دید و آن بزرگوار دست او را  
گرفته آمدند بخانه احمد بن محمد بن کفنه الله تعالی و آنحضرت در آنجا را کشود و بیک کار و بزرگ  
بدست مبارکش گرفت و احمد بن محمد بن کفنه را بگوئی آنجا بیکه خوابید بود زنج کرد و خون آنجا  
مسح کرد و ما بیدار شدیم آنجا بنگاریم پس بعد از آن آمدید و سقف خانه و او را بدست مبارکش  
کشود و کار در در زبیران گذاشتند و از خانه بیرون آمد پس آنجا حاصی موصلی از خواب بیدار  
در حال آنکه از عجاج و اضطرار پس بدو همان شاعری خودش و رضایش صورت خواب را نوشتند  
و در همان شب سلطان موصل سیصد نفر از مردم از خواب بیدار شد و پرسید چه کار  
و چه واقعه و داده است عرض کردند که احمد بن محمد بن کفنه را در روی آنجا نشاندند  
پس سلطان همه چیز را احمد بن محمد بن کفنه را و همچنین جمعی از عزیزها بیکانش لیکن و مجلس انداخت  
پس همه اهل موصل در آنجا بودند و میگفتند این چه بخوار شد و واقعه است نه دیوار و نه  
حاجت را سوزان کرده اند و نه در آنجا خانه مفتوح شده است و نه در آنجا شکسته شده است  
و سلطان بلندی منعی و منعی مانده بود و میگفت از خارج ادم داخل بنوی احمد بن محمد بن  
باشد بدون آنکه بیکلام از علامت محقق نیست در نزد عقل معتد است علاوه بر  
این هیچ چیز از خانه آن سرقت نشده است و نه اندیش محبوسین در مجلس و در سخن بودند  
تا آنکه عجاج اهل موصل از مکه برگشتند و از موصل شدند و آن شخص صاحب و یارند  
که جمعی از همسایگان نشاندند و زیارت آن بنامند احوال ایشان را از بعضی حاضری آن مجلس  
پرسید آن شخص گفت همه آنها محبوسند و الان در سخن و مجلس سلطان میباشد بسبب  
اینکه در فلان شب احمد بن کفنه را در روی آنجا نشاندند شده است و الان قاتلش معلوم و  
مشخص شده است و سلطان جماعه بسیار بسیار بنقضه لیکن و مجلس انداخته است و خود  
سلطان نیز در آن امر شریک و منیر است پس آن شخص صاحب و یار بیکر بلند گفت و با حجاب  
و در قفاش گفت شور منام را که در مدینه طبعه بودیم بیرون بیار و زبیر بداند که  
شب منام باشد قتل احمد بن محمد بن کفنه موافق است پس برخواست و با جمیع اهل



# در فضیله مرگ از اهل بصره که از خدیجه بهره

۲۲۰

مجلس نجانه مقلوب ملعون آمدند پس امر کرد که لحاف را بپا و دند و خبر داد که امیر المؤمنین  
 علیه الصلوة والسلام کار دارد و سر مرید را بکشد است و خون کاود دستها را بشوید  
 لحاف را کشود و در موافق مکه و بصورت منام یافتند و بعد از آن امر کرد که سفند را برون  
 پس سفند را برداشتند و کار دارد و بر سفند پدید آمد پس در وقت برای همه قطع و بپای  
 حاصل کرد بدین حد و راسته خواب و عجب پس را از سخن و دندان پیر و دنا و دزد و اکثر اهل  
 آن بلد با ایمان آمدند و شمع شدند و این از الطاف حضرت بود بیکان خلیفه الله تعالی  
 المؤمنین و سید الوستیین و فقیه دیگر فضیله مرگ شامیست و بیان آن با این نه است که در  
 کتاب الثاقب فی المناقب از شیخی از طایفه فریشت و ابی شد است پس ابی شیخ فرشتی میگوید بدیده  
 در شام مردی را که نصف ویش پشاشد بود و او را میپوشد از آن مرد سوال که ای پسر  
 پشاهی ویش گفت بلی حضرت و اشهاد که فرمودم بر این که هر کس سوال کند از من از سبب پیر  
 من و از خبر بدیم بصد و راسته پس آنگاه و مطلع باش که من بسیار بدگوئی میگردم زیرا  
 امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام و پشام میگویم که ان خلیفه الله تعالی مکر کنند است پس کشید  
 در خواب دیدم که یک شخص آمد و گفت ای ابی شد بدگوئی در حق امیر المؤمنین علیه الصلوة  
 والسلام میکنی پس در مصف و جام را و پشاشدم دیدم نصف دوم پشاشد است و فقیه  
 دیگر فضیله مرگ از اهل بصره و بیان آن با این نه است که در کتاب الثاقب فی المناقب از ابی  
 شد است از جعفر دانی و ابی جعفر دانی میگوید من رفیق داشتم با مصباح حبیبان مختص  
 علم میبودم و در محله باب البصره بگریه بود و ابی طالب میبود و مردم در هر روز  
 در مجلس آن حاضر میشدند برای شنیدن و ضبط احادیث و از ابی عبد الله میخواست  
 میباید ندانم من و همچنین رفیق مدتی از زمان در مجلس آن حاضر میشدم و احادیث  
 که املا میکرد ضبط میکردم و مینوشتیم و لکن هر چه میگویم که در قضای اهل بصره رسول  
 صلی الله علیه و آله جمعین املا میفرمود طعن و فحاح را میخندید و در او میخندید  
 میمود تا آنکه بگریه و در منافع و فضائل بول عن زنا فاطمة و اهل صلوات الله و  
 سلمه علیها کرد و بعد از آن حدیث گفت این فضائل بعلی بن ابیطالب علیه الصلوة و السلام

کردم



چه نفع میرساند و عازان که علی بن ابیطالب علیه الصلوة والسلام مسلمان را میبکشد و بعد از این  
طعن و زبان درازی در فاطمه و هارون و پس من بر فقم گفتیم که بر اینها جان نهد که نیز اینها  
و از آن حدیث اخذ نمائیم زیرا که اینها در دین داناتند و دانا کی بدکوی و زبان درازی خواهد  
کرد و در حق علی و فاطمه علیهما السلام اینها از مذهب مسلمین خارج است پس رفقم بضد این  
کرد و گفت باید از شخص دیگر اخذ کرد و بجلوس این حاضر شد و مرا مشی و در همان شب  
در حاله رو یاد دادم که بمسجد جامع میروم و ملتفت شدم اینها بیدارند و محنت دادند و بنی  
دادم امیر المؤمنین علیه السلام سوار یکبار و مصوبه و اینها کواری بمسجد جامع میروند و تحت  
نفس کردم و گفتیم الان امیر المؤمنین علیه السلام کردن اینها را با شمشیرش خواهد زد پس نا  
بایملعون نزد یک شدیم چشم راست باملعون و در بقیعت که در دست مبارکش داشت و فرمود  
ایملعون چرا این شتم منمائی مرا و فاطمه و هارون را پس امملعون دستش را بچشم گذاشت و گفت ایها  
علی مرا کور کردی من از خواب بیدار شدم و امدم نورد رفقم که خواب را برای آن نقل کنم پس یک  
که لویش متغیر است و آن ابتدا بکلام کرد و گفت صدای دیش چه واقع شد گفت پس گفت دیش  
همچنین و همچنین دیدم و خوابان نیز بعینه مثل خواب من بود و گفتیم والله من نیز همین فتوا  
دیش خواب دیدم و امد بودم که خواب را برای تو نقل کنم پس گفتم برخیز و آن بردارم برو  
نیز اینها بیدارند و چشم بظان باز کنیم که همچنین و همچنین و خواب دیدیم اینها بلکه از این اعتقاد  
بر کرد پس برخواییم و امدیم بدرخانه آن و دیدیم در رسته شده است و دروالباب کردیم  
کنیزی امد و گفت الان ممکن نیست بدندان و برکشیم و بعد از یکساعت مراجعت نمودیم و  
باز دروالباب نمودیم باز کنیز امد و گفت ممکن نیست بدندان گفتیم چه واقع و چه حادثه  
رو داده است گفت دستش را گذاشته است بچشم راستش و از بصف شیای این و ف صبح  
میگردد و از زمینند و میگوید علی بن ابی طالب مرا کور کرده است و از در چشمش قرار  
دارم ندارد پس تکیه گفتیم و گفتیم در زانکشا عابرای این امر امدیم پس در زانکشا داخل  
خانه شدیم و او را با پنج هیئت و بدین حال دیدیم و استعانه و فریاد میگردد و میگوید  
من با علی بن ابیطالب چه کار داشتم دیش یا قضیت ده است و چشمم را کور کرده است پس



ما آنچه که در خواب دیده بودیم برای غمخواران نقل کردیم و گفتیم بر کردار این اعتقاد فاسد  
 و بدگویی و زباندازی در حق امیر المؤمنین علیه السلام نکن پس غمخواران بعضی آمدند و گفتند خدا  
 بر شما جزای خیر ندهد پس اگر علی بن ابیطالب علیه السلام پنجم دیگرم را نیز کور کند من او را مدح نه  
 خواهم کرد و تفضل نخواهم داد پس برخواستیم از نزد غمخواران و گفتیم در پی هر چه خیر شما  
 پس بعد از سر و زمره اجنبی نمودیم تا آنکه از خالش مطلع باشیم و فتنه که در نزد آن حاضر بود  
 دیدیم پنجم پنجم دیگرش کور شده است گفتیم حال او را خبر نمائیم و از خدا بخواهیم و از غم  
 فاسد نبوی بگریزیم گفتند نه والله از این اعتقاد بر نمیگردیم هر چه علی بن ابیطالب علیه السلام خواهد  
 بکند توس و خوف ندارم بکنند پس برخواستیم و رفتیم و باز بعد از یک هفته بخانه آن مراجعت  
 نمودیم تا مطلع شویم که آخر امرش بجا رسیده است از اهل خانه اش کسی خبر نداد که مرده است نعم  
 الله نعم و عذبه عذابا شديدا و پس از آن شهرت شد بر و هم ملحق شد یعنی شهر و غمخواران  
 که امیر المؤمنین علیه السلام پدرش را کور کرده است و قصه دیگر و قصه دیگر است از اهل  
 بصره و بیان آن باین شرح است که نقل شده است از عثمان بن عفان سجستانی که گفت پس از آن  
 از بلدم برای طلب علم تا آنکه داخل بصره شدم پس رفتم پیش محمد بن عیاد صاحب عماران  
 و گفتم من مردی غریب هستم و از بلاد و دایره ام بجهت تا آنکه از علم تو چیزی اقتباس کرده  
 باشم گفت از کجا آمده گفت از سجستان گفت این بلاد خارج است گفت من علم ترا  
 طلب نمیکنم گفت میخواهی که برای تو حدیث حسن نقل کنم و فتنه که به بلاد خود زده ای  
 بر مردم نقل کنی گفتم بلی بخواهم بدان معانی گفت من یکمشترا داشتم مردی خوب و صند بزرگ  
 غایب بود پس آن در عالم رؤیا رسول الله را دیده بود و برای آن همین منکشف شده  
 بود که گویند رسول الله خورشید مرده است و نکفن و تدفین شده است و حال او را  
 و نشر است پس میگوید که گفتم و مجوز رسول الله را رسیده پس بدم در کنار حوض و  
 سید شباب اهل جنه یعنی جناب امام حسن و جناب امام حسین را و اندوخت و کور کرد  
 باب دادن باین امت و من از ایشان بخواستم مرا منع کردند و بمن اب ندادند پس عرض  
 کردم رسول الله و گفتم من از امت تو میباشم از امام حسن و امام حسین بخواستم مرا



# در جمع کردن و جمع علمای و پیران منافقین خدا

ابندادند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله المعصومین المظلومین فرمود که اگر از امیرین  
 ابخواهید این نیز بخواهید داد پس شروع کردم بگریه و زاری کردن و عرض کردم من  
 از شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام میباشم در بنو فزموده و بک همسایه داری امیرالمؤمنین را  
 لعنت میکند و او را الی الان نهی و منع نکردی پس من گفتم یا رسول الله من مرد ضعیف  
 بی قوه میباشم و آن مرد از مرتبین سلطان میباشد پس در بنو فزموده کار دین و دنیا و  
 و بمن داد و فرمود برو و از ادب کن پس من بسو خانه اندفتم دیدم که در خانه مفتوح است  
 و داخل خانه شدم و از ادب دیدم که اینست پس از ادب کردم و برگشتم بگو رسول الله  
 و عرض کردم که از اکتش و دج کردم و اینست کار و ملاحظه است بخونان پس کار را از او  
 گرفت و با امام حسن فرمود با بنی داب بدو و او را پسر بن پس درین هنگام از خواب بیدار  
 شدم در حالیکه قزع و رعیت ایشم پس برخو اسستم بنافله شب پس و فیکه عوج صبح منتشر شد  
 صدا و صبحه صاخ و فریاد طایفه نسوان ایشم پس از کینم بر سید این شون و زاری  
 این صبحه و صبحه این داد و فریاد برای چیست گفت فلا نشخص را در فرارش خود شربن بچ کرده اند پس  
 یک ساعت نکشد مگر اینکه حاجت عوانش از جانب امیر بلامدند و شروع کردند بگریه و زاری  
 برای جیس نمودن پس نزد امیر بلامدم و گفتم از خدا بزرگ و خرد مرا از بت مکن و ضرر مرسان  
 جمع مردم از خونان بری هستند و مرا و از اکتشام و دج نموده ام پس ما بگفتیم چه میگوئی و تو  
 در تورد ما هیچ وقت فهم نیست پس فضیله را از اول تا آخر برای او حکایت کردم پس او گفت خیر  
 الله خیر چنانچه مردم از خونان ملعون بری هستند و همچنین تو نیز بری هستی و قصه دیگر  
 قصه خطیب مشغی ملعونست و آن چنانچه مردم از خونان ملعون در کتاب التافیه المناف  
 روایت شده است از وادی که از علماء اعلام اهل سنت است باین نهج است که وادی میگوید  
 که در هر سال در روز عرفه هر روز الترشید مجلس را مختص میکرد برای حضور علمای  
 بکر و زعفره نشسته و شافعی حاضر شد و احترام او را بسیار مراعات میکرد و در پهلوی  
 مینشاندند بیهوشی بودیش و جمعی از علماء اعلام که اسامی آنها منتشر بود در بلاد اسلام  
 مثل محمد بن الحسن و ابن زفر و ابو یوسف و صفایانها نیز حاضر شدند و نشستند در پیش روی و هر روز



# در جمع کردن هر چه علماء و پند نثر از مناسبت خدا

۱۰۹

و بعد از آن مجلس با اهلش پر شد و بود در میان اهل مجلس هفتاد نفر از علماء اعلام که  
 هر یکی از آنها قابلیت داشت که امام ناحیه و صفی از نوای و اصفاع و بلاد اسلام باشد پس  
 واقف میگویند من در آن روز بعد از ظهر مردم وارد مجلس شام پس هر روز خطاب کرد و گفت  
 پسندار ناخبر کردی گفتم ناخبر نه بسیار عه خویشما و نه نسبت تکاثل در انقباض با من شما بود  
 بلکه با عیش و دارن عافیتی و مایه بود پس اشاره کرد من هم در پیش و پیش نشستم و علماء  
 مجلس در سخن از علوم خوض کرده بودند و مشغول مباحثه و مناظره بودند و هر روز خطا  
 کرد بشافعی پیر عم چه قدر احادیث در فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام ضبط کرده  
 و روایت میتوانی بکنی شافعی گفت چنانچه صد حدیث هر روز گفت بگو خوف مکن شافعی  
 گفت بیا صد حدیث هر روز بگو بلکه فلک زبانه و بعد خطاب بمحمد بن حسن کرد و گفت با کوفی  
 توجه اندر حدیث روایت میکنی در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام محمد بن حسن گفت هر  
 حدیث بلکه قدر بیشتر و بعد خطاب کرد بایوسف و گفت با کوفی توجه اندر حدیث روایت  
 میکنی در فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام محمد بن حسن گفت با کوفی و یوسف گفت  
 اگر خوف نبور و ایاماد در فضائل آن بنعبدار و حنا و احضار نماید هر روز گفت از که  
 خوف میکنی ابویوسف گفت از تو و از عمال و اصحاب تو هر روز گفت و از آن هستی  
 بگو چند فضیلت روایت میکنی در فضائل آن ابویوسف گفت پانزده هزار حدیث مستند  
 و پانزده هزار حدیث غیر مستند و آنکه میگوید خطاب بمن کرد و گفت توجه من بگوئی در بینا  
 من گفت قول من در بینا بمثل مقاله ابیوسف است پس هر روز گفت من مبداء بکفایت  
 از فضائل آن بزرگوار و انفضیلش بچشم دیدم و بگو ششم ششم و انفضیلش اجل و ارفع  
 است از جمیع فضائل که شما ها روایت میکنید و من بسو حقیقت نایب هشتم از آن اعمال و  
 امور بیک از من صادر شد در طائفة طائفة طائفة یعنی در نسل و ذریه ابی طالب و آنکه  
 میگوید پس همه ما گفتیم و قول الله یا امیر المؤمنین و اعلیٰ اکبر فضل و نطفه مبارک و عجب  
 مبداء می نماید اینچنین پیش تو هست هر روز گفت بلی من و الی و حاکم کردم عامل خودم بود  
 این حجاج را بدیش و او را اسر کردم بعد از انصاف و مرا غناه خود را بدینست و حکم



در نفع کرم که در هر کس باشد علیاً فیضی است خصوصاً

تجربید در فضایل و افعاله ایشان و آن مولد است آنچه مر کرده بودیم پس بان خبر دارند  
 الخطیب هشتاد و شش خطبه میخواند و لکن ششم علی بن ابیطالب علیه السلام میکنند منقضیست  
 باب بنز رکوع کرم میکند پس عامل من او را احضار نمود و حقیقت حال را از آن پرسید و  
 از فرار کرم بعمل خود شرح بیان گفت چه باعث شده است بر این عملتان مملو گفت علی بن  
 ابی طالب بدیدان مرا کشته اند و دراری و اولادها را اسیر نموده است و از این جهت در  
 پرستان ز کینه و حقد و عداوتان نمیتوانم از اینجا که از این علم دست بکشم پس او را از بنجر  
 زده و میخورد نموده بمحسوزان خد و قضیه را بمن نوشت و امر کردم که او را مقید کرده بفرستد  
 پس رفتی که حاضر شد و پیش رویم ایستاد و از ایشم و دشنام زادم و گفتم تو همیشه شت  
 شتم کننده علی بن ابیطالب علیه السلام گفت بلی گفتم عذاب جفتی بر تو باد و آن بزرگوار  
 هر که را کشته است و هر که را اسیر کرده است یا هر چه را که منور است پس غلغلو  
 گفت نمیتوانم از این عمل عارفانم زیرا که دلم بدون این آرام نمیکرد پس در بنو فست خدا  
 زدم عفا بین و جلادین یعنی بر غضبها حاضر شدند و در همین مکان او را بجای قیام  
 گرفتند و پیشانما چون بسو من بود و صدای زبانه جلاد پیشان زده و صیحه بلند و استغاثه  
 بسیار میکرد تا آنکه انملعون در همین مکان بول کرد و امر کردم در خانه را بستند تا آنکه  
 روز گذشت و شب ببال نمود و من از همین مکان هیچ حرکت نکردم تا آنکه نماز عصر را خواند  
 و بخوابیدم و منتظر بودم در کیفیت و عقوبت و کشتن آن پس گاه مرا میگردم که کزین  
 بزنم و گاه قصد میکرد که اعضا و اجزاء بدنش را پاره پاره و قطعه قطعه بکنم و گاه  
 گفتم باید در دیوار خانه شود پس در افکار و غمزه فکر عجم زبان این مد کوره و غیر اینها  
 بودم تا آنکه در آخر شب خواب غلبه نموده چشیم را بود پس در عالم رو بپا دیدم که در  
 مفوح گردید و رسول الله بر زمین هبوط و نزول فرمود و پنج حله پوشیده بود و بعد از  
 انما المؤمنین علی بن ابیطالب هبوط و نزول فرمود و چهار حله پوشیده بود و بعد از آن  
 اما حسن مجتبی هبوط و نزول فرمود و سه حله پوشیده بود و بعد از آن جناب سید الشهدا  
 اما حسین هبوط و نزول فرمود و دو حله پوشیده بود و جبرئیل در صورت حسن خلق

در نفع کرم که در هر کس باشد علیاً فیضی است خصوصاً



# در بیان شهادت حضرت علی بن ابی طالب

۲۳۱

تعم بود در دنیا به وصف بود و در دشت کاسه ابی بود ابی صغی و احسن از جمیع اشیاء  
 دنیا بود پس رسول الله فرمود کاسه ابی بده بمن جبرئیل کاسه را بر رسول الله داد و رسول الله  
 بوضو بلندند از فرمود و گفت یا شیعه محمد و آله پس از حاشیه من و از اهل خانه من و از غلامان  
 من چهل نفر جواب دادند لبیک گفتند و حال آنکه بود در خانه من چهل نفر انسان پس  
 آن چهل نفر از آن باب سرب بمورد و بعد از آن فرمود کجا ستانمزد مشغی پس بدم کویار  
 خود بخود مقصوح کرد بدو املعوی و نادم پس و فتنه که امیر المؤمنین او را دیدار و  
 بدو دستش گرفت و گفت یا رسول الله اینمزد مرا ظلم میکنی و مرا شتم میکنی بدو نسیب  
 پس رسول الله فرمود بگذار او را یا ابا الحسن و بعد از آن رسول الله از زند دستش گرفت  
 بدست مبارکش و فرمود بگوئید شتم کنند علی بن ابی طالب املعوی گفت بلی من هستم پس  
 رسول الله گفت خداوند اینرا منیع بکن و انتقام ازین بکش پس املعوی فی الفور منیع شد سکه  
 شد و من بچشمم میدیدم اینجا ترا و بعد از آن ردش کردند بسوی این خانه که در آن بود  
 و بعد از آن رسول الله و امیر المؤمنین و جبرئیل و امام حسن و امام حسین صلوات الله  
 و سلمه علیهم اجمعین صعود نمودند بسوی آسمانها پس من درین هنگام بیدار شدم از خواب  
 در حال آنکه با فرزند و مرعوب بودم و غلام را صدا زدم و گفتم امزد مشغی را بیا و اینجا  
 پس و فتنه که بیرون آورد بدم منیع شد و بصورت سکه شد و گفتم چه طور دیک عفو  
 و عذاب خلاق عالمان را در باب بوی پاشا اشاره کرد مثل اینکه نادم و مختصر بود  
 پس واقف میگردید بعد از آن که هر دو این حکایت را تمام رسانیدم که املعوی را پس  
 بیا و درند پس غلام از گوشان گرفته بیرون آورد پس بدم رو گوش املعوی مثل گوش  
 انسانند و خودش در صورت سکه است و لخته در پیش روی ما ایشان در حال آنکه  
 زبانش میخواست بگوید و لبش میخواست بگوید یعنی مثل شخصی که اظهار ندانست و غلام  
 نماید پس شافعی گفت این منیع میسریم که حقیقت عذاب را بیچهل نازل کند پس انوشیروانی  
 بیا صرد برسد پس هر دو امر کرد که او را داخل همان خانه کنند پس و فتنه که او را داخل  
 خانه کردند ندانند که نشد بود که صد او صبی شد بدو شنیدیم و ملتفت شدیم دیدیم



صانع افق و بطح افقانه پس نه از سوزا پند و املعور اسوزا بسد بهی که املعور خاکستر  
شد و عجل الله بوجه الی تار جهنم و افک میگوید من هر روز الترشید میکنم یا املعور منین  
این قضیه چنانچه که معجزه عظیم است و همچنین موعظه عظیمه است یا بدایه موعظه منعظ  
و منبته باشد و از خلاف عالمیان خوف و خشیه کنی و در اولاد و ذریه و نسل و همچنین  
مرد بزرگوار و عظیم الشان بکنی و بانها ضرر رساند و از بین کنی پس هر روز الترشید  
کنی من ثابت هستم بسو حقیقت از ان اعمال که از من صادر شد و حق طالبتین یعنی در حق  
در تبه و نسل ایضا بآن مجلس و مقام و مرد در ذکر امور بیکه مشابه و مماثل امور  
سابقه است پس میگویم مخفی نمائید که وقوع امثال و نظایر این دنیا بار در هر عصر و فرقه  
که عبارت از سی سال باشد از اعضا و افراد آن نه محذوب است که مفید قطع و یقین نباشد بلکه  
و نه انبای هر فرقه از افراد آن و وقایع هر عصر از اعضا نه محذوب است و تکرار و تواتر و  
تطابق که مفید قطع و یقین است و نور و روش دشمن بشرط اینکه دشمن یا انصاف باشد  
و راه لجاجه ایشکار خود را نکند و آنچه این احقر در عصر خود دیدم و پدید آمد و شنیدم از  
خواری عادات و معجزاتی که در همین عصر واقع شده است محذوب است که اگر همه بنفصل شود  
شود یکجمله بزرگ خواهد شد پس سه قضیه در اینجا بنج اجمال ذکر میکنم از انفضایا و  
و قایم که مناسب مقام است یعنی صدور معجزه و خوار و العاده نسبت ادب و اهانت کردن  
بعض ملاحین و منافقین بالنسبه خلفاء الله تع و الرسول الله صلی الله علیه و آله و انحناف  
عمود آنها باین بزرگواران شده است پس قضیه اول قضیه است که فریب پیچش قبل از این  
در محققان شرف زاد الله تع شرف در روز عید غدیر واقع شد و خود این احقر در آن روز  
در آن مکان شریف بودم و خلاصه شأن اینست که در روز غدیر اجتماع و تزام و تراکم ناس  
عرب و عجم در حرم شریف و مولی و رواق مبارک و ایوان مبارک و صحن مبارک و بنی که  
انفاق اندازده است که در بعضی سالها بکفر یاد و بغیر مرده باشند و در بعضی سالها براه  
چند نفر غشیه و بهوش عارض شده است و لکن این بخوار و حرام و تراکم ناس درین امکان  
شاید مدکور و دلیل از ظهیر میشود و اما بعد از ظهیر بسیار متخفیف میاید و در آن روز



# در بیان مولف و جمیع عجیبه که در پیشبرد

۲۳۳

این احقر موفوق شدم و آن زیارت طویلی روز غدیر را قبل از ظهر در حرم شریف خواندم  
و بمنزل مراجعت نمودم و بودم در منزل تا فریسه سناحه مغریه مانده پس آنوقت خبر دادم که  
هنگامه واقع شده است و فضیله عجیبه و عزیه و داده اسنپس از منزل بیرون آمدم بگو  
صحن شریف و در اثنا راه آمد چند نفر از ثقات و عدول که بچشم خویشان دیکه انقضیه داشتند  
نموده بودند و از اول تا آخر حکایت کردند تا آنکه دستبرد بکفش کن صحن شریف نشستم و دیکه کفش کن  
و صاحبان کفشکن گفتند ملعون و مزاح از این کفشکن پس حاصل فضیله اینست که بکر از طایفه  
حائطه یعنی از طایفه سوارها و معی از آن کفشکن با یوان شریف بلند میشود و در حالیکه کفش  
در کفش کن بیرون میآورد و بلکه کفشها در پا املعون پس صاحب کفشکن و دیگران صحنه  
میزنند و داد و فریاد میکنند و میگویند این عمل در سنت نیست موافق با حد نیست سلاطین  
و ملوک کفش بیرون میآوردند و ملعون و لایزالنا اعتنا بچرفا نهان کرده بطور ریشخند و  
تمسخر کفنه بورچه میشود و چه خواهد شد پس بدراذن یعنی بدرواق رسید بود و او را  
داشتند و بهین نهج داخل و واق بشود و بعد از آن داخل حرم انور را شرفنا شود ناگاه درها  
رواق صحنه کشیده بود و بقدر بکریع با بکریع نیم از زمین بلند شده و بشدت تمام از هوا  
برگ و سنگهای مرمر افتاده بود در حالیکه مثل مرده بچتر و حرکت و میزدند و کف نموده  
مثل کف بصابون و در حالیکه بوده است اثر پنجه دشنه بنهجه که کو با پنجه دست بچتر با موم گرفته  
زده اند و لکن لون رنگ بچتر و شل و زو و غالی سوخته شده است و جمعی از رفقا نش از طایفه  
حائطه مطلع میشوند و میآیند و بنابر بومیدارند و میزدند و بیکدیگر در ویشان که در تو صحن شریف  
است و در اینجا بعد از لحظه بحال میآید و از آن سوال میکنند چه طور شد میگوید چون بان طوی  
بی ادبی بدرواق رسیدم و میخواستم بهین نهج داخل حرم شوم از امام علی علیه السلام حکم شد  
مرا برداشتن از زمین و بشدت تمام مرا بر برگ و سنگها زدند و دیکه شخص پنجه دشنه بوقوه  
تمام بر ویم زد و با پنجه لثام نام پس رفقا نش شتم و دشنام میدهند و ملامت میکنند و  
میکشند و میگویند بچتر و مزاح با امام علی با این طوی بیاد بی کرد پس بعد از آن همان  
احوالش خراب شده بزرگان و بچتر و بیک کت افتاده بود و رفقا نش میزدند و کفنه بودند با بد به



بریم بدرخانه امام علی علیه السلام بلکه امام علی خود شرح نماید پس آورده بودند و انداخته بودند بدرد وانی بقدر و بهشتا بلکه بیشتر مانده بود در اینجا احوالش بدتر شد بود و از قلعه ها که بلکه از اهل سنج بود حکم شد بود و از در بهمان برگردنش بپندازند و او را بقلعه بزنند پس بمان بگردنش انداخته بودند و از دستهایش گرفته بودند و گاه بنم خیز و گاه کشان کشان او را بقلعه رسانیدند بودند و رفتن بقلعه از کوهی باز او جعبه پیکار از عجم بفرج و نماشایند و نامه بودند صد ها بلند کرده بودند و صبح کرده بودند و شکر و حمد الهی را بجا می آوردند و مدح و ثناء امیر المؤمنین علیه السلام میخواندند و در شبها نوز و در قلعه هر چه بود و عجل الله تعالی بوجهه الی نار جهنم و الحمد لله رب العالمین و الشکر له و فضیله دیگر فضیله است که در همان سال بلکه در همان نام که فضیله سابق مذکور و واقع شده بود و خاصش اینست که بکر از اهل عجم از خدام حاج میرزا محمدخان سپهر و پایچی از اوقات منجواست که بکزن بیچاره را از اهل عجم میهم بکنند و از آن پول بگیرد و از آن فقیر از احوال مطلع شده که بچند بود بجرم ابوالفضل العباس علیه السلام زخبل بود و در معنی سبب نشسته بود و از نادر بیچا بدست داشت داخل حرم شده بود و خواست بود که از آن بیچاره را از حرم بیرون کند از آن گفته بود با ابوالفضل العباس زخبل نوشته و بدستش شبکه صریح مقدس گرفته بود و آن نادر بیچا بدست داشت و از کشته بود و از حرم بیرون آورده بود و بر خدام اینزد که او را ضعف نفس غالب شد و نتوانسته بودند و آن بیچاره را از دست انظار خلاص نمایند باری انظار فدا نماظوم را زده بود و آنچه خواسته بود از آن گرفته بود بعد از دو سه روز از این فضیله حاج میرزا محمدخان قصه بخفا شرف میبکند برای باری غدا بر از رکاب و بای پس خودش و خواصش بکطار آه سو میشوند و خدام و نوکران بطراره دیگر سوار میشوند و آن مرد بیچاره را در کنار طراره به خواب غفلت میرود و بچنان احوال خام خودش اصرار نماید دستهایش از طرف و اینطرف می اندازد و بیک سنش از کنار طراره او بران بوده است تا گاه باز شد بدو زدن از انظار طرف مقابل هم بکطاره مثل نیشها بمیامد و فتنه که انظار ده بانظر آید و میرسد پس

و در معنی سبب نشسته بود و از نادر بیچا بدست داشت داخل حرم شده بود و خواست بود که از آن بیچاره را از حرم بیرون کند از آن گفته بود با ابوالفضل العباس زخبل نوشته و بدستش شبکه صریح مقدس گرفته بود و آن نادر بیچا بدست داشت و از کشته بود و از حرم بیرون آورده بود و بر خدام اینزد که او را ضعف نفس غالب شد و نتوانسته بودند و آن بیچاره را از دست انظار خلاص نمایند باری انظار فدا نماظوم را زده بود و آنچه خواسته بود از آن گرفته بود بعد از دو سه روز از این فضیله حاج میرزا محمدخان قصه بخفا شرف میبکند برای باری غدا بر از رکاب و بای پس خودش و خواصش بکطار آه سو میشوند و خدام و نوکران بطراره دیگر سوار میشوند و آن مرد بیچاره را در کنار طراره به خواب غفلت میرود و بچنان احوال خام خودش اصرار نماید دستهایش از طرف و اینطرف می اندازد و بیک سنش از کنار طراره او بران بوده است تا گاه باز شد بدو زدن از انظار طرف مقابل هم بکطاره مثل نیشها بمیامد و فتنه که انظار ده بانظر آید و میرسد پس



۱۰



# در خطبه معجزه و صد کاظمین علیهم السلام

ع ۳۴

شده است و گفت گفتنش با پنج است که بکنن اهل بغداد از اهل سنت بکمر از آن زمان تا  
مبلغه میکردند و گفته است با پولم زاید با در حرم جواد بن علی علیه السلام در شبیکه  
ضریح مقدس زن و قسم بخور که مشغول التفت نیستی پس آن قسم دروغ خورد و در شبیکه  
شبیکه ضریح زد و گفت مشغول دمه نیستی پس بخش قسم خوردن مالش منفرشته و در شبیکه  
شبیکه ضریح مقدس چسبیده بهی که من و پنج نفر دیگر از جوانان خدام هر چه زد و  
فوه داشتیم بعل او زدیم و توالسیم که دستها بشو از شبیکه منفک کنیم و چند خفیه پرتاب  
بود و قدوت بتکلم نداشت ناگاه بکمر بنه زبان و کرد و گفت یا موسی بن جعفر در خیل خیل  
پس در همان وقت دستها بشو از شبیکه منفک شد و خودش بر و افتاد بجس و بچرت و به  
زبان او را آوردند نزدیک بر که ابودریجا گذاشته اند و حالا این تراکم و تراکم مردم  
در نزد بر که ابیجه نظر کردند و عا شا کردن با تون اسلیم من برخواسم از آن مکان  
و امدم نیز جمعند و سه و چهار نفر از خدام مرد را این طرف و آن طرف دور کردند و  
برای من راه کشودند تا اینکه رسیدم نزدیک تون و در حالی او را دیدم معجزه ما ندیدم کوبا  
این ضعیفه را در یکی که در زبانش پستان باشد وایش پستان داغ و پستان جوشیده باشد  
جوشانند و پخته بودند و هیچ حر و حر که نداشت مگر اینکه چشمها بشویم و از بود و بکمر  
دیگر نشسته و زبا غوشش گرفته بود و چند نفر از اصحاب مناصب نظام از اهل اسلام  
در اینجا حاضر بودند و من یکی از آنها پرسیدم که چرا این ضعیفه با این حالت افتاده است گفت  
منکر حق مرده شد و با امام موسی علیه السلام قسم دروغ خورده است گفتن مشاهده منتهما  
معجزان الدسول الله را گفت ما بسیار مشاهده نمودیم معجزات و کرامات جناب امام موسی  
علیه السلام را و گفت هر که معجزات و فضایل الدسول الله را انکار نماید من او را از دمره  
مسلمانان خارج میدانم و بعد از آن اهل انضیمه او را برداشتند که بغداد ببرد و در  
وقت برداشتن با اشاره بک نعظم و بتجمل بقبه شریفه جواد بن علیهما السلام کرد یعنی مقصود  
این بود که من توبه و انابه کردم و در خیل شما هستم پس من بان صاحب منصب گفتن در خیل  
شد پس احوال دارد که هلاک نشود گفت همچنین نیست که مراده ضعیفه یعنی زهره اش در



# منعوق و ایستاد باطل که متضرب منصف است

۲۲۰

حرم شریف نوکیده است یعنی امروز پادشاه خواهد آمد پس در همان شب مرده بود و صبح منبر شد  
 بیلک کائناتین هم آوردند الحمد لله رب العالمین پس این سه قضیه که وعده کرده بودیم ذکر نمودیم  
 پس ان شاء الله کثیره از هر قسم معجزات و از هر صنف خوارق ادا شد که در قرن و عصر این حضرت  
 پادشاه و قرن و عصر که مقدار این قرن و عصر بوده باشد صادر شده است در ضمن یک جلد  
 از جلد ذیل این کتاب که خواهم نمود و لکن این مقام بدست هر یک قضیه است و منصف است از قضیه  
 و منافع امیر المؤمنین که قضیه آن منصف قضیه است از منصف و اینها را باید میبکند و چون  
 این قضیه را در سایر و نصایب هم ذکر نکردیم بودیم پس لازم دانستیم که در این مقام ذکر نماییم  
 تا آنکه بصائر و شهبان و محبت انوار و نور و حایره و برای این حضرت نیز خالی حاصل شود  
 تا آنکه بعد از ذکر این قضیه باز غواص در بحار و قوام پس مضایق الله سواد کند و حلال  
 و معاصی هم در قضیه منصف و اینها پس حاصل انقضیه چنانچه جمعی از ثقات و عدل  
 اصناف و بنیج و اینها مرسله برای این حضرت ذکر نمودند آنکه منصف و اینها در زمان خلا  
 باطله اش یکیش از شبها بعد از گذشتن ثلث یا نصف از شبها که در بخاری از خدا مش که احضار  
 نماید شخصی را و آن شخص از مشاهیر و معروفین شیعیه بود پس و فتنه خادم بجانه اش شخص آمد  
 و امر خلیفه را ذکر کرد و آن شخص بخیر الش این رسیده که مفضل از احضار من اینست که ملازم است  
 بدست من و منافع امیر المؤمنین علی بن ابیطالب پس اگر نه که من خواهم بکش و اگر نه که  
 نکم باز خواهد کش پس ندی از خطوط یعنی سردار و کافور با خودش بر آید و اینها و فتنه  
 حاضر مجلس و اینها شد و بعد از امر کردن و اینها بنشین نشست و اینها گفتن که ان شاء الله  
 منک را حقه الخویش پس اینها از خیرالش گذشت و بود بنیج صد برای و اینها حکایت نمود  
 و اینها خندید و گفت مفضل از احضار کردن تو این نیست بلکه مطابق بکتاب است و اما  
 فضائل و منافع امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام پس من از برای تو ذکر میکنم  
 یک قضیه از انقضایا با اینکه بچشم خود مردیده ام و امر میکنم تو را که انقضیه را از زبان و  
 قول من بخدایت و و اینها کنی برای مردم پس گفت در دولت بنی امیه جمع از معروفین بنی  
 هاشم در بدر شده بودند بسبب خوفی که از بنی امیه داشتند و من هم از جمله آنها بودم



# در سرگذشت و مرگ امیر بیک قتلگه در اصفهان

۲۳۸

پس هر یکی از ماها پس کما چه وضع رفته بود و اسم و نسب خود را پنهان میداشتند و در بیک  
و فرعی میکشت و در میگرد و کد را نش مثل کداهها و سائلین بگفت بود و سفر و حرکتش از  
بلدی بلدی پیاده و مثل را و پیش و کداهها بود و از آنجمله من در برهه از زمان در اطراف  
بلدیه دمشق از شامان سر میبرد و در اسو و بدو بن احوال گذران و معیشت میکردم  
با اینکه از شدن ترس و خوفی که داشتم داخل شهر دمشق نمیشدم و در اطراف دمشق در  
صحراها مثل حیوانات علف و نباتات میخوردم و لکن از خوف سباع و حیوانات درنده  
در صحراها نمیخوابیدم بلکه نزدیک بفر و با قناب میامدم بغیر نشان که خارج از شهر <sup>مشق</sup>  
بود و در آن قبرستان سر را بگونه پیدا کرده بودم و شبها در آنجا سر میبرد و میخوابید  
پس و اینکه صبح میشد باز در اول صبح میرفتم بصحراها و تحصیل نباتات و علف خوردنی  
کردم و بان گذران میکردم و بدو بنحوال مدتی از زمان گذرانیدم پس یکروز  
در وقت معهود یعنی نزدیک عزوب از صحرا برگشته بودم بغیر نشان و در آن سر را بگشتم  
بودم ناگاه صبحی خنجر و غوغاء از تو شهر دمشق بلند شد و نظر کردم دیدم عجب ابعسی  
خنجر چنانچه در احصا از دروازه دمشق فوج بعد از فوج رسیده بعد از سه پیر  
آمدند و خوف و اضطراب بر من غالب شد و بنحیله تمام داخل سر را بشدم و برخودم در  
کوشه از سر را بخندم پس از سوراخی نظر میکردم بیرون سر را ب ناگاه مشاهده نمودم  
که یکا بون و جنازه را سپا پوش نموده اند و از ما واردند و وقت میمید که این جنازه  
شخص بزرگ و معروف است از قریبان دولت بنی امیه و نظر کردم دیدم که این جماعت قصد  
طرف و سمت این سر را نمودند تا آنکه رسیدند باین سر را ب و جنازه را بر زمین گذاشتند  
پس در آنوقت نزدیک شد که از شده خوف و اضطراب مرا از من بزرگد و قلم سوراخ شود  
و هلاک شوم پس در زاویه بسیار تاریک برخودم خندم پس آنوقت چند نفر جنازه را  
داخل سر را نمودند و چند نفر دیگر در سینهها ایشان چراغها و شمعها داخل سر را  
شدند و جنازه را در وسط سر را ب گذاشتند و بعد از آن همه از سر را ب پیرو نشدند  
و در سر را ب با کج و خشت بنائیه کرده مسدود نمودند و رفتند پس درین وقت سر را ب



در غایت ظلمت تاریکی شد پس لحظه نکند شنبه بود ناگاه دیدم که سراب را ندیدم و شنای  
و نورانیت پیدا کنند و بدقت نظر کردم دیدم که در آن سراب چراغها و شمعها گذاشته اند  
و سراب با قول بسیار کوچک بود و حالا بسیار وسیع و بزرگ شده است و لحظه دیگر نکند  
مگر آنکه دیدم دو شخص عظیم الشان و مهیب در سمت بالای جناره تختی سلطنت گذاشته  
و در آن هنگام یک شخص بسیار عظیم الشان و جلیل القدر حاضر شد و بالای آن تخت نشین  
و میتوانم بگویم آن شخص از سر تا بقدم نو بود و اندو شخص مثل غلامان با حالت انکار  
و تذلل و تخضع پیش رو آن پسرانند پس امر کرد بآن دو شخص یا بنهارت شما دماغ  
هذا المبت یعنی بوشید سر دماغ این مبت را پس اینها دماغ میزد بوشیدند و عرض کردند دنیا  
امیر المؤمنین دماغ این مبت دماغ غیب هیچ اثری از آثار خیر در آن نیست همیشه پوز افکار  
باطله و خیالات فاسده بوده است بعد از آن فرمود بوشید چشمها بشویدند و  
عرض کردند یا امیر المؤمنین چشمها بشوید هیچ اثری از آثار خیر نبوده است و اکثر اوقات  
استعمال میکرد است در محرمات مثل نظر کردن بنام محرم و امثال آن و بعد فرمود به  
بوشید گوشهای اینرا باز بوشیدند و عرض کردند درین نیز هیچ اثری از آثار خیر نبوده است  
و او را نیز استعمال میکرد است در محرمات مثل شنیدن غنا و اصوات فراموش عود و طبل  
و اصوات زنهارا محرم و گوش دادن بغیب مؤمنین و بعد فرمود بوشید هنر و زبان اینرا  
باز بوشیدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین درین نیز اثری از آثار خیر نبوده است و او را  
نیز استعمال میکرد است در محرمات مثل تناول کردن از محرمات و دروغ گفتن و بعد  
آن فرمود بوشید شمای اینرا باز بوشیدند و عرض کردند درین نیز اثری از آثار خیر نبوده  
است و اغلب اوقات او را نیز در محرمات استعمال میکرد است و بعد فرمود بوشید  
پاینها اینرا باز بوشیدند و عرض کردند درین نیز اثری از آثار خیر نبوده است پس بعد از  
آن فرمودند بوشید قلب این را پس بوشیدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین قلب  
بلی در قلبش بمقدار ذره پسته و جز قلب از محبت شما هست پس ای وقت امیر المؤمنین عالم  
فرمود آن الرجل قد بخی یعنی بدرستی که این مرد بخت یافت و بعد فرمود من عرض آن بشوید



# در بیان جمله مطالب عظمیه که منتظر مطالب آنهاست

۲۴

بر و بدین لحظه نگشاید که این که دیدم این از صنایع پر داشته شد و سر باب باز در عاید ملک  
و ناویکی شد پس بگویم که صبح شد بسیار سعی کردم تا آنکه در باب را با یک قطعه استخوان کتور  
و از سر زاب پیر و نامدم پس این قضیه ایست که بچشم خودم دیدم و بگویش خودم شنیده ام  
پس از طرف من موخر بلکه ما زون منتهی که از برای مردم مخدیش و در و این یکی از زبان من  
و از قول ز پس اینست اصل و فایده منصوص و این فی صیغ خوب گفته است آنکه گفته است و تفضل  
ما شهدت به الاعداء والحمد لله رب العالمین مخفی نماید که حالا باز وقت شروع کرد نشستن  
بانی از ابواب مضایب و همچنین ذکر امور متعلقه باین باب این باب و حقیقه از ابواب  
و احتمال لازم است پس کلام در بنیاد و چند مقام و مجلس واقع میشود **باب ششم**  
در بیان جمله از امور مهمه که فواید بسیار دارد و با وجود این برای سایر مطالب این کتاب  
متمم نموده مقدمه است پس کلام در بنیاد و چند مجلس و چند مقام ذکر و واقع خواهد  
شد **مجلس مقام اول** در بیان جمله از مطالب عظمیه پس بگویم بواهل بستان و از  
شعبه و عیان مخفی نماید که آنچه واقع و حادث شد در عوالم امکان از امور عظمیه  
و آثار عجیبه خوارق عادات با هضم و پائین و بیانات ظاهره و باطنیه و معجزات جلالت  
قاهره از جنین شهادت جناب سید الشهدا و روحی و ارواح شعبه الفداء بلکه از جنین  
سقوطش بر زمین کر بلا از پشت ز و الجناح نازمان مراجعت اهل بیت رسول الله صلی الله  
علیه و آله و علیهم اجمعین از شهر شام بمدينه طیبه نه بختیست که تعداد و احصای آن  
کرد بلکه تکثیر و تضاد از اینها در مقام است که خارج است از حد شمار و احصا و لکن  
همه اینها بنوعی و احصایست بلکه با آنها حاج کثرت و الحوائج و فیه مبینا شد پس جمله کثرت از این  
آثار و معجزات و خوارق عادات از امور پس که بغلق بسیار نورانی و جناب سید الشهدا  
و وحی الفداء دارد و جمله کثرت از اینها بغلق بیدن و جسدان و احباب بزرگوار دارد و در  
جمله و فیه از اینها بغلق بخوارق عظمیه و انچه الله تعالی دارد و جمله عظمیه از اینها بغلق  
حرم رسول الله و نسوان عظامه و مظلومان دارد و جمله بسیار از اینها از هیچ یک از این  
اصنام مذکور نیست پس در بنوعی بگویم اینها با از دشمنان امور است که در عالم غیب واقع



# در بیان هوایه عالم کائنات و نشانه‌های قدرت خداوند تعالی

۱۴۱

و حادث شد پس از قسم خبر نا از امور سماوی و استیغنی از امور پسند که با سمانها مخلوق دارد  
با از امور پسند که بر زمین مخلوق دارد پس هر یکی از این دو قسم یعنی از امور سماوی و از امور  
ارضیه با از قسم از امور پسند که واقع شد و لکن منقضی شد از مدت مدید و با آن  
قسم از امور پسند که واقع شد و نثار و زیارت باقی خواهد شد و از این قسم از اینست حشر و شقیه  
در آسمان و همچنین سبلان کردن و جار کشیدن خون از درختی که اندرخت در فترت این  
از فترت و زمین یعنی در روز عاشورا و همچنین سبلان کردن و خون جار کشیدن خون  
سنگی که انسان بصورت بشر است یعنی از در چشم انصورت مشرب در روز عاشورا خون جار  
کشود و انسان در فترت است از فترت شام و اگر بخوانی تعبیر کنی بخوانی و بیع و بیع  
بگو که شهادت جناب سید الشهدا روحی و از روح شیعنه له القدا باعث شد بر حدوث  
و در نوع امور عظیمه و جمیع عوالم امکان از عرش و کرسی و اهل ملکوت و ملا اعلی که فرم  
تا آنکه مشهور شود بان چیزیکه در بحث التری مناسبت جمله از انها حادث شود واقع شد و منقضی  
شد و این بسبب عدد و انواع و اصناف و افراد و نیز و نسبت از حدتعداد و حشا و احصا و علم  
از انها حادث شود واقع شد و نثار و زیارت باقی خواهد شد و این نیز در غایت کثرت و وفور  
است و جمله از انها حادث شود واقع شد و لکن منقضی خواهد شد و منقرض خواهد ماند یعنی  
در سالی بعد از سالی و ماهی بعد از ماهی و هفته بعد از هفته و روز بعد از روز و  
ساعتی بعد از ساعتی و مثال این مثل حرقه قلوب مؤمنین از جن و انس و کربه کردن و اشک  
ریختن چشمها انها و مثل اقامه نمونانها رسوم بغیر ذریه از در محافل و مجالس و زیارت  
نمودن انها منور و موعود مقدس را **مجلس مفاد** و بعد از اشاره کردن بجمعه  
از ان امور بکه حادث و واقع شد و خالینکه مفاد از بود مجال شهادت خلیفه الله تعالی یعنی  
از خوار و غارت و انار و پان ساطعانی که در روز عاشورا واقع شد خواه از ان قسم  
باشد که در ملا اعلی و عالم ملکوت واقع شد و خواه در روز زمین واقع شد و خواه در  
عالم شهود پس بگویم شمر ولد الزنا لعنه الله تعالی و فیکه سرافور اقدس جناب سید الشهدا  
روحی له القدا بر نیزه بلند زده ان نیزه را بر دستش گرفته میگفت و الله یحفظ سرش از رسیدن







# در بیان سوال و جواب کتبها افرشت

۲۴۳

از عذاب جمیع اهل جهنم بیشتر باشد و نیز از خضر صادق علیه الصلوة و السّلم بر زمین کربلا افتاد  
 مرویست که آن خضر علیه السّلم فرمود و فینک جناب بسم الله الشّهادة بر زمین کربلا افتاد و  
 انک انک خلفه الله نعم را با سبوف و رماح ضربتها و طعنهای دارند و چند نفر مبارز  
 نمودند که سرور و افدش را از بدن شریفش جدا نمائند پس منادی از قبل رقبه الغر بنارک  
 و نعم از بطنان عرش نداء کرد و گفت ای امت منجّرة ظالمة بعد از پیغمبر خودشان که خضع  
 بشما توفیق دهند برای اضحی و نه برای فطر پس بعد از آن خضر لا جرم موفق شدند و مو  
 نخواهند شد بعد از این نیز ابداً تا آنکه قائم ظاهر شود طالب ثار و خون جناب بسم الله  
 علیه الصلوة و السّلم و جمعی از علما محدثین ذکر کرده اند که راوی عرض کرد بایه حفصه ثانی  
 علیه الصلوة و السّلم و گفت فلان شوم چه میگوید بر باب عامه که بد رسیده از شما هار و  
 شده است که عامه موفق خواهند شد برای روزه پس آن خضر فرمود آگاه باش و بدان که دعوی  
 ملکی از ملئکه در باب ایشان در درگاه خضع با جانب سید پس راوی میگوید کهتم فدایت  
 شوم گفت این بچه نفع است پس آن خضر ثانی فرمود و فینک انقوم کفار و منافقین جناب بسم  
 الشّهادة علیه الصلوة و السّلم را کشند و بشهادت رسانند خضع حرکت ملکی از ملئکه  
 که نداء کند و ائمه نداء کرد و گفت ای من ظالمة و کثندة عثره بنی و پیغمبر خودشان را حق  
 موفق نکند شما را نه برای صوم و نه برای فطر و در حدیث اخبره برای و نه برای اضحی مجلس  
 مقام هر سه در ذکر کردن سوال و جواب از آن پس میگویم مخفی نمائید که این احقر میگوید  
 که اگر کسی سوال کند و بگوید که عامه یعنی مخالفین اهل سنت در وقت شهادت جناب بسم  
 الشّهادة علیه الصلوة و السّلم حاضر بلکه موجود نبودند و هیچ مدخلیت در شهادت آن خلفه  
 الله نعم نداشتند پس چرا باید آنها موفق نباشند برای صوم و عید اضحی و اگر نیز سوال کند  
 و بگوید مقصود از موفق نشدن آنها برای صوم و فطر و اضحی و حال آنکه ما میبایستیم عید  
 و عید اضحی چه چیز است و سبب چیست که ائمه معصومین علیه الصلوة و السّلم فرمودند عا  
 ائمه یعنی نفرین کردن ائمه در باب آنها با جانب سید و نایب امت موفق نخواهند شد برای  
 صوم و فطر و اضحی و حال آنکه ما میبایستیم و میبینیم که همه آنها با اکثر آنها روزه میگیرند



# در شرح و تفصیل عبادت و عبادت

عبد

و ادراک عید فطر و عید اضحی می کنند پس جواب این دو اشکال در دو سوال بیجه طرح است  
 پس بحول الله و قوته در جواب این سوال اول می گوئیم که مخالفین و اهل سنت هر چند در وقت  
 شهادت جناب سید الشهدا عم حاضر و موجود نبودند و لکن بودن آنها بمشایبه و منزله  
 جنود و عساکر میزد و این زیاده را لعنهما الله تع و مستحق شدن آنها برای تقربین ملک مثل  
 استحقاق جنود و عساکر میزد و این زیاده را لعنهما الله تع و مستحق شدن آنها بمشایبه و منزله  
 منافقان فاعل شدن در هیچ فعلی از افعال شنیعه و در هیچ فعلی از افعال باطله بلکه  
 منافقان و عاصیان بر آنها نکرده اند و حال آنکه اصل و اساس کشته شدن و اسیر شدن عمر  
 و زینب و رسول الله را آنها موصل و مستحکم کرده بودند پس فاعل محبت خلافت خلفاء  
 ائمه و معتقد بامانت ایشان در حفظه مثل جنود و لشکر میزد و این زیاده را لعنهما الله تع  
 هست علامه بر همه اینها اینست که معظم وجه و مخالفین و اهل سنت کربه بر عمره رسول الله  
 و عزیزه زاری ایشان جایز نمیدانند و بدعت میباشند و نیز معظم اهل سنت جایز  
 نمیدانند لعنت کردن بر یزید و ولد الزنا و جنود و اتباع انکار پس کسی انصاف بدین  
 و بعضی میکنند که ظلم مخالفین و اهل سنت بر عمره و زینب و رسول الله کمتر درجه از ظلم  
 جنود و اتباع یزید و ولد الزنا نیست اما سوال دوم اینست که اهل سنت مخالفین در هیچ  
 وقت از اوقات و از این زمان تا قیامت موقوف نشاندند و نخواهند شد برای صوم و عید  
 فطر و عید اضحی زیرا همیشه در ایام صوم چند نفقه قبل از دخول شب افطار میکنند  
 و همیشه در آخر رمضان یکروزه میگیرند باین معنی جمعی از فتاوی و کذا اینند  
 قضاء و علماء خودشان شهادت میدهند که هلال شوال را امشب بدیم و حال آنکه  
 در واقع ندیده بودند پس فردا عید فطر میکنند و حال آنکه آنروز از رمضان بوده  
 پس از این جهت برای عید فطر نیز موقوف نمیشوند و اما عید اضحی پس وجه آن نیز واضح  
 است زیرا همیشه باراکثر اوقات عید اضحی را در روز عرفه میکنند باز نظر بشهادت  
 دروغ در رویه هلال الذبیحه الحرمه در روز علماء و قضای خودشان و با همه  
 اینها میگوئیم شریعت عبادات و قبول طاعات و لایزال رسول الله و تبری از



# در ذکر موقوفه حضرت فاطمه علیها السلام و اهل بیت

۱۴۵

اعدا ایشان و اهل سنت مخالفین عمل آنها در دنیا بعبس است بهر حال و در حدیث بزرگوار شده است که انما لکم خیر شهادت جناب سید الشهدا و السید المرسلین و رسانیدن انما لکم بخار و در پناه بود با بنفصه ملکی از ملک که فردوس علی نازل شد بدو پناه و صبحه بلند گشته و کفای اهل دویاها پوشید لباسها حزن و مصیبت و بغیر ذاری را بدو که پسر رسول الله و فرزند او و ذبح کردند و کشتند پس از نویش کرد بلا و مصرع جناب سید الشهدا با ایضا شایسته است و بهر حال در اسمانها مانند مکر و نیت مفید است بوی بد پس از نیت در جمیع ملکه نایب کرد پس شروع کردند بگریه و زاری کردن بوفایه جناب سید الشهدا و همچنین لعنت کردن بر اشیاع و اتباع فانیین مجلس مهمایم و در بیان کردن معاجله از فقرات زیارت فاطمه و آنچه که مربوط و منظور بانست پس بگوئیم مخفی نماند که در جملة از فقرات زیارت شریفه فاطمه اشاده بجملة از واقع و احوال شده است پس ذکر آن فقرات شریفه که کلام امام زمان عجل الله تعالی فرجه و جعله فداء و خطا بانسان با حد بزرگوارش جناب سید الشهدا است که از است پس آن فقرات شریفه اینست فقامنا عليك عند قبر جدك الرسول فقال اليك بالدفع الهطول فائلا بارسول الله قيل سبلك وفناك واسبيح اهلك وجمالك وسببت بعدك ذار بك وقع المحذور وعيرتك وذوبك فانزعج الرسول وبكى فلبى المهول وعزاه بك الملكة والانباء وفتحت بك امك الزهراء واخلف جنود الملكة المفرقين نغزى بك امير المؤمنين وايمنت لك المائمه في اعالى علبين ولطنت عليك الحور العين وبكت السماء وسكانها والجنان وخرانها والخصاب وافطارها والبهار وحبانها ومكة ونبانها والجنات ولدانها والبيت والمقام والمشرق والمغرب والحل والاحرام وابن فطرت شريفه امام زمان عجل الله تعالی فرجه فلو بود ايجاد شيعيان و حجاب او سوراخ سوراخ میکند پس حاصل مقصود اينها اينست که خبر دهند خبر هر که و شهادت نود و نود و نود رسول الله است و ظاهر الشرح که ان ناعی ملک بود و ممکن است از مؤمنین حق باشد و ممکن است و از ان بزرگوار و لکن احباب ان بعد از گذشتن مدتی از روز عاشورا خواهد شد و ظاهر و اضر با احتمال اول است بحال



# در نقل تمام احادیث از موی حرم امیرالمؤمنین علیه السلام

ع ۴۲

بعد خطاب کرد بجناب سید الشهداء و گفت فعلاً از البدایع یعنی خبرم ایندو شهدا در میان را  
 بر سر آلاء و رسانند در حالیکه اشل چشمها برش جاری میشد و در حالیکه میگفت  
 یا رسول الله سبط و جوانی کشته شد و جان و مال و اهل و عثیره و مباح کرد بدو باز  
 الله بعد از نود و نوبه و اسیر و ذلیل کردند و عثیره و اهل و عیال و موبلا بمضایب  
 بلاها کشند پس و فتنه ناعی این خبر را و اینکلمات را رسول الله عرض کرد پس استبداد را  
 منزع و مضطرب شد و ملک و از حزن و غمش سوخت و کبره بخورد پس در انوقت جمیع ملئکه  
 و جمیع ارواح انبیاء بخدمت رسیدند و او را در مصیبت غمناک و نوحی میدادند و نوب  
 مصائب و شهدا در نوح و فاطمه زهرا و مجنوع و دلسوز گشت و جنود و احزاب ملئکه  
 مفرین علی الانصال فوج بعد از فوج و حرب بعد از حرب و جماعت بعد از جماعت بخند  
 پدر نامه المؤمنین میرسدند و او را در مصائب و غمناک و نوحی میدادند و مصیبت  
 ما تم اقامت شد بر او را علی علین و حور عین فخره و زاری کرده و صیحه و صیحه نمود  
 بر سر و سپهر میزدند و در و پهلوها میزدند و کبره کرد اسمانها را بر او و مکان اسمانها  
 و جنان و قرآن جنان و کوهها و صحراها و دریاها و ماهیان دریاها و بنیان میک  
 و جنان و ولدان و غلمان جنان و بیت الله و مقام و مشعر و حرم و محل و احرام و در و  
 دیگر از مشتم نامار و او شده است که گفت عهد کرد بمن مولا ای خردم امیر المؤمنین علیه السلام  
 و خبردار بمن و فرمود بدو سینه این امت خواهند گشت پیر بنی و پیغمبر خودشان را و  
 کربه خواهد کرد برای آن هر چیز و همه موجودات حی اینک کربه خواهد کرد برای آن  
 و حوش در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغان در هوا و جوالتما و کربه خواهند  
 برای اناقاب و ماء و نجوم اسمانها و زمینها و مؤمنان از طایفه انس و از طایفه جن  
 و جمیع ملائکه اسمانها و زمینها و درختان و ممالک و حاکمان و عرش و خواهد بارید از  
 اسمان خون و خاکستر و بعد از آن فرمود و اجب شد اعنت جنت بر فائل حسین سید الشهداء  
 چنانچه و احب شد بر مشرکین و کافران و بر یهود و نصاری و مجوس در و فتنه مشتم تمام  
 اینچنین را از امیر المؤمنین نقل و محدث کرد شخصیکه نام از حبله بود گفت یا مشتم پس



# در خبر هو علی بن الحنفیله اما مرده و اولاد

ص ۲

چه طور شده است که مردم بغی مخالفین و اهل سنتند و ز عاشورا و روز قتل جناب سید  
 الشهداء زار و زبنا بر کشت و خیرم را میدهند پس رفتند که اینرا بشنیدند که زبانه  
 کرد و بعد از آن گفت آنها ظن ناسد و کاسد و کمان باطل کرده اند بسبب جایی که او را زار  
 وضع و جعل کرده اند و میگویند بسبب آنکه کذب موضوع روز عاشورا و زبانه  
 که حقیقت قبول نمود بویه ارم زار را و زو و طال آنکه حقیقت بویه ارم زار در ماه ذیحجه قبول  
 فرموده است و نیز کمان باطل میکنند که روز عاشورا و زبانه که حقیقت در و زو و  
 پیر و ناور و پو و نوری از شکم ماهی و حال آنکه حقیقت او را از شکم ماهی در ذیحجه پیر و  
 نمود و نیز ظن باطل میکنند که روز عاشورا و زبانه که کشته نوح عم بر جود قرار گرفت  
 و حال آنکه این نیز صحیح نیست و نیز محقق نمائند و خبر وارد شده است که بعد از شهادت جناب  
 سید الشهداء اثناب نبی سرخ بود که کوب خون تازه است و در جمله کشته از اخبار وارد  
 شده است که اشرفان و اشعه اثناب در دیوارها مثل ملاحق بود که درنگ شده باشد بنظر  
 و در خبر آخر وارد شده است از مرگ از اهل بیت المقدس پس آن گفت والله ما اهل بیت المقدس  
 و همچنین اهل نواحی بیت المقدس بر همه ما معلوم شد عتبه شهادت حسین بر علی علیه السلام  
 زیرا که بر نداشتیم هیچ سنگی و هیچ کلوخی و هیچ صخره بزرگی مگر اینکه دیدیم در دیوارها خون  
 غلیان بکری و میجوشید و همه دیوارها خاها سرخ میشد مثل علق و سه شبانه و در  
 خون تازه بارید و میشنیدیم که منادی ندا میکند در جوف شب و میگفتان از جوامع  
 قتل حسین شفا عجله یوم الحشا و اثناب سه روز منکسف شد و بعد از آن منکسف شد  
 و سنارها اسنانها یکدیگر بنشیند شدند و در خبر آخر وارد شده است که شب شهادت  
 جناب سید الشهداء از روی زمین و کوه ارض هیچ سنگی بر نداشتند مگر آنکه در  
 زبر استل خون تازه و در و این خبر طایفه بن عبید الله وارد شده است از در بصف  
 آنها و نماط و نفاط منبوه و من شمله سفید انداخته بودم بزمین نظر کردم دیدم که این  
 شمله بر از خون نشد و شترها بجز این برای اینجور دین و سناده بودم پس صحرای از خون  
 بود و شترها مصروع و ملون بخون شد بر کشتند و بعد برای ما کاشف بعمل آمد



# در بیان کرب و عالم مصیبت ائمه

۲۴۵

که در آن روز جناب پستد الشهداء را بقدر رسانند و از اسودن پسر و بانند  
که سر از قبل مشرف پیدا شد و سرخی از میان برپا شد و اینها مرفوع شدند تا آنکه  
در وسط آسمان بیکدیگر متصل شدند و مدت شش ماه در وسط آسمان بودند  
از ابن عباس روایت شد در نقیبه قول الله تبارک و تعالی فابکت علیهم السماء و ارد شد  
استبد رسیده که خفتیم و فتنه که بنی از انبیا را قبض نماید که به میکند بران آسمان و زمین  
مدت چهل سال و فتنه که امام را از ائمه اوصیا قبض نماید که به میکند بران آسمان و زمین  
مدت چهل ماه و فتنه که عالم که عمل کننده بعلمش باشد و از قبض نماید که به میکند بران  
آسمان و زمین مدت چهل روز و اما حسین بن علی علیه السلام پس که به میکند بران و  
و از آسمان و زمین طول آید هر ما دامیکه دنیا هست و گفته مصداق این است که روز  
شهادت آن امام مظلوم عم از آسمانها خون بارید و این حوض مشرفه در آسمان در روز  
شهادت آن مظلوم ظاهر شد و قبل از آن نبود و دیده نشد بود و بدو و و شهادت  
آن امام مبین یکسنگی از دنیا برداشته نشد مگر آنکه در زیر آسمان خون بود و در  
جمله کثیر از اخبار وارد شده است که و فتنه که جناب پستد الشهداء شهید شد که  
کرد بر آن خلیفه الله تعالی هفت آسمان و هر که و هر چه در آنها هستند و کبریه کرد بر آن مظلوم  
هفت زمین و هر چه و هر که در آنها هستند و کبریه کرد بر آن مظلوم هر چه که در میان آسمانها  
و میان زمینها هستند و کبریه کرد بر آن هر چه و هر که در آنها هستند و کبریه کرد بر آن مظلوم  
هر چه و هر که در جنت هستند و همچنین هر که و هر چه در جهنم هستند از خلق خلاق عالمیان  
و کبریه کرد بر آن آنچه که دیده میشود و آنچه که دیده نمیشود مگر بصیر و دمشق و آل عبا  
و در اخبار وارد شده است که کبریه کرد بر آسمان بخون مدت چهل صباح و کبریه  
کرد بر زمین بسواد و سیاهی مدت چهل صباح و کبریه کرد بر آفتاب بکوف و سرخی مدت  
چهل صباح و بدستیکه کوهها قطعه قطعه شد و پاشیده گردید و دریا منجمد شد  
و ملئکه چهل روز کبریه کردند و در جمیع اخبار باین پنج وارد شده است که بر اینقدر  
حسین بن علی بن ابی طالب آسمان و زمین گرد و سرخ شدند و بواجب کبریه نکرده



# نشان کرم عالم مصدق نامه

۹۴۰

بودند مگر بر هیچی ز کبر نماند و حسین بن علی در دوازده جلد علی بن مهمل الفرضی وارد  
شده است که بعد از شهادت جناب سید الشهدا عم اسمان مثل علفه یعنی خون بسینه و  
و با پنجاه مانند مدت یک سال و نه ماه و خضر افتاب در پندت نمايان نمیشد و در بعض  
اخبار وارد شده است که وقتی که جناب سید الشهدا کشته شد از آسمان خاک سرخ بارید  
و در خبر وارد شده است که زوی میگوید عرض کردم بسید الشاهد بن عم که کبریه کردن  
آسمان میخورد بود پس آنحضرت فرمود و فتنه که رخت با مثل آن بسید آسمان میگریخت  
و افع میشد و مفاصل بر آن نشسته بود براعت از خون و در خبر مضمر از آن وارد شده  
است که از آسمان خون بارید و یکسری صبح کردم و دیدم که هر چیزها از ظرف و قند غیر ظروف  
پراز خونست و در خبرم سلم وارد شده است که آن زن گفت و فتنه که جناب سید الشهدا  
بشهادت رسید آسمان نماط و نفاط کرد و بارید مثل خون و جمیع خانهها نما و جمیع  
دیوارها از آن مطرات و فطرات سرخ شد و در جمله کثرت از اخبار وارد شده است از  
آنکه معصومین که الش و جن و طبر و وحش همه کبریه کردند بر حسین بن علی و نیز فرمودند  
که گویا نظر میکنم بر وحوش که کردند آنها را کج کرده اند و کردند آنها را کشیده اند بغير آنکه  
از هر نوع و از هر صنف و وحش و هر جان کبریه میکنند تا آنکه در وع عبور آنها جاری  
میشود و هر شب میخوانند شبها تا آنکه صبح بشود و در روایت بود و وارد شده است  
که ابوذر گفت که اگر شما میدانستید که داخل شد از احزان و اضطراب و کبریه و ذاری  
اهل در پناه و همچنین بر سگان و گوها و جنکها و پیشها و بر اهل آسمانها سببها  
و شهادت جناب سید الشهدا عم هرینه کبریه میکردند و الله تا آنکه انفس و ارواح  
شما از ابدان مفارقه نمایند و هلاکت و هیچ آسمان از آسمانها نیست که روح جناب  
سید الشهدا از آن آسمان مرور نماید مگر اینکه هفتاد هزار ملک فرع میمانند و می  
میمانند قیام کردیم که مفاصل اجساد و زاینه ایشان مرغد و مرغش میشود پس ملکه  
اینها را دارند تا روز قیامت و هیچ امر و سخا به نیست که مرود کند و وعد و بری زند  
مگر آنکه بر فانی جناب سید الشهدا لعنت نماید و هیچ روز و از روزها نیست مگر



# در اثبات کبریه صد کبری علی قاضی

۲۵

که روح جناب سید الشهدا عم در آن روز بخند من جناب رسول الله پس سید پس روح هر  
بزرگوار با هم در ملاقات بنمایند **جلسه و مقام پنجم** در اشاره نمودن بکفایت  
کبریه صدیفه عظمی و حجه کبری فاطمه زهرا عم و همچنین در اشاره نمودن بامثال و نظایر  
آن پس مخفی نماید که کیفیت کبریه و زاری کردن با معصومه مظلومه در اخبار و مضامیر  
و متکاتره وارد شده است و در بعض اخبار باین پنج وارد شده است که بدو سینه با فاطمه  
زهرا عم هزار بنی هزار صدیق و هزار شهید و هزار هزار از ملئکه کرد و بتین میباشند  
و همه آنها باری مساعت منمایند و کبریه و زاری کردن با معصومه مظلومه عم  
بکشفه و بکماله میکشاید پس بنمایند ملکی از ملئکه در آسمانها مکرانکه کبریه میکنند بسبب  
رفت و ترحم بسبب صوت آن مظلومه معصومه پس آن مظلومه ساکن نمیشود از کبریه کردن و  
شهیدان و کشتن و ناله جگر کداز بر آوردن تا آنکه رسول الله ص نبی را معصومه مظلومه  
میآید و میفرماید بدختر من تحقیق بکبریه او و اهل آسمانها را و آنها را مشغول کرد  
بکبریه تا آنکه در من کشیدند از تقدیس و تسبیح خفتن پس خود زاری بکن از کبریه تا آنکه  
ملئکه تسبیح و تقدیس خفتن را بکنند و در بعض اخبار باین پنج وارد شده است که فاطمه  
زهرا کبریه میکنند بر سر مظلومش و شهنش میکشاید شهنش کشید پس جهم ز فرقه میکشاید  
ز فرقه کشید پس ملئکه خزنه جهم در اول کبریه کرد نش مستعد میباشند برای ضبط کردن  
جهم از ترس آنکه عنق از جهم بیرون بیاید یا خادمان از بکریزد پس جمیع اهل زمین را  
بسوزاند پس بهر حال باشد ملئکه خزنه جهم میکشاید جهم را و او را از جو میبندد و در  
و را محکم میبندد از خوف آنکه اهل زمین را بسوزاند و باینحال هستند تا آنکه  
فاطمه زهرا عم در کبریه کرد نش و با وجود این ز فرقه جهم ساکن نمیشود تا آنکه صوت  
فاطمه زهرا ساکن بشود و بدو سینه کبریه فاطمه نزد یک میشود که در آسمانها  
نشوند بعضی آنها در بعضی داخل بشوند پس هیچ قطره از قطرات دریاها نیست مگر اینکه با  
ملک موکل او است بنزاع معصومه پس فرموده اند که ملئکه زائل نمیشوند از اخلاص  
مهر با فاطمه زهرا عم و کبریه میکنند تا دامی که آن مظلومه کبریه میکنند و خفتن را



٢٥١

سوره یوسف



# در بیان احوال عیال پاره اثبات شهادت

۱۱۴

شهادت بعضی بعضی در دوا به این جهت که از این سپهرین باین نفع است که دنیا نادر باشد و ظلم گشت  
مدت سه شبانه روز و شد در آسمان ظاهر شد و نیز بعضی علما عامه ذکر کرده است  
که بعد از قتل جناب سید الشهدا ایمان فدا شد و شهادت بخشد و بعد از آن کم کم کشته شدند آنکه  
بایستد رسید که از هشتاد و شش نفر است و مخفی ماند که این جور برای ظهور و حرم شریفه عباد  
شهادت جناب سید الشهدا حکمتش و سرشار بیان نموده و حاصلش اینست که وقتی که آن  
غضبناش و اثر غضبش در وجه ظاهر شود و آن سرخ شد و جبهه شاد چون خضی و تقه  
منزه و مقدس بود و از صفات نفوس و سماعیت و لوازم اجسام و جسمانیات پس اظهار کرد تا اثر  
عفو بشر را بر فائزین جناب سید الشهدا بجزه افق مشرق تا آنکه اظهار کرده باشد عظم و نور  
جنابان و معجود و توفیق فائزین بهر حال اخبار و آثار و دنیا بود در مقامات از هر دو  
در پیغمبر شیعیه و سنی در حکام که با حضا و استقصا بنا بدین بنا خضر بود که صد هزار  
و بل و عذاب الهی بر آن اشخاص مخالفین با که این اخبار متکاثره و منما معه و منضاه  
از طرف خودشان روا به میکنند با وجود این کبریه و بغیره زاری بخواهیب حبیب الله  
و خلیفه الله تقم نمکنند بلکه جمعی از معتصبین انقوم کبریه و بغیره زاری بر این خلیفه الله تقم  
بدین می شمارند اسبیر بالله و همچنین و بل و عذاب غضب الهی بر آن اشخاص که در ظاهر  
ادعا محبت و شیع منما بیند لکن در صفت اعتقاد نزدیک مخالفین شده اند زیرا که  
اگر قلیل از کثر منما مانا و شون خلیفه الله جناب سید الشهدا روحی و ارواح شیعیه و خلیفه  
له الفدا ذکر شود و از مسبعد و مستغیر می شمارند و منما مانا و در جانب که بر ابکریه  
کنندگان و بغیره داران دارد اسبیر بالله **مجلس هجدهم** در ذکر کردن بیانات  
برای آنچه که واقع شده است و اخبار و آثار مقدمه پس بنا اول در ذکر مراد و مقصود  
از کبریه و بکا هر چه بر جناب سید الشهدا پس میگویم بکا و کبریه هر چه ملاحظه میشود  
بالنسبه بحال الشی پس ظاهر از اخبار اینست که کبریه و بکا طایفه جن و طوایف طو و حور  
و همچنین سایر جوانان که بر آن چشم و باصره است مثل کبریه انسان بود است یعنی بر آن  
است چشم و بر این نفس و توضیح بعضی اخبار مقدمه دلائل که در و اما کبریه و حور



در بیان تعریف هر چیز بخود اختصار ما مشورین

۲۵۳

غلمان پس ظاهر نیستند که کبر و بکا آنها نیز مثل کبر و بکا آنها بوده است هر چند در آنها  
 بخوالطف و اشرف بوده باشد و اما بکا و کبر به جهتم پس پیا نشد و بعضی اخبار و مقدمه که  
 و در بعضی اخبار اشاره شده است بکا و کبره در بابها و جمله اشعار دیگر نیز و آن نیز به  
 نهج است که کبره کرد در بابها بطلان نشاء و مواجش و کبره کرد آنها و بنایع بجا نشاء و خشک  
 شدنش و کبره کرد افتاب و ما و کواکب بختها از سر و زر و کسوف و خسوف و کبره کرد  
 کوهها بقطعه قطعه شد و دیوارها با نقطار و انهدا و بناات بخت و زرد و خشک  
 و درختها بمرن و میوندان و بقله منفعت و درختان و زراف و برکها و خشکشان اغصا  
 و شاخها و نیز بزرگ و زراف و برکها و خشکشان برکها کبره کرد در بابها و بقیه و انشاه  
 بالنها بان و افانی بکشدان و معان بفاس شدند و ظرو و ششها با صوا و فنانک  
 و شکسته شدند اه اه ایا نمیشود بکبره انشازا بنا اضی و کبره قطاع طوف در زاهها و ایا  
 نمیدانند با صوا و جود و ادا و ایشاها و ایا نمیشود بکبره و ملاط و مجاد و کبره اطقا  
 صفا در انا و البیل و اطراف انشازا و ایا نمیشود بکبره و ایا نمیشود بکبره و ایا نمیشود  
 شدند ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها  
 اعمار و غیر اینها که مجتد احصا و انحصا نماید و بیا از مختص هر چیز بکه اسم شیء  
 از اطلاق شور جوهر باشد یا عرض و خواه در بابها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها  
 و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها  
 کبره خا اهند کرد تا فایده بخواهی علی اکبر عیان درم در ذکر کردن بکوال و جواب  
 که مهم است بختی حال در آن سوال و جواب لکن بعد از آنکه با مقدمه پس میگویم استثناء  
 نشاء را اخبار و با کبره کردن بختها بختها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها  
 عثمان پس بنابر این باید کبره کردن در هر شیء از اشیاء و در هر باب از افراد انصاف  
 شد باشد یعنی از انشازا و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها  
 و صحرها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها  
 و نصای و مجوس و سائر ملایط و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها و ایاها



معلوم شده بود که اگر کسی سؤال کند و بگوید که این بچه چه منسوب و معلوم میشود که  
 درجه شهادت و جناب است و شهادت آن بچه را فراد و احاطا انسان برسد پس حاصل سؤال  
 اینست و اما جواب اینست که سؤال انسان که امام و خلیفه الله نعم منزلت منزه است و نسبت  
 بنا بر اعضا و مثل منزلت فراد است نسبت بدن و بالنسبه جمیع نشانی و عوالم امکا  
 مثل منزلت قطب نسبت بکرة پس و نیز که همچنین شخص همچنین خلیفه الله نعم کشته شود بان  
 بچه و بان اطوار که تفاصیل آنها گذشت پس بنا بر این بخواهیم جمیع عوالم و نشانی امکا  
 بلکه برای اعداء همه منضم و موجود شد و لکن حصصا و نعم بقدره نامتناهی است و انبعاث  
 حفظ نمود از خرابی و اعداء نظر بجهت بالغه شود و با قیام در مقام ان و صراحت پس فلان  
 باید انظار بان نامته و اضطرار بان و نزلات کامله در جمیع اجزاء عالم محقق شود و همچنین  
 موجب و محقق شود بحال بگا و کبره و بنا کی در جمیع افراد انشا در هر بقعه و در هر مکان  
 بوده باشند و سبب محقق حالت بگا و بنا کی در جمیع افراد موجود شد اخوان و کرم و غم  
 و اشجان بر آنهاست مشاهده کردن آنها امور عجیبه هائله و حالان غیره محقق  
 مثل کوفت و افتاب خسوف و مشربک شدن نجوم و زده شدن ستارها بعضی بعضی  
 و کبره اسم آنها بهر حال از طوایر اخبار و آثار و همچنین از قاعده سران آثار و لایه مظهر  
 در اشیا و موجودات بر آنکه مثل سربا اجزاء دهنه و ناریه در کبریت بوده باشند این  
 مستقام میشود که کبره و بگا و بنا کی حاصل و محقق شد در هر فرد از الس و حق مطابقا  
 بخر بدون فرق میان مؤمن و کافر و نیز بحد فرق میان نزدیک و حاضر و بعد و غایت  
 که امور عجیبه بان با هر در جمیع بقاء عالم و اصفاع کرة ارض حاصل و محقق گشت پس  
 احاد افراد انسان و همچنین هم افراد جن نظر کردند و مشاهده نمودند پس جواب مختص  
 از این سؤال همین است و پس و این قوه شد بد خواهد یافت و نیز که اضافه شود بر این  
 حسب الهامات فایده بر هر فرد از افراد انسان و جن مطلقا چنانچه اطلاع سایر حیوانات  
 بر شهادت خلیفه الله نعم و امام مبین الیها مان شده و قوه و شد بد این جواب اکثر  
 و از بد خواهد شد و نیز که اضافه شود بر این محقق مذکور چند سانی که اصفاع



# در بیان جمع نمودن اخبار مختلفه جابجاءه

۲۵۵

و نواحی و اطراف و بقاء کرده ارض طائفة از جن که آنها را طائفة سبارة مینامند و  
 نمائند که اینکلام نابانجام در مقام تحقیق کبریه و بکاء و نبائی بود که آن در حق شهادت  
 خلفه الله تع و حجة الله سبحانه و تع حاصل و محفوظ شد باشد یعنی کبریه و بکاء و اولی  
 اما حصول کبریه و بکاء و نبییم یعنی حصول کبریه و بکاء و نبی سبب شهادت ناخلفه الله تع بر  
 هر فرد از افراد انس پس این بود مگر بعد از رسیدن و وصول کفایت شهادت ناخلفه الله تع  
 بنسب نفیصل و نبی و سبب نهج و وصول و رسیدن خبر هر کس در دکان و مسکن بود پس  
 در بنسب دوم و نبی که ذم نیست عموم و شمول هر فرد از افراد انسان و همچنین بهر بقعه از بقع  
 کرم ارض پس واضح و ظاهر شد که عموم و شمول هر فرد از افراد انسان و بهر بقعه از بقع  
 زمین مختص بنسب اول است بنسب دوم در تحقیق حال در اختلاف اخبار متضاده یعنی اختلاف  
 آنها هم مجتهد و هم مجتهد کفایت کبریه و بکاء آنها هر چند مختلف بودند بحسب وجه  
 یعنی جمیع مدت و وجه کفایت لکن بعد از تأمل و تدبر معلوم میشود که این نحو اختلاف و تضاد  
 و تناقض میان اخبار نخواهد شد و باین بابین نهج است که آن اخبار و آثار یک صریح بودند در آن  
 اینکه از آسمان خور عیسط و ناز به بارید حمل میکنند بر اینکه این در جمله از مواضع و بقاء  
 بلاد و فرعی بودند و هر کس از ارض بقع حمل میکنند زمان خون باریدن بسیار میشود  
 پس بماند اختلاف در میان اخبار از حیثیت دیگر زیرا که در جمله از آنها باین نهج است  
 که از آسمان خون عیسط و ناز به بارید و در بعضی آنها با بطور بود که از آسمان بسیار بارید  
 مثل خون بنهجه که خانه ها و دیوارها همه سرخ شدند پس میگوئیم این نحو اختلاف نیز قوی  
 تضاد و تناقض نمیشود زیرا که ممکن است بگوئیم که در اول این امر از آسمان خور عیسط و ناز  
 بیاید و خور اقلیل باشد که قلیل در بعضی مواضع و بقاء و امکان شد و کثیر در بعضی  
 مواضع و بقاء و امکان دیگر شد پس بعد از آن از نده باشد از آسمان نظر اینکه مثل خون  
 باشد پس بعد از آن شده باشد آسمان مثل علف یعنی بنهجه که و فیه که شخص مستقبل میشود  
 بسمان در ها لیکه در سانس رخنی یا پارچه سفید یا خوان بوده باشد پس ظاهر شد  
 پیدا شود در آن چیز که شبیه باثر بر اعین است که کسند و اما اخبار یک منضم این معنی بود



که کبریه و بکا ائمان سرخشد آن بود و همچنین مثل علفه شدن آن بود پس میگوئیم ظاهر  
این قسم کبریه و بکا ائمان در جمیع افاض و اصفاع کوه ارض محقق و موجود شد و لکن  
اختلاف در این قسم از اخبار و آثار و بحسب مراتب و زمان خواهد شد پس میگوئیم رفع نقص  
و نافع در این قسم نمیکنند چرا که حمل میکنند بر وجود تفاوت و حصول شده و ضعف  
با این معنی و در جمله از منته و اوقات سراسر آن با مثل علفه شدن در غایب شده بود و در جمله  
دیگر از منته و اوقات با این معنی شده بود و اما اختلاف اخبار و آثار در کسوف و خسوف  
اختلاف است بحسب مراتب و از منته پس میگوئیم رفع نقص و نافع در این مقام مثل این رفع نقص و  
نافع است که گذشت با این معنی که کسوف و خسوف بر پنج استیجاب تمامیت حاصل و محقق  
شده و اقصی و کونا هر یک از منته و اوقات که در اخبار و آثار متقدمه مذکور شد و اما  
صور نقص و استیجاب تمامیت بعد از آن زمان شد و همچنین است کلام در سایر صور  
زمان طول و از یک در اخبار و آثار متقدمه مذکور شد و اما صور نقص و استیجاب  
آن زمان است که مجموع اختلاف بر این میزان و بر این پنج قیاس میشود اخبار و آثار که در  
ظلمات ارض و آید شده بود یعنی اختلافی که بحسب منته و اوقات و بحسب طول و قصر و کونا  
از منته و اوقات بود و وجه دیگر نیز در اینجا بحسب اختلاف بقاع و امکان و بلد است  
**و معانی هفتم** در ذکر کردن بعضی از شعشعائیه ملوکین و بعضی قبا  
لطیفه نوزائید پس میگوئیم در این باب مطلب نورانی و سترملکوتی که بحقیق گذشت و  
دانسته شد که جمله از اخبار و آثار دلالت بر این کرد و مضمّن اینست که از آسمان خون  
عیبط و ناز و بارید و جمله دیگر از اخبار و آثار دلالت بر این میکند و مضمّن اینست  
که از آسمان خاک سرخ و خاکستر بارید پس و فهمید که این امر ملاحظه کرده شود باران  
ند بر معلوم خواهد شد در نزد عاقل عارف که این قضیه یعنی از آسمان خون و  
خاک سرخ و خاکستر باریدن از قبل رب الغریم سبحانه و تعالی بمنزله خلق و ایجاد کردن  
مصدق انقول سید الشهدا است که بعد از شهادت علی اکبر فرمود و ان بنی الدنیا  
عبدك العفان و لدکس بحقیق تاثیر کلام انخلیفه الله تعالی بر هر که هم بحسب ظاهر باشد

در اختلاف اخبار و آثار

در اختلاف بقاع



و هم باطن باشد و هم مجسم تر باشد و هم مجسم علی باشد پس بعد از این اگر کسی بخواند که  
 سر الطیف و اتقوا این سرمد کور بشناسد پس بداند که احداث کردن و ایجاد کردن در  
 القدر خفیه ان بان عظمه و آثار جلیله عجیبه عزیه که اشاره بانها شد و بعد از آن  
 کردن خفیه هوا و آسمان و آیه باران خون و خاک سرخ و خاک سرخ اشاره است به خفیه  
 بر بیان این امر یعنی ایجاد کردن عظام با حسیب یا حسین نام علی دینه علی الدنيا بعدك العنا  
 و حق اینست که باید نوشته شود اینست بر حد و حور العین بانوار ملکوتیه و محفیه نماید که از این  
 سرمد که در یکسر است و فو نیز است با طبعیم و این است که این نشاء دینویه خفیه و را خلا  
 کرده است گمانه و مجلس کبریه و بغیر به اجناس سید الشهدا پس حسن حالان این مائمه خانه و  
 اشرف زینتها این مجلس است که اهل انما نم خانه و این مجلس و سرها خودشان خاک و خاک  
 بر نندم چند در بعضی و فان باشد مثل انما ما محرم حضور در روز عاشورا و اما  
 در و بیو و پیدا شد خون بعد از شهادت ان خلفه الله تقم در روز هر سبت و هر کلوخ  
 در اکثر بلدان بخاند و عرف بلکه در جمیع دنیا و تمام کرم ارض در یادنی و کثره این امر در  
 بیت المقدس و اطراف آن چنانچه اخبار و آثار و منقده مذکوره دلالت نمود پس بیست اسرار  
 عظمه و وجوه لطیفه و رفقه هست لکن از ذکر کردن انها اعراض نمودم بسبب آنکه اکثر  
 اهل اهل ان زمان قوه فهم انها ندارند و محمل انها خواهند شد **محاسن**  
**هست** در محض و بیست و پنج اسرار و استنباط ان از بکاء و کبریه صلیه عظمه و حجه  
 کبری فاطمه زهرا علیها السلام که اخبار و منکات و منضافه مدنامعه در کبریه و بکاء  
 و شفقه معصومه و اکثر اوقات در شاه بوزخیه مذکور نمودیم پس هر که ندید  
 و ناقص نماید بداند که نسبت کبریه و بکاء و شفقه معصومه مظلومه صدقه عظمه در  
 دنیا با کبریه و بکاء و شفقه است که در شاه بوزخیه و در آخره میشود مثل نسبت اقل فلان  
 با اکثر کثیر و حال آنکه معصومه مظلومه در دار دنیا بان کبریه و فرمود صبت علی مصائب  
 انها صبت علی الایام صریحا بانها و کبریه و ذاری نکرد در دنیا حکم بقدر کبریه و ذاری  
 انصاف مظلومه عظمه بعد از وفات پدر بزرگوارش سید المرسلین و شب که این امر



# در بیان کرم که در دنیا و آخرت

۲۵۸

شد بکسوال مشکل در مقام وارد میشود و بپایان باین پنج است که کسی سوا لکنند بگوید  
 که چه طور میشود که خلاف عالمیان راضی شود که حبسه خوردش صد نفقه عظمی و افضلش  
 بعد رسول الله و امیر المؤمنین در حران و غم و کرب و بکا و محبت جزع و صحنه و ناله  
 باشد علی الدوام و الاتصال در دنیا و هم در دار عقیقه و حال آنکه هر دو نشاء و هر دو عا  
 حقیم برای خاطر شریفان معصوم مظلوم و مظلومین مرده است علاوه بر این در دار عقیقه  
 و نشاء اخره دار نغمه و راحه و سرور است برای حج الله نعم و خلفاء الله و اولیاء الله  
 و همچنین برای اتباع و اشباع ایشان از مؤمنین و مؤمنات پس باید از آن امور که در دنیا  
 داشتند یعنی از حزن و غم و بکا و کرب و محبت و زه و جزا و احقر در دار عقیقه و اخره  
 نداشته باشند پس بعد از آنکه نام و ندید و در این سؤال بر عاقل عارف محفی نخواهد شد  
 و از شدت سؤال دیگر نیز و بپای مقدمه آن باین پنج است که در شهرت آن جناب است  
 کرب و کرم و جمع موجودات و از آن جمله جنات و آنچه در جنانست از حور و عین و غلمان بلکه حور  
 عین لطمه و زدن و سینه ها خراشیدن و بالجملة جمع اهل جنه اخره کرب و بکا و صحنه و  
 ضجه می خوردند و همچنین جمع اهل جنان بر رختی پس چنانچه هم این امور مذکوره اخبار  
 متکثره متضافر منشاء معبر بر آنها دلالت کرده و همچنین از ضروریات مذهب طایفه  
 امامیه شده است پس و فیه که این مقدمه بپایان شد بپایان شد سؤال دوم باین پنج  
 است که باید اهل جنان اخره و اهل جنان بر رختی مستغرق باشند در نغمه ها و زنده ها  
 و حرح و سرور و نشاط و اینها ج پس این امور منافات دارد با کرب و بکا و حزن  
 و غم و الم و لطمه بر خندیدن و سینه ها خراشیدن و علاوه بر این از اخباریکه در کرب  
 و بکا و حزن و غم و الم و لطمه فاطمه زهرا و آرد شده بود و مذکور شد همچنین  
 مستفاد شد که هر وقت که آن معصوم مظلوم مشغول کرب و بکا و محبت میشود و شهادت  
 میکند کرب میکند جمع و همه آن اشخاصیکه کرب و بکا و غم و شهادت آن معصوم  
 مظلوم را بشنود پس از این قضیه است که جمع اهل جنان اخره و فاطمه اهل جنان  
 بر رخ مستغرق باشند در رجا احزان و اشجان و کرب و بکا و الم پس اینست



# در کیفیت زیارت اهل جنات که منبر علی است و مقام اهل

۲۵۹

سؤال و غایب اشکال در مقام پس میگوئیم و ذکر میکنیم اول بکشف نامه جواب از هر دو  
سؤال بحول الله تعالی و قوت پس میگوئیم محقق نمائید بر عاقل غار و که اندازان و نه پنا  
و فرح و سرور و نشاط و انبساط و ابتهاج اهل جنات خوار و نشاء بزرگوار باشند  
و خوار در آخره بنوع و طور واحد پس بلکه با ابتهاج و انواع و اقسام متفاوت و مختلف  
است پس چه بسا خلق از مقربین درگاه حقیق و کاملین در عبودیت و خضوع و خضوع  
برای رب العزیز حقیقی و تقم هستند لذات و نعمات حسنیه ظاهره را مثل اکل شیر  
و معانقه کردن با حور عین و امثال اینها بمنشمارند از جنس لذات و حسنیات میکنند  
از قسم لذات و نعمات و اقیقته بلکه ملذذات و نعمتها در تدریج است از صغیر و کبیر  
ملذذات و حایثه و در نوع تقریبات حقایق الهیه و در جنس داخل شدن در ذرات  
و علم معاشر ملکوتی پس این مقام در واقع و حقیقت مقام طلب صاحب حقیقی و تقم  
است تقریب خواستن است بوی که ان با این مقام پس این اعظم بجهلان و غیظمان و اشرف  
نعمتها و لذات اهل جنات است و از اینها است که خوشبختانه و تقم فرموده است بعد  
از ذکر کردنش در کتاب مجید سایر نعمتها و لذات را پس و فیکه انتم قد مختص  
مفیده معلوشد محقق خواهد ماند که آنچه ذکر شد از بپای کرب و کثره بکافیه  
عظمی فاطمه زهراء ع و همچنین بپای کرب و کثره بکافیه از انبیا و ملئکه کاشف  
است از سر عظیم از اسرار شهادت و بپای این است که مقام کرب و ذاری بکافیه و مجید  
فرع و جزع بکافیه است اعدا عین مقام جزا مقربین است از انبیا و مرسلین و ملئکه  
و صدیقین و همین مقام عین معارضه ان الله است و بحقیق دانسته شد که مقارن  
الله اکبر مقامات و اعظم درجات و شرف ثواب و نعمتها ظاهره و باطنیه است و  
بعبارة احضروا و اوضح نیست که کرب و جزع و کثرت کسان بر جناب سید الشهدا از هر  
وزن مستغرقند در چنین بکافیه و کرب در بحر کافیه و رضای الله و بنوع و وجه و مجید  
حقیق در هر نشاء و در هر دار باشد این کرب و ذاری بکافیه و جزع خواه در نشاء  
دنیا باشد و خوار و نشاء آخره و در عین باشد حاصل کلام و خلاصه



# در کبریا که در دنیا و حسنا و این که در کبریا که در دنیا و حسنا

۲۴

مراحم اینست که اخوان و اشجان و سوختن و جوع و فرغ و کرب و زاری و بکا و آه و ناله  
برای جناب سید الشهداء از اینها و مرسلین و اوصیاء و صدیقین و ملئک که در پیش  
بلکه از هر مؤمن و مؤمنه در هر نشان از نشان و در هر عالم از عوالم باشد باعث  
موجب تحقق و جو مفناح باب ضوا الله تعالی خواهد شد و بعینه این واضح اینست  
که این امور مذکوره در هر نشانه از نشان و در هر عالم از عوالم محقق شده است  
با حسن ذاتی و صفات پرا که جناب سید الشهداء قبل العبر است چنانچه حدش و پیدش و  
خوش فرموده اند پس اکل و افضل و اشراف چنانچه رضوان الله تعالی بر ایشانست و  
و جوع و فرغ و کرب و زاری و آه و ملامت و استاز هر که باشد در هر نشانه  
باشد بلی اینقدر فروخته است که در نشانه بر رخ و همچنین در دایره تکلیف انجام داده و  
نشد این منافاة ندارد اصلاً بان محقق که در این مطلب که دریم بلکه بفهم و اعتقاد  
بر اینست که هرگاه کرب و جوع و فرغ و بکا و شفق فاطمه زهراء و صدق عظمی و همچنین کرب  
و جوع و محبت با عدل و مظلوم و معصوم یعنی هزار بنی و هزار صدیق و هزار شهید  
و هزار هزار از ملائکه بان نهج و بانطور مذکور در اخبار منقوله نمیشد هر چه میگویم  
که کرب و بکا که لا یوفی جناب سید الشهداء باشد بعمل نیامد است و بعمل نخواهد آمد  
هر چند کرب میگرد بر آن خلیفه الله مظلوم عطشان جمیع اهل دنیا از اول خلف تا آنکه  
دنیا و اهل دنیا فانی شوند و اگر تمام کلام را میخواهند بدانند در این مقام پس همچنین  
بدانند و اعتقاد بکنند که بعد عظمی فاطمه زهراء از فرات و شفقان ساکن نخواهد  
شد و اشجان و احزان منقطع نخواهد شد و از کرب و زاری و جوع و محبت سینه  
خواهد کشید یعنی در هر وقت که خطور نماید بخاطر شرفش مصائب جناب سید الشهداء  
و آنچه که بر مظلوم و امام جاری شده است بلکه همین حالا تا نصف عظمی تا فیس در روز  
حشر و نشر و کتاب نیز تا آنکه پند انتقام کشید خفت را از ظلم کنندگان بر او رسوا الله  
پس انقطاع حزن و آلم و کرب و شفق و جوع انمعصوم مظلوم بعد از تمام شد حسنا و  
روز قیامت و اسفار با فتن اهل جنت و رحمت و اهل جهنم در جهنم خواهد یافت



# در عیون اهل بیت پنا از قتلک

۲۶۱

در عبودیت و روال الله تعالی و حرم رسول الله ص بر مصاع واجبات شهدا پس کلام در پنا و پنا  
 بان منعلق است در ضمن چند مجلس و مفاد ذکر خواهد شد **جلسه اول** در ذکر  
 کیفیت عبودیت و حرم رسول الله و بنان فاطمه زهرا از مصاع شهدا مخفی نماید که اینچه منصف  
 میشود از اخذ جماع آثار و ابان در جمله از مقامات است که مر و رسوا طاهر و مظلوم  
 و بنان فاطمه بر مصاع رسول الله در روز دوازدهم از حرم بعد از زوال بود زیرا که انوقت  
 بود که آنحال بود در انوقت ابن سعد ولد الزنا با عسا که وجودش از کبریا بسو کونه و میگویم  
 اقوال اصحی کتب عالم در اینمقا مختلف است باین معنی که ابا عبو و مر و رسوا طاهر و حرم  
 رسول الله از مصاع شهدا میخواهند و اراده خود نشان میدهند باینکه از ابن سعد ولد الزنا  
 خواهش نمودند و انملعون قبول کرد با آنکه مر و رسو سببش خود ابن سعد ولد الزنا شد از  
 عتاء و عدا و خواستند و با کبار اهل بیت رسول الله از بد اجساد و ابدان شریفه غرق و  
 الله بکذا زد و قطعه قطعه کرد بلکه جمعی از آنها همیشه اعدا ان احوال و انکفیات هلاک  
 شوند پس اکثر اصحی کتب عالم قول اول را اختیار کرده اند و اما تحقیق در نزد این اخصر اینست  
 که هر دو امر سبب بهر حال پس اینچه که سبب ظاوس در مقام ذکر کرده امضمولش باین  
 پنج است که اهل حرم رسول الله را از چهره پیرنا و درند و انش شعل نمودند در چهره و سوزانند  
 پس رسوا طاهر و بنان فاطمه پیرنا و درند در حال اینکه بودند حواس مستلنا و در حاک  
 کبریه و زار می نمودند و مثل اسیران در زلله اسیر یا برهنه زار می رفتند خطا بنمودند بقو کفا و گفتند  
 شما را قسم میدهم بخونم که ما از مصر عجبنا سیدالشهدا ببرد پس و فینکه عجمه شهدا  
 رسیدند و آنها را با انکفیات و بانخیالات مشاهده نمودند صبح کشیدند و بر وجوه و شان اطهر زدند  
 پس زاری میکردند و الله فراموش نمیکند حالت زینب خنر علی بن ابیطالب که کربیه منعم و زاری  
 میکرد بر برادرش حسین و ندا میکرد بصوت حزین و قلب کبیت میگفت یا محمد اصلی الله علیه  
 ملک التمام اینست حسین و نجاک و خو غلطیده و اعضا اش قطعه قطعه شد و اینهاست عجز  
 تو هر روز پیدا سیر و زلیلی شکوه میکنم بخونم و بخمد مضطرب و عالمی مضطرب و حرم سیدالشهدا یا  
 محمد اینست حسین نزد ریح اگر بلا افتاده و بر جسدش باد صبا میوزد یا حجر انفس حسین



# باغوش کشته هر يك از سر معصومين و پسران شهادت

۲۶۲

نور در صحرای کربلا افتاده و کشته شده در دست و پا در تنوان زانبات با خزان با کربا به امرو  
 جدم رسول الله و قاتلوه است با اصحاب محمد ابن سواط اهل بیت معصوم و این پسران فاطمه و  
 ذریه مصطفی و همدانینهارا می کشند و می برند مثل کشند و برون سبا با واسر و در  
 روانه دیگر وارد شده است و بنیب صلیفه گفت با محمد از خزان را اسیر کردند و در تبه و کشند  
 و اجس و ابدان ایشان در صحرای کربلا در خاک و خون غلطید و با صبا برآورد و حسین و سز و بد  
 از ضا و رد و عبا اش را سلب نهید و نند و بعد از آن کشت یکم و بجا فدا الشخص یا که عسکر  
 در روز و شب نه بغل رسانند و اشیا و اموال آنها نهبت عاده نمودند پدم و جانم فدا  
 الشخص یا که خیمها بشرا فطعه فطعه کردند پدم و جانم فدا الشخص یا که غایب نیست که  
 امید بر کشتن داشته باشم و حجرج نهبت که امید عدل و انش داشته باشم پدم و جانم  
 فدا الشخص یا که از دنیا مأموم و مغمور فدا و لب نشنه جانم فدا پدم و جانم فدا الشخص یا  
 که از محاسن مباحش خون فطاط و ثماط و منجم و نیز می گفت با بی من جده رسول الله السما  
 با بی من هو سبط بنی الهدی پس راوی میگوید که ان معصوم مظلومه انتقدند به کرد بر برادرش  
 تا آنکه بکریه او در هر دو دست و هر دوشم بر بعد از آن سکنه مظلومه معانقه کرد و در  
 کشید با حسین تا آنکه چند فقر از اعراب سید دل آمدند او را از جسد یکش جدا نمودند و  
 نماد که تا اینجا حاصل مضمون کلام شد و سبب و سبب بود و اما آنچه در بعض کتب معتبره است  
 پس این بابین نهج است که روا شده است عبد الله بن در پس و آن از پدرش را بد پس و او است  
 است انقوم کفار از راه شدت عداوت و عداوت ذریه رسول الله و در خزان فاطمه  
 را از مصاع رسول الله عبو و مرو و زادند پس و فتنه طغی و کلام کلثوم حبید  
 برادرش حسین مظلوم را در پیکه بارها بران بیا طهر فور میوزد و بر و میگوید مسلوب  
 افتاده است پس مظلومه خودش را از بالای شتر بر زمین انداخت و برادرش را براغوش کشید  
 و می گفت یا کربا و زاری و ناله و عویل یا رسول الله انظر الی جسد ولدک یا رسول الله نظر  
 کن باین بد انور اظهر که چه طور در زمین افتاده است بغیر تن کفر او خاکها و پیکها که  
 است که بار بر بدنش انکفر را با فتنه و غسلان بخون جاراش که از روی و در شتر جاراش



در بیان حکمت و نیت مبرم و منیر در عین شداید و فقر  
 در بیان حکمت و نیت مبرم و منیر در عین شداید و فقر

یا رسول الله! این سوان مظلومان و بنات فاطمات اهل بیت حرم انظارم است پس اینها را  
 میزند و میکشد مثل بنایا و اساری هم در دلت است که هزاره طایفه دارند و نه معین.  
 نه منجم یا رسول الله سر پیر و سرها اولاد و عترت و اصحاب او را بر تنها زده اند و انچه  
 منور در تنها مثل ما تابان میدرخشد با تحم المصطفی ایستاده و خزان تو بنایا و اسر  
 و اعضا در تن و عترت و بنایا شمشیرها اعدا پاره پاره کشته پس ان معصوم مظلومان و بنات  
 دلت و جگر کنان و امثال این کلمات را مگر در منوی بکره و زاری و اوه زاله تا آنکه بگریزد  
 هر وقت هر شمشیر را که دیدیم که در موع خیل و اشک چشمها است برها نثار و نثار  
 نمودیم که بستمها انهاره و موع میرسد و بعد از آن الی الله و حرم رسول الله و الزمان  
 احسانت و حیا کردند و بردند در حالیکه ان معصوم کربان و فالان و دلمه با کس بود  
 نوزان و هو بود نه اشک چشمش منقطع میشد و نه حسرت و زرقه فلش تا کن نیست که  
 نماند که روانه بدین یا اینجا بود که ذکر خودیم پس میگوئیم از ظاهر و این و کلام شد  
 طاووس این مستغنا شد که عبودیت و حرم رسول الله از مصراع الی الرسول و شهادت کربلا  
 در روز عاشورا بود و همچنین از کلام ان بن مستغنا شد که این سرور و عبودیت از رسول  
 شد حرم رسول الله! بر آفتاب شرمها بود و لکن حق و محقق بود خلافت ظاهر کلام الله  
 هر دو امر در هر دو مقام از پراکندگی اخبار و آثار بیکر لالت کند بر اینکه این عبودیت و سرور  
 روز باران هم محترم بعد از ذوالابود و همچنین اخبار و آثار و الله بر اینکه این عبودیت و سرور  
 بعد از سوار شد حرم رسول الله! بر آفتاب شرمها بود غایبه کثرت و بجملة از آنها  
 اشاره کرد و هر دو را به فدا میرساند که در وایه طوبه است صریح است و اندر است  
 منحصرا مؤکثه و علوم و فخر و فواید عظیم است و از وایه نماها در بعضی ابواب و  
 مجالس اینکتاب که خواهیم نمود انشاء تعالی و لکن چند فقره از انکه در ان مقام و راست کرد  
 کنیم و ان اینست که خلیفه الله تعالی و سید الساجدین منیر ما بدو فتنه که ببارسید از مصفا  
 و بلاها انچه رسید و پیم و اولاد و اصحابش کشته شدند و ما اهل بیت رسول الله و حرم  
 رسول الله و سوان ظاهر مظلومان و بنات فاطمات را بر آفتاب شرمها سوار







# بنماشا آمد عمر بعد با جاسا شریف شهادت اهل احسن

۶۵

عبودت و اظهار محرم رسول الله بر مصاع شهادت بود با بعد از انسا عن بدین و میگویم  
هر دو امر را ندارد و لکن ظاهر از این جمله از دو بیان و کلمات اصح اینها مثل مستقامت  
نعم احتمال اول یعنی روئین نوره را از ابدان شریف جدا نموده بودند و بعد از آن عبودت  
محرم رسول الله شد از مصاع شهادت و آنچه منقول از بعضی علمای است حکایت نیست یعنی اول عبودت  
محرم رسول الله و بعد از آن سرگهان نور از ابدان جدا کردند پس بنا بر قول اول شناختن  
محرم رسول الله شهادت را و نیز دادن بعضی از بعضی بفرموده است سید الشاجده <sup>بن اهل</sup>  
شد و آنچه در السنه مشهور است با این پنج است که صد صغیر زنبی معصومه ظلونه و زنی که بمصاع  
شهادت رسید مبهوش و منجم و مضطرب مانده بود و جسد سید الشهادت را بنمیدارند زیرا که در آن  
کودال قوم کفایت نقد سنک و کلوخ و قطعات رماح انداخته بودند و رنجته بودند به  
هیچیکه از جسد نور اطهر قدس الخلیفه الله تعالی اثری نماند پس آمد زنبی صلی الله علیه و آله  
انخیزد و کودال بدله از خویش بستاند شهادت شد یعنی از حلقه شریف صدامد با اخلا  
الی الخ و لکن مستند این نظر این احقر نیز سیده است و از روایات آنکه از حرر ثقه باین احقر رسید  
است مستقامت شود که در وقت عبودت محرم رسول الله بر مصاع شهادت احبدا نور اطهر  
خلیفه الله تعالی جناب سید الشهادت را و له الفدا ظاهر بود و از زهر سنکها و کلوخها و  
قطعات و رماح و غیره پاره ها و زهره بودند و بنا بر نظر باین روایتی که باین احقر  
رسید از امر ثقه باین پنج است که روز عاشورا نزدیک بغروب باین سعد ولد الزنا جمع  
روستای لشکر از خیمه شریف برون آمد با فرح و نشاط و انبساط تمام داشت و در دست بخش  
بعضی با چوب تعلیم بود و خواست نظاره و تماشا کند بر احببا و ابدان منوره شهادت پس  
کافر و ولد الزنا و زندقه مرند قدس را میگرداشتند و ابدان واجسام منوره و میگفت این  
جسد فلانست و آن جسد فلانست و هر که را نمیشناخت از اصحاب کفار شریف رسید تا آنکه  
رسیدند بنزد انخیزد و کودال و امر کرد سنکها و کلوخها و اصحابها سوخته و چوبها  
و قطعات و رماح را برداشتند تا آنکه جسد نور اطهر خلیفه الله تعالی جناب سید الشهادت  
رو و از و احشبعنه له الفدا ظاهر گشت و انکار و ولد الزنا بدید که انخیزد نور اطهر شریف



در شرح کشته شدن شهید بقیل بن هاشم

و مکتوب تر و افتاده و امر کرد که کسی را بداند از این باب با غوش بکشد تا زخمها او را غماش کند  
 پس و فتنه که انولدا الزنا زخمها و جراحتها و بحد و حد از در مقدم ان بد انور اطهر شهید  
 نویسنده بجهت کرد و بعد از ان نکاح فرمود الزنا از این کلام این بود گفت زحالی که خطا  
 کرد بر و شاعرا این هین حسین است که مکرر در بنام که رسول الله او را بود و شخوثر  
 سوار کرده بود بجهت مقصود انولدا الزنا از این کلام این بود که هیچین خدمت کرد ام بیزید  
 ولدا الزنا و این زبانه ولدا الزنا پسر رسول الله و عزیز و ریحانه او را کشته برای خواهر  
 بزیادت این زبانه لعنهم الله نعم اجمعین بهر حال بعد از ان از زبانه ولدا الزنا دیدد و منکب  
 گفت جناب سید الشهدا چرا حنه هستند و انکا فرزند شاهد این بسا بجهت کرد و گفت همه  
 زخمها و جراحتها از مقدم بدنش است مکرر زخم و حسین بن علی در هیچ وقت از وفات  
 معاندان و مجاهدان شریک بشمن نکرد پس کهنه و قدیم است پس انولدا الزنا نیز در خلیفه  
 الله نعم سید الساجدین کسی فرستاد و از حقیقت کیفیت حال پرسید پس از خلیفه الله نعم فرمود  
 ان زخم کهنه و قدیم است و ان بجهت انکه بخانه کافران و منافقین و منازلا بنام و ارا مملکتها  
 نادر بکما کولان و ما بحتاج الیه انهارا امیر پس این حاصل ان روایتی که از ان مرد ثقیف  
 احقر رسیده است پس باز مکرر هم بر سر مطلب میگویم که و فتنه که ان طاهران مظلومان  
 و بنات فاطمات نیز در اجساد و ابدان منوره شریفه رسیدند پس هر خواهر حیدر بود در  
 با غوش کرد و هر مادر خود را بر حبه و بد پسرش انداخت و صحنه و صحنه و فتنه و فتنه  
 این مظلومان بملکه هفت سال رسید و ارکان عرش و کرسی نیز لرزید و زامد و ندا و  
 محمد و اهل باه و فاطمات و اجزاه و احفاده و اعقبلاه و اهاشما و احسنا و ادبها و  
 غریبا حور و غلثا انرا از قصور و در و سانداخت و جمع اهل جنان و اهل بنی ابراهیم را آورد  
 بلکه جمع موجودات عوالم مکان را بکریه در آورد و امومنا و الشیعیان اگر در بن مقام خوب  
 نامل و تفکر کنند بوضع و اشک از دیده خون جاری میکنند زیرا که خلیفه الله  
 نعم سید الساجدین کوه صبر بود با و جو این از مشاهده ان ابدان و اجساد منوره خصوص  
 ان مشاهده جسد انور اطهر جناب سید الشهدا با محالان و کیفیات نزدیک بود که روح

الایم طور شد ان زخم با زخم جمع از اجساد شریفه ان زخم در بن زخمها صل شد است این زخم



در اغوش کشتن نعل سید الشهدا علیه السلام

۲۵۰

اگر سوار بدنش مفاد نماید و از دنیا احوال فرمایند پس هر طور خواهد شد حال سید  
صغیر زینب حال صدیقه صغیرام کلثوم و احوال سایر بنو اطاها را بنظر ملاحظه و بنافه  
اه ااه انسانه که کن تواند شنیدنش باری بر اهل پنجه مدد بداند و در بعضی کتب  
معبره دیده ام و فیه که نظر سید الشاهد بن مجتهد نور و جبهه اقدس پیش افتاد خود را  
از بالای شرف زمین انداخت و حال آنکه مغلول بود و در کردن مبارکش زنجیر و سلسله  
داشت مجلس مبارک و بعد از آنکه در حال سبکینه صغیره پس میگویم مخفی نماید که در  
بعضی از نسخ قدیمه معبره دیده ام آنچه که حاصل مضمونش از ذکر میکنم و آن باین پنج است که در  
شده است که جناب سید الشهدا در غمر کوچک و صغیر السن داشت و در میان جوان طاهر  
مطلوبه که در اطراف جسد نور اطهر خلفه الله تعالی بودند نشسته بود و کف و کف یکدیگر را  
با غوشش گرفته بود گاه گفتا بنز کو از امپوسید و گاه انگشتان او را بر سینه اش میگذراند  
و گاه بر چشمهایش میگذراند و از خون طهارت بر زکوار میگرفت و موهای او را لفافه  
مختوم و رنگین نمیداد و میگفت و ابنا بکشته شدن تو چشمهایشان کنندگان روشن  
شد و اعدا و معاندین مسرور و شادمان گشتند با ابنا و با ابا عبد الله بنی امیه نهیب و سلب  
کردند کوشورها و عبایا ابنا بر من پوشانیدند باین صغیرستم لباس بنی را با ابنا و فیه که  
سبها را اخل شود و نار بکشد که مرا چنانچه میکنند با ابنا اگر نشنیدم که مرا از آب سیراب میکنند  
با ابنا بنی امیه نهیب سلب کردند کوشورها و عبایا با ابنا با نظر میکنی بر سرهای برهنه ما  
و بیکرهای حزون و سوخته ما و با نظر نمیکنی بر من که بیستانا از پانها برانظار مودند  
و با نظر نمیکنی بر ما در من که مثل اسیر و سبا با او را میکشند و میرند پس با وی میگویند زینب  
این صغیره جمیع چشمها اشک ریختند و از کلمات و مقالات آن دو شنید شمن بگریه  
و ناله مشغول شدند و زجر ملعون لعین زندیق آمد و بجز رسول الله گفت منادی امیر بنو سعد  
لعنه الله تعالی بر چهل و کوچیک کرد بر خیزد و بنافه سواش و این صغیره پینه ابنا حیا  
سائق لعین یعنی زجر و گفتا بر تو را قسم میدهم بجنتم و بجدت رسول الله با هر روز در اینجا  
میانند با آنکه احوال بنما شد و ملعون گفت احوال میکنم و میریم پس معصومه مظلومه صغیره



# در اثنا سگینه مضطرب سر علی اصغر

۲۴۸

گفتا بر چونکه غم شما بر کوه چید و از محال است پس بر پادشاهان طاهر مظلوم انرا و  
 بگذار بدیدش پدرم من صغیرم السن هسّم وفاده وظامه سواشد نشندارم پس یا من خواجه  
 و احسانا بکنند و مرا بگذار بدیدش پدرم نا انکه کینه بکنم بران با چشم اشک و بر و قلب ملوک  
 و السن کبر با ان عزیز مظلوم پس اگر دردم در نورد و مظلوم خون من از شما ساقط است پس  
 انملعون بچها و بپرحم انقطعه جگر فاطمه زهرا و ان پینه صغیره زاد فغ کرد و او را از جسد  
 انور الطهر پدید شد و نمود بازان پینه مظلومه بر کشت بجسد انور پیدرش و بان پنا اور  
 و لا تد و مسینه شد بان حبه منوره مقدس و روح وارواح شعبه له الفداء نمود با <sup>مض</sup>  
 در ستن بند ستانجه الله نعم زان پس باز انکا فرعون آمد و ان مظلومه صغیره را کشید و از بند  
 حبا نمود پس اوقت ان مظلومه گفت ای پدر من بکبراد صغیره دارم که او را بنی امیه کشته اند پس  
 بگذار بدیدش او را زبانت نماهم و او را و داع کم خدا بقوم کا فاند هدیس <sup>نوا</sup> سا  
 لعین یعنی زوزندون با نمهلک در پس ان مظلومه چند قدم رفت بر جسد علی اصغر شخو  
 و جسدان در زه پینه حمده و فریده غیره عرضونه نزد یک جسد انور الطهر پیدرش  
 بود پس و فتنه چشم ان مظلومه صغیره بر جسد ان طفل شیر خواره افتاد بکاه با حسرت  
 دسوز و جگر کذا کشید و شروع بانسانمون انرا شعاع نمود ففوالشاعة بالنوف  
 لا مرکبونها و رضوا لمن بالطف خا بنظونها احادی مطایبا هم توقف فنبسه او دَع  
 نفسهم افضه شئونها او دَع صفارا بالطفوف ندمجو اشم ثاها والتم عبونها والتم  
 اکھا فطعنھا بالعدا فاضرهم لوانهم بدقونها و اصبع ار دایه و شعری و مفری بدی  
 رجال بالطبا بنحونها اراهم بنام و الزاب سادهم علیهم لهور الفطرطال انبها و  
 مضنون این کلمات جگر سوز و دلکذا زانستون توقف کنند یکساعه و نکه دار بدشترها را و  
 سوار شو بدبرانها و نوح و مداراه کنند اهل بیت سول الله و بان اشخاصیکه نااشدند  
 در کربلا پس انق و ساربان بانشرها بکنم ان قلیل توقف کن نا انکه و داع نماهم راجسا  
 منوره را که بمنزله روح و نفس من هستند و حاجات خودم را بر تو بکارند و کربیه کن  
 برانها بر اودم و و داع نماهم انفال سفار را که انها را در کربلا ذبح نمودند و بوی برانها



# در اشعاشکینه پشانه قتلکنا

۲۶۹

و در نمانها انها و بوسه چون انها را و در ششها انها را که اعدا ال رسول الله ششها انها  
 قطع نمود و حبس و حبش طبعه و ظاهره انها را و در قتل کردند و حاجت بکرم اینست که در نیکو کم  
 و ختم را و مویشها و زلفهای بریشان را و سر را از خونها مرده ان خدا بستم که انها را در نجس  
 محرم کردند با شمشیرها و کارد ها و خنجرها و مشاهد منما هم انها را که کوبیا خواهد اند  
 و بالسهها انها خاکها و در پیکهای کربلا است طهور و مرغان حراها همیشه در کبره و  
 ناله و زاری هستند و بعد از ان فرمود فی الله رخصوا و فقول العیس ساعه ولا  
 تمنعوا زینبا و لا تضربوها دعوها فودع اهلها و رجالها فدن لقا المحب و خایه  
 ظنونها فضرب سباط القوم الرجنهها و از همه نداشتند بطنها و ان هفوا  
 یا رجالی انکم من شعرها یا جبرئیل یا یسبحون فوج و ما تشفع النباة تا کلا از المجد  
 فی نوحها من بعینها نروم دنوا من اجنها و نبغ فودع عداؤها بمنعونها و نلتم  
 النظار ان یفرحوا لها فلا یسبحوا منها و لا یحسبونها ففهم علی المذبوح بغی شتمه  
 اذ ما دنت من قبره بدفونها رفقه فوج و اشکها من زینب یحز علی ابائها بنظر  
 و با و یح فلی من بدای و جرحها و من یخسل الدم الذکی منونها و من ذابسلها  
 و یجلی هومها و هیثم بعد الیوم تخضع عیونها و فذاد احزان بکا النوح و حولها  
 انبکی علینا ام بکی جنبها پس حاصل مضامین این اشعار بسوز و جگر کداز اینست  
 که ای قوم برادر من صاحب غم شرمها را یکساعه نکه دار بدوزینب مظلومه عیونم راضع نکند  
 از و داع برادرش را و از ترنید بکداز بدوداع نماید اهلش را و برادرانش را و سایر عزیز  
 ها شمشیر را پس مظلومه امیدش منقطع شد است از اینکه بعد از این عزیزش و حبش  
 و برادرش را ببیند و ملاقات نماید و مظلومه را انقدر ای قوم بیچاره و بی پروا با ناز و نیاز  
 زده اند تا انکه پهلویها بش بدد او رده اند و زخم نموده اند هر وقت که حبش را  
 الله دارند منما بدین نند و هر وقت که میگوید یا پدر انم و ای اهل کجا هستند و ما را  
 درین دلتا سیر مشاهده منما بدین اوقات از مویشها میگیرند و میبکشد پس ان  
 مظلومه علی الدوام کربه و نوحه میکند و لکن چه فائده که نوحه و کربه شفا در فلان



نکلا نمیکند و فتنه در نوحه کردن بار و معین بناید و هر فتنه که انمطلومه دارد و میکند  
که نزد یک برادرش شود و او را و ذاع نماید پس عدل رسول الله ص و از منع منما بنما از  
مفصلش و انمطلومه الناس میکند از نظاره و نماشا کنندگان که بران راه بدهند  
جسدان نور اظهر برادرش پس اینها از ان صفت مظلوم چنان میکنند بان نوحه منما بنما  
پس و فتنه بخوبی و در که برادر صند بوح منحوش را بویو بسد و نیز یکی برادرش  
منبرسد او را دقع میکند پس بعد از این ان صغیره پیغمبر و کرد بطافه مظلوم و قهر  
خطا بایان نمود و گفت بر فتنه برخیز و سر بپوش و مشور کن زیرا که بسیار است  
جود و پدید و برادران و اهلش که از اوح فداست شیعته ایشان او را سر هر همنه مشاهده  
نمایند و بعد از ان صغیره مظلومه کفناه برود در این باب که مدا و نخواهد نمود  
و غمها و احکام عام زینب مظلومه که از صفت ناز بانهها و بعضی کباب بنها در پیشش  
منکب و کفش حاصل شده است و با که خود او را خواهد شد و با که برانمطلوم شلی  
و لذات خواهد داد که بلکه فی الجمله احزان و هموار کرده و ناله شتران در حول عمام و  
بمندانم که الشتران بر حال ما اهل بیت رسول الله ص که به میکنند با بر فرزند میما خوششان  
پس راوی میگوید ان بنی صغیر چند مرتبه پی روی علی اصغر شیر خواره را بوسید و  
بلند نمود و راغوشش و دهانش را بران شهید مظلوم گذاشت و ندا کرد و گفت ای پدر اگر  
مرا بخیر میکردند من اینک در نزد تو میمانم و گوشت بد مرا سباع و درندگان بخوردند و من  
اینک از نزد تو در محال میمانم و بروم هر گاه مرا بخیر میکردم مانند زار در نزد تو میمانم  
حال از نوحه میباشم و در محال میکنم نه از دگر جفا و بیوفای با تو بلکه اینست شترها که  
در محال را حاضر نمودند و ما را میکنند پس و در محال پیر در جان چه شترها او را  
هرگز غریبه محال را ندید و نه از شترها را و نه از دگر جان پیر در جان شتران با و جوی لا عجز  
سرکش و غیره محال است نمیکند اعدا و اهل عماما را یکجا میبندند پس بر حد حجت مصلحت  
و بر حجت علی بن ابی طالب و بر مادرم فاطمه زهرا ص سلام مرا برسان و بگو که خواهر من شما  
شکایت میکنم و میگویم که شما مرا یار کرده کردید و خطا مرا شکستید و بعد از ان دهشت



# در ذکر ازا و گاه با هلیکها

۱۲۱

بر دو لب علی اصغر گذاشت و از رو خدش و سید بس در پنهان کام ساق ملو آمد و او را به  
 زور کشید و جدا نمود از برادرش و او را از رو و مهر و غضب و آزارش نمود پس و فتنه گویا  
 شکر کند التفات توجه نمود بچسبیدن و پدیدش و گفت ای و در عنایت الله التبع العلم و آخر  
 السلم و کمال و لا قوة الا بالله العلی العظیم <sup>عجلت</sup> عجلت مناسبت را اشاره نمود بجهان  
 مطالب که از اشعاع این صغیر پیغمبر مستفاد میشود و چندی از آنها در مفاد کسر و جهالت  
 شد و لکن حالا مقصود آنست که آنها را بهیچ ذکر کنیم که هم مؤمنین و شیعیان بفهمند و مستفید  
 شوند پس میگویم از جمله مطالب این قصید و این اشعاع این بود که انقوم کفار اعدا الله نعم جتنا  
 صغر زینت اینا بیابانها و کبابینها از روی بودند و نمیکند اشتداد و او  
 سایر صوان ظاهر و مظلوم را ندیده و توجه کشید و هر فتنه گویا و خبیثه میگرداند و  
 نوحه و ندبه میخواند و میگرداند و اجداد و اجداد و اعلیای بر سر کما انظروا ما ظاهرا  
 لطمه میزدند و هر فتنه گویا میکشیدند و باجها را کجا میبرد و عبا اسپر نه و زلبه  
 چراغها را نمیکند از روی کما سرها آنها میگردانند و میکشیدند و این مظلومان ظاهر  
 انقدر زده بودند که ابدان و مناکب و کافانها از خنای و جروح گشته بود و خصوصاً  
 صغر زینت و از کثره ضربت باز بایها و کبابینها از پشت و از منکب و از کفتر خون  
 جاری میشد و ان اشعاع نظاره و تماشا کنندگان از هوشم کما در حواله اطراف اجساد  
 و ابدان ظاهر شریفه شهدا پشاه بودند و منظر این بودند که بر پندار الله و حور  
 الله و رتبه عالی تر فضیله و فاطمه زهرا صوات الله علیهم اجمعین چه سلوک با اجساد طیبه  
 میکشید و چه نوحه و ندبه و ناله زور و انعامها میداد و در پشای از حالت مکت و ابدان  
 در پینه معصوم مظلومه نورد یک پندار و اطهر جسد برادرش نمیشد و انست بشود و بر اکران  
 هوشم کما در حواله اطراف ان بدان نور و جسد اطهر هیچ تراکم و تراکم پشاده بودند و  
 هر فتنه گویا فریاد میکرد و بمشغله پشای نیز جسد انور اطهر برادرش میبرد و از  
 میموی که او را بویید و پیوسته پس او را دفع میکردند و نمیکند اشتداد بمطلب خود  
 و ان معصوم مظلوم در همین حالت بیچاره و غمناک بودند و انست نظر ایشان



# در بیان دین سر حبیبت علی دکر بلا

۸۰۲

ان معصوم مظلوم منتهوا گفت که مکشوفه الراس است چنانچه بنظم و ستم زاد رنزد مصراع اجساد  
منوره و ابدان مطهره برین معصوم مظلوم منتهویند و همچنین بر سایر منتهوین و اظهاریت  
منتهویند و همچنین بر بنات فاطمیه منتهویند پس این احقر میگوید و الله العظیم این مصیبت الیه  
از اعظم مصائب آنهاست و شواظ اهل بیت و بنات فاطمیه خدا با چه حالیه داشتند از یکجه  
از اجساد منوره و ابدان مطهره را با انحالان و کفیات شاهانه منتهویند و از یکجه منتهویند  
بدنخواهی خودشانند به و فوحه و صیحه صیحه منتهویند و از یکجه در وقت نزدیک شدن با ابدان  
مطهره و اجساد منوره و فزاده نمون که آنها را با غوش برکشند و بیویند و بیوسند پس این  
ضریبه نازبان و کعبه بنها مناکب کافائتسا مجروح و زخمناک میشوند و او بداه و امصبتا  
و امجد و اعلیا و احسنا و احسننا که مکن نشد بکرا انظار اهل مظلومنا که بمصر جناب حضرت  
عباس بروند و انبر کوار را نیز زبانه کنند و خوشا نرا به نوع باشد و بولگرد نه هر  
و هر مشقت باشد بر بدن اطهر و جسد انوران پسندازند و بران که به و نیک و فوحه منتهویند ماه  
و صلو او بداه به شهید بهر کشته از عثره هاشمیه ندیده و فوحه کردند حتی آنکه صد بقیه صغر  
ام کلثوم در وقت رسیدنش بمصراع شهید دستها پشرا بالای سرش شستند نمود و نند  
و فوحه بر او را و عقیل نمود و لکن بر سپه سالاران دکر بلا و علی جناب سید الشهدا علیه السلام  
العباس کسی ندیده و فوحه نکرد و در مصرع شریفش احد از تنوان طاهران مظلومنا و بنات  
فاطمیه حاضر نشد و این نیز مصیبت عظیم بود از مصائب الاله تعالی و حرم رسول الله و اثر  
این مصیبت رفته و بنور ایشان خصوص در قلب بنده ام کلثوم باقی خواهد ماند تا روز قیامت  
و نیز مخفی نماند که از بعضی اشعار صغیره پیشه همچنان مستفاد میشود که اطفال صغیرا بکدر کربلا  
مدح بوح و شهید شد بجای بودند که بر این مطلب رجید موضع اشاره نموده ام در بنکات  
و اما سایر مطالب که از اشعار و مضامین مظلوم منتهویند مستفاد میشود که در آنها اکفای میکنم بآنچه  
که گذشت در ترجمه اشعار بنیج اشاره و اجمال و در یکسر مخفی نماند که منقول است در جمله از  
کتاب که این مظلوم منتهویند یعنی جناب سید انور اندلس بدش با غوش گرفته بود و ندیده  
و فوحه و زاری بسیار نموده بود پس بکرا انظار مرعشه و بهوش روزه بود و پیر



# در بیان مواعظ اخو هر که عیون او انداخته باشد

۴  
۲۰۲

در حال غشیه و پیهوشی شنید کلام خلیفه الله تعالی امام مظلوم را که از حلقوم او را طهر میزد  
 جعله الله فداءه بیرون میامد و انکلام اینست **شیعی ما ان شریتم عند ما فاذکرت و او سمع**  
**بغیرا و شهید فاندی و انا السبط الذی من غیرهم فلوک و یجری الخبل بعد القتل عدا**  
**سبحو لکم فی یوم عاشوراء جمیعاً نظروک کفاسنیم لطفی فابو ان برحمتی محفی**  
 مانند که خلیفه الله تعالی و امام مظلوم اینکلام را در سو و جگر کدازاد و چند موضع فرموده است  
 بعضی از آن موضع است در کتاب مجلس و **مواظبها** هر روز ذکر نمودن احوال  
 خواهران چند که بسبب ورود و عبور کردن ایشان از مضاع برادران خواستارها و بنالدها بنیاد  
 و مجموع و محزون گشته اند بهی که بوصف بنای بدین میگویم محفی مانند که جمعی از اصحاب کمال و طایفه  
 و فضل و ذکاوت و حکایت نموده اند که خواهرانیکه بانها سها و بنالدها سبب گشته شد  
 برادرانها بسبب این مجموع و محزون شده اند عدا آنها بسیار است و لکن از همه شد و اعظم  
 بحسب هم از بدو اکثر بحسب شجاعت و احزان چنان نفوذ دند و ان چنان نفوذ از آنها بودند که عبور  
 هر دو نموند بر مضاع برادران خود در حالیکه آنها بجال و خو غلطیده بودند پس در تفران  
 اینها زن در شرک و کفر بودند و تفرید بکر از آنها در اسلام بودند پس اندک تفرید بکر در شرک و کفر  
 بودند پس یکی از آنها خواهر عم و بن عبد الله العامر بود پس فتنه بان خبر گشته شد برادرش را  
 از خلد خود شریب و ناممد در حالیکه ضرر و صیحه و عویل و فریاد میکردند و نوحه میکردند تا  
 نکر و سید بن حبیب برادرش عمر و بن عبد الله علیه السلام را نظر کرد دید برادرش را از  
 بل حجاب شده است و لکن چیز از ثیاب و رخ و درع و شمشیر آن مستور شده است و هاشم باقیست  
 پس از مشاهده اینحال بسیار غمت نمود و گفت بلا شک و شبهه فانی برادر من از اهل شرف و نجابت  
 بود پس گفت خبر بدهید که او را کشته است و فانی آن کشته گفتند علی بن ایطال لب و را کشته است در  
 این هنگام بسیار مستبشر و شادمان گردید و گفت و الله علی بن ایت کفو کریم پس بعد از  
 این برادر و حریف خواهم گفت و بر آن ندیده و نوحه خواهم کرد پس بعد از آن شروع کرد بانثاء  
 شعر این چند بیت گفت **لو کان فانی عمر غیر فانی لکن ابی علی لم الابد لکن فانی من لا یغایبه**  
**من کان یغایبه ابوه بیضه البلد یغیبه کما فانی برادر عمر و غیر علی بن ایت طالب میشد هر آنکه**









# در شد اخوان بنی مظلوم بنی عرب

ع ۶۷

نافیانه مشابه و مماثل ان بدینا نخواهد آمد پس انصاف صغیر ام المصنوع بنی بنی المصنوع  
 است و چه طور همچین نباشد بد سنیکه صفت بنی عبدالمطلب هر چند مصیبتش بسیار است  
 عظیم شد و لکن و نمیکه بر مصر برادرش حمزه سید الشهدا رسیده و الله را بالا سر  
 دید و امیر المؤمنین را پایش دید و خود کوشید و فاش فرار گرفت و اخوان و غنوم هموش  
 که شکسته یافت و ما صغیر ام المصائب بنی بنی نمیکه بر مصر شریف برادرش رسیده  
 در حالیکه ندانست کسی خمار و کفان و شيوخ و کول و جوانان اهلش از عتقه هاشمیه که انام  
 المصائب را سلی دهند بسبب زانها در ترش دلش فرار بگرد و اخوان و هموش فلک که بشود  
 پس در آنوقت غوغا شد و انداخته بر جسد او را طهر فدا برادرش و شروع کرد به تیرغ بوز و  
 غلطید در خون او را طهر طهر در شش و صیحه ناله کرد و شروع کرد بندا کردن سجده  
 و برادرانش و اعمامش پس و میجند او را برادرش کرد و گفتوا انھا و استیدا و اهل  
 و کار و بیک طبعه نموده میبکند و امجد او کار و میجفا شرف کرده میبکند و اعلی او کار  
 بیضی کرده میبکند و فاطمه او کار میبکند و خیر او اجعفر او اعفیل او احسن او احسن او  
 مصیبتا الیوم ان محمد المصطفی الیوم ان علی المرتضی الیوم ان سید الشهدا الیوم ان  
 امتنا فاطمة الزهراء پس حقی نماید بر مؤمنین و مؤمنات بر شیعینا مخلصین اگر هر غافل عاف  
 تفکر و فاعل نماید و ابا و احبا و فضایا و اثارا بنی پس انوقت خواهد شد وجه سر  
 کردن هر صدق و عدل و رفت و رو و عروج سوال الله بر مصراع شهدا و همچنین خواهد  
 فهمید سر و وجه فاطمه و خصل اعدا و نماطرا شک چشم بسنها انها بر خوا و ز و ستمها  
 اصد و صد او بلاء چه طور همچین نباشد که انسا عن مثل ساعه قیام قیام من بود  
 و صیحه صیحه از اهل بیت سوال الله در انسا عن مثل صیحه نفیحه الصوب و یس در انسا عن  
 اسمانها و زمینها بضع و نزل در آمدن فاطمه موجود از اصفاع ساهر در  
 زمین مکان بجهت و ضجه در آمدند مثل شهاب جناب سید الشهدا علیه السلام هر که  
 کتب العبد المذنب کرده ناله نموند و صلی الله علی محمد و آله و عترته  
 المطلق و لعن الله علی اعدائهم جمعین





عَمْدُكَ يَا حَبِيبُ  
مَدَّتْ فَاهُ السُّلْطَانِ  
السُّلْطَانُ بْنُ السُّلْطَانِ نَاصِي  
الدِّشَاءُ فَاجَا خَلْدًا لَمْ يَمْلِكْ سُلْطَانًا  
وَلَسَعَى وَاقِفُهُمْ جَنَابُ مَقْدَسِ الْفَائِزِ  
رَجَعُوا دَرَكًا خَانَهُ لَيْسَ الْمَلَأُفَرُ  
بِغَالِيحَارِ فَعَجَبًا كَاهُ الْبَيْتِ  
خَانِ صَوْرَتِ امْتِ  
بِزَيْنَتِ

الحمد لله  
على ما  
للمرسلين

